

آیین برنامه سازی سیر و سلوک در قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: رودگر، محمدجواد _ 1342

عنوان و نام پدیدآور: سیر و سلوک در قرآن / محمدجواد رودگر؛ تهیه کننده مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر: قم: دفتر عقل، 1388.

مشخصات ظاهری: 472ص.: جدول، نمودار. (مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ 1529)

شابک: 2-41-5563-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: آداب طریقت

موضوع: عرفان -- جنبه های قرآنی

موضوع: اخلاق اسلامی

شناسه افزوده: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: 1388 8س9ر/6/BP289

رده بندی دیویی: 297/84

ص:1

اشاره

ص:2

آیین برنامه سازی سیر و سلوک در قرآن

کد: 1529

نویسندگان: محمدجواد رودگر

ویراستار: محمود سوری

تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ناشر: دفتر عقل

چاپ: زلال کوثر

نوبت چاپ: اول / 1388

شمارگان: 1500

بها: 60000 ریال

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

تلفن: 2919670 _ 0251 دورنگار : 2915510

تهران: خیابان جام جم، ساختمان شهید رهبر، طبقه زیرزمین

تلفن: 22014738 نمابر: 22164997

www.irc.ir info@irc.ir

شابک: 978-600-5563-41-2978 -600-5563-41-2 / ISBN:

ص: 3

فهرست مطالب

پیش گفتار 1

بخش اول: قرآن و عرفان

فصل اول: چیستی و مؤلفه های عرفان اسلامی 2

اقسام عرفان 6

فصل دوم: قرآن، منبع حقیقی عرفان 17

فصل سوم: شواهد قرآنی در سیر و سلوک عرفانی 27

1. صعود و رفعت 30

2. جهاد و هجرت 33

3. تنبّل و فرار 35

4. لقاءالله، لقای رب 40

5. ملکوت، یقین، نظر، رؤیت، شهود 44

بخش دوم: مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن

پیش درآمد 50

فصل اول: ضرورت خودشناسی 53

1. عرفان به نفس، عرفان به خدا 56

الف) گام های هفت گانه 60

ب) دو گزاره نهایی 61

2. طریق عملی نفس 62

3. سلوک اخلاقی، مقدمه سلوک عرفانی (تهذیب نفس و ادراک رفیع الدرجات) 66

4. ثمره های سلوکی معرفتِ نفس 70

الف) معرفت توحیدی به خدا 70

ب) خوف و خشیت الهی 70

ج) کناره گیری از دنیا و دنیاگریزی 71

ص:4

د) خویشتن یابی و خودنگه داری نفس بر اثر معرفت به خدا 71

هـ) بصیرت نفس و روشن بینی درونی 71

و) روزی های مادی و معنوی 72

ز) حیات طیبه 72

ح) شهود ملکوت 73

ط) رؤیت خدا با چشم دل 73

ی) ادراک حقیقی ایمان و یقین 73

ک) گشایش راه معرفت به خدا از خدا 73

ل) معرفت به پیامبر اعظم 9 و پیشوایان هدایت و نور 74

فصل دوم: عقلانیت و اعتدال در سیر و سلوک قرآنی 76

فصل سوم: شریعت گرایی در سیر و سلوک قرآنی 79

فصل چهارم: ایمان گروی و عمل صالح گرایی 82

نمونه هایی از احادیث درباره ایمان و عمل صالح 84

فصل پنجم: انسان و شدن 88

فصل ششم: عبودیت گرایی 91

فصل هفتم: ولایت محوری 97

فصل هشتم: سلوک زندگی ساز 100

فصل نهم: برخورداری از شرایط سیر و سلوک 107

1. داشتن انگیزه و اراده جدی 107
 2. بصیرت حقیقی و معرفت یقینی 108
 3. شکر و شکیبایی 109
 4. تمرین و تداوم 110
 5. توجه و تسلط بر نفس داشتن 111
 6. داشتن مربی و پیر راه 112
 7. دوستان سلوکی 114
 8. طهارت درون و برون 115
 9. تفکر و تذکر 115
- فصل دهم: برداشتن گام عملی سیر و سلوک 117
- بخش سوم: ماهیت سیر و سلوک قرآنی
- فصل اول: چیستی سیر و سلوک قرآنی 125
- فصل دوم: درجات و مراتب سیر و سلوک در قرآن کریم 139
- ص: 5
- فصل سوم: انسان در مسیر شدن (تکامل انسان) 144
- فصل چهارم: شواهد قرآنی 147
1. خلق مدام و تجدد امثال 147
 2. انسان کادح 149
 3. فقر وجودی 151
 4. پرسش از دانایان 152

5. زینت دل ها 154

فصل پنجم: عرفان در منطق قرآن 157

1. ویژگی های عرفان قرآنی 163

2. ارزش یاد خدا 166

3. صفات یادکنندگان خدا (اهل ذکر) 167

فصل ششم: تجارت نجات بخش و جاودانه 172

بخش چهارم: راه های معرفت الله و مراتب سیر و سلوک در قرآن

فصل اول: راه های معرفت الله 182

فصل دوم: ویژگی های سالکان الهی در قرآن 193

فصل سوم: عرفان به نفس، قرارگاه مرکزی سیر و سلوک الی الله 204

فصل چهارم: تزکیه نفس، زیربنای عرفان عملی 216

چند نکته درباره تزکیه نفس و رهاورد سلوکی آن 219

فصل پنجم: اوصاف و اصول حاکم بر زندگی عرفانی از دیدگاه امام علی 7226

بخش پنجم: مراحل، مقامات و احوال عارفان در قرآن کریم

فصل اول: توبه 248

1. ماهیت توبه 248

2. توبه خدا و بنده 257

3. نشانه های توبه حقیقی 258

4. توبه نصوح 260

5. شرایط، حقیقت، سرّ حقیقت، لطایف و اقسام توبه 261

6. نمونه هایی از توبه کنندگان در قرآن 264

7. توبه در احادیث 265

فصل دوم: ورع 267

1. چیستی ورع 267

ص: 6

2. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان 7 و عارفان 269

فصل سوم: زهد 275

1. ماهیت زهد 275

2. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان 277

3. تفسیر زهد از نظر امام خمینی (ره) 279

4. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری 279

5. فلسفه و آثار زهد 284

فصل چهارم: فقر 288

1. مفهوم فقر 288

2. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری 293

فصل پنجم: صبر 297

1. چیستی صبر 297

2. اقسام و مراتب صبر 298

3. صبر در احادیث 302

الف) فضیلت صبر 303

(ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی 303

(ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی 303

(د) نشانه های صابران 304

فصل ششم: توکل 308

1. ماهیت توکل 308

2. مراتب و درجات توکل 310

الف) دیدگاه حضرت امام (ره): 310

ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری (ره): 311

3. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث 312

4. چند نکته درباره توکل 313

5. فرق توکل و تفویض 314

فصل هفتم: رضا 316

1. مفهوم رضا 316

2. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث 320

بخش ششم: اصناف انسان ها در قرآن

پیش درآمد 325

ص: 7

فصل اول: نکاتی درباره اصناف انسان ها 334

نکته اول 334

نکته دوم 336

نکته سوم 338

نکته چهارم 339

نکته پنجم 341

فصل دوم: مراتب وجودی اصناف سه گانه 347

فصل سوم: مراتب سلوک معرفتی و معنویتی سالکان و عارفان الهی 357

1. معرفت‌الله 357

2. توحید 357

الف) عبادت 358

ب) ایمان 358

ج) تقوا 359

د) زهد 360

هـ) خوف و خشیت 360

و) نکر 361

ز) حبّ الله و حبّ رسول خدا 9 و عترت پاکش 361

ح) یاد مرگ و استعداد برای آن 362

ط) ادب 362

فصل چهارم: راه های رسیدن به مقام ابرار و مقربان 364

تکامل انسان در قرآن (شدن انسان در قرآن با توجه به چهار دسته آیات مربوط) 369

فصل پنجم: باز بودن راه قرب 383

1. چیستی قرب 383
 2. عوامل قرب الی الله 390
- فصل ششم: عناصر علمی و عملی رسیدن انسان به توحید و لقای رب 392
1. معرفت به خدا 392
 2. گذر از «اعتباریات» 392
 3. عمل صالح و خالص 393
 4. هجرت از خود خاکی و رهایی از انبیت و انانیت 397
 5. انسان های فوق حساب 398

ص: 8

بخش هفتم: کتاب شناسی توصیفی عرفان

1. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه 405
2. شرح چهل حدیث 408
3. آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان) 411
4. در جست و جوی عرفان اسلامی 417
5. عرفان اسلامی 425
6. حیات عارفانه امام علی 7430
7. سلوک عرفانی در سیره اهل بیت: 439
8. طریق عرفان 443
9. رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب 444
10. مقالات 445

11. انسان و قرآن 445
12. ترجمه مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه 447
13. روح مجرد 447
14. بحر خروشان 449
15. الهیه 450
16. در محضر لاهوتیان 451
17. آیینہ دار طلعت یار 451
18. آفتاب و سایه ها (نگرشی بر جریان های نوظهور معنویتگرا) 453
19. جریان شناسی انتقادی عرفان های نوظهور 453
20. قبیله حیلہ 454
- کتابنامه 457

ص: 9

پیش گفتار

پیش گفتار

هنر به عنوان یکی از ابزارهای اثرگذار انتقال اندیشه، در رویارویی با فرهنگ، دین و مکتب، هویت سیال خویش را در محدوده آیین ها و باورها از دست می دهد و ماهیتی ثابت به خود می گیرد و به وسیله ای برای ایجاد جذب، شور و بیان آموزه های دینی تبدیل می شود. تصویر به عنوان جذاب ترین و اثرگذارترین عنصر موجود در دنیای هنر، رسانه های سینما و تلویزیون را در اختیار بشر قرار داده است که با وجود پیشینه چندین هزار ساله هنرهای تصویری، مخاطبان این دو رسانه به مراتب بیشتر از انواع دیگر هنرهای تصویری است.

با این که از سینما و تلویزیون به «معجزه قرن» یاد می شود. این ابزارها در ایجاد تعامل اثرگذار میان هنر و باورهای ذهنی بشر توفیق چندانی نداشته اند این

ناکامی از آن روست که بر سینمای قصه گو که از ابزارهای اثرگذار در تبلیغ باورها و آیین ها به شمار می رود، جریان انسان گرایی حاکم است و ویژگی برجسته آن، نداشتن محتوا و مضمون های معنوی و انسانی است.

دست مایه آثار دراماتیک در این عرصه، مواد خامی متشکل از قصه های تخیلی و سرگرمی زا و سازگار با حس لذت جویی مخاطبان است. از این رو، مضمون-پژوهی و محتواسازی برای اعتلای باورهای دینی و نشانه شناسی و

ص:10

کشف مؤلفه های آن برای رسیدن به جنبه های انسانی رسانه، امری ضروری است.

بشر همیشه با عرفان های انحرافی و دروغین روبه رو بوده است که توانسته اند با وعده های فریبنده، پیروانی برای خویش فراهم آورند. کتاب آیین برنامه سازی «سیر و سلوک در قرآن» با توجه به نیازهای معنوی در عصر حاضر، به معرفی عرفان اسلامی از نگاه قرآن به ویژه شاخصه های عرفان اسلامی برای جویندگان حقیقت بر مدار وحی قرآن و حقیقت نبوت محمدی صلی الله علیه و آله می پردازد. برخی از بخش های کلی این پژوهش عبارتند از: چیستی عرفان اسلامی، مؤلفه ها و اقسام عرفان اسلامی، مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن، ویژگی سالکان، اوصاف سالکان از دیدگاه حضرت علی (ع)، مقامات عارفان، راه رسیدن به مقام ابرار و مقربان، شرایط سیر و سلوک، مراتب سیر و سلوک، عوامل قرب الی الله، سلوک عرفانی اهل بیت (ع) و... .

امید است این مجموعه مورد توجه و استفاده برنامه سازان محترم قرار گیرد و با ژرف اندیشی در این بخش، بر غنای محتوایی برنامه های رسانه ملی با رویکرد عرفانی _ معنوی افزوده شود.

در پایان، از پژوهشگر ارجمند این اثر، حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمدجواد رودگر و زحمات دانشمند محترم و فرزانه، حضرت حجت الاسلام و المسلمین دکتر احمد عابدی در ارزیابی این اثر سپاس گزاری می کنیم.

اداره کل خدمات رسانه ای

مدیریت پژوهش برنامه ای و نگارش فیلم نامه

ص: 11

بخش اول: قرآن و عرفان**اشاره**

قرآن و عرفان

زیر فصل ها

فصل اول: چیستی و مؤلفه های عرفان اسلامی

فصل دوم: قرآن، منبع حقیقی عرفان

فصل سوم: شواهد قرآنی در سیر و سلوک عرفانی

ص: 12

فصل اول: چیستی و مؤلفه های عرفان اسلامی**اشاره**

فصل اول: چیستی و مؤلفه های عرفان اسلامی

واژه «عرفان» در بردارنده دو نکته بسیار مهم است:

الف) معرفت (شناخت و شناسایی)؛

ب) روش خاص در رسیدن به «حقیقت» یا طریقه ای برای شهود، سلوک، جذب و درک و درد وصال.

عرفان از سنخ فهم شهودی و تفسیر اشراقی هستی یا هستی‌شناسی و جهان‌بینی مبتنی بر کشف و شهود است که البته موضوع آن «وجود لابشرط مقسمی» یا وحدت شخصی وجود یا وجود ذات مظاهر است. به همین دلیل، هستی تنها از آن خداست و ماسوای الهی، تجلیات اسماء و صفاتش هستند (1). پس عرفان، «معرفه الله» از راه دل و تهذیب باطن و تزکیه نفس و طهارت روح است تا به توحید ناب،

یعنی «جز خدا هیچ ندیدن» برسد و عارفان «اهل الله» اند که در هر چیزی فقط خدا را می بینند و لذت روحی و وجودی می برند (2).

بر این اساس، عرفان از «بود» و «نمود» بحث می کند و از حق و اسماء و اوصاف الهی سخن می گوید و عارف، «درد درونی»، یعنی دردی که از نهاد و

- 1- نک: علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج 10، ص 15818؛ دانشنامه امام علی (ع)، ج 4، صص 18_21، واژه «عرفان».
- 2- نک: مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، ج 11، ص 58؛ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، چ 1، ج 7، ص 111.

ص: 13

نهان وجود و فطرش سرچشمه می گیرد و درد رسیدن، یکی شدن، محو شدن و درد رهایی از فراق و رسیدن به وصال دارد (1). این «درد» به او «خودآگاهی فطری»، «خودآگاهی فطری» و سپس «خودیابی و خدایابی» می دهد تا سیر از «خود به خدا» که البته مسیری از خدا به خداست، صورت پذیرد. عارفان برای درک حق و دریافت وجودی معرفت به معبود و محبوب فطری خود، پس از بیداری و بینایی، آگاهی و گواهی همه جانبه، «منازل و مقاماتی» را طرح و «بایدها و نبایدها»یی را (که با «بود و نمود» در عرفان نظری علمی هم گرایی دارد) تعیین می کنند تا سالک، آن منازل را یکی پس از دیگری و مقامات را مرحله به مرحله پشت سر گذارد و بر اساس دستورالعمل ها و باید و نبایدهای سلوکی، رفتار کند تا به سرمنزل مقصود برسد که وصال یار و لقای دلبر و دلدار است و منازل و مراحل از «تَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي (2)» تا «كَذْحًا فَمَلَأِيهِ (3)» را در صیوررت معقول و مشروع ببیند. در عرفان، نام چنین فرآیند عملی و سازوکار رفتاری با مبانی و رویکردهای خاص را «سیر و سلوک» نامیده اند (4).

نتیجه آنکه، در «عرفان»، بینش و گرایش، بر «معرفت خدا» و «توحید الهی» مبتنی است و گفتمان حاکم و مسلط بر عرفان نظری و عملی، «گفتمان توحیدی» است؛ زیرا عارف از حیث نظر و عمل و در کلام و کردار و انگیزه و اندیشه، «موحد» است. اصولاً طرح «فناء فی الله و بقاء بالله» مبتنی بر خداآگاهی و خداخواهی و خداجویی تا خداجویی است.

عرفان، تنها بر «احساس و تجربه»، آن هم تجربه ای که بر معرفت تکیه نداشته یا معرفت‌زایی نکند، استوار نخواهد بود. عرفان، تنها شناختِ نفس و

1-نک: مجموعه آثار، ج 2، ص 318 و ج 23، ص 30.

2-حجر: 29.

3-نک: انشاق: 6.

4-نک: مجموعه آثار، ج 23، ص 68.

ص:14

ریاضت دادن به آن برای تحصیل کمال و کرامت نفسانی و خوارق عادات و قدرت روحی در تصرف ذهن و زبان یا صورت و سیرت اشیا و اشخاص نیست، بلکه منزلت بالاتر و جایگاه والاتری دارد که متأسفانه انسان محدوداندیش، گاه در دام تعلق و تعین گرفتار می‌آید و آن را از قدسی بودن به عرفی شدن و از آسمان به زمین می‌کشد. نیز چه بسا ریاضت‌های نفسانی او، بر «نفس» قرار گیرد و خود متورم و من فروتر و خاکی خویش را در نقاب عرفان و سیر و سلوک پنهان کند و عرفان، ابزاری برای خودخواهی‌های پنهان شده و پوشیده او باشد و بُتِ رقیق و ظریف «نفس»، میدان دار ریاضت‌های به اصطلاح سیر و سلوکی اش گردد. متأسفانه در بسیاری از عرفان‌های صوفیانه قرون اخیر و عرفان-نماهای جدید یا جنبش‌های معنا‌گرای نوین، چنین خَبُط و خطاهایی پدیدار گردید که چه بسا معلول خلط بحث‌ها و مغالطات معرفت‌شناختی، روان‌شناختی، جامعه-شناختی و حتی پدیدارشناختی نیز بوده است.

عرفان اسلامی، آن هم عرفان ناب اسلامی، عرفان هویت‌مدار و شناسنامه دار است؛ زیرا صدر و ذیل، مبدأ و منتها، مقدمه و نتیجه، راه و روش، بینش و گرایش، پژوهش و پویش آن، کاملاً معلوم است که از چه قرارگاه و نقطه مرکزی و منبع و شیوه‌ای سرچشمه گرفته و فرجام و سرانجام آن چیست. این عرفان در فطرت الهی _ توحیدی ریشه دارد و از «منبع وحی» تغذیه می‌شود و شراب ناب شریعت، از حدوث تا بقاء، آن را یاری می‌رساند و گفتمان توحیدی دارد و بر جوهر «عبودیت» نهاده شده است. قلب چنین عارفی، هیولای هر صورتی است که محبوب و معبودش بخواهد و هیچ طلب و تمنای دیگری ندارد جز «رضوان الله» و «لقاءالله».

چنین عرفانی، به انسان، معرفت عمیق و همه‌جانبه درباره خدا و خود می‌دهد تا همه ممکنات عالم را در برابر خداوند سبحان مستظل ببیند، نه

ص:15

مستقل. آرمان اصلی وحی و ره‌آورد پیامبرانه، هر آینه، قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق و «معرفه الله» است، تا انسان دانا به دارایی رسد و خداجویی یا تخلق به اخلاق الهی و اتصاف به صفات ربوبی، بر اثر بندگی تمام‌عیار حق، علت موجد و مُبْقِیه سیر و سلوکش باشد و توحید و ولایت، خدا و انسان کامل مکمل معصوم علیه السلام، لب و یا مغز عرفان علمی و عینی اش قرار گیرد و در هندسه عرفان او، محبت به خدا و محبوبان راستین الهی، نقش محوری داشته باشد و همه حیات و حرکتش را شکل و شاکله بخشد. در این صورت، انسان از غیبستان به غیبستان صیوروت می‌یابد و شناخت او به شدن تبدیل می‌شود و از عالم ماده و ماسوای الهی انصراف می‌یابد و به دیار قرب و لقا بار پیدا می‌کند. این همان چیزی است که در نگاه و نگره ابن سینا نیز در حوزه عرفان نظری و عملی تجلی یافت: «وَالْمُنْصَرَفُ بِفِكْرِهِ إِلَى قُدْسِ الْجَبْرُوتِ مَسْتَدِيمًا لَشُرُوقِ نَوْرِ الْحَقِّ فِي سِرِّهِ (1)» یا «الْعَارِفُ يُرِيدُ الْحَقَّ الْأَوَّلَ لِأَشْيَاءٍ غَيْرِهِ وَ لَا يُؤَثِّرُ شَيْئًا عَلَى عِرْفَانِهِ وَ تَعَبَّدَهُ فَقَطْ لِأَنَّهُ مُسْتَحِقٌّ لِلْعِبَادَةِ وَ لِأَنَّهَا نَسَبَةٌ شَرِيفَةٌ إِلَيْهِ لَا لِرِغْبِهِ أَوْ رَهْبِهِ (2)».

اکنون، به دو کلام معرفت‌بخش و معنویت‌آفرین توجه کنیم که راه و روال رهایی از خود و رسیدن به خدا را نیز نشان می‌دهد. امام علی علیه السلام فرمود: «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَا عَنْ كُلِّ مَا يَبْعَدُهَا وَ يُوْبِقُهَا (3)». امام حسین علیه السلام نیز در دعای عرفه چنین نغمه ملکوتی ای سر داده است: «أَنْتَ الَّذِي أَشْرَقَتْ الْأَنْوَارُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَ وَحَّدُوكَ وَ أَنْتَ الَّذِي أَرَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى غَيْرِكَ (4)».

1- ابن سینا، اشارات و تنبیهاات، ج 3، نمط نهم، ص 363.

2- ابن سینا، اشارات و تنبیهاات، ج 3، نمط نهم، ص 375.

3- عبدالواحد تمیمی آمدی، شرح غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق: جمال الدین محمد خوانساری، ج 2، ص 48.

4- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

ص:16

آری، در این سخنان والا، بر نگاهی بسیار ژرف و راهگشایی تکیه و تأکید شده است که روشمندی عرفان اسلامی را نشان می‌دهد و عبارتند از:

1. عرفان به نفس؛

2. رهایی از همه تعلقات و تعینات وجودی؛

3. تطهیر و تنزیه خویشتن؛

4. عرفان به خدا؛

5. توحید کامل و جامع، به گونه ای که عرفان به خدا و سیر و سلوک الی الله را نیز سالک از خدا بداند و عنایت و هدیت الهی ببیند و با چشم و چشمه توحیدی، به همه فعل و انفعال‌ها و سلوک و جذبه هایش بنگرد.

این مسئله، معلول دو چیز است:

1. شناختن شهودی؛

2. شدن شهودی که سیر و سفر عرفانی، همانا «السفر عبارة عن القلب اذا اخذ في التوجه الى الحق تعالى بالذكر (1)» است. این همان هجرت انفسی و مرگ اختیاری و فنای در خداست که اهل معرفت و اصحاب سلوک از آن سخن گفته‌اند (2).

اقسام عرفان

اقسام عرفان

عارفان، عرفان را به دو قسم نظری و عملی تقسیم کرده؛ اولی را از نوع شناخت، تفسیر و جهان بینی، و دومی را از جنس سیر و سلوک و عمل یا طی منازل و مراحل شمرده اند. از این رو، گفته اند: «سیر الی الله» نهایت دارد و «سیر فی الله» را نهایی نیست و در همین راستا باید دانست که تجربه‌های عرفانی

1- ابن عربی، فتوحات مکیه، ج 2، ص 383.

2- روح الله خمینی، شرح چهل حدیث، صص 623 _ 625.

نیز در یک تقسیم بندی دو قسم است: تجربه سالکانه و تجربه عارفانه.

تجربه سالکانه، همان طریقت است که سالک الی الله باید تک تک مقامات عرفانی و منازل سلوکی را پشت سر گذارد و منازل معنوی و فتوحات غیبی را تجربه کند. یا گفته اند تجربه سالکانه، همان «معاملات قلبی» است که بر اساس روش شناسی و محتوایشناسی ویژه ای صورت می‌گیرد و در عرفان ناب اسلامی، بر شریعت حقّه محمدی صلی الله علیه و آله مبتنی است که راه و روش و محتوا و بینش را به صورت منطقی و جامع ارائه می‌دهد و ابلاغ می‌کند و «علم عرفان عملی»، برگرفته از چنین تجربه های سلوکی است؛ زیرا گزارش و تعبیری از تجربه های سالکانه را به شکل روشمند، نظام مند و سامان‌دهی شده ارائه می‌دهد.

به همین دلیل، در علم عرفان عملی، افزون بر عناصر روشی _ محتوایی، عنصر ترجمه و تعبیر نیز هست که سلوک عرفانی و تجربه سلوکی، به شناخت و تعبیر عرفانی تبدیل می‌شود. به تعبیر علامه جوادی آملی، علم عرفان عملی، تعلیمات و آموزش‌هایی است که مشتمل بر شیوه سلوک و آیین رفتار است و «عرفان عملی» متن سلوک و رفتار را تشکیل می‌دهد و در قید الفاظ و حجاب قضایا و مسائل نیست (1). بنابراین، «عرفان عملی» از سنخ صیورورت و شدن، حرکت جوهری و نهادی در رسیدن به توحید ناب و موحد کامل گشتن خواهد بود (2). جناب قیصری نیز در تعریف «عرفان عملی» گفته است: «معرفه طریق السلوک و المجاهده لتخلیص النفس عن مضائق القیود الجزئیة و اتصالها الی مبدأها و اتصافها بنعت الاطلاق و الکلیة» (3).

پس موضوع عرفان عملی، اعمال و احوال قلبی از جهت رسیدن به کمال

- 1- نک: عبدالله جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد، ص 601؛ مهدی بابایی، «عناصر و مؤلفه های عرفان عملی»، فصل نامه معارف عقلی، ش 8، ص 40.
- 2- نک: مجموعه آثار، ج 14، ص 550، ج 13، صص 209 _ 212، ج 23، صص 29 و 30، و 67 و 68 و ...
- 3- قیصری، رسائل قیصری، رساله التوحید و النبوه و الولاية، ص 7.

حقیقی است که خود، در بردارنده سیر منازل و طی مقامات معنوی برای نیل به لقاء الله و توحید حقیقی است. موضوع «علم عرفان عملی» نیز تعیین، تبیین و آموزش بدایت و نهایت سیر الی الله و معرفی مقامات و منازل و عوامل و موانع سیر الی الله است.

گفتنی است منازل عرفانی در عرفان عملی، به صورت طولی و مرتبط به هم و علی و معلولی است که رابطه دیالکتیکی با هم دارند و دارای چینش «عمودی» و «ترتیب تدریجی» است و طبق «اصل طرفه محال» است، سیر صعودی و سلوکی انسان شکل می گیرد (1). البته در این صراط سلوک الی الله، مقوله «سالکان مجذوب و مجذوبان سالک» نیز فرقی ندارند؛ اگرچه «جذبه» با بارقه ای الهی دفعه برای عارف، معارفی را ظاهر می سازد و کشش غیبی از طرف حق برای سالک ایجاد می کند، ولی راه به صورت جهش طی می شود و مقامات، پشت سر گذاشته می شود.

به هر حال، سیر الی الله، سیر در منازل سلوک است و با یقظه و بیداری به دست می آید و از توبه و انقطاع آغاز می شود، تا به تدریج، سالک از هستی خود عبور کند و از علم الیقین به عین الیقین و سپس «حق الیقین» برسد و غیر خدا نداند و نیابد و نبیند و از فنا به بقا، و از فرق به جمع و سپس مقام جمع الجمع راه یابد، تا سوختن و پختن یا سوزندگی و گدازندگی حاصل گردد، (2) که انسان، گدای لقای حق است (3) و برای رسیدن به آن باید هزینه های زیادی بپردازد و گذرنامه لقاء الله را به دست آورد.

1- نک: عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 223.
2- نک: عزیزالدین نسفی، الانسان الکامل، ص 12؛ لاهیجی، شرح گلشن راز، ص 12؛ جامی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، ص 150؛ سیدحیدر آملی، نص النصوص، ص 267؛ سید محمدحسین حسینی تهرانی، رساله لب اللباب، صص 49 و 50.

3- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 15، ص 287.

ص: 19

در این مسیر، عوامل زیر نقش کلیدی دارند:

1. معرفتِ نفس؛

2. مراقبت نفس؛
3. صبر و بصیرت؛
4. شکیبایی و شرح صدر؛
5. خلوص و صداقت؛
6. فقرشناسی و فقر باوری؛
7. تزکیه نفس و تهذیب درون؛
8. ایمان و عمل صالح؛
9. طهارت ظاهری و باطنی؛
10. شریعت محوری؛
11. عقلانیت و اعتدال‌ورزی؛
12. استعانت‌جویی از انسان کامل معصوم علیه السلام و اهل ولایت بودن در سیر عملی «عرفان (1)».»

بنابراین، «عرفان عملی»، طریق به عرفان نظری، و عرفان نظری، نتیجه و ثمره عرفان عملی است؛ زیرا تعبیر و تفسیری از تجربه سلوکی و عرفانی است. پس علم عرفان نظری، ترجمان همان کشف و شهودها و تجربیات سلوکی _ عرفانی است. ناگفته نماند که عرفان نظری، ما را در بُعد هستی‌شناسی، انسان-شناسی، سیر و سلوک و مقامات‌شناسی عرفانی یاری می‌رساند و زمینه‌های معرفتی _ علمی سیر و سلوک را فراهم می‌آورد و شرط لازم است، نه شرط کافی، و مُعد است، نه موجد عرفان حقیقی. با این حال

1- نک: محمدجواد رودگر، صحیفه عرفان، دفتر دوم، پنجم و دوازدهم.

ص: 20

عرفان واقعی و حقیقی، تنها در طی مقامات و سلوک در صراط مستقیم عرفان ممکن است که: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (1)». «به تعبیر شاعر:

صلای باده زد پیر خرابات سلوک راه عشق از خود رهایی است

بده ساقی که فی التأخیر آفات نه طی منزل و قطع مسافت

پس علم عرفان نظری، به منزله دستورالعمل سیر و سلوکی و عرفان نظری در سبیل و مسیر شناخت خدا و راه و بایدها و نبایدهایی است که بایسته است به خداخواهی و خداجویی بینجامد، تا در عرفان نظری، خدا را بشناسیم و اسمای الهی را شناسایی کنیم. در علم عرفان نظری، دستورالعمل های عرفانی را بر اساس مبانی و منابع آنها بشناسیم و در «عرفان عملی»، به تجربه سلوکی و عرفانی آنها اهتمام ورزیم و ویژگی های هر مرحله را بشناسیم، معیارهای سنجش و ارزیابی کشف و شهود را در راستای صدق و کذب، صحت و سُقم، حق و باطل و صائب و غیر صائب آن بازشناسیم تا گرفتار کژراهه روی نشویم.

در عرفان ناب شیعی، قرآن کریم، منبع اصیل، جامع و کامل عرفان علمی و عرفان عملی است؛ زیرا عالی ترین درجه معرفه الله و برترین و والاترین مرتبه سلوک الی الله، در این کتاب آسمانی طرح و تبیین شده است. احادیث و آموزه های نبوی، علوی و ولوی، به ویژه دعاها و نیایش های معصومان علیه السلام، سرچشمه عرفان و برانگیزاننده سیر و سلوک به سوی خدا هستند و دربردارنده بهترین دستورالعمل ها برای نیل به توحید و لقاءالله خواهند بود.

به راستی ما در پی چه هستیم؟ آیا به حقیقت، در جستجوی خدا و لبیک گویی به ندای فطرت و نغمه روح الهی و ملکوتی و نیز در پی «مَنْ» علوی و ایدئال خویش برآمدیم؟ آیا در ادعاهایی که داریم، صادقیم یا

1-نک: عنکبوت: 69.

ص: 21

دروغ گو؟ اگر تکلیف را با خود مشخص کنیم، می یابیم راه همان است که قرآن کریم و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیه السلام نشان داده اند و امثال ابوذر غفاری، سلمان فارسی، رشید هجری، حجر بن عدی، میثم تمار، مقداد اسودی و...، تا سیدعلی شوشتری، ملاحسینقلی همدانی، میرزا علی آقا قاضی، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، تا حضرت امام خمینی رحمه الله، علامه طباطبایی، آیت الله بهجت فومنی و... را تربیت کرد و در مقام الگوهای عارف حقیقی و اسوه های حسنه سیر و سلوک صائب و صالح ارائه فرمود. همه این

بزرگان، شاگردان مکتب قرآن و عترتند و از کتاب و سنت تغذیه شده و فانی در وحی و ولایت بوده اند. پس راه، همان است که رهروان رفتند.

همه این رادمردان عرصه سلوک و نیکمردان و بلندهمت‌ان ساحت قرب و لقا، در پرتو فقه اهل بیت علیه السلام و شریعت حقه محمدی صلی الله علیه و آله، از بدایت تا نهایت به سیر و سلوک پرداختند. آنها خود در شریعت عام و خاص مجتهد بودند و راه فنا را در فقه اکبر، اوسط و اصغر جستند و صادقانه و صالحانه و با بصیرت و صبر طی طریقت معنوی کردند و به فتوحات غیبی رسیدند و هرگز دنبال کشف و کرامات نبودند که کرامت آنها، «عبودیت الهی» و کیمیایشان، محبت به انسان کامل معصوم علیه السلام و جانمایه سلوک ایشان، «ولایت» بود که عرفان منهای قرآن و عترت، و سلوک تهی از توحید و ولایت را عرفان ندانسته و نخوانده اند.

مؤلفه های عرفان قرآنی ذیل چنین است:

جامعیت و کمال علمی و عملی؛

شریعت‌گرایی و فقه‌محوری؛

عقلانیت و خردگرایی؛

ص: 22

اعتدال و میانه روی؛

توحیدباوری در همه عرصه ها و ساحت ها؛

ولایت‌مندی بر اساس نبوت و امامت؛

معادباوری؛

عرفان درون‌گرا و برون‌گرای؛

عرفان زندگی‌ساز و تمدن‌پرداز؛

عرفان عبودیت‌محورانه؛

عرفان سیاست‌گروانه و (1). ...

عرفان قرآنی، عرفان نهج البلاغه ای، عرفان صحیفه سجادیه ای، عرفان مناجات شعبانیه ای، عرفان دعای کمیلی، عرفان عرفه ای و...، عرفان سازنده، پویا و زندگی‌ساز است. این عرفان می‌تواند به صورت جامع به همه نیازهای انسان در جنبه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی پاسخ دهد و عرفان احیاگر و اصلاح‌کننده باشد؛ یعنی عرفان عدالت‌خواهانه، عدالت‌گسترانه و برپادارنده «عدالت اجتماعی». عرفان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام یا عرفان بعثت و غدیر و عرفان امام حسین علیه السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یا عرفان کربلایی _ عاشورایی و عرفان انتظار معقول و سازنده و عرفان مهدویت منطقی و کامل، چنین است و کارکردهای معرفتی _ معنویتی و رهاورد عقلانیتی و عدالتی دارد و عنصر تربیت انسان ایدئال و سعادت‌مند را در همه جنبه‌ها داراست.

قرآن کریم، به تمامیت معنا، کتاب عرفان است؛ چون هم شناخت و بصیرت می‌دهد _ چه اینکه کتاب برهان، بصیرت، بیان، تبیان، بلاغ، حکمت و محکم است _ و هم راه‌های رهایی از خودی و مادی‌گرایی و بریدن از حیات

1- نک: صحیفه عرفان، دفتر دوازدهم؛ محمدجواد رودگر، سیر سلوک، ترجمه و شرح رساله الولایه میرزا احمد آشتیانی، ضمیمه سیر سلوک 6 و 7.

ص: 23

طبیعی برای نیل به حیات طیبه را در قالب دستورالعمل‌ها، مواعظ و احکام نشان می‌دهد. قرآن، کتاب موعظه، شفا، رحمت و بشارت است تا انسان خواهان خدا و دیدار با محبوب، نه در جنبه‌های علمی و نه در وجوه عملی با مشکل مواجه نشود. در عین حال، اگر انسان به برخی از آیات توجه خاص کند، می‌تواند ژرفای معارف شهودی و حکمت‌های باطنی را در تفسیر خدا، انسان و جهان بیابد؛ مانند: سوره‌های حشر: 18 _ 24، بقره: 115، حدید: 1 _ 6، طه: 1 _ 8، فصلت: 53 و... (عرفان علمی _ نظری)؛ و سوره‌های عنکبوت: 69، فاطر: 10 و 15، ق: 37، نور: 27، دهر: 23، حجر: 96 و... (عرفان عملی).

این آیات، با محوریت خدا، اسمای الهی، راه‌های شناخت و شهود خدا و مجاهدت، نیازشناسی و نیازیابی وجودی، شهود شنیداری و دیداری، نوشیدن شراب ظهور الهی، عبودیت و درد خدا و درد خلق خدا برای خدا مطرح شده‌اند. در احادیث و روایات اهل بیت علیه السلام نیز فراوان با آموزه‌های عرفانی _ سلوکی روبه

رو می شویم. احادیث مربوط به معرفت نفس، (1) تحصیل روش های الهی، نبوی و ولایی، (2) ذکر خدا و عدم حدیثی و کمیت برداری آن و در عین حال، ذکر اعتقادی، اخلاقی و عملی (3) و... چنین است. همچنین، تبیین عرفان نظری و عملی در نهج البلاغه در خطبه های 210، 213، 184 و... و حکمت های 137، 147 و...، (4) و نیز دعاهایی چون کمیل، مناجات شعبانیه، مکارم الاخلاق، عرفه و... که در بردارنده عمیق ترین، جالب ترین و جاذب ترین معارف عرفانی و به صورت دلالت التزامی، بهترین و سازنده ترین دستور العمل های سلوکی هستند،

1- شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج 2، صص 387، 419، 422 و ج 4، صص 372، 340، 575 و...

2- ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 325.

3- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 11، کتاب الجهاد، باب 23، ص 200، ح 2.

4- البته شماره ها بر اساس نهج البلاغه فیض الاسلام است. نک: عبدالله جوادی آملی، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، صص 50-150.

ص: 24

اراده و همت بلند و عزم راسخ و جزم شده و درک و درد عرفان طلبی حقیقی می خواهد تا انسان، چشم و دل خود را به چنین آموزه ها و گزاره های عرفانی باز کند و شست و شو دهد. پس به تعبیری، در عرفان، باید چشم ها را شست و با چشم دیگری ببینیم و از قید و حجاب عرفان های رسمی و معهود و تاریخی به درآیم و در عرفان اجتهاد کنیم و علم، اخلاق و فقه عرفانی را از لایه های پیدا و پنهان قرآن و سنت و ساحت های کلامی _ کرداری سیره معصومان علیه السلام بیابیم.

بایسته است همراه با بهره گیری از کتب و صحف عرفانی بزرگان وادی معرفت و معنویت، رویکردها و نگاه هایمان را تغییر دهیم و با روش متحجرانه و پیش فرض های پذیرفته شده خود، سراغ عرفان نرویم. از سوی دیگر، بدون اصول معرفتی و معیارهای روش شناختی _ معرفت شناختی نیز نباشیم و با التقاط اندیشی و تفکر و روحیه لیبرالیستی و غرب گرایانه به متون و منابع عرفانی ننگریم، بلکه با استقلال، اصالت و اجتهاد فکری و سازوکار تعریف شده، به استخراج، اصطیاد و نظام سازی عرفان قرآنی _ اهل بیته بپردازیم. پس با آرایه های ادبیات جدید و زبان زمان و نیازهای عصری و رویکردی کارکرد گروانه و عمل گرایانه، سراغ عرفان حقیقی برویم تا «رندان تشنه لب» و جویندگان صائب،

صادق و صالح معرفت های عرفانی را سیراب کنیم و نوآوری‌هایی در عرصه محتوا و قالب های عرفانی با محوریت قرآن و عترت یا ثقلین داشته باشیم و صراط مستقیم سلوک عقلی و قلبی و سبیل قویم و غنی سلوک الی الله را فراروی تشنگان وادی حقیقت و معرفت قرار دهیم.

نوشته پیش رو، در همین راستا به صورت ایجابی _ اثباتی، عرفان قرآنی و سیر و سلوک اهل بیت علیه السلام را کشف، پژوهش و پردازش کرده است. از این رو،

ص: 25

به صورت دلالت تضمینی و التزامی، به نقد عرفان‌های غیردینی اعم از آیینی و سکولار و جنبش‌های نوپدید معنوی یا شبه‌عرفان‌ها، عرفان‌های مونثاژ شده و معنویت‌های سلف‌سرویی پرداخته‌ایم که در حقیقت، آرامش‌ستیزی برای آرامش‌زدایی از حوزه فطرت و جان آدمیان هستند و بر آرامش‌های کاذب و غریزی تأکید می‌ورزند و به انفعال و رخوت نسل جوان جامعه و در خلوت و خلسه بودن آنها می‌اندیشند و مبانی اومانستی _ لیبرالیستی و رویکردی سکولاریستی دارند. ما معتقدیم باید عرفان حقیقی و اسلامی _ انسانی را بشناسانیم؛ عرفانی که بر خرد و خراباتی شدن و سلوک و سیاست، عقلانیت و عدالت استوار است و الگوهای تمام‌عیاری از معصومان علیه السلام و شاگردان مکتب عصمت ارائه می‌دهد و کارکردهای معنوی _ اجتماعی و جهادی _ حماسی دارد. عرفانی که توانست یکی از ارکان‌های مهم فرهنگ و تمدن اسلامی شود و فرهنگ‌ها و تمدن‌های رقیب را نیز تحت تأثیر قرار دهد؛ عرفانی که به تربیت انسان رشد یافته در همه ساحت‌های وجودی و جنبه‌های هستی‌اش می‌اندیشد و هرگز لایه‌ای از لایه‌های هستانه‌اش را مغفول و مهجور نمی‌نماید. عرفانی که بر فطرت عقل و عشق و سرشت ادراک و اشراق انسان قرار گرفته و مرکز ثقل آن، خودشناسی و خودسازی است و قرارگاه اصلی و مرکزی‌اش «وحي الهی» خواهد بود که در قرآن و سنت و سیره علمی و عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش تجلی یافت. چنین عرفانی، عرفان صائب، صادق و صالح با عناصری چون جامعیت و کمال، جهان‌شمولی و جاودانگی است.

این عرفان با توجه به محتوا و روش و دستورالعمل‌های ثابت و متغیر و سازوکار درونی _ اجتماعی‌اش، قابلیت مدیریت معنوی _ سلوکی انسان را در هر عصری داراست و فرازمانی، فرازمینی و فرازبانی است؛ زیرا بر فطرت، توحید، عقلانیت و عدالت تکیه دارد و حمایت‌های حرا، غدیر، کربلا و محتوای ظهور

ص: 26

و مهدویت را داراست.

نوشتار حاضر، ترکیبی از فصل‌ها و بخش‌هایی است که بر مبنای قرآن کریم در تأمین نیازهای عرفانی _ سلوکی و مبانی، مؤلفه‌ها، شرایط و ویژگی‌های عرفان حقیقی و دستورالعمل‌های کامل عرفانی بر اساس ظرفیت‌های انسان شکل گرفته و سپس مقامات عرفان و آسیب‌های نظری _ عملی آن را شرح داده است. فرجام سخن نیز کتاب‌شناسی توصیفی در حوزه عرفان و روش‌ها و راهبردهای عملیاتی در عرصه هنر شنیداری و دیداری است.

ص: 27

فصل دوم: قرآن، منبع حقیقی عرفان

فصل دوم: قرآن، منبع حقیقی عرفان

قرآن کریم، کتاب «هدایت» انسان و هدایت الهی برای وصول او به «کمال انسانیت» و «انسانیت کامل» است. کتابی است که سرنوشت و سفرنوشت انسان را از نظر تکوینی به معنای چگونگی و چرایی خلقت و آفرینش او، ترسیم و تفسیر و از نظر تشریحی، مکانیسم و مدارهای تکامل وجودی‌اش را تصویر و تبیین کرده است (1). قرآن، انسان را به خود انسان می‌شناساند؛ یعنی کتاب انسان-شناسی است که همه لایه‌های ظاهری و باطنی و ساحت‌های پیدا و پنهان وجود آدمی را شناسایی کرده و نشان داده است. به تعبیری، قرآن، صورت تدوینی و کتبی انسان، و انسان، صورت عینی و تکوینی قرآن است. پس نسبت و رابطه قرآن و انسان چنین است و فهم خطاب محمدی صلی الله علیه و آله و «ما جاء به النبّی صلی الله علیه و آله»؛ فهم خویشتن و عمل به آموزه‌های وحیانی، در حقیقت، قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق و سلوک در صراط انسانیت و سعادت است. از این رو، قرآن همه ساحت‌های عقلانی، نفسانی و جسمانی انسان و ابعاد بینش، گرایش و کشش، کوشش و کنش و واکنش‌های آدمی را هدایت، کنترل و تعدیل می‌کند و «بصیرت» و «معرفتی» در حوزه «اندیشه و تفکر» و محبت و

1- نک: مؤمنون: 12-14؛ حج: 5-7؛ فرقان: 64-76؛ یونس: 63 و 64؛ مؤمنون: 1-11.

ص: 28

معنویتی در حوزه اخلاق، تربیت، انگیزه‌ها، کشش‌ها و گرایش‌ها، و صلابت و استقامتی در حوزه رفتار و کوشش‌ها به انسان می‌بخشد که به سوی هدف‌های آفرینش خود و غایات خلقتش در حرکت و تکاپو باشد و لاغیر.

گریز انسان از هدایت‌ها و هدیت‌های قرآنی، مساوی و بلکه مساوق با «سقوط» و «نزول» او و قرار گرفتنش در ظلمت و ظلال و سپس زلّت و ذلّت است که چه زیبا فرمود: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»؛ (1) زیرا کسانی که به قرآن توجه علمی کرده و به آموزه‌ها و گزاره‌های آن التزام عملی و عینی داشته، مصداق «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ... أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (2) هستند که در سیر وجودی و سلوک حقیقی خویش، هدایت الهی را روزافزون و به صورت اشتدادی دریافت می‌کنند: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى (3)» یا «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (4)». به همین دلیل، رابطه تقوا و هدایت را هم در پذیرش و هم پس از پذیرش مطرح فرمود؛ زیرا «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» (5) بیانگر این نکته ظریف است که انسان‌هایی که بر فطرت الهی و توحیدی مانده‌اند و دارای سلامت روحی و لدنی و «هدایت پذیرند»، در حقیقت، انسان هستند یا در جرگه هویت‌یافتگان انسانی‌اند و از «حیوان بالفعل» و «انسان بالقوه» خارج شده‌اند و در مسیر «شدن» و تکامل وجودی قدم نهاده‌اند. آنها سپس به درجات عالیّه تقوا نیز به تدریج راه می‌یابند که فرمود: «وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (6)». این آیات، بیانگر این نکته ظریف است که هم هدایت، مراتب‌پذیر و هم تقوا، تشکیک‌بردار است. در آیاتی چون «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ

1-نک: انعام: 104.

2-نک: بقره: 2-5.

3-نک: مریم: 76.

4-نک: محمد صلی الله علیه و آله : 17.

5-نک: بقره: 2.

6-نک: محمد صلی الله علیه و آله : 17.

ص: 29

رَبِّهِ (1) و «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ (2)» همانا هدایت تکوینی، جزایی است که در قالب شرح صدر و نور الهی ظهور یافته است. «هدایت الهی دو نوع است: هدایت ابتدایی که فراگیر و همگانی است و هدایت پاداشی که مخصوص افراد و گروهی خاص است (3)». انسان‌هایی که گریز علمی _ بینشی و گریز علمی _ گرایشی از قرآن دارند، در حقیقت بر خویشتن ستم روا داشته‌اند و گریزشان نتیجه سوء اختیار و جهل و غفلت آنهاست. ایشان علیه خویشتن خویش و هویت الهی و توحیدی خود قیام کرده و گام برداشته‌اند و سخن آنها چنین است: «قَالُوا يَا حَسْرَتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَسَاءَ مَا يَزُرُونَ (4)» یا «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ»؛ (5) زیرا خداگریزی و وحی ستیزی، خودگریزی و فطرت- ستیزی است و جنگ با خدا، جنگ با خود است و حسرت‌آفرین و خسران زا؛ که «وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»، (6) و «وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا (7)». خدا در وصف همین گروه فرموده است: «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ (8)».

اینک نیک بنگریم که قرآن کریم چگونه هم «برهان» است و بصیرت و هم موعظه، شفا و رحمت تا در ابعاد حکمی _ عقلانی، معنوی _ اخلاقی و سلوکی _ عرفانی، خویشتن را محضّر قرآن ببریم و همه نیازهای وجودی و انتظاراتمان را از آن مطالبه کنیم تا از حیات حیوانی به حیات عقلانی و سپس به حیات

1-نک: زمر: 22.

2-نک: انعام: 125.

3-تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، ص 468.

4-نک: انعام: 31.

5-نک: زمر: 56.

6-نک: انعام: 104.

7-نک: اسراء: 7.

8-نک: مؤمنون: 74.

ص: 30

الهی ارتقای وجودی یابیم (1). این معانی و حقایق ممکن نخواهد بود، مگر اینکه بر معرفت خود بیفزاییم و خویشتن خویش را بشناسیم و اهداف عالی خلقت را دریابیم و در مسیر و مدار انسانیت و فطرت گام نهیم. به تعبیر علامه جوادی

آملی: «درکات و درجات انسان، در گرو فهم و ادراک او در تعیین اهداف اوست. ... اختلاف در معرفت، به تشنت و تعدد در اهداف می انجامد(2)».

مولانا نیز چه زیبا سروده است:

من نخواهم در دو عالم بنگریست

تا بدانم کاین دو مجلس آن کیست

یا خواجه حافظ نغز گفته است:

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟

به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

حال اگر عرفان به نفس و معرفت به غایت خلقت و فهم معارف شریعت، «خلیفه‌الله» شدن و «صبغ‌الله» یافتن و به «لقاءالله» رسیدن است که هست باید سیر و سلوک آگاهانه و مبتنی بر بیداری و پایداری نمود که فرمود: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (3)». «لقاءی رب و معرفت به رب، عمل صالح و خالص از نظر اعتقادی و عملی می‌طلبد و دوری از شرک علمی و عملی به حضرت حق سبحانه می‌خواهد. امام علی علیه السلام فرمود: «معرفة الله سبحانه اعلى المعارف (4)» یا «من عرف الله کمالت معرفته (5)» در بخش معرفت و «التوحيد حياه النفس (6)» در بخش توحید تا نیل به مقام دیدار دوست در پرتو عبودیت محض، عارفانه و عاشقانه حاصل شود: «ماعبدتک خوفاً من نارک ولاطمعاً فی جنّتک ولکن

1- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 17، صص 158 - 166 و ج 3، صص 130 و 131.

2- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 17، ص 179.

3- کشف: 110.

4- غرر الحکم و درر الکلم، ح 1674.

5- غرر الحکم و درر الکلم، ح 7999.

6- غرر الحکم و درر الکلم، ح 540.

وجدتک اهلاً للعباده فعبدتک (1)».»

این معانی والا و حقایق اعلی، قطع، انقطاع و کمال انقطاع می‌خواهد که بایسته و شایسته است انسان سالک در سیر و سلوک قرآنی، به آنها دست یابد تا «لقاءالله» را فراچنگ آورد. به تعبیر امام حسن عسکری علیه السلام: «الْوُصُولُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِإِمْتِطَاءِ اللَّيْلِ (2)»... و به تعبیر امام علی علیه السلام: «أَهٍ مِنْ قَلْبِهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ (3)».

البته باید دانست در همه مراحل و منازل این سفر معنوی شیرین از بدایت تا نهایت، مسافر را هم سفر، خداست! «مرا همراه و هم راه است یارم.» تا فیض و فضل الهی شامل حال مسافر کوی حق نشود، سیر و سفری تحقق نخواهد یافت: «وَأُولَئِكَ فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَحِمْتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِي مَنْ يُشَاءُ (4)» پس بینش و گرایش توحیدی، کشش و کوشش توحیدی می‌خواهد تا انسان از درد فراق و هجران برهد و درک «وصال» و لقا راه یافته باشد.

اگر عرفان و عشق به لقا و دیدار محبوب و معشوق بر «دل» سالک استیلا یافت و دلبری کرد، سالک کوی دلبر و دلداری، جز او نشناسد و غیر او نخواهد «و از خدا نیز جز خدا» نجوید و این، عَزْمُ جَزْمٍ و اراده پولادین و استقامت در راه هدف می‌طلبد که «جان به لب رسید تا جام به لب رسید (5)» و به تعبیر بزرگان سیر و سلوک الی‌الله، «با مژه، کوه‌کندن» است. حال این گوی و این میدان! آیا مرد میدان سیر و سلوک هستیم یا سیر و سلوک نیز سرگرمی و حجاب ما شده است؟

به تعبیر شیخ رئیس بوعلی سینا: «من أثر العرفان للعرفان، فقد قال بالثانی».

1- بحار الانوار، ج 68، ص 197.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 380.

3- نک: نهج البلاغه، حکمت 77.

4- نور: 21.

5- حسن حسن‌زاده آملی، الهی‌نامه، ص 74.

ص: 32

کسی که عرفان را برای عرفان بخواهد، مشرک است؛ یعنی عرفان مطلوب و هدف او باشد نه معروف (1) به تعبیر علامه جوادی آملی: «آزادی عرفانی را باید در فضای رَفْضِ مَسَاوِیِ اللَّهِ کَاوِید، به گونه‌ای که عارف، نه گرفتار تثلیث

باشد که عارف و معروف و عرفان را بنگرد، و نه در رهن تنبیه، که عرفان و معروف را ببیند، بلکه غرق در توحید [باشد] و در آن غوص کند و غیر از احد صمد را نمی‌بیند؛ (2) چه اینکه عرفان حقیقی و عالمان ربّانی، مصداق این حدیث نبوی هستند که فرمود: «الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ الْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ (3)». که به تعبیر قرآن کریم: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (4)».

قرآن کریم، در بردارنده همه نیازهای انسان است؛ چه اینکه کتابی است جامع، جهانی و جاودان و اگر نتواند همه نیازهای آدمیان را در همه زمان‌ها و زمینه‌ها و زمین‌ها پاسخ دهد، از «جامعیت» و «جاودانگی» تهی خواهد شد. از این رو، چنان‌که دعوی قرآن مبتنی بر «جامعیت و کمال» است «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ (5)» یا «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»، (6) باید دانست که همه نیازهای مادی و معنوی و دنیوی و اخروی انسان در قرآن مطرح گشته و به صورت «اصولی» یا کلی و جزئی، خرد و کلان، به تناسب «موضوع» و «مصداق»، به آنها پاسخ داده شده است. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله:

مراد از «مِنْ شَيْءٍ» کوتاهی‌های گوناگون است که نفی شده و معنای آن این است که چیزی نیست که رعایت حال آن واجب و قیام به حق آن و بیان آن لازم باشد، مگر اینکه ما آن را در این کتاب رعایت کرده ایم و در امر آن

1- اشارات و تنبیهات، ج 3 ص 420.

2- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 17، ص 470؛ نک: حسن حسن‌زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط نهم، صص 98 - 102.

3- جامع صغیر، ج 2، ص 16.

4- نک: انعام: 162.

5- نک: نحل: 89.

6- نک: انعام: 38.

ص: 33

کوتاهی نکردیم، پس کتاب تام و کامل است (1).

پس جامعیت دین، با تبیین نکردن برخی از نیازها و ترک ارائه راه حل آنها، در تعارض و تنافی است و در قرآن کریم نیز وصف کمال و تام برای اسلام آمده

است که فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي (2)». باید دانست «... مفهوم تمامیت، اعم از جامعیت است. چیز تام بی شک جامع نیز هست، اما عکس قضیه صادق نیست. تعالیم اسلام تام است؛ یعنی به مرتبه‌ای رسیده است که محتاج امری خارج از خود نیست (3)». ... و به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله: «... بیان تام همه چیز، مخصوص قرآن است»، (4) چنان که در روایاتی نیز به کمال و جامعیت قرآن اشاره شده است. امام علی علیه السلام فرمود: «... أم أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ (5)». امام باقر علیه السلام هم فرمود: «ان الله تبارک و تعالی لم يدع شيئاً يحتاج اليه الامه الا انزله في كتابه و بينه لرسوله صلى الله عليه و آله (6)». و از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است: «ان الله تبارک و تعالی انزل في القرآن تبیان كل شیء حتی والله ماترک الله شيئاً يحتاج اليه العباد حتی لا يستطيع عبدٌ يقول لو كان هذا انزل في القرآن الا و قد انزله الله فيه (7)». علامه طباطبایی هم در تفسیر آیه: «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ (8)» می نویسد:

این آیه شریفه، قرآن کریم را با صفات برجسته‌اش توصیف می‌کند. یک صفت عمومی آن این است که تبیان برای هر چیزی است و تبیان به طوری که گفته شده، به معنای «بیان» است و چون قرآن کریم، کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این، کاری و شأنی ندارد، ظاهراً مراد به «کل شیء»، همه آن چیزهایی است که برگشتن به هدایت باشد، از معارف حقیقیه مربوط به مبدأ و

1- محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج 7، ص 81.

2- مائده: 3.

3- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 17، ص 111.

4- المیزان، ج 3، ص 213.

5- نهج البلاغه، خطبه 18.

6- اصول کافی، ج 1، ص 76.

7- اصول کافی، ج 1، ص 77.

8- نکل: نحل: 89.

ص: 34

معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهیه و قصص و مواظبی که مردم در امتداد و راه یافتگان، به آن محتاج هستند و قرآن تبیان همه اینهاست (1).

در تفسیر نمونه نیز آمده است قرآن چون کتاب تربیت و انسان‌سازی است و برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه‌های معنوی و مادی نازل شده است، روشن می‌شود که منظور از همه چیز تام، اموری است که برای پیمودن این راه لازم است. هدف اصلی و نهایی قرآن، انسان‌سازی است و در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده است (2). ناگفته نماند «رهنمودهای دین، گاهی به عقل محض، و زمانی به نقل صرف، و وقتی به تلفیق بین عقل و نقل هماهنگ است و هرگز معنای تبیان بودن این نیست که خود نقل قرآنی، به تنهایی همه احکام را به شکل شفاف بیان کرده است، بلکه با کمک عقل یا نقل است و تتمیم آن با روایت نقلی یا درایت عقلی، منافی با تبیان بودن قرآن کریم نیست (3).»

«قرآن کریم، تبیان (بیانگر) همه معارف ضروری و سودمند برای بشر و عهده-دار بیان همه معارف و احکام هدایتگر، سعادت‌بخش و سیادت آفرین جوامع انسانی است» (4). «... اصل کلی و جامع عنوان دین، برای برآوردن همه نیازهای فردی و جمعی است و هر حکمی از احکام دین برای رفع نیاز مخصوص است» (5). «... او در کتاب تشریح که «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» است، ذره‌ای از حقوق کتاب تکوین را که مقام حقیقی انسان است، کم نگذاشته [است] (6).»...

استاد جوادی آملی بر اساس همین تفسیری که از «دین» و تمامیت و کمال

1- تفسیر المیزان، ج 34، ص 235.

2- نک: تفسیر نمونه، ج 11، ص 361.

3- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 3، ص 129.

4- عبدالله جوادی آملی، دین‌شناسی، ص 82.

5- عبدالله جوادی آملی، حق و تکلیف، ص 131.

6- عبدالله جوادی آملی، حق و تکلیف، ص 157.

ص: 35

آن دارد، به نقد نظریه حداقل بودن دین پرداخته و نه معتقد است عقل در برابر دین است و نه تمام احکام به عهده نقل است؛ یعنی نظریه «انحصار نقلی» را نیز نقد و رد کرده است تا به این نتیجه برسد که بر اساس نگاه عمیق و نگرش دقیق به دین، «دین جامع و کامل» است (1).

امام خمینی رحمه الله نیز «مای» «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (2)» را مای نافیه و نکره در سیاق نفی گرفته و معتقد است افاده اطلاق می‌کند و همه معارف و از جمله معارف باطنی و معنوی را دربردارد، (3) چنان‌که می‌فرماید:

قرآن و سنت، شامل بسیاری از دستورها و احکامی‌اند که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد و خطوط کلی را که یک ملت احتیاج دارد، در کتاب و سنت هست و در این شکی نیست (4).

از سوی دیگر، در نظریه «خاتمیت» که اسلام، دین خاتم و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، پیامبر خاتم و خاتم پیامبران است، (5) مقوله جامع و کمال دین را مطرح کرده و به تبیین ابعاد وجودی انسان و تأمین نیازهای پویا و پایای انسانی، طرح عوامل و موانع تکامل و سعادت انسان و ارائه روش‌های کلی یا جزئی سعادت فرد و جامعه از راه «دین» پرداخته است؛ البته دینی که فطری انسان و هماهنگ با عقل و دل انسان است. به تعبیر علامه طباطبایی: «دین الهی، تنها راه سعادت انسانی و اصلاح‌کننده امور حیاتی است و دین، فطرت را با فطرت اصلاح [می‌کند] و قوای مختلفه انسان را هنگام طغیان به حال اعتدال درآورده و رشته

- 1- عبدالله جوادی آملی، حق و تکلیف، صص 228 - 230؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 17، صص 105 - 110.
- 2- نک: انعام: 38.
- 3- صحیفه امام خمینی، ج 17، ص 490.
- 4- ولایت فقیه (نامه‌ای از امام موسوی به کاشف الغطا)، ص 14.
- 5- احزاب: 40.

ص: 36

زندگانی دنیوی و اخروی، مادی و معنوی انسان را به نظم در می‌آورد (1)» پس این دین، نمی‌تواند در برابر یکی از نیازهای اساسی و بنیادین انسان که معنویت-گرایی و سیر و سلوک باطنی است، بی توجه باشد و دستورالعمل‌هایی نداشته باشد. خود علامه در رساله الولایه می‌نویسند:

... لَكِنَّ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْهِ أَهْلُ الْحَقِّ وَهُوَ الظَّاهِرُ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ _ ان شَرِيعَةَ الْإِسْلَامِ لَا تَجُوزُ التَّوَجُّهُ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِلسَّلَاكِ إِلَيْهِ تَعَالَى بِوَجْهِهِ مِنَ الْوُجُوهِ، وَلَا الْإِعْتِصَامُ بِغَيْرِهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا بِطَّرِيقِ أَمْرِ بِلِزُومِهِ وَ أَخْذِهِ وَ إِنَّ شَرِيعَةَ الْإِسْلَامِ لَمْ

تَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ السَّعَادَةِ وَالشَّقَاوَةِ إِلَّا بَيَّنَّتْهَا وَلَا شَيْئاً مِنْ أَوْزَامِ السَّيْرِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَسِيراً أَوْ خَطِيراً إِلَّا أَوْ ضَحَّتْهَا، فَلِكُلِّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا كَتَبَتْ (2).

همانا شریعت اسلام به هیچ عنوان اجازه توجه به غیر خدای سبحان را برای اهل سلوک نمی‌دهد و تمسک به غیر خدای سبحان را روانمی‌داند، مگر راهی که خود شریعت به لزوم و به‌کارگیری آن فرمان داده است. همانا شریعت اسلام، کمترین ذره نیز در بیان احکام سعادت و شقاوت فروگذاری نکرده و هیچ چیزی را که در سیر الی‌الله برای سالکان لازم است، فرونگذاشته است؛ خواه آن چیز کم‌اهمیت باشد یا مهم و بزرگ. پس هرکس در گرو عمل خویش است و بر اساس آن نیز حسابرسی خواهد شد.

به تعبیر استاد شهید مطهری رحمه الله: «اسلام، طرحی است کلی و همه‌جانبه و معتدل و متعادل، حاوی همه طرح‌های جزئی و کارآمد در همه موارد (3)».

-
- 1- نک: تفسیرالمیزان، ج 3، ص 159.
 2- طریق عرفان، ترجمه و شرح رساله الولایه علامه طباطبایی، ترجمه: صادق حسن‌زاده، ج 1، صص 79 و 185؛ نک: شیعه (مذاکرات و مکاتبات پروفیسور هانری کربن و علامه طباطبایی)، صص 151 - 160، 187، 236 - 262.
 3- مجموعه آثار، ج 3، ص 164.

ص: 37

فصل سوم: شواهد قرآنی در سیر و سلوک عرفانی

اشاره

فصل سوم: شواهد قرآنی در سیر و سلوک عرفانی

بنا بر مطالب پیش‌گفته درباره کمال، جامعیت و جاودانگی قرآن کریم و اینکه اسلام به همه نیازهای انسان از جمله نیاز عرفانی _ معنوی‌اش که نیاز «فطری» است، پرداخته و پاسخ داده است، می‌توان گفت قرآن کریم، باب «معرفه‌الله» است و همه آیات بیّنات قرآنی، به صورت مستقیم و غیرمستقیم، ناظر به سلوک معرفتی _ معنوی انسان به سوی خدا و لقای رب است. به تعبیر امام خمینی رحمه الله: «مسائل عرفانی به آن نحو که در قرآن کریم است، در کتاب دیگری نیست (1)» یا: «قرآن کریم، مرکز همه عرفان‌هاست، مبدأ همه معرفت‌ها

است (2) «از این رو، به برخی از آیات قرآن اشاره می‌کنیم که به بُعد نظری علمی یا جهان‌شناسی عرفانی و هستی‌شناختی عرفانی پرداخته و پیامدهای سلوکی و باطنی دارد:

- (الف) «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». (حدید: 3)
- (ب) «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ». (بقره: 115)
- (ج) «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ». (ق: 37)
- (د) «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا

1- قرآن کتاب هدایت (تبیان، دفتر سیزدهم)، ص 63.

2- صحیفه امام خمینی، ج 19، ص 42.

ص: 38

هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يَسْبَحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (حشر: 22 _ 24)

(ه) «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». (نور: 35)

همچنین آیاتی از قرآن کریم، در بُعد عملی سلوکی و ناظر به معنویت‌های عمیق وجودی است و در درون خود به صورت تلویحی و تصریحی، باید‌ها و نباید‌های سلوکی را تبیین و گوشزد می‌کند. برخی از آنها عبارتند از:

(الف) «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ». (عنکبوت: 69)

(ب) «وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً، رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا، وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا». (مزل: 8 _ 10)

(ج) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَانْتظِرُوا نَفْسَ مَا قَدِمْتُمْ لِعَدْوَانِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ». (حشر: 18)

(د) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ». (مائده: 105)

(ه) «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا». (شمس: 9 و 10)

(و) «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». (يونس: 62 _ 64)

(ز) «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا». (طلاق: 2 و 3)

(ح) «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ، الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». (بقره: 45 _ 46)

(ط) «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا». (كهف: 110)

(ي) «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا

ص: 39

وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، الَّذِينَ يَفِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ». (انفال: 2 _ 4)

(ك) «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ». (يوسف: 22)

(ل) «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». (كهف: 65)

(م) «وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا...» (فرقان: 63 و 64)

(ن) «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً سِيَمَاءُهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظِيَهُمُ الْكُفَّارَ وَعَدَالَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً و...». (فتح: 29)

بنابراین، آیات قرآنی در دو ساحت نظری و عملی، پیام‌ها و دلالت‌های بسیار عمیق عرفانی و سیر و سلوکی دارد که در ظاهر و باطن، تفسیر و تأویل و عبارت و اشارت و لطافت و حقیقت آنها، معنای ژرف و ناپیدا کرانه‌ای نهفته است تا هر انسانی بر اساس ظرفیت وجودی خود، از نظر فهم و معرفت و عمل و معنویت، از آنها بهره‌های لازم و کافی و ثمرات وافی و شافی ببرد.

از سوی دیگر، در قرآن به واژه‌ها و اصطلاحاتی برخورد می‌کنیم که بارهای معنایی و معرفتی و رهاورد ارزشی _ سلوکی دارد. لازم است پیش از ورود به سازوکار سیر و سلوک عرفانی در قرآن کریم، به چنین واژه‌ها، مفاهیم و اصطلاحات اشاره کنیم که عبارتند از: صعود، رفعت، جهاد، هجرت، لقاءالله و لقاء ربّ، فرار، تبثّل، یقین، فؤاد، ملکوت، نظر، رؤیت، شهود، قرب، صراط، شراب طهور، سلسبیل و تسنیم، تهجد، سحر، توبه و انابه، اخلاص، صلوح و صالح، مُخْلِص و مُخْلِص، حب، عبد، تقوا، تفکر، ذکر و... در میان این واژگان که دارای کاربردهای گوناگون و کارکردی و عملیاتی در قرآن هستند، بخشی

ص:40

از آنها را که سویه سلوکی و عرفانی دارند، مطرح و اندکی تبیین می‌کنیم.

1. صعود و رفعت

1. صعود و رفعت

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (1) «وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً» (2) و «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (3)».

انسان در مسیر شدن و صیرورت خود که دو بُعد تکوینی و تشریحی دارد، بر اثر حرکت جوهری اشتدادی، از گنم عدم به عرصه وجود آمد و بر اثر مُردن‌های پی در پی، حیات کامل طبیعی یافت یا حیوان بالفعل و انسان بالقوه شد و مسیر از خاک تا دمیده شدن روح الهی را پیمود و به اراده و مشیت الهی پا به عرصه

هستی نهاد و عدم‌های گوناگون را که عدم نسبی بودند، طی کرد تا لباس «وجود» یافت و از مرحله‌ای به مرحله‌ای تصعید پیدا کرد و رفعت مقامی و مکانتی یافت که در آیات فراوان قرآنی به آنها اشاره شده است (4). مولوی در مثنوی، به نیکویی آن را به تصویر کشیده است:

از جمادی مُردَم و نامی شدم مردم از حیوانی و آدم شدم

وز نما مُردَم ز حیوان سر زدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

در صیرورت تشریحی نیز، در چالش میان صعود و هبوط قرار دارد تا بر اثر ایمان به خدا و عمل صالح، تصعید تکاملی یابد و در سیر و سلوکی حقیقی، از قوه به فعل درآید و «انسان بالفعل» شود و «حیات معقول» را به حیات الهی و ربّانی تبدیل سازد، تا انسان الهی و خدایی یا خداخو گردد و «عدم‌های» مختلف را در سیر صعودی تجربه کند. به بیان دیگر، سیر و سلوک باطنی و معنوی که هر لحظه‌اش تجربه مرگ است، و حیاتی پس از مرگ

1- نک: فاطر: 10.

2- نک: مریم: 57.

3- نک: مجادله: 11.

4- نک: مؤمنون: 12 - 14؛ حجر: 26 - 29؛ حج: 5 - 7؛ ص: 71 - 83.

ص: 41

هماره تکرار شود و قدم بر فرق نفسانیت و انیت گذارد تا رهسپار کوی حق گردد.

بر اساس آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، سیر و سلوک به سوی خدا، «عمودی» است، نه «افقی». عمودی نیز در هندسه الهی _ و نه هندسه طبیعی _ معنای حقیقی دارد؛ (1) زیرا سفر سالک از «رَبِّ الْعَالَمِينَ» تا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، سفر از خدا به خداست» (2). تصعید» و «صعود» در آیه یادشده، در پرتو «ایمان به خدا و عمل صالح» و اندیشه و بینش الهی و توحیدی ممکن دانسته شد تا کلم طیب به سوی خدا قرب یابد و نزد رفیع‌الدرجات و علی‌أعلى صعود کند و اعتقاد و بینش، به معتقد و صاحب بینش قائم است.

در نتیجه، تقرب اعتقاد به خدا، تقرب معتقد نیز هست و اعتقاد و ایمان حق و صائب و صادق، به وسیله عمل صالح تصدیق می‌شود و مطابق با عقیده پاک

خواهد بود. به همین دلیل، انگیزه، اندیشه، اخلاق و عمل، در تصعید به سوی خداوند نقش محوری دارند و لازم و ملزوم هم هستند و انسان صاعد را در پرتو ذل عبودیت و اخلاص، قرب وجودی به حق می دهد و حقانی می کند. «بیرفعه» نیز کمک است که عمل صالح، کلم طیب را بلند می کند و در صعودش یاری می دهد. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله:

ضمیر «الیه» به خدای سبحان برمی گردد و مراد از کلم طیب، عقاید حق از قبیل توحید است و مراد از صعود، قرب به خدای تعالی و مراد از عمل صالح نیز، هر عملی است که بر طبق عقاید حق صادر شود و با آن سازگار باشد. فاعل در جمله «بیرفعه» ضمیری است مستتر، که به عمل صالح برمی گردد و ضمیر مفعول به کلم طیب رجوع می کند (3).

-
- 1- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 223.
 2- عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج 1، صص 487 و 488.
 3- تفسیر المیزان، ج 17، ص 30.

ص: 42

بنابراین، در «تصعید»، صیرورت و شدن نهفته است که انسان سالک با آزادی و اختیار در سایه بینش و بصیرت، «عقیده توحیدی» را برگزیده و با «عمل صالح» که «عامل صالح» نیز در آن متجلی است، یعنی حسن فعلی و حسن فاعلی، به سوی محبوب و معبود در حرکت و سیر و سلوک است و نسبت ترابط و تعاملی عقیده پاک و عمل پاک، با صاحب عقیده و عمل که پاکی و طهارت در درون او نهادینه شده و ملکه گشته است، کاملاً هویدا است.

در آیه «بِرَفْعِ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» نیز منزلت معرفت و علم را، در ایمان و رفعت به سوی حقایق و کمالات وجودی می توان مشاهده کرد. به همین و زان، رابطه عرفان نظری و عملی و سلوک معرفتی و معنوی نیز آشکار است و آیاتی از قرآن نیز مفسر این نوع رابطه ها و پیوندهای وجودی انگیزه و اندیشه با اخلاق و اعمال هستند؛ مثل: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا (1)». پس راه وصول در عرفان، داشتن عقیده صائب و عمل صالح است (2). جالب اینکه این عرفان، به ولایت اهل بیت علیه السلام گره خورده و کلم طیب و عمل صالح به آن، تفسیر و مصداقی از تفسیر آیه شمرده شده است تا

عرفان منهای ولایت و سلوک تُهی از حب و پیوند وجودی به انسان کاملِ معصوم علیه السلام را نفی و نقد کند. در آیه مربوط به رفعت، مؤمنانِ عالم و عالمان مؤمن نیز جایگاه تعیین‌کننده «معرفت» را که روح عبودیت و سیر و سلوک الی الله است، رقم زده است تا نشان دهد معرفت به خدا و معرفتِ توحیدی، مبنای سلوک معنوی و صعود وجودی و قرب

حقیقی است. پس:

قرب حقیقی و وجودی به خدا عمل صالح ایمان به خدا معرفتِ به خدا

یا تصعید تکاملی انسان در قالب مثلث

1- نک: ابراهیم: 24 و 25.

2- نک: تفسیر نمونه، ج 18، صص 213 - 214.

ص: 43

عرفان صائب

عمل صالح

سلوک صادق

را رقم می‌زند.

به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله در رساله لب‌اللباب که تقریر درس‌های اخلاقی _ عرفانی ایشان به همت علامه تهرانی است:

بدیهی است که تحقق اخلاص در مرتبه ذات، موقوف است بر اخلاص در مرتبه عمل؛ یعنی تا کسی در یکایک از اعمال و افعال و گفتار و سکون و حرکت خود اخلاص به عمل نیابد، به مرحله اخلاص ذاتی نایل نخواهد شد. قال عزّ من قائل «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» به ارجاع ضمیر مستتر فاعل «یرفع» به سوی «العمل الصالح» و معنا چنین می‌شود: «العمل الصالح یرفع الكلم الطیب.» باید دانست که چون کسی به مرحله خلوص ذاتی برسد و بدین عظمی نایل گردد، دارای آثار و خصوصیات خواهد بود که دیگران از آن بی- نصیب و [بی] بهره‌اند (1). ...

2. جهاد و هجرت

2. جهاد و هجرت

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (2)» و «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (3)».

در آیات یادشده نیز به دو اصل جهاد و هجرت بنیادین در سیر و سلوک الی الله تصریح شده است. جهادی که با «فینا» تحدید شده و رهاوردی چون هدایت خاصه دارد که قرار گرفتن در سبیل خاص الهی «سبلنا» بوده و «ایصال الی المطلوب» است؛ جهادی که ناظر به تحمل ریاضت‌های معقول و مشروع و معتدل است تا سالک را به مقام «جذبه» برساند و سالک مجذوب شود و

1- رساله لب‌اللباب در سیر و سلوک اولی‌الالباب، صص 43 و 44.

2- نک: عنکبوت: 69.

3- نک: نساء: 100.

ص: 44

بارقه‌های الهی شامل حال او در مسیر «شدن» گردد؛ جهادی که «جهاد اکبر» است؛ یعنی از جهاد اصغر (جهاد بیرونی) و جهاد اوسط (جهاد درونی بین رذایل و فضایل یا جهاد اخلاقی) ارتقا یابد و به جهاد اکبر (جهاد درونی بین عقل و عشق) برسد و «معیت خاصه الهیه» را به همراه آورد و انسان سالک را تحت ولایت الهیه قرار دهد و به «مقام احسان» که «مقام محضّر و مقام گان» در شهود خدا و جنت الهی است، برساند و زمینه‌های مقام «حضور» و «آن» را در جریان لقای رب و شهود حق در جنت ذات فراهم سازد؛ جهادی که «هجرت انفسی» را رقم زند و انسان، مهاجر الی الله شود و از خانه خودی و بیت ظلمانی «منیت» خارج گردد و به مقام «موت اختیاری» و فنای فی الله، اعم از فنای فعلی، صفاتی و ذاتی برسد که «فناهی تام» شامل حال او گردد و در میخانه عشق و لقای دلبر و دلدار مسکن گزیند.

پس مجاهد مهاجر، منازل سلوکی و مقامات معنوی را یکی پس از دیگری تنها برای خدا و تحصیل رضوان الهی و ابتغاء وجه الله می‌پیماید و در جهاد انفسی و هجرت انفسی به معرفت ناب و توحید کامل می‌رسد که:

صَلَاي بَادَه زِد پِير خَرَابَات سَلُوك رَاه عَشَق از خُود رَهَائِي اَسْت

بَدَه سَاقِي كِه فِي التَّأخِيرِ اَفَات نَه طِي مَنزَل و قَطْع مَسَافَات

به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله، جهاد مجاهدان راستین «جَاهِدُوا فِيْنَا» هماره در راه خداست و به اموری که به خدای متعال تعلق دارد، مربوط است؛ چه جهاد در راه عقیده و چه در راه عمل و هیچ عاملی، آنها را از ایمان به خدا و اطاعت اوامر و نواهی الهی باز نمی‌دارد. پس سیر و سلوک شریعت‌محورانه و عرفان‌خداپورانه دارند و هدایت‌های مضاعف و متزاید الهی شامل حال این سالکان الهی می‌شود که «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى (1)». «معیت نیز معیت «نصرت» است که

-1 نک: محمد: 17.

ص: 45

خدای سبحان در همه حالات و آنات جهاد و هجرت، یاری دهنده سالک کوی خویش است و آنها را تنها نمی‌گذارد. البته معیت رحمت و عنایت که اخص از معیت وجودی در جمله «هُوَ مَعَكُمْ اَيَّنْ مَا كُنْتُمْ (1)» است، شامل حال آنان می‌گردد (2). اگر در روایات آمده که آیه «وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا ...» در خصوص محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان ایشان است، (3) این نکته ظریف را می‌رساند که سیر و سلوک صائب و صادق و جهاد و هجرت صالح، سیر و سلوک محمد صلی الله علیه و آله و سلوک در صراط مستقیم الهی است. پس جهاد در همه جنبه‌های بیرونی و درونی، علمی _ فرهنگی و علمی _ سلوکی، همراه با خلوص است که در عرفان قرآنی متجلی است و هجرت نیز معنای وسیع ظاهری و باطنی دارد و اعم از هجرت‌های آفاقی و انفسی است (4).

از این رو، ثمرات معنوی و سلوکی واژه‌های جهاد، هجرت، موت، احسان، سبیل-الله، معیت و «الی‌الله و رسوله» کاملاً هویدا و راه‌گشااست تا سالک کوی حق بیابد که تنها در صراط مستقیم الهی و سبیل قویم توحیدی و در پرتو هدایت‌های الهی و آموزه‌ها و گزاره‌های نبوی و سایه و رحمت حضرت دوست می‌توان راه به سوی او را پیمود و از خود تا خدا سالک شد و از درگاه به بارگاه قدس ربوبی رسید و دیگر هیچ.

3. تَبَلُّ و فِرَار

3. تَبَتَّلْ و فرار

«وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً (5)» و «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ (6)».»

1- نک: حدید: 4.

2- نک: تفسیر المیزان، ج 16، صص 227 و 228.

3- تفسیر قمی، ج 2، ص 151.

4- نک: تفسیر نمونه، ج 16، صص 367 - 371.

5- نک: مزمل: 10.

6- نک: ذاریات: 50.

ص: 46

«تَبَتَّلْ» از ماده «تَبَّلَ» (بر وزن حَتَم) در اصل به معنای «انقطاع» است. از این- رو، به مریم، «بتول» گفته شده است؛ چرا که هیچ همسری برای خود انتخاب نکرد. اگر هم به بانوی اسلام، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز «بتول» گفته می‌شود، به این دلیل است که او، از زنان عصر خود، از نظر اعمال و رفتار و معرفت، جدا شده و برتر و به حالت انقطاع الی الله رسیده بود.

به هر حال، «تَبَتَّلْ» آن است که «انسان با تمام قلبش متوجه به خدا گردد و از ماسوی الله منقطع شود و اعمالش را فقط به خاطر او به جا آورد و غرق در اخلاص گردد (1)».

مراد از «تَبَتَّلْ» در برخی از تفاسیر، «تضرع و زاری با زبان» گفته شده است؛ (2) اگرچه برخی نیز به همان معنای انقطاع یعنی بریدن از خلق و متوجه خدا شدن تفسیر کرده‌اند (3). تضرع و زاری با انقطاع و دوری از خلق و رهایی از غیر خدا منافات ندارد؛ چه اینکه یکی از مظاهر اخلاص و انقطاع الی الله، تضرع، آن هم در «نماز» است که در معنای تَبَتَّلْ نهفته و از معصومان علیه السلام نیز روایت شده است (4). در هر حال، سالک الی الله و مرد خدا برای سلوک، هم به انقطاع و بریدگی از ماسوای الهی و هم به دعا و راز و نیاز همراه با تضرع و زاری نیاز دارد؛ زیرا تا انسان، حالت تفرّد و تجرّد نیابد و از اعتباریات عبور نکند، به عالم حقیقت راه نمی‌یابد. «وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً»، یعنی از غیر خدا گذشتن و رَسْتَن و به خدا گرایش یافتن و رسیدن، که گام مهمی در سیر و سلوک الی الله است.

- 1- تفسیر نمونه، ج 25، صص 178 و 179.
- 2- تفسیر المیزان، ج 20، ص 100.
- 3- تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 379.
- 4- نک: تفسیر المیزان، ج 20، ص 102؛ تفسیر نمونه، ج 25، ص 179.

ص: 47

از این رو، عرفان عملی و سلوک الهی سالک کوی حق، «به اسم رب» و در پرتو انقطاع الی الله خواهد بود که «وَ اذْکُرْ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیْلًا (1)».

این معنای معرفتی و سلوکی، با معنای «فرار» در «فَفِرُّوا اِلَی اللّٰهِ»، (2) همگرایی و سنخیت معنایی و مبنایی دارند، که فرار از شرک به توحید، از کفر به ایمان، از غیر خدا به خدا و از عصیان به اطاعت الهی است و با توجه به مراتب هر کدام در ارتباط تنگاتنگ است. فرار از جهالت به عقلانیت، از ندانستن و نداشتن به دانستن و داراشدن، از ذلت به عزت، از ضلالت به ضیاء و از ظلمت به نور، و سپس از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای دیگر فرار کردن و به سر حد کمال امکانی رسیدن و در جوار قرب حق قرار یافتن است (3). اگر در برخی روایات، منظور از «فرار به سوی خدا»، حج و زیارت خانه خدا آمده است، (4) ذکر یکی از نمونه‌های روشن فرار به سوی خداست؛ چرا که حج، انسان را به حقیقت توحید و توبه و انابه آشنا می‌سازد و در پناه الطاف خداوندی جای می‌دهد (5). به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله:

مراد از فرار کردن به سوی خدا، انقطاع به سوی اوست، به دست برداشتن از کفر و گریزان بودن از عقابی که کفر به دنبال دارد، و متوسل شدن به ایمان به خدای تعالی، و اینکه او را یگانه معبودی بی‌شریک برای خود بگیرند (6).

پس فرار و انقطاع، معنای سلوکی دارد و انسان به دامن توحید و عبودیت

- 1- مزمل: 10.
- 2- نک: ذاریات: 50.
- 3- نک: تفسیر نمونه، ج 22، صص 389 و 390.
- 4- نور الثقلین، ج 5، صص 130 و 131 ج 51 و 52.
- 5- تفسیر نمونه، ج 22، ص 390.
- 6- تفسیر المیزان، ج 18، ص 574.

ص: 48

پناهنده می‌شود. با توجه به دنباله آیه «إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (1) می‌توان دریافت که لازمه به سوی خدا، پرهیز از غیر اوست؛ یعنی در گریز دو جنبه مطرح است:

نخست، فرار از غیر خدا؛ دوم، توجه به یک حقیقت که همان خداست (2). جناب خواجه عبدالله در منازل السائرین، «فرار» را هشتمین منزل راه سیر و سلوک دانسته و برای آن سه درجه قائل شده است:

یک _ فرار مبتدیان که مراتب سه‌گانه دارد:

اول _ گریز از نادانی به دانش‌اندوزی با ایمان و تلاش؛

دوم _ گریز از کاهلی و تنبلی به سوی تحرک و نشاط به کمک پرهیز و عزم استوار؛

سوم _ گریز از دل‌تنگی و گرفتاری به سوی فراخی و گشادگی با امید و اطمینان به خدا.

دو _ فرار میانه‌حالیان که شامل سه مرتبه است:

اول _ گریز از خبر به رؤیت و از شنیدن به دیدن؛

دوم _ گریز از ظاهر عمل به باطن و بنیاد آن؛

سوم _ گریز از لذات نفسانی به خطوط ربّانی.

سه _ فرار منتهیان که آن هم شامل سه مرتبه است:

اول _ گریز از غیر خدا به سوی خدا؛

دوم _ گریز از شهودگریز به سوی خدا؛

سوم _ گریز از گریز، به سوی خدا (3).

- 2- علی شیخ الاسلامی، راه و رسم منزل‌ها، ج 1، ص 119.
 3- نک: علی شیخ الاسلامی، راه و رسم منزل‌ها، ج 1، ص 128.

ص: 49

بنابراین، در «فرار»، حرکت استکمالی و اشتدادی نهفته است تا انسان سالک به تدریج مراتب فنا را نیز بییماید و فنای فعلی، صفاتی و ذاتی و نیز فناء الفناء را ادراک و تجربه کند. پس: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، (1) درک توحید تفرّد و تجرّد می‌طلبد و تبثّل و فرار می‌خواهد:

در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت

با دل دردکش و دیده گریان بروم

«و سیر الی‌الله و یا فرار به سوی حق، برای این است که سالک از لباس هستی عاریتی خارج گردد، به سرّ عبودیت که ترک خداپرستی است، برسد و وجه رب را دریابد و بقای ابدی پیدا کنند (2)». البته باید بدانیم و بیابیم که تبثّل و فرار، زمانی عبودی و توحیدی خواهد شد که «ولایی» باشد؛ یعنی با معرفت، محبت و اطاعت از انسان‌های کامل معصوم علیه السلام که مصادیق شاخص و کامل متبتلان و فراریان هستند، ممکن خواهد شد که مصداق «آیه تطهیر (3)» هستند:

ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب

که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن

عارفان باید رنگ و رایحه نبوی، علوی، فاطمی و ولوی بگیرند تا چنین شوند که:

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که یاد خویش گم شد از ضمیرم

هم‌معنایی، هم‌زبانی و هم‌دلی «تبثّل و فرار» بسیار است تا انسان با تبثّل و فرار، به دامن دوست پناه برد و در دامن او قرار و آرام گیرد. البته در دیدگاه خواجه عبدالله انصاری، «تبثّل» هجدهمین منزل از منازل سلوک و سیر الی‌الله است که سه درجه دارد:

یک _ بریدن از خلق که به سه صورت است:

اول _ امید از دیگران بریدن و رضایت به قضا و قدر الهی دادن؛

1-الرحمن: 26 و 27.

2-محسن بینا، مقامات معنوی، ج 1 ص 83.

3-نک: احزاب: 33.

ص:50

دوم _ تسلیم در برابر خدا شدن و بیم و هراسی از دیگران نداشتن؛

سوم _ هیچ چیز و هیچ کس را مؤثر ندانستن.

دو _ رهایی از نفس است که به سه چیز حاصل گردد:

اول _ دوری از هوا و هوس؛

دوم _ ادراک رحمت و مرحمت الهی و اُنس با آن؛

سوم _ چشم دوختن به پرتوهای کشف و شهود.

سه _ بریدن از هر چیزی برای سبقت در راه که با سه چیز ممکن است:

اول _ پایداری درست؛

دوم _ اندیشیدن به مقصود؛

سوم _ تماشای فروغ جمال و جلال الهی(1).

پس فرار و تبئّل، قریب‌الافق در معانی و مبانی و عوامل و موانع، و از واژه‌های قرآنی دارای معارف بلند معنوی و تربیتی و آموزه‌های عالی سلوکی و عرفانی هستند.

4. لقاءالله، لقای رب

4. لقاءالله، لقای رب

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (2).
 «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَسَاءَ مَا يَزُرُونَ» (3).

«لقاءالله»، نهایت آرزوی سالکان است و همه ریاضت‌ها و سیر و سلوک‌ها در اسفار و منازل گوناگون، برای همین هدف اعلا است؛ چه اینکه آنان برحسب مراتب وجودی خویش در ساحت اندیشه و بینش، انگیزه و گرایش و کوشش و پویش‌های خود، درجاتی از لقای رب را ادراک و آثار علمی و

1- راه و رسم منزل‌ها، ج 1، ص 200.

2- نک: کشف: 110.

3- نک: انعام: 31.

ص: 51

عملی آن را شهود می‌کنند و در سیر اسمایی و صفاتی حضرت حق، به قدر وسع و ظرفیتشان مسرور هستند.

از این رو، شهود رب و جمال و جلال الهی، غایت و نهایت سیر الی‌الله و تکامل معنوی انسان است تا ربط وجودی «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (1)» با «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (2)» صورت عینی یابد. انسان بر صورت الهی آفریده شده و حامل «روح‌الله» است و «خليفةالله»، و در سیر باطنی خویش آهسته آهسته «صبغه‌الله» می‌یابد و از رهگذر «عبدالله» شدن، «عندالله» می‌گردد تا «لقاءالله» شامل حال او شود که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي (3)». بر این اساس، حرکت تکاملی از نفس اماره تا نفس مطمئنه که بر اثر مجاهدت‌های معنوی به دست می‌آید، او را برای «رجعت» و هجرت به سوی بهشت دیدار خدا و جنت ذات آماده می‌کند. از مراتب، شرایط، اصول، عوامل و موانع این سیر استکمالی، در جای خود بحث خواهیم کرد.

در آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»، (4) هم امکان لقاء و هم راه‌های وصول به آن معرفی شده است. مقصود از «لقاء رب» نیز، شهود باطنی ذات الهی از راه «چشم دل» و چشم بصیرت است که در روایتی آمده: «إِنَّ لِلْعَبْدِ اِرْبَعُ أَعْيُنٍ: عَيْنَانِ يَبْصُرُهُمَا أَمْرَ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ»

وَ عَيْنَانِ يَبْصُرُهُمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ أَفْتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ هُمَا الْغَيْبَ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ (5)». این روایت‌ها، گویای این نکته است که بنده با دو چشم ظاهری، امر دین و دنیایش را می‌بیند و با دو چشم باطنی، امر آخرتش را رؤیت می‌کند و با چشم

1- نک: حجر: 29.

2- نک: انشقاق: 6.

3- نک: فجر: 27-30.

4- نک: کهف: 110.

5- خصال، ج 1، ص 256.

ص: 52

باطنی، عوالم غیب را شهود می‌کند. همچنین در روایتی وارد شده است که: «ان روح المؤمن لا شدَّ اتصالاً بروح الله مِنْ اتِّصَالِ شِعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا (1)». از امام علی علیه السلام هم سؤال شد: «هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ: كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ فَقَالَ: وَلَكِنْ رَأَتْ الْقُلُوبَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، لَمْ يَرَهُ الْعَيُونُ بِمَشَاهِدِهِ لِأَبْصَارِ (2)». بر این اساس، هم امکان شهود رب در این گونه روایات که توضیح و تفسیر آیه یادشده هستند، پذیرفته شده و هم کیفیت دیدار با خدا و لقای رب تبیین گردیده است تا شبهه‌ای بر تجسّم و تشبیه پیش نیاید. البته امکان معرفت شهودی حق سبحانه، «معرفت بالوجه» است، نه درک ژرفای ذات حق که عقلاً محال است (3).

در تفسیر نمونه نیز آمده است:

لقای پروردگار که همان مشاهده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصیرت درون است، گرچه در همین دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان‌پذیر است، از آنجا که این مسئله در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر و روشن‌تر و صریح‌تر، جنبه همگانی و عمومی پیدا می‌کند، این تعبیر در لسان قرآن، معمولاً در مورد روز قیامت به‌کار رفته (4). ...

به تعبیر همین تفسیر، عمل صالح که از انگیزه الهی و اخلاص سرچشمه گرفته و با آن درآمخته است، گذرنامه لقای پروردگار است (5) و امر به عمل صالح، انتظار لقای رب را ممکن ساخته و انتظار لقای حق را انتظاری سازنده و همراه

با عمل آن هم، عمل صالح کرده است. بنابراین، هزینة لقای رب را عاشق و خواهان و منتظرش باید بپردازد؛ البته هزینة شیرین و دل نشین و تجارتي پرسود و حقیقی است. فاء تفریع «فمن كان يرجوا لقاء ربّه...»، پیوند با

1- بحار الانوار، ج 74، ص 277.

2- اصول کافی، ج 2، ص 166.

3- نک: مجتبی تهرانی، درآمدی بر سیر و سلوک، نگارش و تدوین: علی اکبر رشاد، ج 2، صص 29-33.

4- تفسیر نمونه، ج 12، ص 623.

5- تفسیر نمونه، ج 12، ص 624.

ص: 53

مسئله توحیدی است: «انما الهکم الة واحد (1)» که در احادیثی چون «رأیت ربی فی أحسن صورهِ (2)» و «ومن رأى فقد رأى الحق (3)» آمده است.

ناگفته نماند که سالک بر اثر سیر و سلوک و رسیدن به مقام فنا و ادراک مراتب «فناء»، به درک تجلی ذاتی می رسد که همراه با جمال است و یار بی پرده و با چهره نمایان بر او ظهور می کند:

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت آن شمع سرگرفته دگر چهره برفروخت

کار چراغ خلوتیان باز درگرفت وین پیر سالخورده جوانی ز سرگرفت (4)

در آیه «من كان يرجوا لقاء الله فإن أجل الله لآت وهو السميع العليم»، (5) صرفاً وعده لقا و زیارت الهی را به امیدواران دیدارش می دهد. به تعبیر علامه تهرانی:

مراد از لقاء الله، وقوف بنده می باشد در موقفی که هیچ حجابی میان پروردگارش وجود ندارد. همان گونه که آن شأن، شأن روز قیامت است که ظرف ظهور حقایق می باشد... وأجل الله، آن غایتی است که خدای تعالی برای لقای خود معین نموده است و آن بدون شک از امور آمدنی می باشد و خداوند برای تأکید در این گفتار به طور مبالغه، و رسانیدن امر را به وجهی بلیغ، مؤکد فرموده است (6). ...

علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه 143 سوره اعراف، در جریان میقات حضرت موسی علیه السلام، مسئله معرفت شهودی به حق و لقای رب را اثبات و تفسیر

می‌کند (7) و در تفسیر سوره نجم نیز در جریان معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، رؤیت قلبی خداوند را تبیین می‌کند (8). نتیجه آنکه انسان سائر الی الله، به لقاء الله به معنایی که گفته شد، خواهد رسید.

- 1- تفسیر نمونه، ج 12، صص 622 و 623؛ نک: سید محمدحسین حسینی تهرانی، الله‌شناسی، ج 1، ص 238.
- 2- نجم الدین، رازی، مرصاد العباد، ص 150.
- 3- تفسیر نمونه، ج 12، ص 182.
- 4- دیوان حافظ، غزل 74.
- 5- نک: عنکبوت: 5.
- 6- سید محمدحسین حسینی، الله‌شناسی، ج 1، صص 331 و 332.
- 7- المیزان، ج 8، صص 240 و 241.
- 8- المیزان، ج 19، ص 29.

ص: 54

5. ملکوت، یقین، نظر، رؤیت، شهود

5. ملکوت، یقین، نظر، رؤیت، شهود

«وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (1)»،
«أَوْلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (2)».

دعوت به «نظر ملکوت»، دعوتی عمومی است که بر «نظر عقلی»، نه «نظر حسّی (3)» دلالت می‌کند که «انسان کامل» از «رؤیت ملکوت» برخوردار است و دارای «علم شهودی» است که برای ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام حاصل شد. یکی از آثار وجودی شهود ملکوتش، «یقین» بوده است و چنین یقینی، «یقین پایدار» است، نه زودگذر.

پس انسان کامل، صاحب رؤیت و شهود پایدار و «انسان متکامل»، دارنده نظر عقلی و باطنی به عالم وجود و ملکوت هستی است. بر اساس برخی روایات، اگر انسان از عقل و قلب و خرد و خانه دل مراقبت کند و بیگانگان را به حرّم و حریم وجودی خویش راه ندهد، توان مندی لازم را برای درک ملکوت هستی که «ربط

و پیوند حقیقی هستی با خدا یا هستی‌آفرین است»، ادراک خواهد کرد و زمینه-سازی برای رؤیت بهشت و جهنم به صورت شهودی برای او خواهد شد، تا از «عِلْمَ الْيَقِينِ» به «عَيْنَ الْيَقِينِ (4)» و سپس مرتبه «حَقُّ الْيَقِينِ (5)» برسد.

حال اگر «انسان مأموم»، در صراط مستقیم «انسان امام» که انسان کامل معصوم است، گام نهد و شرایط سیر و سلوک در صراط الهی را رعایت کند، به شهود ملکوت عالم راه می‌یابد و شهود ملکوت نیز درجه‌ای از شهود رب خواهد بود. جابر بن یزید می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ

1-نک: انعام: 75.

2-اعراف: 185.

3-نک: عبدالله جوادی آملی، حیات عارفانه امام علی 7، ص 42.

4-نک: تکاثر: 5 - 7.

5-نک: واقعه: 95.

ص: 55

مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (1)» پرسیدم. آن حضرت با دست اشاره کرد که سرت را بلند کن. سرم را بلند کردم، دیدم سقف کنار رفت و فضایی پیدا شد که چشم را به حیرت واداشت. آنگاه فرمود: «هَكَذَا رَأَى اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ این چنین ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را دید.»

امام باقر علیه السلام نمونه‌ای از شهودهای حضرت ابراهیم علیه السلام را به شاگرد خود نمود. در ادامه روایت آمده است که حضرت باقر علیه السلام ملکوت زمین را نیز به جابر نشان داد» (2). ملکوت یعنی وجود اشیا از آن جهت که به خدای سبحان استناد و قیام دارد. این دید ملکوتی است که انسان را به خدا و توحید او راهنمایی می‌کند. این حقیقت، با چشم سر دیدنی نیست، وگرنه مورد امتنان بر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود؛ چون رؤیت ظاهری برای همگان میسر است. این شهود و رؤیت ویژه بود. ... در این شهود که برای انبیا و در رأس آن نبی اکرم صلی الله علیه و آله ثابت است، هیچ نوع خطا یا شکی راه ندارد (3)....

بنابراین، راه نظر عقلی و شهود قلبی به «ملکوت عالم»، به روی همگان باز است و مقید به هیچ قید زمانی، زمینی، صنفی و طبقاتی نیست. «أَوْلَمْ

یَنْظُرُوا (4)» که هم امر شده و هم به صورت «جمع» آمده، دالّ بر آن است و راه های نیل به «ملکوت عالم» نیز «خلیل سیرت» و ابراهیم منش و ابراهیم روش می‌طلبند که انسان موحد راستین، توان مندی‌های لازم و ممکن را در پیمودن راه شهود ملکوت هستی خواهد داشت. «یقین» که مقام «پرده‌زدایی» و «حجاب- برداری» از جلو دیدگان دل است، برای چنین انسان‌هایی حاصل می‌شود و معرفت یقینی، محبت و عشق صادق و عمیق را در پی دارد، عبودیت یقینی را به دنبال

1- نک: انعام: 75.

2- نور الثقلین، ج 1، ص 730؛ برهان، ج 1، ص 532؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج 46، ص 268؛ نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، ص 92.

3- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، ص 164.

4- نک: اعراف: 185.

ص: 56

خواهد داشت تا «شهود حق» برای عبد مؤمن حاصل گردد: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (1)».

چنین انسان‌هایی، به «قرب حقیقی» که برداشتن حجاب میان خود و خداست، می‌رسند:

قرب، نی بالا و پستی رفتن است خویش را بگذار و بی‌خود شو، درآ نیستی از خویش عین وصل اوست

قرب حق، از هستی خود رستن است اندرون بزم وصل جان فرا بگذر از هستی، دلت گر وصل جوست

چنین محو و فنایی، جز به تجلی الهی میسر نخواهد شد. پس باید شایسته تجلیات الهی گشت و به شهود و رؤیت ملکوت عالم وجود و یقین دست یافت که «گدایی گردد از یک جذبه، شاهی.»

ناگفته نماند که واژه‌هایی چون: تقوا، توبه، انابه، تفکر، تذکر، نوشیدن شراب‌های بهشتی از سلسبیل و تسنیم و شراب طهور در قرآن کریم، دارای معانی و مبانی ویژه و مبادی تصویری و تصدیقی خاص و شرایط درونی و بیرونی تعریف شده‌ای

است. هر کدام ناظر به مراتب وجودی «سالک الی الله» هستند و می‌توانند در فرآیند و شبکه کاملاً مشخص و فرمول‌های تعیین شده، قرار گیرند و ابرار و اصحاب یمین تا مقربان را شامل شوند. اگر با روایات تفسیری و تأویلی نیز پیوست یابند، شور و شیدایی و شعور و شهودی منحصر به فرد را در انسان شایق کمال و مشتاق وصال به وجود می‌آورد.

اصطلاحاتی چون تهجد، سحرخیزی، خلوص فعلی و ذاتی و صلوح نیز تنها واژه‌هایی با معانی لغوی و اصطلاحی نیستند، بلکه هویت‌های معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و ماهیتی سیر و سلوکی دارند و گفتمان ویژه‌ای را در عرفان قرآنی و سلوک و حیانی رقم زده‌اند. هر کدام در درون خود، با

-1- نک: حجر: 99.

ص: 57

دلالت‌های مطابقی، تضمینی و التزامی، منازل سلوک و مقامات عرفانی را در راستای فتوحات غیبی شکل و ساختار می‌دهند و راه را از سلوک اخلاقی تا سلوک عرفانی می‌کشایند و ادراک مقام توحید و ولایت و خداجویی، خداپویی و خداخویی را برای عبدِ سالکِ عاشق و عارف ممکن و مقدور می‌سازند. تدبیر در چنین واژه‌ها و تفکر در چنان اصطلاحات، مرز کمال و ذروه وصال در معرفت-های شهودی و حقایق امکانی باطنی خواهند شد تا انسان از عبارت به اشارت، و از لطافت به حقیقت قرآنی راه یابد.

بنابراین، جست‌وجوی عرفان عملی و علمی و سلوک باطنی در غیر قرآن و معارف و آموزه‌های قرآنی، اعم از قرآن صامت و ناطق و صاعد؛ جست‌وجوی از بیرون و گاهی سراب است، نه جست‌وجوی از درون و یافتن آب حیات. پس: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (1)».»

-1- محمد: 24.

ص: 58

بخش دوم: مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن

اشاره

مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن

زیر فصل ها

پیش درآمد

فصل اول: ضرورت خودشناسی

فصل دوم: عقلانیت و اعتدال در سیر و سلوک قرآنی

فصل سوم: شریعت‌گرایی در سیر و سلوک قرآنی

فصل چهارم: ایمان‌گروی و عمل صالح‌گرایی

فصل پنجم: انسان و شدن

فصل ششم: عبودیت‌گرایی

فصل هفتم: ولایت‌محوری

فصل هشتم: سلوک زندگی‌ساز

فصل نهم: برخورداری از شرایط سیر و سلوک

فصل دهم: برداشتن گام عملی سیر و سلوک

ص: 59

ص: 60

پیش درآمد

پیش درآمد

معرفت به مبانی نظری تکامل معنوی و مبادی تصویری و تصدیقی سیر و سلوک روحی و باطنی، از ضروریات حوزه «عرفان عملی» و «شدن» و «قرار گرفتن

در جاذبه مطلق کمال» و رهیدن از عالم کثرت و رسیدن به جهان «وحدت» است؛ زیرا تا انسان شایق کمال و عاشق وصال، به بنیادهای سیر و سلوک و جهان بینی و بینش های لازم در سیر الی الله مجهز نشود و توشه معرفتی نداشته باشد، او را توانایی بر «رفتن»، حرکت نهادی و جوهری اشتدادی و استکمالی، صیوریت و تصعید فزاینده نیست. سیر و سلوک، هم منازل معرفتی _ نظری و هم مقامات علمی _ سلوکی دارد و تا وقوف و بصیرت به منازل معرفتی حاصل نگردد، ورود به منازل عملی و مقامات معنوی برای فتوحات غیبی، یکی پس از دیگری ممکن نخواهد شد. افزون بر این، در مقامات عملی نیز بایسته عقلی و شایسته معرفتی است که «آگاهی» دقیق به مقدمات، مقارنات و مؤخرات آنها و عوامل و موانع سلوک در منازل و مقامات را بیابد. به همین وزن، عارف شیراز سروده است:

گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا بر دوست

رفتن آسان بُود آر و واقف منزل باشی

معرفت به مبادی و بصیرت می تواند آهسته آهسته از معرفت های حصولی و

ص: 61

مفهومی یا علم الدراسه ای به معرفت های شهودی و حضوری یا علم الوراثة ای تبدیل شود و سالک در پیمودن مسیر الهی و سلوک عرفانی، به مرتبه ای راه یابد که بر اثر حب و عبودیت الهی، زمام و تدبیر امور او را «حقیقه الحقایق» بر عهده گیرد و در کُنه عقلش با او سخن و نجوا کند: «وَ كَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ (1)» و شور و شیدایی و عقل عاشقانه و عرفانی به او هدیه کند که در حدیث معراج آمده است: «وَلَا سَتَّعِرِقَنَّ عَقْلَهُ بِمَعْرِفَتِي وَلَا قَوْمَنَّ لَهُ مَقَامَ عَقْلِهِ»؛ (2) یعنی عقل غرق در دریای معرفت الهی شده و خدا به جای عقل او نشسته است تا او را به ساحل وحدت و درگاه و بارگاه شهود رهنمون شود و سوق و سیر دهد و «خِرَد خام» به «میخانه» برد و او را از خامی به پختگی و سوختگی و گداختگی تعالی دهد و عقل با ره توشه می، منزل به منزل و شهر به شهر تا شبستان شهود پرواز کند:

نهادم عقل را ره توشه از می

ز شهر هستی اش کردم روانه

بنابراین، معرفت به مبانی علمی و مبادی نظری سیر و سلوک الی الله، «شرط لازم» و «لاینفک» است. البته در هر مرتبه و درجه وجودی، معرفت مناسب و مسانخ با آن، ضرورتی اجتنابناپذیر است تا سالک قرآنی، هیچ همی و غمی «جز خدا» نداشته باشد و از «خدا» جز «خدا» نخواهد: «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُمُ (3)». الله‌شناسی و اسماء الله‌شناسی، می‌طلبد که انسان تا معرفت به الله نیابد، چگونه او را مطالبه نماید؛ چه اینکه سالک اگر خدا و اسمای جمال و جلال او را نشناسد و خویشتن و منزلت و بهای خود را نیابد، همواره در جست و جوی امور جزئی و نعمت‌های خدا، مثل حور و قصور و بهشت متوسط خواهد بود و از انس با محبوب و دیدار دلبر و دلداری و بهشت لقاء محروم خواهد شد و همت

1- نهج البلاغه، خطبه 222.

2- ملامحسن قبض کاشانی، الوافی، ج 26، ص 148.

3- نک: انعام: 91.

ص: 62

های او مصروف رفتن به بهشت و رهیدن از جهنم می‌شود. پس همت‌های معرفتی و سلوکی خود را باید بالا برد و ارتقا بخشید و به «رضوان الله» و «لقاء الله» اندیشید:

تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس به قدر همت اوست

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «المرء یطیر بهمته (1)» «پس، از تو حرکت و از خدا برکت. «اقرأ وارق (2)».

1- متقی هندی، کنز العمال، ج 2، ص 215.

2- شیخ کلینی، الکافی، ج 2، ص 606.

ص: 63

فصل اول: ضرورت خودشناسی

اشاره

فصل اول: ضرورت خودشناسی

ضرورت خودشناسی و خودسازی، امری عقلانی و برهانی از نظر حکمی _ فلسفی، و حقیقتی شهودی _ عرفانی از حیث سلوکی _ معنوی است. تا انسان چپستی و کیستی خود را نیابد و نسبت و رابطه‌اش را با عالم وجود و مبدأ عالم، ادراک و اشراق نکند، نمی‌تواند در جاذبه کمال و لقاءالله قرار گیرد. معرفت به خود و بیداری (بیداری درباره «خویشتن»); نقطه آغاز حرکت به سوی «لقاءالله» است، حرکت از خود تا خدا که حرکتی از خود فروتر و دانی به خود فراتر و عالی است. به تعبیر استاد شهید مطهری رحمه الله:

هر موجودی در مسیر تکامل فطری خودش که راه کمال را می‌پیماید، در حقیقت از «خود» به «خود» سفر می‌کند؛ یعنی از خود ضعیف، به سوی خود قوی می‌رود. علی هذا انحراف هر موجودی از مسیر تکامل واقعی، انحراف از خود به ناخود است(1).

مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله، عرفان فطری و عرفان به فطرت و گرایش- های عالیہ آن را کلید کمال برشمرده است:

وَمِنْ هُنَا يَظْهَرُ أَنَّ الْعِرْفَانَ يُنْتَهَى إِلَى أَسْلِ الدِّينِ الْفِطْرِيِّ، إِذْ لَيْسَ هُوَ بِنَفْسِ أَمْرًا مُسْتَقْلًا يَدْعُوا إِلَيْهِ الْفِطْرَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ، حَتَّى يُنْتَهَى فُرُوعَهُ وَ أَغْصَانَهُ إِلَى أَسْلِ وَاحِدٍ، هُوَ الْعِرْفَانُ الْفِطْرِيُّ(2).

استاد جوادی آملی نیز خط سیر سیر و سلوک را از آغاز تا انجام، چنین

1- مجموعه آثار، ج 16، ص 576.

2-المیزان، ج 6، ص 190.

وَمَفَادَهُ هُوَ إِنَّ الْإِنْسَانَ سَالِكٌ إِلَى اللَّهِ وَ صَائِرٌ إِلَيْهِ وَ لَا بَدَّ لِلسَّالِكِ مِنَ الطَّرِيقِ، كَمَا لَا بَدَّ مِنَ الْغَايَةِ. وَ أَمَّا الطَّرِيقُ، فَهِيَ النَّفْسُ وَ أَمَّا الْغَايَةُ فَهِيَ جَنَّةُ اللِّقَاءِ وَ لِطَرِيقِ لَهَا إِلَّا مَعْرِفَةُ النَّفْسِ وَ تَرْكِيبَتِهَا وَ لِغَايَةِ لِلنَّفْسِ إِلَّا لِقَاءَ خَالِقِهَا وَ لِذَا إِهْتَمُّ بِهِ الْمُحَقِّقُونَ

مَنْ الْقَدَمَا وَ غَيْرَهُمْ فِي كُتُبِهِمُ الْقِيَمَهُ وَ كَذَا فِي سِيرِهِمُ الطَّاهِرَهُ عَنِ رَجْسِ الطَّبِيعَةِ ...
(1).

استاد در مطالب یادشده، مؤلفه‌های وجودی حرکت به سوی کمال نهایی و امکانی را چنین تبیین کرده است:

الف) انسان، سالک الی‌الله است، بالضروره؛

ب) سلوک، توأم با صیوررت و شدن است؛

ج) سالک و صائر الهی طریقه و راه می‌طلبد؛

د) در سیر و سلوک، «غایت» یک ضرورت است؛

ه) «راه» برای «رونده» همانا «نفس» است؛

و) غایت نیز هر آینه لقاءالله و بهشت دیدار با خداست؛

ز) تزکیه نفس، هسته مشترک سیر و سلوک در همه مراتب و مقامات سلوکی است؛

ح) سیره علمای عامل و عارفان حقیقی در سیر و سلوک، «طریق نفس» بوده است.

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسَكُمْ (2)»... نیز به روشنی، نسبت راه و رونده و هدف را تعیین و تبیین کرده که مُخَّ و مغز عرفان

1- عبدالله جوادی آملی، علی بن موسی الرضا (ع) و القرآن الحکیم، ج 1، ص 196.

2- نک: مائده: 105.

ص: 65

حقیقی یا عرفان مثبت است و قرآن کریم، چنین سلوکی را فراروی انسان نهاده است:

...ثم امیر المؤمنین فی قوله «علیکم انفسکم» بلزوم انفسهم کان فیہ دلالة علی انّ نَفْسُ المؤمن هُوَ الطَّرِيقُ الَّذِي يُؤَمَّرُ بِسُلُوكِهِ وَ لُزُومُهُ فَإِنَّ الْحَثَّ عَلَى الطَّرِيقِ إِنَّمَا يُلَائِمُ الْحَثَّ عَلَى لُزُومِهِ وَ التَّحْذِيرُ مِنْ تَرْكِهِ لِأَعْلَى لُزُومِ سَالِكِ الطَّرِيقِ كَمَا نَشَاهِدُهُ فِي مَثَلِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ (1) «فَأَمْرُهُ تَعَالَى عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِلُزُومِ مَعْرِفَةِ أَنْفُسِهِمْ فِي مَقَامِ الْحَثِّ عَلَى التَّحَقُّقِ عَلَى طَرِيقِ هِدَايَتِهِمْ يُفِيدَانِ الطَّرِيقَ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ سُلُوكُهُ وَ لُزُومُهُ، هُوَ «أَنْفُسَكُمْ» فَنَفْسُ الْمُؤْمِنِ هُوَ طَرِيقُهُ الَّذِي يَسْلُكُهُ إِلَى رَبِّهِ وَ هُوَ طَرِيقُ هُدَاةٍ وَ هُوَ الْمُنْتَهَى بِهِ إِلَى السَّعَادَةِ (2).

یا در جای دیگر می فرماید: «فَالشَّرْعَ لَمْ يَهْمَلْ بَيَانَ كَيْفِيَةِ السَّيْرِ مِنَ الطَّرِيقِ النَّفْسِ (3)». بنابراین، معرفتِ نفس، راه اصلی درک و دریافت الهی و نقطه عطف سیر و سلوک به سوی خداست که آموزه های قرآنی به طور مستقیم و غیرمستقیم، ناظر بر آن است. پس یکی از راه های عظیم و عزیز معرفت به خدا و توحید الهی، همانا سیر در آیات انفسی و مشاهده درون خود است: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (4)» و «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (5)». به تعبیر آیت الله جوادی آملی: «آیات کریمه فوق در راه های خداشناسی، به منزله متن است و سایر ادله قرآنی و روایی، به منزله شرح آن (6)».

1. عرفان به نفس، عرفان به خدا

اشاره

1. عرفان به نفس، عرفان به خدا

- 1- نک: انعام: 153.
- 2- نک: تفسیر المیزان، ج 6، صص 178_ 194 و 180 - 190.
- 3- علامه محمدحسین طباطبایی، رساله الولایه، ترجمه و شرح: صادق حسن زاده، ص 186.
- 4- نک: ذاریات: 21.
- 5- نک: فصّلت: 53.
- 6- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، ص 130.

در حدیث نبوی آمده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (1)». اکنون پرسش این است که: سنخ و جنس معرفت نفس چیست؛ از سنخ معرفت حصولی و عقلی است یا معرفت حضوری و شهودی؟ ضمن اینکه اگر معرفت نفس، از نوع و سنخ حضوری _ شهودی باشد، چگونه باید تفسیر گردد؟ زیرا قرائت‌های گوناگون و تفسیرهای فراوانی از آن وجود دارد.

در تفسیر حدیث یادشده، برخی، «طریق فلسفی» را در پیش گرفته و گفته‌اند انسان باید سنخیت وجودی خود را همراه با تصورات، قوای وجودی و مراتب هستی‌اش درک و دریافت کند و می‌توان نفس و قوای آن را از رهگذر و روش وحدت در کثرت و کثرت در وحدت شناخت. البته معرفت نفس حصولی و فلسفی، سودمند و لازم است، ولی کافی و تمام نیست و شرط لازم سیر و سلوک الی‌الله، در راستای معرفت‌الله و معرفت به توحید و لقای رب است. حتی معرفت نفس حضوری و شهودی با تفسیر و قرائت فلسفی و بازگشت دادن مسئله به «برهان علیت»، آن هم بر محور حکمت متعالیه، اگرچه بسیار نزدیک به قرائت عرفانی است، تام و تمام نیست. باید دانست در حدیث مشهور نبوی، لفظ «معرفت» کاربرد یافته است، نه الفاظی دیگر که از «دریافت عینی و شهودی» حکایت می‌کند، نه مقدمات فلسفی و تفسیرهای فلسفی؛ (2) زیرا در معرفت شهودی و درک و دریافت درونی و وجودی، حجاب‌های ظلمانی زدوده و زمینه‌های معرفت رب _ آن هم معرفت توحیدی _ فراهم و حجاب‌های نورانی یکی پس از دیگری برداشته می‌شود. به تعبیر میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:

برادر من! اگر همت داری که از اهل معرفت شوی و انسان بشوی، بشر روحانی

1- بحار الانوار، ج 2، ص 32.

2- نک: درآمدی بر سیر و سلوک، صص 27 و 28.

باشی، سهیم و شریک و ملائکه باشی و رفیق انبیا و اولیا علیه السلام بوده باشی، کمر همت به میان زده و از راه شریعت بیا و مقداری از صفات حیوانیت را از خود دور کن و متعلق به اخلاق روحانیین باش. راضی به مقام حیوانات و قانع به مرتبه جمادات نشو. حرکتی از این آب و گل به سوی وطن اصلی خود که از عوالم علیین و محل مقربین است، بکن، بلکه نفس خود را بشناسی، بالکشف و

العیان به حقیقت این امر بزرگ نائل باشی که شناختن آن، راه شناختن خداوند جلّ جلاله است، چنان که در روایت است که: «مَنْ عرف نفسه فقد عرف ربّه (1)». ..».

پس دو راه کلی برای شناخت خود یا خودشناسی وجود دارد:

یک _ راه مفهومی، حصولی و عقلانی که انسان با تفکر در ذات و صفت و افعال خود، به ذات و صفات و افعال مبدأ هستی پی ببرد که قرین و شبیه به سیر آفاقی است که پیام جامع و مشترک دارند.

دو _ راه حضوری و شهودی _ عرفانی که سالک این طریق از راه تهذیب نفس، طهارت درون و صفای باطن، با چشم دل به مشاهده جمال و جلال الهی می‌نشیند که ابزار آن «دل»، روش آن تهذیب و تزکیه، و غایت آن شهود رب است. به تعبیر استاد جوادی آملی: «در راه انفسی و سفر نفسانی انسان، مانند سیر و سفرها، مسافت، راه سرعت و سبقت وجود دارد که در قرآن کریم از آنها با تعبیرهای مختلفی مانند صراط، سبیل، صیروت، سرعت و سبقت یاد شده است (2)».

آیاتی در قرآن حرکت و سیر آفاقی و بیرونی را به «سیر» تعبیر می‌کند: «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ (3)» و حرکت و سیر انفسی و درونی را به «صیر»، به معنای متحول گردیدن، تحول نهادی و درونی: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (4)». سیر انفسی و معرفت نفس شهودی، در سیر و سلوک الی الله ویژگی‌هایی دارد که برخی از

1- رساله لقاءالله، صص 22 و 23.

2- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، ص 150.

3- غافر: 21.

4- شوری: 53.

ص: 68

آنها بدین قرار است:

اول _ وحدت سالک و مسلک، یعنی انسان، هم رونده و هم مسافت و راه است و از خود و در خود، به سوی خدا در صیروت و شدن جوهری و تحول درونی است.

دوم _ وحدت مبدأ و مقصد، به این معنا که مبدأ فاعلی سیر الی الله، «خدا» و مقصد نهایی سیر الی الله نیز خداست؛ زیرا از دیدگاه قرآن کریم در حرکت صائب و صحیح و صیوریت صادق و ثاقب، «خدا»، همه شئون وجودی سالک، از سلوک تا شهود را تدبیر و هدایت می‌کند و در عرفانِ عملی قرآنی، توحید افعالی، توحید صفاتی و توحید ذاتی اصالت دارد و غایت نیز تنها خداست و بس:

ماییم و رُخ یار دل آرام و دگر هیچ

ماراست همین حاصل ایام و دگر هیچ

از این رو، سالک با نام و یاد خدا و به یاری و برای خدا حرکت می‌کند. پس یاد خدا از اول تا آخر و در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت و بدایت و نهایت سیر و سلوک یک «ضرورت» است و فرمود: «إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ»؛ (1) زیرا «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (2)».

سوم _ زاد و توشه سیر و سلوک درونی، تنها «تقوای الهی» است که البته مراتب و درجاتی دارد و مناسب هر مرحله و مقام، تقوای خاص به خود را محتاج است. قرآن کریم فرمود: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى (3)» یا «وَأَتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (4)» که تقوای الهی، حرکت بر مدار و سنت الهی و خودنگه داری و صیانت

1-نک: سبأ: 46.

2-نک: حدید: 3.

3-نک: بقره: 197.

4-نک: بقره: 197.

ص: 69

نفس و تنها خدا را محور و ملاک همه چیز دانستن است و در صفت تقوا و پارسایی، همه خوبی‌ها و کمالات قرار دارد.

چهارم _ مَرَكَب و وسیله سیر و سلوک بر اساس روایتی نغز و پرمغز از امام حسن عسکری علیه السلام، شب زنده داری، سحر خیزی و سلوک در سحر است. سحر اسراری دارد که اصحاب اسحار، اسرار آن را نیک می‌دانند و می‌یابند. حضرت فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ

اللَّيْلِ (1)» در این حدیث، سخن از وصول و شهود الهی و تحقق وصول و شهود در سفر معنوی و سلوک باطنی است و امکان وصول را متفرع بر «امتطاء» یا مرکب گیری شمرده‌اند که سحرخیزی و عبادت و عبودیت شبانگاهانه است.

در نتیجه، عرفان به نفس، ممکن است، نه محال و بهترین و سودمندترین راه سیر به سوی خداست که در احادیث دیگری نیز از آن سخن به میان آمده است. مثلاً امام علی علیه السلام فرمود: «معرفة النفس انفع المعارف (2)» یا فرمود: «افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه (3)». از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند: راه معرفت حق چگونه است؟ فرمود: معرفت نفس. «كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الرَّبِّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ النَّفْسِ (4)». در تعریف روایی از عرفان و تبیین و حیانی از عرفان آمده است: «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعَدُهَا (5)». پس عرفان به نفس و آزادسازی نفس از همه موانع و علایق، یا رسیدن نفس به آزادی حقیقی که آزادی درونی و معنوی است، «عرفان اسلامی یا و حیانی و علوی» شمرده می‌شود؛ تا انسان از «خود طبیعی» به خود انسانی و ملکوتی راه یابد و در دل حیات طبیعی، به

1- بحار الانوار، ج 75، ص 380.

2- محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، ج 8، ص 3566، ح 12203.

3- محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، ج 8، ص 3566، ح 12200.

4- بحار الانوار، ج 67، ص 23.

5- شرح غرر الحکم، ج 2، ص 48.

ص: 70

حیات طیبه دست یازد. چنین عرفانی، هفت گام می‌طلبد که اکنون بدان می‌پردازیم.

الف) گام های هفت گانه

الف) گام های هفت گانه

گام نخست: خودآگاهی و سیر انفسی یا معرفت شهودی به خویشتن.

گام دوم: درک و دریافت از کجا آمده‌ام و در کجا هستم و به کجا می‌روم؟

گام سوم: تأمل و تعقل در قوای نفسانی، اعم از قوای ادراکی و تحریکی، و شکوفایی آنها در پرتو شریعت بر حق محمدی صلی الله علیه و آله.

گام چهارم: پاک سازی درون و لای رومی جداول درونی خویش و مسیرهای مرتبط به قلب یا حقیقت وجودی خود که همان تهذیب نفس و تزکیه درون است.

گام پنجم: حجاب زدایی بین خود و خدا که مهم‌ترین و سخت‌ترین حجاب، «حجاب نفس یا خود» است. از این رو، باید از همه تصورات و همه اعتباریات عبور کند چنانکه امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ (1)».»

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

گام ششم: بیداری و مراقبت همیشگی در همه منازل و مقامات سلوکی و مراقبه مخصوص هر مقام.

گام هفتم: مانع زدایی در مسیر سیر و سلوک عرفانی، اعم از جهل و غفلت، خود و خدا، گناه علمی و عملی، اعراض از یاد خدا و (2) ...

به نظر می‌رسد در اشعار شیخ محمود شبستری، راه خودشناسی و

1- بحار الانوار، ج 3، ص 327.

2- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، صص 168 - 172؛ درآمدی بر سیر و سلوک، صص 47 - 49.

ص: 71

خودسازی و موانع سیر و سلوک چنین تبیین شده باشد:

مسافر چون بُود رهرو کدام است؟ دگر گفתי مسافر کیست در راه مسافر آن بُود کو بگذرد زود به عکس سیر اول در منازل کسی مرد تمام است کز تمامی پس آن گاهی که ببرید او مسافت بقا می‌یابد او بعد از فنا باز شریعت را شعار خویش سازد به اخلاق حمیده گشته موصوف همه با او ولی او از همه دور

که را گویم که او مرد تمام است؟ کسی کو شد ز اصل خویش آگاه ز خود صافی شود چون آتش از دود رود تا گردد او انسان کامل کند با خواجگی کار غلامی نهد حق بر سرش تاج خلافت رود ز انجام ره دیگر به آغاز طریقت را نثار خویش سازد به علم و زهد و تقوا بوده معروف به زیر قبه‌های ستر مستور (1)

موانع چون در این عالم چهار است نخستین پاکی از احداث و انجاس شمیم پاکی از اخلاق ذمیمه است چهارم پاکی سر است از غیر

طهارت کردن از وی هم چهار است دوم از معصیت وز شرّ و سواس که با وی آدمی همچون بهیمه است که اینجا منتهی می‌گرددت سیر (2)

(ب) دو گزاره نهایی

(ب) دو گزاره نهایی

1. معرفت رب از راه معرفت نفس: «ان معرفه الربّ من طریق النفس، حیث کانت اقرب طریقاً و اتم نتیجه (3)».

1- نک: محمد لاهیجی، گلشن راز، صص 28 - 32.

2- محمد لاهیجی، گلشن راز، ص 37.

3- رساله الولایه، فصل چهارم.

ص: 72

2. خودشناسی در مقیاس با خدانشناسی طریقت دارد، نه موضوعیت: «وتکون النفس طریقاً مسلوكاً والله سبحانه هو الغایه الّتی یسلک الیها و ان الا ربک المنتهی (1)».

2. طریق عملی نفس

2. طریق عملی نفس

معلوم شد که غرض از معرفت نفس در معرفت رب، معرفت شهودی است، نه فلسفی، و عرفانی است، نه برهانی، ولی باید دانست که غرض، عرفان عملی و

سلوکی برای وصول است و لازمه «طریق عملی» در خودشناسی، طهارت درونی و سیر از مرحله‌ای به مرحله دیگر در پرتو فقرشناسی و فقرباوری وجودی است؛ زیرا اگر خدای سبحان فرمود: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (2)» یا «سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»، (3) دریافت این حقیقت است که «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (4)». پس انسان، عین فقر و نیاز به مبدأ غنی و بی‌نیاز است و ربط وجودی و تعلق ذاتی به حق سبحانه دارد و فهم و شهود این معنا و حقیقت، انسان را به مسلک نیستی در عالم سیر و سلوک سوق می‌دهد. به تعبیر میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:

[ای طالب معرفت نفس!] کیفیت فکر جز این نیست که فکرکننده گاهی در تجزیه نفسش فکر کند و گاهی در تجزیه عالم، تا آنکه برای او محقق شود که آنچه از عالم می‌داند، نیست مگر نفس خودش و عالم خودش، نه عالم خارجی؛ و محقق شود که این عوالمی که برای او معلوم شده، همگی مرتبه‌ای از نفس خود اوست تا آنکه خود را برای خود بیابد که چیست؟ سپس باید از دل خود هر چه صورت و خیال است، نفی کند و فکرش فقط در «عدم» باشد، تا آنکه حقیقت نفسش برای او منکشف گردد؛ یعنی عالم از پیش روی او برداشته شود و حقیقت نفس او بدون صورت و ماده برای او ظهور کند و این

1- تفسیر المیزان، ج 17، صص 193 و 194.

2- نک: ذاریات: 21.

3- نک: فصلت: 53.

4- نک: فاطر: 15.

ص: 73

اول مرتبه «معرفت نفس» است (1). ...

پس سالک الی‌الله، هر لحظه و آنی در حال مردن و درک عدم است و در حدوث و زوال عدم‌ها و نیستی‌های «نسبی» به وجودهای نسبی است تا به وجود مطلق رهنمون می‌گردد. این هجرت و رجعت در «صیوررت» و تحول وجودی و نهاد ناآرام او همواره تجربه می‌شود که سیر از طبیعت تا ماورای طبیعت و از کثرت به وحدت و سپس از وحدت در وحدت، همانا فناء فی‌الله و فناء الفناء می‌طلبد. به همین دلیل، علامه طباطبایی می‌فرمود:

مسئله عرفان نفس، مسئله فکری و نظری نیست، بلکه مقصدی است که جز از راه عمل نمی‌توان معرفت تام و کامل درباره آن به دست آورد (2).

به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

آن‌که در خود درست اندیشید، دریابد که بود او نابودشدنی نیست، هر چند او را اطوار وجودی است؛ چه اینکه شأنی از وجود صمدی است و به تعبیر فلسفی، معلول، قائم به علت تامه خود است که حق مطلق و وجود صمد است، و نافی باید نخست نفی علت کند و آن، یا عدم است یا وجود. عدم که بطلان محض و هیچ است و وجود که واجب بالذات است، علاوه بر اینکه شی، نافی ذات خود نیست.

فناهی صحف عرفانی، عبارت از تعنیات و اسقاط اضافات است و نیست شدن خلق، بعد از هستی. تعبیر موت در روایات، کنایه از فناهی ساقل در عالی است. لذا در سلسله طولی صعودی، موت عالی، متأخر از موت ساقل است (3).

و علامه جعفری نیز در تفسیر این اشعار مولوی:

از جمادی مُردم و نامی شدم مُردم از حیوانی و پس آدم شدم

1- رساله لقاءالله، صص 234 - 236.

2- تفسیر المیزان، ج 6، ص 283.

3- حسن حسن‌زاده آملی، گنجینه گوهر روان، ص 29 مقدمه.

ص: 74

حمله دیگر بمیرم از بشر از مَلک هم بایدم جُستن ز جو بار دیگر از ملک پیران
شوم پس عدم گردم، عدم چون ارغنون

وز نما مُردم به حیوان سر زدم پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم تا برآرم از
ملائک بال و پر «کل شیء هالک الا وجهه» آنچه اندر وَهْم ناید آن شوم گویدم
«کانا الیه راجعون»

می‌نویسد:

بدیهی است منظور مولوی از «عدم»، نیستی مطلق نیست، بلکه غروب از جهان طبیعت است و طلوع در جهان ابدیت. منظور از عدم، عالم فوق طبیعت است. ... عدم ارغونی، نمایش عدم در نهایت کمال ممکن است (1).

بنابراین، «راه عملی نفس» با ریاضت و مجاهدت طبق دستور شریعت، از آغاز تا انجام صورت می‌گیرد. پس در هیچ مرحله‌ای، سقوط تکلیف معنا نخواهد داشت و آداب و اسرار شریعت، ظاهر و باطن شریعت و متدرج و ذومراتب بودن و تشکیک‌پذیری شریعت، به میزان معرفت و عمل سالک و صائر الی‌الله وابسته است که می‌تواند مَحْمِل و مُفَسِّر فنای عرفانی باشد که در مرگ اختیاری نیز تجلی می‌یابد و التزام عملی به شریعت، اعم از بایدها و نبایدهای شریعت، لازمه لاینفک سلوک قرآنی است تا سالک را به مقام «عبودیت» برساند که کُنه و ذاتش «ربوبیت» است؛ یعنی انسان سائر و سالک، از عبادت به عبد و سپس عبودیت که اوج شکوه بندگی است، می‌رسد و از همه محدودیت‌ها و حجاب‌ها می‌رهد و بر عالم و آدم «ولایت» پیدا می‌کند. البته باذن‌الله و به تناسب مرتبه وجودی خویش، خدایی، خداخو، خلیف‌الله و «ولی‌الله» می‌شود و بقای ابدی و وجود جاودانه می‌یابد و «وجه‌الله» می‌گردد که «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (2)» یا «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (3)».

1- محمدتقی جعفری، عرفان اسلامی، صص 27 و 28.

2- نک: الرحمن: 26 و 27.

3- قصص: 88.

ص: 75

بنابراین، از رهگذر عبدالله شدن، به مقام «صبغ‌الله»، «عندالله» و سپس «وجه‌الله» گشتن راه می‌یابد و حرکت استکمالی جوهری‌اش، او را به حرکت اشتیاقی و حبّی می‌رساند که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهِدَهَا (1)». چنین مجاهدت و سلوکی، او را به شهود ذات حق می‌رساند و در طریق حضوری و شهودی نفس که طریقی عملی است، «شهید» در آیه «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (2)» معنای «مشهود» دارد. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله: «والشهيد بمعنى الشاهد أو بمعنى المشهود و هو المناسب سياق الآية (3)» که «سالک برای رسیدن به قلّه منیع انسانیت؛ یعنی «توحید» باید آنها را انجام دهد و مسیر را با ضوابط و چگونگی‌ها دانسته و داشته باشد و با طی مقامات و منازل، به کمال مقصود

برسد (4) «به تعبیر علامه حسن زاده آملی: «جزای فنای فی الله، بقای بالله است (5) «به همین دلیل، علامه جعفری، عرفان اسلامی را چنین تعریف می‌کند:

عرفان اسلامی، گسترش و اشراف نورانی «مَن انسانی» بر جهان هستی است، به جهت قرار گرفتن «من» در جاذبه کمال مطلق، که به لقاء الله منتهی می‌گردد (6).

به همین دلایل، عرضه شد معرفتِ نفس با مراقبتِ نفس و محاسبتِ نفس، قرین و رهین است تا انسان را به عالی‌ترین درجات تکاملی‌اش برساند. به همین برهان، علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»، (7) تقوای نخست را به معرفتِ نفس، و تقوای دوم را به مراقبتِ نفس و «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» را به محاسبت

1- شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج 5، ص 177.

2- نک: فصّلت: 53.

3- المیزان، ج 17، ص 404.

4- نک: مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی بخش عرفان، صص 187 و 188.

5- حسن حسن زاده آملی، هزار و یک کلمه، ج 5، کلمه 474، ص 151.

6- عرفان اسلامی، ص 23.

7- حشر: 18.

ص: 76

نفس تفسیر کرده است (1).

3. سلوک اخلاقی، مقدمه سلوک عرفانی (تهذیب نفس و ادراک رفیع الدرجات)

3. سلوک اخلاقی، مقدمه سلوک عرفانی (تهذیب نفس و ادراک رفیع الدرجات)

در بحث از طریق عملی نفس، گفتیم که جوهر حرکت انسان به خدا، تطهیر درون و تزکیه نفس است. در اینجا باید دانست که انسان تا «تخلیه» نکند، یعنی به وسیله جهاد اصغر و مبارزه رذایل و فضایل، فضایل را پیروز نکند و به واسطه توبه، به «انقلاب حقیقی» و انقلابی علیه خویشتن خویش برای سیر از مقام «هست» به

مقام «باید» و از وضع موجود به وضع مطلوب نپردازد و «توبه و انابه» را ادراک نکند، به مرتبه «تحلیه» یا آراستگی باطن به صفات حمیده و فضایل و مکارم عالیّه اخلاقی نمی‌رسد و «مقام تجلیه» را که جلوه‌گری با نور الهی و مظهر جمال و جلال الهی شده است، درک و دریافت نخواهد کرد.

پس تخلیه، تحلیه و تجلیه لازم بوده و در سیر و سلوک اخلاقی تحقق‌پذیر است. به همین دلیل، سائر الی‌الله بایسته است از منزل اخلاق به منزل عرفان راه یابد که راه عرفان از اخلاق می‌گذرد و تخلّق به اخلاق الهی که رهاورد سلوک قرآنی است، انسان را خداخو می‌کند و سالک را به مقام «وصول» می‌رساند. آیه «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها (2)» در مقام تبیین فلاح انسان بر محور تزکیه نفس است که «خودستایی» است؛ یعنی رهایی انسان و نجاتش از ماسوای الهی و همه قیود و بندگی و بردگی غیرخدا. اگر انسان مصداق «طَهَّرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دَنَسِ الشَّهَوَاتِ تَذَرِكُوا رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ (3)» گردد، در صراط تزکیه نفس قدم می‌نهد و منازل تزکیه نفس را در پرتو اوامر و نواهی الهی و سنت‌های الهیه، یکی پس از دیگری می‌پیماید و به تعبیر ابن‌سینا:

1- تفسیر المیزان، ج 19، صص 216 - 220.

2- نک: شمس: 9.

3- شرح غررالحکم و دررالكلم، ج 4، ص 257.

ص: 77

العارفون المتنزّهون الا وضع عنهم دَنَسُ مقارنه البدن وانفكوا عن الشواغل
خلصوا الى عالم القدس والسَّعاده وَاَنْتَعَشُوا بِالْکَمالِ الاعلى و حَصَلَتْ لَهُم اللّذه
العیاء (1).

چه اینکه پاکی و طهارت از علایق و شهوات حیوانی و رهایی از امور جسمانی و بدنی یا حیوانی، و خلاصی از امور مادی و دنیادوستی، مقدمه ورود به عالم قدس و سعادت و دریافت کمال اعلى و وَجْد و ابتهاج روحانی و رحمانی یا تجربه-های عرفانی است که بالاترین لذت‌های روحانی و قدسی را فراروی انسان سالک قرار می‌دهد. به همین وزان، بوعلی سینا نوشته است:

العرفان مبتدئ من تفریق و نفض و ترک و رَفْض معن فی جمع، هو جمع صفات الحق للذات المریده بالصدق، منتّه الی الواحد، ثم وقوف (2).

تفریق، مبالغه در فرق و به معنای زیاد جدا کردن است؛ یعنی انسان سالک بین خود و بین ماسوای الله، جدایی بیندازد و آنها را از خود دور سازد. نخستین گام این است که سالک، همه تعلقات را قطع کند.

مرحله بعد، «نفض» یا تکاندن است. اگر چیزی به لباس یا فرش چسبیده باشد، اولاً آن را از روی لباس و فرش جدا می‌کنند و سپس لباس را می‌تکانند تا اگر چیزی از آثار آن شیء در لباس یا فرش مانده باشد، برطرف شود. عارف باید حتی گردها و تعلقات اندکی را که بر دل نشسته است، بزدايد و به گونه‌ای خویشتن خویش را تکان دهد که هر گونه تعلقی از او زدوده شود. عارف باید ضریح جان خود را غبارروبی کند.

مرحله سوم این است که چیزی را هرگز برای خود نخواهد و همه چیز را «ترک» کند. حتی همین خویشتن تکانی را کمال خود نپندارد و آن را هم با تکاندن دیگر از خود جدا سازد.

- 1- شیخ الرئیس بوعلی سینا، اشارات و تنبیهات، ج 3، تنبیه سیزدهم.
- 2- شیخ الرئیس بوعلی سینا، اشارات و تنبیهات، ج 3، ص 419.

ص: 78

در بخش چهارم، «رفض» یا خودتکانی کند؛ یعنی خود را هم نبیند. رَفْض همان ترک با اهمال است. گاهی انسان چیز مورد علاقه خود را ترک می‌کند، از آن جهت که فرصت نگه داری آن را ندارد، ولی گاه چیزی را که مورد علاقه او نیست، ترک می‌کند که این ترک، همراه با بی‌اعتنایی است.

این چهار مرحله، که مراحل تزکیه و «تخلیه» است، از مراحل آغازین عرفان به شمار می‌آید. پس از آن، نوبت به این می‌رسد که عارف، صفات الهی را در خود جمع کند؛ زیرا وقتی روح عارف تزکیه و از رذایل «تخلیه» شد، نوبت «تجلیه» و «تخلیه» فرا می‌رسد. آنگاه همه اینها را در آستانه ذات اقدس الهی که واحد است می‌برد و محو می‌شود؛ یعنی وقتی به مقصد رسید، آرام می‌گیرد و دیگر حرکتی ندارد، گرچه حرکت «من الله الی الله» پایان ناپذیر است و این سیر و سلوک با سیر و سلوک زاهد و عابد، تفاوت فراوان دارد (1).

پس «شراب طهور» الهی را باید نوشید تا از هر چه غیر خدا یکسره پاک گردد: «شَرَاباً طَهُوراً أَنَّى يَطْهَرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ» (2) «طهور» صیغه مبالغه

است. افزون بر اینکه پاک است، پاک‌کننده نیز هست. از این رو، می‌بینیم تخلیه و تزکیه و تخلیه و تجلیه در تعریف ابن سینا آمده است امام علی علیه السلام فرمود: «العارفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَهَا وَ نَزَّهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا وَ يُؤَبِّقُهَا (3)» نیز قابلیت تطبیق با آنها را دارد تا مسیر حرکت سالک را از اخلاق به عرفان و پیمودن مدارج اخلاقی و معارج عرفانی را نشان دهد تا سالک در مقام سیر و سلوک خود به وحدت برسد. به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی: «در وحدت، سالک و سلوک و سیر و مقصد

- 1- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، صص 292 و 293.
- 2- فضل بن حسن طبرسی، مجمع‌البیان ذیل انسان: 21.
- 3- غرر الحکم و درر الکلم، ح 1788.

ص: 79

و طالب و طلب و مطلوب نباشد (1)»... که قیامت سلوکی عارف، قیام کرده و یک حقیقت بیش نیست: «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (2)». در شرح اشارات خواجه طوسی نیز جریان مقام «وقوف» (منتهی الی الواحد ثم وقوف) آمده است: «هُنَاكَ لَا يَبْقَى وَاصِفٌ وَلَا مُوصُوفٌ وَلَا سَالِكٌ وَلَا مَسْلُوكٌ وَلَا عَارِفٌ وَلَا مَعْرُوفٌ وَ هُوَ مَقَامُ الْوُقُوفِ (3)» پس به تعبیر امام علی علیه السلام: «لَا يَزْكُوا عِنْدَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ إِلَّا عَقْلٌ عَارِفٌ وَ نَفْسٌ غَرُوفٌ (4)».

انسان خردگرا و عاقل و فرزانه و صاحب نفس روی گردان از دنیا و اعتبارات دنیوی و نفسانی، اهل تزکیه و طهارت است و سپس شایسته سیر و سلوک الی الله. به همین دلیل، گفتیم که انسان تا اخلاقی نباشد، عرفانی نمی‌شود و تا مراحل اخلاق را پشت سر نگذارد، مراحل عرفان را پیش روی نخواهد داشت. عرفان به نفس، همه مقدمات و مقارنات سلوک اخلاقی _ عرفانی را در بر خواهد داشت که انسان باید از نفس اماره تا نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه را نیز در سلوک اخلاقی _ عرفانی منظور کند (5). به تعبیر امام علی علیه السلام: «الْإِشْتِغَالُ بِتَهْذِيبِ النَّفْسِ أَصْلَحُ»، «(6) خَيْرُ النَّفْسِ أَنْ كَاهَا (7)» و «دَرَوَهَ الْغَايَاتِ لَا يَنَالُهَا إِلَّا ذُو وَ التَّهْذِيبُ وَ الْمُجَاهِدَاتُ (8)».

تزکیه نفس نیز تشکیک‌پذیر، تدریجی و با مجاهدت و تحمل ریاضت ممکن است و خود، مقدمه واجب عرفان عملی و سلوک عرفانی شمرده می‌شود که قرآن کریم

بدان رهنمون است و «تزکیه نفس» و تخلُّق به اخلاق الهی و رشد و فلاح و سعادت و صلاح را رهین هم نهاده است که امام علی علیه السلام فرمود: «قُلُوب

-
- 1- نصیر الدین طوسی، اوصاف الاشراف، ص 101.
 2- نک: غافر: 16.
 3- نک: دروس شرح اشارات و تنبیهات، ص 258؛ شرح تفصیلی، صص 243 - 259.
 4- غرر الحکم و درر الکلم، ح 10882.
 5- نک: میزان الحکمه، ج 13، صص 6286 و 6411.
 6- میزان الحکمه، ج 13، ص 639.
 7- میزان الحکمه، ج 13، ص 639.
 8- میزان الحکمه، ج 13، ص 639.

ص: 80

الْعِبَادِ الطَّاهِرَةِ مَوَاضِعَ نَظَرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ (1).»

4. ثمره های سلوکی معرفتِ نفس

اشاره

4. ثمره های سلوکی معرفتِ نفس

چون مبدأ و مقصد سیر و سلوک، همانا «خدا» و مدار حرکت نیز بر «محور نفس انسان» تعیین می‌گردد و جان انسان، «جام جهان‌نما» قرار می‌گیرد، «صراطِ سلوک از خدا به خدا»، روح و گوهر سلوک است. به همین دلیل، از ثمرات بسیار مهم معرفتِ نفس، «خداشناسی» است. چنان‌که معرفتِ نفس، انفع المعارف است، معرفتِ خدا نیز اعلیٰ المعارف است و خودشناسی شهودی، خداشناسی شهودی را در پی دارد. هرگاه چنین معرفتی از خدا شامل حال انسان شود، انسان به عرفان حقیقی دست می‌یازد و همه چیز خویش را در «صراطِ خدا» قرار می‌دهد. در این صورت، نتایج و رهاوردهای بسیار گران سنگی فراروی سالک صائر قرار می‌گیرد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) معرفت توحیدی به خدا

الف) معرفت توحیدی به خدا

«توحید» غایت سیر و سلوک و عامل حیات نفس و سرچشمه همه فضایل، مکارم و معالی اخلاقی _ عرفانی است که «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ تَوَحَّدَ (2)».

ب) خوف و خشیت الهی

ب) خوف و خشیت الهی

بر اثر معرفت به نفس و معرفت به رب، خوف و خشیت الهی پدید می آید و از رهاوردهای بسیار مهم و ماندگار است که از ویژگی‌های «عالمان ربانی» است: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (3)». امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا. (4)»

ج) کناره‌گیری از دنیا و دنیاگریزی

ج) کناره‌گیری از دنیا و دنیاگریزی

- 1- میزان الحکمه، ج 13، ص 6392.
- 2- میزان الحکمه، ج 8، ص 3588، ح 12253.
- 3- نک: فاطر: 28.
- 4- میزان الحکمه، ج 8، ص 3586، ح 12246.

ص: 81

امام علی علیه السلام فرمود: «ثمره المعرفة الغروف عن دار الفناء (1)» و «عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَيْفَ لَا يَسْعَى لِدَارِ الْبَقَاءِ؟ (2)»! که گریز از دار الفناء و گرایش به دار البقاء، بر اثر معرفت به خدا شامل حال انسان خواهد شد و این گرایش و گریز، در سیر و سلوک بسیار مهم است که «عشق به خدا» قرین و همراه انقطاع از «دنیا» خواهد شد. همان‌گونه که فرمود: «عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَأْتِسُ بِدَارِ الْفَنَاءِ؟ (3)»! تا نسبت تعاملی خودشناسی و خداشناسی را در رهیدن از دنیا و رسیدن به خدا نشان دهد.

د) خویشن‌یابی و خودنگه داری نفس بر اثر معرفت به خدا

د) خویشتن‌یابی و خودنگه‌داری نفس بر اثر معرفت به خدا

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ عَرَفَ كَفَّ (4)» یا فرمود: «من عرف الله و عظمه منع فاه من الكلام و بطنه من الطعام و عنى نفسه و بالصيام و القيام»؛ (5) یعنی خداشناسی و معرفت به عظمت الهی، انسان را تربیت می‌کند و کم‌گفتن، کم‌خوردن، روزه گرفتن و سحرخیزی و شب‌زنده‌داری را ملکه وجودش می‌سازد و صمت و صوم و سحر، در سیر و سلوک تأثیر بسزایی دارد.

ه) بصیرت نفس و روشن‌بینی درونی

ه) بصیرت نفس و روشن‌بینی درونی

بصیرت، تقوای الهی را نیز به دنبال دارد و چشم و گوش دل انسان را باز می‌کند تا انسان آنچه را نادیدنی است، ببیند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «لكل شئ معدن و معدن التقوی قلوب العارفين (6)». نورانیت درونی و فرقان پیدا کردن روحی و باطنی، تا حق را از باطل و خیر را از شر تفکیک و تمییز دهد، بر اثر معرفت به نفس و معرفت به رب حاصل می‌شود.

و) روزی‌های مادی و معنوی

و) روزی‌های مادی و معنوی

- 1- میزان الحکمه، ج 8، ص 3586، ح 12247.
- 2- میزان الحکمه، ج 8، ص 3586، ح 12249.
- 3- میزان الحکمه، ج 8، ص 3586، ح 12251.
- 4- میزان الحکمه، ج 8، ص 3586، ح 12254.
- 5- میزان الحکمه، ج 8، ص 3586، ح 12256.
- 6- میزان الحکمه، ج 8، ص 3586، ح 12280.

ص: 82

بر اثر تهذیب و طهارت نفس و رعایت تقوای الهی، انسان به وادی‌های ناشناخته معارف الهی گام می‌نهد و قلله‌های بلند فتح‌ناشده معرفتی - سلوکی را می‌پیماید و فتح می‌کند. آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا

يَحْتَسِبُ»، (1) چنین حقایقی را ارائه می‌دهد که برای انسان سالک الهی، باب‌های جدیدی گشوده خواهد شد و گره از کارهای او باز می‌شود و ...

ز) حیات طیبه

ز) حیات طیبه

حیاتی که روح کلی آن را ایمان به خدا تشکیل می‌دهد؛ آن هم ایمان با محتوای معرفتی و عمل صالح با پشتوانه خدانشناسی عرفانی _ شهودی برای عارف به دست می‌آید. انسان‌های مؤمن برخوردار از حُسن فاعلی و فعلی، خواه از مردان یا زنان، به چنین حیاتی راه می‌یابند: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (2)». حیات طیبه‌ای که به تعبیر استاد جوادی آملی، چند اثر و نشانه دارد:

اول- نورانیت دل: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ (3)» و «وَجَعَلَ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ (4)».

دوم- تأیید الهی: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ (5)».

سوم- استغراق در نعمت‌های معنوی: «وَ أَنْزَلْنَا أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَحْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ (6)».

چهارم _ فرشته معنوی شدن؛ یعنی انسان، فرشته‌منش، فرشته‌روش و فرشته-گرایش یا فرشته‌خو می‌شود، بلکه به جایی می‌رسد که ملک مقرب نیز به

1- نک: طلاق: 2 و 3.

2- نک: نحل: 97.

3- نک: انعام: 122.

4- نک: حدید: 28.

5- نک: مجادله: 22.

6- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

ص: 83

آنجا راه ندارد (1).

ح) شهود ملکوت

ح) شهود ملکوت

که از دستاوردهای سلوک الهی و حیات طیبه است و داستان ابراهیم علیه السلام و یوسف علیه السلام و معراج محمد صلی الله علیه و آله، از نمونه‌های آن به شمار می‌آید(2).

ط) رؤیت خدا با چشم دل

ط) رؤیت خدا با چشم دل

که اصالت نیز با رؤیت قلبی خداست و در جریان معراج پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله رخ داد(3).

ی) ادراک حقیقی ایمان و یقین

ی) ادراک حقیقی ایمان و یقین

معرفت نفس که سرچشمه معرفت به ربّ و سرانجام زندگی است انسان را به ایمان عقلی و قلبی نسبت به مبدأ و معاد و یقین و شهود در مراتب علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین می‌رساند که ایمان در مراتب عالیه و یقین توحیدی رمز و راز تکامل وجودی انسان است.

ک) گشایش راه معرفت به خدا از خدا

ک) گشایش راه معرفت به خدا از خدا

عالی‌ترین و راقی‌ترین نوع معرفت به شمار می‌رود و از ثمرات سلوکی مبتنی بر معرفتِ نفس و معرفت رب است: «یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ (4)» که راه شناخت، منحصر به همین راه است: «لا تدرک معرفه الله الا بالله (5)» در چنین راهی، امتیازهایی در مقایسه دیگر با راه هاست که عبارتند از:

الف) وحدت راه و هدف؛

- 2- نک: انعام: 75؛ یوسف: 24؛ نجم: 7 - 18.
 3- نک: نجم: 17 و 18.
 4- مفاتیح الجنان، دعای صباح.
 5- شیخ صدوق، توحید، ص 143، باب 11، ح 7.

ص: 84

(ب) کوتاهترین راه؛

(ج) عمیق و امن است و در قرآن کریم نیز آیاتی دال بر چنین راهی وجود دارد: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (1)»...، «أَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (2)»، «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (3)»... و...

(ل) معرفت به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و پیشوایان هدایت و نور

(ل) معرفت به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و پیشوایان هدایت و نور

بر اثر معرفت به نفس، آن هم معرفت شهودی که راهیابی به حقایق فطری است، به دست می‌آید؛ چرا که انسان، به «کمال مطلق» و «انسان کامل» گرایش فطری دارد تا او را به کمال مطلق، قرب وجودی دهد. انسان بیدار و بینا، تنها در پرتو ارشادها و اشارات انسان‌های کامل و هادی، صلاحیت و ظرفیت سلوک الی‌الله، آن هم سلوک در صراط مستقیم الهی را دارد تا از هر آفت و آسیبی مصون بماند و هیچ کژی در ساحت علم و عمل او را تهدید نکند امام صادق علیه السلام در این زمینه فرمود:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي (4).

ناگفته نماند که ما فقط به برخی از ثمرات سلوکی رهاورد عرفان به نفس و عرفان به رب پرداختیم. رهاوردهای دیگر را نیز می‌توان از راه آیات و احادیث یافت.

1- نک: آل عمران: 18.

2- نک: فصلت: 53.

3- نک: نور: 35.

4-بحار الانوار، ج 52، ص 146.

ص:85

فصل دوم: عقلانیت و اعتدال در سیر و سلوک قرآنی

فصل دوم: عقلانیت و اعتدال در سیر و سلوک قرآنی

یکی از مبادی مهم سلوک قرآنی، عقل‌پذیر بودن و ویژگی عقلانیت و خردگرایی آن است که «عقل فطری» و «عقل استعلایافته» در پرتو وحی، مبنای صیوریت و سلوک الی‌الله است. «عقل» البته مراتب و درجات دارد و خود در مراحل گوناگون، تعالی می‌یابد و از عقل هیولایی به عقل بالمستفاد می‌رسد و سپس مراحل مَحْو، طُمَس و مَحْق را طی می‌کند، چنان‌که عقل، محکم‌ترین پایه، مرکب دانایی، سامان‌بخش امور، شمشیری برنده، فرستاده حق، بهترین ثروت و توانگری، مایه هشیاری و احتیاط، زیور و زینت انسان، پشتوانه مؤمن و دوست هر انسان است (1). عقلی که با دین و دین‌داری کاملاً سازگار و در تعامل همیشگی است، درک و درد دین و ادب و تربیت الهی در پرتو آن صورت می‌گیرد. خرد الهی و عقل رحمانی، انسان را به سیر و سلوک الی‌الله وامی‌دارد و در مسیر بندگی خدا و اطاعت‌پذیری از خدا و رسولش می‌کشاند. این عقل در همه مراحل سیر و سلوک راه دارد و راهنمای انسان سائر و صائر الی‌الله است.

1-نک: میزان الحکمه، ج 8، صص 3868 - 3878.

ص:86

از جمله رهاوردهای عقل عبارتند از:

1. اعتدال و میانه‌روی یا دوری از افراط و تفریط در سیر و سلوک که از آسیب‌های جدی است؛
2. شریعت‌گرایی در همه اوضاع و احوال و مقامات و منازل سلوکی برای شهود حق سبحانه؛
3. عبودیت و بندگی خدا در نهایت خلوص و صداقت و صلوح؛

4. محبت به اولیاء الله و انسان‌های کامل مُکَمَّلِ معصوم علیهم السلام و سپس محبت و ارادت به شاگردان مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام؛

5. اطاعت‌پذیری و مرید محض انسان کامل معصوم علیهم السلام شدن و ارادت در آستان کسانی نهادن که در صراط مستقیم قرآن و عترت حرکت می‌کنند؛ چه اینکه عقل سلیم می‌گوید خط قرمز سیر و سلوک شریعت و مرید و مرادی، «عصمت» است و طهارت عقلی و قلبی، نزاهت علمی و عملی و لاغیر.

عقلی که حجت درونی و پیامبر باطنی است، نمی‌تواند در بین راه وامانده و معزول باشد و کارایی و کارکرد سلوکی نداشته باشد. عقل و حیانی و قرآنی، عقل حاضر و ظاهر در همه مراتب و مقامات سلوکی است و جنگ عقل و عشق، جنگ بین عقل فلسفی، معاشی و حسابگرانه با عشق الهی و ربّانی است و عارفان، عاقلان را به استعلاء، استکمال و طی منازل عرفانی فرامی‌خوانند تا در منزل عقل برهانی و استدلالی نمانند و آن را نهایی‌ترین مقام انسانی به شمار نیاورند. عقل خالص و رها شده از شایبه‌های اوهام و پندارها، با شریعت، طریقت و حقیقت که مراتب و درجات یک «وجود» و «حقیقت» هستند، سازگار است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

الا وان اعقل الناس عبْدُ عَرَفَ رَبَّهُ فَاطَاعَهُ و عَرَفَ عَدُوَّهُ و صَاه، و عرف دار

ص: 87

اقامه فاصلحها و عرف سرعه و حيله فَنَزَّوَدَلَهَا (1).

خردمندترین مردم، بنده‌ای است که خدایش را بشناسد و فرمانش را بپذیرد و دشمن‌شناس باشد و از آنها نافرمانی نکند و سرای ماندن و ابدیت را شناسایی کند و برای آن ره توشه بردارد. حال آیا چنین خردمندانی، عارفان الهی نیستند؟ به همین وزن است که امام کاظم علیه السلام آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ (2)» را به «عقل» و «آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ (3)» را به «فهم و عقل» تفسیر می‌کند (4). بنابراین، باید دانست که عقل و عقلانیت و اعتدال و اقتصاد، یکی از مبانی مهم قرآنی _ ولایی در سیر و سلوک معنوی یا معنویت‌گرایی است و هر عارفان و پدیده نوظهور معناگرایی که با عقل و خرد در تعارض است یا در جهت عقل‌سنیزی و عقل‌زدایی حرکت می‌کند و به نام عشق، با عقل سر ناسازگاری دارد، عارفان و معناگرایی صائب و صادق نیست؛ چه اینکه اوج عشق، عقل برین است و نقطه نهایی کمال وجودی انسان، در عقلانیت رحمانی و الهی ظهور

می‌کند. البته مراتب، قلمرو و گستره هر کدام محفوظ است، ولی در اوج عرفان، عقل به عقل عشق درمی‌آید و صبغه و سیاق عرفانی می‌یابد و هم‌گرایی دارند، نه واگرایی و نیز متعاضدند، نه متضاد.

1- میزان الحکمه، ج 8، ص 3900، ح 1496.

2- نک: ق: 37.

3- نک: لقمان: 12.

4- الکافی، ج 1، ص 16، ح 12؛ تحف العقول، ص 385.

ص: 88

فصل سوم: شریعت‌گرایی در سیر و سلوک قرآنی

فصل سوم: شریعت‌گرایی در سیر و سلوک قرآنی

عرفان قرآنی، عرفانی شریعت‌محور و شریعت‌مدار است که شریعت و التزام عملی به آن، ریاضت تدریجی و همیشگی در مبارزه با نفس و میدان جهاد اکبر است. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله: «أَنَّ حَظَّ كُلِّ امْرِئٍ مِنَ الْكَمَالِ بِمَقْدَارِ مَتَابَعِهِ لِلشَّرْعِ (1)» و چون کمال تشکیک‌پذیر است و شریعت نیز دارای آداب و اسرار و مراتب و ساحت‌های گوناگون، انسان متکامل نیز به مقدار اطاعت‌پذیری از شریعت، به درک و دریافت کمال وجودی و نوعی خویش می‌رسد و هر چه معرفت سالک بیشتر باشد، تبعیت او از شریعت بیشتر خواهد شد و هر چه به عالی‌ترین درجات وجودی و قرب راه یابد، التزام عملی و عینی‌اش به دستورهای واجب و مستحب و ترک او در حوزه حرام، مباح و مکروه بیشتر می‌گردد. به تعبیری، عارف و سالک به دو حکم محکومند: انجام واجب و ترک حرام؛ زیرا مستحب را به حوزه وجوب سلوکی، و مباح و مکروه را به ساحت حرام سلوکی می‌کشاند.

بر اساس آموزه‌های قرآنی و سنت و سیره علمی و عملی معصومان علیه السلام، اگر تهذیب و تزکیه برخلاف مسیر شرع و صراط شریعت باشد، ریاضتی باطل است و

1- رساله الولایه، فصل چهارم، ص 186 (طریق عرفان).

ص: 89

بازدهی سلوکی نیز نخواهد داشت. از این رو، اندیشه و انگیزه صائب و صادق و گرایش و کوشش و کشش صالح و خالص، انسان را به غایت قصوای سیر و سلوک عرفانی می‌رساند. شریعت‌گرایی، در قرآن کریم به صورت شفاف و روشن مطرح شده است که به برخی از آنها اشاره و استناد می‌کنیم.

الف) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (1)». در این آیه، نیل به حیات عقلانی، روحانی و حقیقی که حیاتی جاودانه است، در گرو استجابت دعوت خدا و رسولش قرار گرفت.

ب) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (2)». که نسبت اطاعت‌پذیری از خدا، پیامبر و امام؛ یا توحید، نبوت و امامت را تعیین می‌کند.

ج) «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (3)». تا عشق و محبت الهی را به اطاعت و پیروی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله گره زند و هندسه محبت الهی و التزام عملی به سنت و سیره پیامبر را ترسیم و تصویر کند و عشق بدون ولایت و محبت بدون اطاعت را محکوم و باطل کند و مدعیان بدون معرفت، محبت و اطاعت را رُسوا سازد.

د) «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (4)». تا بایدها و نبایدهای سلوکی را در پرتو شریعت بر حق محمدی تبیین کند: «والشريعة ریاضه النفس (5)». مرحوم شاه‌آبادی بزرگ، استاد عرفان حضرت امام خمینی رحمه الله نیز فرمود: «طریق وصول به حقیقت، شریعت است (6)». ...استاد جوادی آملی نیز نوشته است:

تبعیت از شریعت و ولایت اهل بیت علیه السلام، راه صحیح سلوک برای شهود است و

1- نک: انفال: 24.

2- نک: نساء: 59.

3- نک: آل عمران: 31.

4- نک: حشر: 7.

5- شرح الغرر الحکم و الدرر الکلم، ج 1، ص 145.

6- محمد علی شاه آبادی، شذرات المعارف، ص 144.

ص: 90

قشر از لب، و شریعت و طریقت تفکیک‌ناپذیرند (1).

هـ) «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (2)» که به تعبیر علامه جوادی آملی، حتی تحدید است، نه تقدیه؛ زیرا عبودیت، عامل حجاب‌زدایی و کشف پرده‌ها شد تا انسان به مقام یقین و شهود حق برسد (3) و «سقوط تکلیف» هرگز در هیچ مرحله- ای راه ندارد، بلکه در مراحل بالاتر و والاتر، بندگی و عمل به شریعت و انجام تکلیف با مراتب وجودی آن بیشتر، و البته با عرفان و عشق و لذت‌های روحانی و شهودی همراه است. به تعبیر امام خمینی رحمه الله، نماز سالک تا در مقام سیر و سلوک است و قبل از وصول، بُراق خروج و رُفرف وصول است و پس از وصول، نمازش نقشه تجلیات و صورت مشاهدات جمال محبوب است (4). حتی میزان و معیار سنجش تجربه‌های اتحادی، باطنی، دینی و عرفانی و مواجید و ادواق یا کشف و شهودها نیز شریعت است تا انسان در دام وسوسه‌های نفسانی و تلبیبات ابلیسی و القائات شیطان قرار نگیرد و صراط سلوک و شهود ناب و زلال باقی بماند و تجربه‌های عرفانی از گزند آفت‌ها و آسیب‌های درونی و بیرونی در امان باشد. از این رو، طرح سقوط تکلیف، از جهل و غفلت یا بیماری روحی و روانی است و البته ریشه‌های روان‌شناختی، معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی دارد (5). انسان تا زنده است و سیر و سلوک دارد، عبادت خدا برای او تکلیف است و هرگز از او ساقط نمی‌شود (6).

1- نک: دین‌شناسی، صص 248 و 69 و 70.

2- نک: حجر: 99.

3- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 137 و 138، و ج 15، صص 227 و 228.

4- سرّ الصلوه، صص 10 و 11.

5- نک: صحیفه عرفان، دفتر سوم، شهود و شریعت، صص 26 - 39.

6- نک: شیعه، صص 242 - 264.

ص: 91

فصل چهارم: ایمان‌گروی و عمل صالح‌گرایی

اشاره

فصل چهارم: ایمان‌گروی و عمل صالح‌گرایی

عرفان قرآنی، عرفانی بر پایه ایمان به خدا و آخرت و عمل‌گرایی، آن هم بر مبنای خداآوری و خلوص است. عرفان منهای ایمان به مبدأ و معاد و عمل صالح، عرفان نیست و انسان بدون ایمان به خدا و عمل صالح، به جای «صعود»، «هبوط» می‌کند؛ چه اینکه ایمان توحیدی و عمل توحیدی، عامل تصعید تکاملی انسان است: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ (1)». عمل صالح، عامل سلوک برای شهود است: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (2)».

عمل بالابرنده و تعالی‌بخش، دارای دو جنبه اعتقادی و رفتاری است:

الف) جنبه توحیدی داشتن (ایجابی)؛

ب) جنبه شرک‌آلود نداشتن (سلبی).

از این رو، انگیزه و اندیشه در ساحت بینش و دانش، و اخلاق و عمل در ساحت گرایش و کشش‌های وجودی انسان، «روح حاکم» بر «عمل» را تعیین می‌کند؛ عملی که با عامل پیوند وجودی دارد و «اتحاد عمل و عامل و معمول»

1-نک: فاطر: 10.

2-نک: کهف: 110.

ص: 92

است.

انسان در حقیقت به سوی عمل خویش در حرکت است تا «باطن اعمال» برایش ظهور کند. قاعده تجسم و رؤیت عمل، حکایتی از مرتبه معرفتی و رفتاری انسان است و «ایمان و عمل صالح» در قرآن کریم جدایی‌ناپذیرند و قرآن، سالک عمل-گرا می‌طلبد، ولی در عمل مبتنی بر «ایمان به خدا» و عوالم غیب، ایمان، ریشه آن و عمل صالح، ثمره و میوه آن است و سلامت و صالح بودن عمل، گویای سلامت و صالح بودن ریشه یا حقیقت وجودی انسان است. پس انسان سالک با دو بال ایمان و عمل صالح، قابلیت پرواز به سوی ملکوت و مافوق ملکوت را دارد.

به تعبیر قرآن کریم، فقط چنین انسان‌هایی هستند که خویشتن را از سقوط و خسران رهایی می‌بخشند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (1)». به تعبیر تفسیر نمونه، (2) خدای سبحان، قانون کلی تجارت را تنها در ایمان خالص و عمل صالح جست‌وجو می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (3)».

پس در طریق تکامل و صراط سلوک الهی، تنها در پرتو ایمان خالص و عمل صالح، امکان توفیق و حرکت نتیجه‌بخش وجود دارد و اساساً مبنای خلافت الهی نیز این دو گوهر گران بها شمرده شده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ (4)». چون معیار سیر و سلوک قرآنی ایمان و عمل صالح است، بین زن و مرد در مسیر و سلوک فرقی نیست و راه سلوک تا شهود و نیل به مقام ولایت به روی همگان گشوده است: «مَنْ عَمِلَ

1- نک: عصر: 2 و 3.

2- نک: تفسیر نمونه، ج 1، ص 282.

3- نک: بقره: 62.

4- نک: نور: 55.

ص: 93

صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (1)»

از این رو، قرآن با تفکر انحرافی جنسیت‌گرایی در امر عرفان و سیر و سلوک، مخالف است و با چنین اندیشه‌های خرافی و انحرافی و متحجرانه و قشری‌گرایانه مبارزه می‌کند. در اینجا لازم است به چند حدیث در عرصه ایمان و عمل صالح و ارزش وجودی حسن عمل و عامل که به حسن فعلی و فاعلی شهره است، بپردازیم. در قرآن کریم، سخن از «لَيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (2)» رفته است، نه «لَيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَكْثَرُ عَمَلًا»، تا سمت و هویت و ماهیت «عمل» کاملاً روشن شود و درجه‌پذیری اعمال، بر اساس درجات وجودی عامل در حوزه اعتقادات و ملکات اخلاقی و انگیزه‌ها رقم بخورد که انسان صالح دارای عمل صالح، از مقام «لَهُمْ دَرَجَاتٌ (3)» به منزلت «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ (4)» ارتقا یابد تا نظریه پراگماتیسم، نقد معرفت‌شناختی و عرفان‌شناختی گردد.

نمونه‌هایی از احادیث درباره ایمان و عمل صالح

نمونه‌هایی از احادیث درباره ایمان و عمل صالح

الف) امام علی علیه السلام فرمود: «الْعَمَلُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِ (5)» و «الْعَمَلُ رَفِيقُ الْمُؤْمِنِ»؛ (6) چه اینکه عمل و کار، شعار مؤمن و انسان برخوردار از یقین است.

ب) حضرت علی علیه السلام فرمود: «ثَمَرُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ كَأَصْلِهِ (7)» تا نشان دهد عمل صالح از ذات و قرارگاه اصلی خویش، یعنی عامل صالح حکایت می‌کند.

ج) امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَمَلُ الدَّائِمُ الْقَلِيلُ عَلَى الْيَقِينِ، أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ

1- نک: نحل: 97.

2- نک: ملک: 2.

3- نک: انفال: 4.

4- نک: آل عمران: 163.

5- میزان الحکمه، ج 9، ص 4050، ح 14264 و 14265.

6- میزان الحکمه، ج 9، ص 4054، ح 14282.

7- میزان الحکمه، ج 9، ص 4054، ح 14282.

ص: 94

الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ (1)» تا بر دو اصل استمرار و مداومت در عمل و عمل مبتنی بر یقین دلالت کند. اگر از نظر معرفتی، عمل از یقین سرچشمه بگیرد و از حیث کارکردی استمرار و ثبات داشته باشد، در سیر و سلوک که بر تدریج و تداوم مبتنی است، نقش‌آفرینی بنیادین و سرنوشت‌ساز خواهد داشت.

د) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا (2)» یا امام علی علیه السلام فرمود: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا لَكَرِهْتَ عَلَيْهِ نَفْسُكَ (3)» که بر ریاضت و مجاهدت‌های درونی در انجام کاری شایسته دلالت می‌کند. هر چه کار سخت‌تر و استوارتر و نفس در انجام دادن آن دچار فشار و ریاضت بیشتری شود، برای تربیت نفس و تهذیب، اثر بیشتر و بهتری دارد.

ه) امام علی علیه السلام فرمود: «أَفْضَلُ الْعَمَلِ مَا أُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ (4)» «یا فرمود: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ لُزُومُ الْحَقِّ»؛ (5) زیرا عمل صالح، عملی است که برای تحصیل رضایت الهی و ابتغای وجه الله انجام شود و در آن اعمال، پایبندی و التزام به حق وجود دارد.

و) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ عِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ السَّفِيهِ وَ عَقْلٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ (6)» در این حدیث، سه مؤلفه مهم وجود دارد که در سیر و سلوک نیز دارای اثر وجودی است؛ چه در حدوث، چه در استمرار و چه در بقای سیر و سلوک:

1. ورع که سالک را از شریعت‌گریزی و نافرمانی خدا بازدارد؛

2. دانشی که با آن به رفع نیازهای جاهلانه نابخردانه بپردازد؛

3. خرد و عقلانیتی که به آن با مردم به مدارا برخیزد؛ یعنی حدیث، کیفیت

1- میزان الحکمه، ج 9، ص 4060، ح 14294.

2- میزان الحکمه، ج 9، ص 4064، ح 14312.

3- میزان الحکمه، ج 9، ص 4064، ح 14313.

4- میزان الحکمه، ج 9، ص 4064، ح 14314 و 14315.

5- میزان الحکمه، ج 9، ص 4068، ح 14338.

6- میزان الحکمه، ج 9، ص 4068، ح 14338.

ص: 95

رابطه انسان با خدا و مردم را تبیین می‌کند.

ز) امام علی علیه السلام فرمود: «إِنَّكَ لَنْ يَتَقَبَّلَ مِنْ عَمَلِكَ إِلَّا مَا أَخْلَصْتَ فِيهِ»؛ (1) چرا که شرط پذیرش عمل، اخلاص است و اخلاص، مراتب و درجات دارد و به خلوص فعلی و ذاتی تقسیم می‌شود که در قرآن کریم به مقام مُخْلِصِينَ و مُخْلِصِينَ ارتباط پیدا می‌کند. سالک الی الله باید دوره‌های اخلاص را بگذراند و از مُخْلِصٍ به مُخْلِصٍ راه یابد که جز با مجاهدات ممکن نخواهد بود تا از فنای فعلی به فنای ذاتی و از توحید افعالی و صفاتی به توحید ذاتی انتقال نیابد، توان نیل به مقام شهود رب و لقاء الله را ندارد. به تعبیر علامه تهرانی:

مُخْلِصِينَ از بندگان حضرت حق در طی راه سلوک، به جایی رسیدند که فانی در ذات حق شدند و اسم و رسم آنها فانی شد و از آنها هیچ باقی نماند. صفات آنها در صفات حق و ذات آنها در ذات حق فانی شد. آنها از خود اراده و اختیاری و فعلی و عملی ندارند. خداست که در وجود آنان صاحب اراده و اختیار و فعل است. موجودیت خود را به خدا سپردند و خداوند در وجود آنان موجودیت دارد(2). ...

اینک به چند آیه در تفسیق «ایمان و عمل صالح» اشاره می‌کنیم که هر کدام بارهای معرفتی دارند و نشانی از مقامات معنوی اصحاب سیر و سلوک هستند:

یک _ «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ (3)» داشتن قرارگاه پاک و حسن عاقبت؛

دو _ «وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (4)» بهشت نعمت؛

سه _ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي

1- میزان الحکمه، ج 9، ص 4068، ح 14337.

2- سید محمد حسین حسینی تهرانی، معادشناسی، ج 7، صص 57 و 58.

3- نک: رعد: 29.

4- نک: طلاق: 11.

ص: 96

جَنَّاتِ النَّعِيمِ (1) «هدایت الهی»؛

چهار _ «لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (2)» خروج از ظلمات به نور؛

پنج _ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (3)» محبوب زمینیان و آسمانیان؛

شش _ «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (4)» پاداش مستمر و مداوم و تمام ناشدنی؛

هفت _ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (5) «بهترین مردمان»؛

هشت _ «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (6) «رزق کریم»؛

نه _ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» (7) «اخبارات در برابر پروردگار»؛

ده _ «وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (8) «استجابت دعا و خواسته ها» و ...

1- نک: یونس: 9.

2- نک: طلاق: 11.

3- نک: مریم: 96.

4- نک: انشقاق: 25.

5- نک: بینه: 7.

6- نک: حج: 50.

7- نک: هود: 23.

8- نک: شوری: 26.

ص: 97

فصل پنجم: انسان و شدن

فصل پنجم: انسان و شدن

از دیدگاه قرآن کریم، انسان ظرفیت‌های والایی برای گردیدن وجودی و تحوّل نهادی و جوهری دارد و می‌تواند از فرشته‌ها نیز گوی سبقت برآید و به مرتبه فوق مَلک راه یابد و همراه با انسان کامل معصوم علیه السلام که پیر طریقت و خضر راه است، عوالم هستی را در قوس صعود، یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد.

این مسئله ممکن نیست، مگر بر اساس:

الف) معرفه‌الله؛

(ب) معرفت به جایگاه و منزلت خویشتن، یعنی خلیفهاالله شدن؛

(ج) طهارت برون و درون یا ظاهر و باطن؛

(د) محبت الهی و حب به انسان‌های کامل الهی؛

(هـ) عبودیت و بندگی همه‌جانبه در برابر پروردگار عالم.

انسان که هنگام «ولادت طبیعی» و «تولد تکوینی» حیوان بالفعل و انسان بالقوه است و از نظر هویت فطری و گفتمان فطرت حاکم بر هستی اش، «حی متألّه» به شمار می‌رود، می‌تواند تولد طیبه و تشریحی یابد و به سوی ملکوت عالم سیر کند. پس به عکس سیر نخست که سیر نزولی از عالم ملکوت به ملک و از نشئه عقل به نشئه ماده است، سیر صعودی را از ملک به ملکوت و

ص: 98

از ماده به عقل آغاز می‌کند که وجود انسان‌های هادی و کامل و کتاب هدایت و جامع الهی، برای تکامل وجودی انسان در ساحت علم و عمل است. از این‌رو، استعداد استكمال و شدن در متن وجود آدمیان به ودیعه نهاده شد، تا قوای تحریکی را تعدیل کند و قوای ادراکی را تعالی بخشد و با رهنمان راه تکامل، مبارزه کند و همواره متذکر باشد و از هر غفلت و نسیان و سهوی درباره حقیقت وجودی خویشتن و محبوب فطری‌اش رهایی یابد و به آزادی و آزادگی برسد. از همه تعلقات و تعنیات بگذرد تا به «موت اکبر» و فناء فی الله و فنای از این فنا راه یابد. در قرآن کریم از این شدن‌های مستمر و طی مقامات، به «صیروت» تعبیر شده است. صیروت، یعنی تحول جوهری و گردیدن‌های درونی و وجودی که از منزلتی به منزلت دیگر و از مرحله‌ای به مرحله دیگر درآمده که ناظر به «اطوار» وجودی انسان است. البته صیروت دو نوع است:

الف) صیروت تکوینی و همگانی: «وَاللّٰهُ الْمَصِيرُ»؛ (1)

ب) صیروت تکاملی و خصوصی: «رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (2) و «رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (3).

به تعبیر استاد جوادی آملی: «آیاتی که در آنها تعبیر صیروت به معنای متحول گردیدن آمده است، حرکت نفسانی و درونی را صیر می‌گویند (4)» که ناظر به دو بخش از «شدن» است: شدنی که مربوط به همه هستی از جمله انسان است

«أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (5)» و بخشی که ناظر به شدن انسان بر اثر آگاهی، آزادی، انتخاب و عمل برای رسیدن به هویت وجودی خویش و

1- نک: آل عمران: 28.

2- نک: بقره: 285.

3- نک: ممتحنه: 4.

4- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، ص 151.

5- نک: شوری: 53.

ص: 99

بازگشت به خویشتن است تا فاصله بین خود و خدا را بردارد و خدایی یا خداگونه شود. از این رو، صیروت به «الی الله» و «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»، یعنی از عمومیت و تعیین اسمی، به هویت ضمیری می‌رسد، تا مراحل تکاملی و مراتب شدن انسان را ترسیم و تصویر کند (1).

اهل معرفت و محبت می‌تواند آرام آرام و به تدریج به رفیع الدرجات راه یابد و «حرکت مکانتی» و سیر عمودی‌اش را در هندسه الهی که سیری وجودی است، آغاز کند و به بزم وصال و جنت لقا برسد. قرآن کریم، «راه‌های عملی» و وصول به چنین مقام و منزلتی را فراروی انسان صائر الی الله می‌نهد و همه زمینه‌ها، شرایط، مقدمات و عوامل و علل راه یابی‌اش را به داراللقاء معرفی و فراهم می‌کند تا حجت بر او تمام شود. به همین دلیل، او را از «عصمت فطری» بهره‌مند ساخت و در سایه‌سار شجره طیبه هدایت‌های معرفتی _ معنویتی انسان کامل معصوم علیه السلام قرارش داد و عقل و وحی را برای شدن و شکفتن استعدادهای او آفرید، تا به اراده و اختیار خویش راه صعود یا سقوط و هدایت یا هبوط را برگزیند و رحمانی یا شیطانی گردد. انسان دل‌آگاه و خردمند و فرزانه، راه فطرت، هدایت و صعود را در پرتو انسان کامل و هدایت‌های تشریحی و وحیانی برمی‌گزیند و راهی کوی دوست و لقای محبوب می‌شود.

1- نک: سید علی طباطبایی، حضور و مراقبه، صص 46 - 49.

ص: 100

فصل ششم: عبودیت‌گرایی

فصل ششم: عبودیت‌گرایی

در عرفان قرآنی، «عبودیت» اصالت دارد و سالک هرگز به دنبال کشف و کرامات و خوارق عادات نمی‌رود؛ چه اینکه امتیازطلبی و برتری‌جویی او با انانیت تورّمیافته و پنهان زیر لایه‌های عرفان، خطرناک است و چنین عرفانی، «حجاب اکبر» است. این عرفان، «عرفان منفی» و آلوده به «شُرک» است که انسان بیدار قرآنی دور آن را خط می‌کشد و خویش را در ورطه ضلالت و زلت و ذلت چنین عرفانی قرار نمی‌دهد. از این رو، «وجه الله»، رضوان الله و «لقاء الله»، جهت‌های اصلی عرفان قرآنی، آن هم از رهگذر «عبدالله شدن» است که انسان عبدالله، صبغ‌الله می‌یابد و با رنگ و رایحه الهی به سیر و سلوکش ادامه می‌دهد و با عبد شدن، دلش را نورانی می‌کند و به شهود جمال و جلال الهی می‌نشیند و خود، به تدریج، مظهر اسمای مهْر و قهر الهی می‌گردد. به تعبیر علامه جعفری:

اساسی‌ترین شرط وصول به مقصد اعلا در سیر و سلوک عرفانی، این است که در هیچ لحظه‌ای از لحظات این حرکت بزرگ _ که به‌طور یقینی عالی‌ترین و پرمعناترین حرکت انسانی در عالم هستی است _ احساس هیچ گونه امتیاز و وصول و برتری ننماید. آفت مُهَلِّک حرکت عرفانی، همین است و بس (1).

1- عرفان اسلامی، ص 58.

ص: 101

عرفان، وسیله است، نه هدف. بندگی خدا و رسیدن به مقام عبودیت که خود رهاوردهای سلوکی فراوانی دارد، گوهر عرفان و جوهر سلوک و روح حاکم بر سیر الی الله و گفتمان مسلط بر سلوک تا شهود است. به تعبیری دیگر، از علامه جعفری:

... همچنین است خود عرفان که حتی در بالاترین درجات سلوک نیز، اگر به عنوان امتیاز و وسیله آرایش ذات تلقی شود، حجابی ضخیم می‌شود که دیده دل را از شهود وجه الله اعظم می‌پوشاند (1) ...

به تعبیر بسیار عمیق و انیق ابن‌سینا: «من اثر العرفان فقد قال بالثنائی ومن وجد العرفان كأنه لا یجد بل یجد المعروف به فقد خاض لجه الوصول»؛ (2) یعنی عرفان برای عرفان، حجاب و توجه به من و خود است، ولی اگر در عرفان، «معروف» را ببیند و عرفان و عارف به تدریج رخت بر بندند، در دریای وصول

غوطهور و در بحر وصال و وحدت مستغرق است. سالک با عبادت کردن خالصانه، به مقام و منزلت «عبد» شدن و سپس موقعیت «عبودیت» می‌رسد که کمال جامع و جامع کمال است که عبادت‌ها، گام‌های سلوکی به سوی تکامل وجودی و نیل به مقام «عبد» و عبودیت خواهند بود و عبادت‌ها هر چه با پشتوانه معرفت به خدا، آن هم معرفت حضوری و شهودی همراه باشند، لذت‌های روحانی بندگی و شکوه عبودیت بیشتر و شدیدتر خواهد شد. عبودیت در برابر حق تعالی میوه‌هایی دارد، به شرح زیر:

الف) علم لدنی و معرفت افاضی و غیایی: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ

1- عرفان اسلامی، ص 154.

3- 2- اشارات و تنبیهات، ج 3، تنبیه 4 خط نهم.

ص: 102

عِنْدَنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (1).»

ب) سیر و عروج به سوی عوالم برتر هستی: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ (2).»

ج) قرار گرفتن در بهشت دیدار با خدا: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي (3).»

د) رهایی از وسوسه‌هایی شیطانی و تیرهای سهمگین و مرگبار ابلیسی: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (4).»

ه) بهترین مخلوق الهی در اثر عبودیت: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (5).»

عبادت و عبودیت، یکی از مهم‌ترین رسالت‌های پیامبران بود که در راستای هدایت انسان به دنبالش بودند:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ (6).»

« وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ (7).»...

« وَإِلَى عَادَ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ (8).»

« وَآلِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ (9) . »
 « وَآلِي مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ (10) . »
 « وَوَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ (11) . » ...

«عبادت» انسان سالک، در ابتدا، وسط و انتها، معانی و مدارج خاصی دارد

1-نک: کهف: 65.

2-نک: اسراء: 1.

3-نک: فجر: 29 - 30.

4-نک: ص: 83.

5-نک: ص: 44.

6-نک: بقره: 21.

7-نک: مائده: 72.

8-نک: اعراف: 65.

9-نک: اعراف: 73.

10-نک: اعراف: 85.

11-نک: نحل: 36.

ص: 103

که طبق شاکله و شخصیت وجودی او تعیین و درجه‌بندی می‌شود؛ زیرا هر چه معرفت به «معبود» بیشتر و از عمق و ژرفای خاصی بهره‌مند باشد، عبادت شیرین‌تر و لذت‌بخش‌تر خواهد بود. «عابد» ابتدا در امر عبادت باید «صبور» باشد و مشکلات بندگی را تحمل کند. به همین دلیل، در روایات آمده است: «فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ (1)» یا نماز را امر بزرگ و سنگین دانسته‌اند، مگر برای کسانی که از ویژگی «خشوع» برخوردارند: «وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (2)». اما در «اواسط»، امر عبادت هموارتر و لذیذ خواهد شد تا برسد به مراحل انتهایی که درجه معرفت عابد، به درجه شهودی می‌رسد و می‌فرماید: «جَعَلَتْ قَرَهُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ (3)» و تا جایی که انسان بزرگی چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام نماز به مؤذن مخصوص خود، بلال حبشی می‌فرماید: «أَرِحْنَا يَا بِلَال (4)».

پس «عبادت» بر اساس معرفت عامیانه، معرفت عالمانه و معرفت عارفانه تقسیم می‌شود. از این رو، اینکه «عبادت» را وسیله رسیدن به بهشت و رهیدن از جهنم قرار داده‌اند یا از رهگذر عشق و شیدایی، با معبود محبوب و محبوب معبود خویش با او به معاشقه و معاشقه می‌پردازند، درجات و مراتب دارد. به تعبیر علامه جوادی آملی:

عبادت سه رکن دارد: «معبود»، «عابد» و «عمل عبادی»، و رکن اصیل از این ارکان سه‌گانه، «معبود» است. عابد اگر هم خود را دید و هم عبادت و هم معبود را، گرفتار تثلیث است و از توحید ناب که مقام فنای محض است، بهره‌ای نبرده، و اگر عبادت و معبود را دید و خود را ندید، گرفتار «ثنویت» و دوگرایی است و به مرحله فنا نایل نیامده است و در هر صورت، موحد ناب و فانی نیست، ولی اگر خود و عبادت خود را ندید و تنها معبود را مشاهده کرد،

1- نهج البلاغه، خطبه 82، بند 3.

2- نک: بقره: 45.

3- بحار الانوار، ج 79، ص 193.

4- بحار الانوار، ج 79، ص 193.

ص: 104

فانی و موحد ناب است (1).

حال سیر و سلوک باید عبادت‌محور باشد و با انگیزه «برای خدا» (لِلَّهِ، لَوْجَهُ اللَّهِ، لَا بُدَّ إِلَّا بِاللَّهِ) صورت پذیرد و انسان از مدار عبادت، به «عبد» و سپس «عبودیت» برسد و «توحید عبادی» را درک و تجربه کند؛ چون «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لِأَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»؛ (2) یعنی از توحید خالق، توحید ربوبی و توحید الوهی، به «توحید عبودی» راه یابد. پس «عبودیت محض» و تسلیم صرف خدا و منقاد تام و کامل الهی شدن، او را به عالی‌ترین درجه‌های کمال نوعی وجودی‌اش می‌رساند (3). ادب عبودیت، ادب عنداللهی و ادب مع‌اللهی اقتضا می‌کند انسان با آزادگی تام و تمام، جز در برابر معبود راستین سر تسلیم و بندگی فرود نیاورد.

این بندگی، فواید زیر را دارد:

یک _ انسان «عبد»، انسان آزاده و به حریت رسیده است.

دو _ انسان «عبد»، اهل عزت نفس و کرامت خواهد بود.

سه _ انسان «عبد»، در امنیت روحی و آرامش همه‌جانبه قرار دارد.

چهار _ انسان «عبد»، عدالت‌خواه، عدالت‌گستر، ظلم‌گریز و ظلم‌ستیز است.

پنج _ انسان «عبد»، اهل ولایت در درون و برون است: «العُبُودِيَّةُ جُوهْرُهُ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ (4)».»

شش _ انسان «عبد»، اهل «یقین» و سپس «ثبات و قرار» است: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (5)».»

1-تسنیم، ج 1، ص 424.

2-نک: انعام: 102.

3-نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، صص 518 - 568 و ج 17، صص 174 - 185.

4-مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، الباب المآته فی حقیقه العبودیه؛ نک: مجموعه آثار، ج 23، صص 468 - 498.

5-نک: حجر: 99.

ص: 105

هفت _ انسان «عبد»، هدف حیات را یافته و «زندگی معنادار» را درک و تجربه کرده است. از این رو، «عبودیت» به زندگی انسان سالک عابد، «معنای حقیقی» می‌بخشد و حیات دنیوی را برای او شیرین و دل‌نشین می‌کند. او از روحانیت و معنویت ویژه‌ای بهره‌مند است؛ زیرا انسان با عبودیت از عالم کثرت و جسمانیت، به عالم وحدت و روحانیت منتقل می‌شود و معرفه‌الله و انس با خدا برای او حاصل می‌گردد (1).

هشت _ انسان «عبد»، روح عبادت، یعنی «یاد خدا» و تجربه حضور در محضر الهی را حس کرده و با آن روح ریحانی و حیات‌بخش و جان‌فزا زندگی می‌کند (2).

1-نک: میرزا جواد آقا ملک‌تبریزی، المراقبات، ج 2، صص 202 و 203.

2-برای فهم عبادت، حقیقت عبودیت، درجات عبادت و پرستش و عبادت و زندگی انسان، نک: میزان الحکمه، ج 7، صص 3410 - 3423.

فصل هفتم: ولایت محوری

فصل هفتم: ولایت محوری

از دیدگاه قرآن کریم، سیر و سلوک منهای «ولایت»، معنایی ندارد. از این رو، استجابت دعوت خدا و رسولش و داشتن «ولایت» اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام که همراه با معرفت به حق آنان و مودت و محبت حقیقی و واقعی به آنهاست، اصالت و موضوعیت دارد؛ زیرا سالک راه به جایی نمی برد، مگر از رهگذر کوی ولایت چنین انسان‌هایی که حجت خدا، خلیفه الهی، صراط مستقیم، وجه رب و کلمه تامه حق هستند. امام سجاد علیه السلام فرمود: «نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقیم (1)». صراطی که به تعبیر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله: «ادق من الشعر و احد من السیف و اظلم من اللیل (2)» است و از نظر مفهومی و مصداقی در سنت و سیره علمی و عملی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره اش تجلی می یابد. نیز در حدیثی از امام حسین علیه السلام آمده است:

ایها الناس! ان الله ما خلق الخلق الا ليعرفوه، فاذا عرفوه عبده و اذا عبده استغنوا بعبادته عن عباده ماسواه، فقيل رجل، يابن رسول الله! ما معرفه الله عزوجل؟ فقال: معرفه اهل كل زمان امامه الذي يجب عليهم طاعته (3).

در این حدیث، عرفان به خدا، با عرفان به امام و امامت و اطاعت از آنها

1- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 22.

2- علم الیقین، ص 969.

3- بحر المناقب، ص 128؛ سید محمد حسین حسینی تهرانی، لمعات الحسین (ع)، ص 2.

معنا شده و مبنا یافته است. این است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «بنا عرف الله و بنا عبد الله لولاتا ما عرف الله (1)». پس عرفان بی ولایت، عرفان نیست و انسان را به مقصد اعلی نمی رساند و در میان عبادت‌ها و آموزه‌های اسلامی، چیزی مهم‌تر و با ارزش‌تر از «ولایت» نیست، چنان‌که فرمود: «و مانودی شیء

من الولایه (2) «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَثَلُ كَثْمَى نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْرِفِي شَدَّ كَمَا هَرَكَسَ سَوَارَ أَنْ شَدَّ، نَجَاتٌ مِي يَابِدُ وَ هَرَكَسَ مِنْ أَنْ غَفَلْتَ كَرْدُ وَ وَارْدَشْ نَشَدَّ، غَرَقَ وَ نَابُودَ مِي شُودَ (3)».

در تفسیر المیزان آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»، (4) درباره ولایت علی علیه السلام نازل شده است (5). پس اسلام مبتنی بر نبوت و امامت، عرفان متکی بر نبوت و امامت را ارائه می‌دهد و «ولایت»، نقش کلیدی در سیر و سلوک اسلامی یا قرآنی دارد، چنان‌که در تفسیر «اهْدُنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از ابن عباس نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قولوا _ معاشر العباد _ اهدنا الی حبِّ النَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ (6)».

پس هندسه عرفان عملی و سیر و سلوک و حیانی بر اساس معرفت، محبت و پیروی از پیامبر اسلام و عترت طاهره‌اش ترسیم شده است؛ چه اینکه «محبت» به انسان کامل معصوم علیه السلام، اگر از سر معرفت حقیقی و اطاعت پذیری خالصانه باشد، سالک را به غایت عارفان و نهایت آمال مشتاقان می‌رساند و هرگز کژی، انحراف، التقاط، تحریف، تحجر و تجددگرایی محض که از آسیب‌های عرفان‌های صوفیانه، مدرنیستی، نوپدید، تک‌بُعدی و یک‌سونگرانه است، به چنین عرفان قرآنی _ ولایی و سلوک و حیانی _ عترتی راه نمی‌یابد و

1-کافی، ج 1، ص 144.

2-کافی، ج 2، ص 11.

3-بحار الانوار، ج 23، ص 105، ح 3.

4-نک: انفال: 24.

5-تفسیر المیزان، ج 9، ص 78.

6-شواهد التنزیل، ج 1، ح 87؛ نک: ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج 9، ص 410.

سلوک محمدی _ ولوی، سلوکی صائب، صادق، صالح و ثاقب خواهد بود.

در عرفان ولایی، درون‌گرایی و برون‌گرایی، درد خدا و خلق، عبادت خدا و خدمت به خلق، اعتدال و دوری از دام افراط و درّه تفریط، عقلانیت و خردگرایی،

عبودیت حقیقی در برابر خدای سبحان، آزادگی و آرامش پایدار، آشکار است و عارف سالک، رقیقه‌ای از حقیقت وجودی انسان کامل است؛ چه اینکه پیر طریق و شیخ راه و مُراد آنان، خلفای الهی و حجج بالغه حق هستند. چنین سالکانی هرگز از صراط شریعت حقه محمدی صلی الله علیه و آله منحرف نمی‌شوند و عرفان را وسیله‌ای برای دکان‌داری و تورم نفس شیطانی خویش و فریب مردم قرار نمی‌دهند. پس معنویت و قرب حاصل از چنین سیر و سلوکی، بوی محمدی صلی الله علیه و آله، علوی و ولوی می‌دهد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام، محور اصلی و قرارگاه نهایی چنین عارفان و سالکانی هستند و فرزندان فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام، عهده‌دار هدایت و حمایت و ارشاد و اشارت این دسته از اصحاب سلوک و جذبه یا جذبه و سلوک قرار خواهند گرفت و آنان را از هدایت‌های ویژه ولایی بهره‌مند خواهند ساخت. بنابراین، عرفان قرآنی و سلوک وحیانی، مبتنی بر عنصر «ولایت‌گرایی» است و مهندسی و سازوکار چنین سیر و سلوکی بر مدار ولایت می‌گردد و دیگر هیچ. «... بِكُمْ يُسْأَلُ إِلَى الرَّضْوَانِ (1)».

1- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

ص: 109

فصل هشتم: سلوک زندگی ساز

فصل هشتم: سلوک زندگی ساز

قرآن کریم، کتاب زندگی و حیات معنادار و معقول است. قرآن، پیوستگی حیات انسان را در دست‌کم سه مرحله کلی:

الف) حیات پیشین یا حیات عالم جنین با همه مناسبات و اقتضائاتش؛

ب) حیات پسین یا حیات عالم دنیا با همه ویژگی‌ها و مختصاتش؛

ج) حیات واپسین یا حیات عالم آخرت که حیاتی جاودانه و ابدی است؛ کاملاً طرح و تبیین کرده است. بررسی و تحلیل رابطه‌های تکوینی و تربیتی هر کدام، سرشت پیشین را با سرنوشت پسین و واپسین گره زده است تا انسان، دارای حیاتی شناسنامه‌دار و هویتی کاملاً معلوم و مشخص باشد و تاریخ و جغرافیای معرفتی و ماورایی‌اش روشن گردد. آنگاه از عالم ذر یا جهان آست سخن می‌گوید (وَإِذْ

أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ (1)... و از شهود و دیدار نخست با محبوب سخن به میان می‌آورد که مواجهه در عالم ارواح است و از خلقت روح پیش از بدن به معنای وجودی‌اش حکایت می‌کند. سپس از عالم دنیا و طبیعت به جهان مادیت می‌گوید و به نسیان پیمان الست و عهد نخست بر اثر اشتغال به زندگی روزمره و فرورفتگی در جهات مادی اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد: «أَلَمْ أَعْهَدَ»

-1 نک: اعراف: 172.

ص: 110

إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (1) «تا انسان‌ها از حجاب مادیت و انیت به در آیند و با تحمل ریاضت‌های مشروع و معتدل و معقول که به سبب عمل به تکالیف الهی _ انسانی، حاصل شدنی است، متذکر عالم پیش از دنیا شوند و به شهود دوم یا دیدار دوم بر اثر تولد دوباره برسند که سیر از ملک به ملکوت است. عرفان و معرفت، در حقیقت، ناظر به همین یادکرد عهد نخست و دیدار دوم است. پس سرآغاز عرفان اسلامی و سلوک قرآنی، از خودآگاهی و بیداری درباره حقیقت وجودی آدمی است و استمرار و استكمال این خودآگاهی، به صورت اشتدادی و فزاینده است تا انسان، صلاحیت «شهود دوم» را بیابد.

قرآن کریم، اصل «مجاهدت» را در دو جبهه جهاد با شیطان درون و نفسانیات و تمنیات یا هوای نفسانی و جهاد با شیطان برون و وسوسه‌ها و تسویلات و تزییناتش پیشنهاد می‌کند؛ جهادی که بر محور عقل و وحی و بر مدار دستورالعمل‌های شرعی صورت پذیرد تا آن شهود قلبی و معرفت حضوری را که اینک در پیچ و خم‌ها و لایه‌های گوناگون زندگی به فراموشی سپرده شده است، به یاد آورد و در جستجوی آن برآید و هم در عالم دنیا و هم در عالم آخرت به آن دست یابد که مرحله ظهور تام و کامل رؤیت باطنی و شهود جمال و جلال الهی است.

از این رو، قرآن کریم با پیوند زدن زندگی‌های سه‌گانه پیش از دنیا، در دنیا و پس از دنیا، به سالک کوی حق بینش و بصیرتی ویژه می‌بخشد تا زندگی هدف‌دار و معنامندی را داشته باشد و «توحید» را لب و مغزای حیات عقلانی و روحانی‌اش قرار دهد و از حیات طبیعی، به حیات طیبه ارتقا یابد. پس اینکه فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»، (2) با همین هدف

- 1- نک: یس: 60.
2- نک: انفال: 24.

ص: 111

بود تا در پرتو لیبیک‌گویی به ندای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، «حیات حقیقی» را که حیات علمی و عملی صائب و صادق و زندگی مبتنی بر مبدأ و معادباوری و خویش‌شناسانه است، به دست آورد. شاید طرح آیات «فطرت» در قرآن، آن هم در هفت گروه آیات تذکره، (1) آیات نسیان، (2) آیات میثاق، (3) آیات فطری بودن مجموعه معارف دین، (4) آیات توجه به خدا هنگام احساس خطر، (5) آیات توجه به خدا هنگام سفر (6) و آیات تبیین فطرت از راه محبت، (7) همه برای زندگی‌سازی و حیات‌بخشی واقعی و شیرین بوده است تا زندگی در پرتو «توحید فطری» که جامع توحید خالق، ربوبی، الوهی و عبادی است، در دو بُعد بینش‌ها و گرایش‌ها شکل گیرد و ساخته و پرداخته شود و معناداری زندگی بر «اصالت فطرت» قرار گیرد. همین فطرتِ خداشناسِ خداگرا و کمال‌گرایی مطلق، مبنای سیر و سلوکِ قرآنی است و تصدیق می‌کند که:

اگر تو دیده‌ای حق را در آغاز

در اینجا هم توانی دیدنش باز (8)

سلوکی که به رفع حجاب‌های ظلمانی و نورانی بینجامد و انسان، هویت حقیقی‌اش را در «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (9)» بیابد و به حکمت «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ (10)» راه یابد و بر اثر بازگشت به خویش‌شناسی و فطرت به سوی فاطر السموات و الارض حرکت کند، با احیای عقل، اماتة نفس، فقرشناسی و

1- نک: غاشیه: 21 و 22؛ مدثر: 49 - 54؛ ذاریات: 55؛ فاطر: 3؛ انعام: 42 - 44.

2- نک: حشر: 19؛ توبه: 67؛ یس: 78؛ طه: 128.

3- نک: آل عمران: 19 و 85؛ روم: 30؛ مائده: 105؛ بقره: 138؛ شمس: 7 و 8؛ اسراء: 84.

4- نک: نحل: 53 و 54؛ انعام: 40 و 41.

5- نک: عنکبوت: 65.

6-نک: حجرات: 7؛ بقره: 165؛ انعام: 76 - 79؛ مجادله: 22؛ توبه: 24 و ...

7-نک: انعام: 75 - 79؛ آل عمران: 31 و ...

8-گلشن راز، ص 38.

9-نک: حجر: 29.

10-نک: انفال: 24.

ص: 112

فقر باوری وجودی، دریافت راز بندگی و حدوث دلبردگی و عشق و مستی حاصل- شدنی است. در این صورت، عرفان در متن زندگی ساری و جاری می‌شود و فیض جذبات الهیه و جَلوات ربانیه در همه ابعاد زندگی جوشان می‌گردد و این در پرتو قرآن و عترت ممکن است که:

به یاد آور مقام حال فطرت الست ربکم ایزد که را گفت؟ در آن روزی که گل‌ها می‌سرشتند اگر آن نامه را در یک ره بخوانی تو بستی عهد عقد بندگی دوش کلام حق بدان گشت مُنزل اگر تو دیده‌ای حق را در آغاز صفاتش را ببین امروز اینجا وگرنه رنج خود ضایع مگردان

کز آنجا باز دانی اصل فطرت که بود آخر که آن ساعت بلی گفت؟ به دل در قصه ایمان نوشتند هر آن چیزی که می‌خواهی بدانی ولی کردی به نادانی فراموش که تا یادت دهد آن عهد اول در اینجا هم توانی دیدنش باز که تا ذاتش توانی دید فردا برو بنیوش لاتهدی ز قرآن(1)

بنابراین، عرفان قرآنی، زندگی‌ای به انسان هدیه می‌کند که در متن و بطن آن، درک و دریافت وجودی خدا و شهود قلبی حضرت حق سبحانه قرار دارد. حیاتی که رهاورد «حضور» و «شهود» باشد، حیاتی دلربا و روح‌افزاست و عارف از طمأنینه و سکونت نفس، برخوردار و سرمست نوشیدن شراب ظهور الهی و تسنیم ربوبی است. در قرآن کریم، آیاتی مطرح است که عوامل شهود حق و موانع آن را بیان کرده است؛ مثلاً:

یک _ «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا(2)».

1-گلشن راز، ص 38.

-2 نک: کهف: 110.

ص: 113

دو _ «... رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَاكَ (1)».

سه _ «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (2)».

دست یابی به چنین شهود و رؤیت قلبی، مدیون و مرهون عوامل و شروطی است که عبارتند از:

اول _ قلب سلیم و دل پاک که مانع آن، گناه و خودبینی و خودپرستی است؛

دوم _ مراقبت همیشگی و مناسب در هر منزل و مقام سلوکی که مراقبه صغرا و کبرا نام دارد؛

سوم _ ایمان به خدا و عمل صالح یا ایمان توحیدی و عمل توحیدی؛

چهارم _ حجاب زدایی، اعم از حجاب های مادی و معنوی و ظلمانی و نورانی، به ویژه حجاب انیت و خودی یا رسیدن به آزادگی یا آزادی معنوی؛ آزادی از هر تعلق و تعینی که موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «أَلَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ، اِحْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٌ وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتَوِرٌ، لِإِلَهِ الْأَهْوَى الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ (3)».

البته شهود کامل برای کسانی ممکن است که از دنیا و آخرت عبور کرده و اعتلای کامل یافته و انقطاع کامل، شامل حال آنان شده باشد که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و اولیای طاهرین علیه السلام هستند. بنا بر روایتی از امام رضا علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَمَّا أُسْرِىَ بِي إِلَى السَّمَاءِ بَلَغَ بِي جِبْرَائِيلُ مَكَاناً لَمْ يَطَأَهُ جِبْرَائِيلُ قَطُّ فَكَشَفَ لِي فَأَرَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ نُورٍ عَظَمَتْهُ مَا أَحْبَبَ (4).

-1 نک: اعراف: 143.

-2 نک: مطفین: 15.

-3 توحید صدوق، ص 179، باب 28، ح 12.

4- توحید صدوق، ص 108، باب 8، ح 4.

ص: 114

امام علی علیه السلام نیز در پاسخ به دانشمندان یهودی که از شهود خدا هنگام عبادت پرسیدند، فرمود:

فَقَالَ وَ يَلِكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ! قَالَ: وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ وَ يَلِكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهِدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ (1).

ناگفته نماند همان گونه گذشت، شهود حق و دیدار دوم برای مؤمنان در همین حیات دنیوی ممکن است، چنان که در روایات ابی بصیر آمده است:

عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله صلی الله علیه و آله قال قلت له اخبرني عن الله عزوجل هل يراه المؤمنون يوم القيامة؟ قال: نعم و قد رآوه قبل يوم القيامة... و ليست للرؤية بالقلب كالرؤية بالعين، تعالى الله عما يصفه المشبهون و الملحدون (2).

پس شهود ممکن است، نه ممتنع. سازوکار شهود، طهارت ظاهری و باطنی و ریاضت بر پایه شریعت و مجاهدت‌های درونی و برونی است، تا انسان قابلیت رؤیت قلبی و شهود باطنی حق سبحانه را بیابد و چنین شهودی، با چشم دل تحقق می‌یابد. حال آیا سلوک قرآنی، انسان را تعالی و ارتقای وجودی نمی‌بخشد که زندگی را با چشم مادی ننگرد و دنیا و زندگی این جهان را پل عبور و مزرعه حیات جاودانه و بستری برای استکمال وجودی از خود تا خدا قرار دهد و خداشناس خدایین گردد و با قرب فرایض و نوافل، (3) به حیات عقلی و عرفانی برسد و مصداق: «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ (4)» شود؟

عرفان قرآنی؛ ریاضت افراطی، رهبانیت محض، انزواگرایی از جامعه یا

1- توحید صدوق، ص 109، باب 8، ح 6؛ اصول کافی، ج 2، ص 166.

2- توحید صدوق، ص 117، باب 8، ح 2.

3- نک: سِرِّ سلوک (شرح رساله الولایه مرحوم میرزا احمد آشتیانی)، صص 151-155.

4- نک: نور: 37.

ص: 115

جامعه‌گریزی ندارد، بلکه در سلوک قرآنی که حیات طیبه الهی است، انسان روابط چهارگانه‌اش را بر اساس عقل سلیم و فطرت توحیدی و وحی آسمانی و سنت قولی و فعلی انسان کامل و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و مظاهر آن تنظیم می‌کند و ادامه حیات می‌دهد. او در رابطه خود با خدا، خود، جامعه و جهان، چنان‌که بزرگان اهل معرفت رفتند، سیر و سلوک می‌کند که: «راه چنان روید که رهروان رفتند.»

در این نوع زندگی، جهاد، هجرت، امر به معروف و نهی از منکر، احیاگری و اصلاح‌طلبی، صبر و شکیبایی، تعلیم و تربیت، سیاست و تجارت و... معنادار می‌شود و انسان به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند و جز زیبایی مشاهده نمی‌کند و رنگ و بوی رحمانی می‌یابد و توجه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره‌اش علیه السلام، به ویژه امام عصر و زمان، مهدی موجود موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را به خویشتن جلب می‌کند، چنان‌که سلمان، ابوذر، اویس قرنی، کمیل بن زیاد نخعی و... کردند که: «أَلْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ قَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ أَوْ سَهَى قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرَفَهُ عَيْنٌ لَمَاتِ شَوْقَ إِلَيْهِ (1)». «...»

1- بحار الانوار، ج 3، ص 14، ح 35.

ص: 116

فصل نهم: بر خورداری از شرایط سیر و سلوک

اشاره

فصل نهم: بر خورداری از شرایط سیر و سلوک

سیر و سلوک، فرع بر دارا بودن ظرفیت‌ها و استعدادها بالقوه و بالفعل است و شرایطی دارد که به شرایط وجوبی و وجودی و شرایط صحت و قبول به وزان بسیاری از احکام شرعی نیز موصوف و مرسوم است؛ زیرا «سفر معنوی» و سیر و صیر اُنفسی نیز مقدمات، مقارنات و مؤخراتی را لازم دارد و تا تمهیدات و آمادگی‌هایی در انسان ایجاد نشود، سلوک معنا نخواهد داشت.

همه انسان‌ها بالفطره و بر اساس نفس قدسیه الهیه که خدای سبحان به آنها بخشیده، آمادگی و توان مندی بر سیر و سلوک را دارند، ولی فعلیت بخشیدن و واقعی کردن چنین زمینه‌های تکوینی و فطری، لوازمی دارد که از حدوث تا بقای سیر

و سلوک باید حضور، بلکه ظهور داشته باشد. پس شرایط سلوک، شرایطی است که بدون آنها، نه می‌توان سلوک را آغاز کرد و نه می‌توان آن را ادامه داد تا به سرمنزل مقصود برسد.

در این نوشتار، به برخی از آنها و البته با اصطیاد یا استنباط از قرآن کریم، فهرستوار اشاره می‌کنیم:

1. داشتن انگیزه و اراده جدی

1. داشتن انگیزه و اراده جدی

جزم علمی و عزم عملی، لازمه سیر و سلوک است. امام علی علیه السلام فرمود:

«لَا

ص: 117

تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عِلْمُكُمْ فَأَعْمَلُوا وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا»؛ (1) زیرا انگیزه یابی و اراده‌مندی نیز فرع بر درک خویشتن و معرفت به منزلت وجودی و شناخت خداست. قرآن کریم نیز بر علم و معرفت، عقلانیت و خرد و سپس یقین و باورهای وجودی برای تقویت انگیزه‌های الهی و اراده حرکت به سوی کمال مطلق تأکید می‌ورزد. از امام حسین علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود: «قَدْ عَلِمْتُ إِنَّ أَفْضَلَ الزَّادِ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ عَزْمُ ارَادِهِ يَخْتَارُكَ بِهَا» (2) «پس عزم و اراده، بر اثر بیداری و بینایی یا همان یقظه حاصل می‌شود که اصحاب معرفت و معنویت از آن سخن به میان آورده‌اند.

2. بصیرت حقیقی و معرفت یقینی

2. بصیرت حقیقی و معرفت یقینی

سالک، عقل بصیر و دل بینا و بیداری می‌طلبد تا هرگز سکون و توقف را بر سلوک و تعالی ترجیح ندهد و «حدّ یقف» نشناسد و سیر ارتقایی را بر سیر ارتجاعی ترجیح دهد، آن را مهم بشمارد تا زنده، بالنده، پویا و پایا پیش به سوی محبوب و لقای رب حرکت کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر طریق لایزیده سرعه السیر الا بعداً» (3) «و قرآن کریم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (4) «تا» «سیرالی‌الله» بر محور بصیرت و روشن‌بینی

درونی یا دانش و بینش به هم آمیخته، استوار گردد. بصیرتی که به تعبیر عارفان، قوه قدسیه‌ای است که به واسطه آن، سالک، حقایق و ملکوت هستی و عالم و آدم را می‌بیند و به راه و رسم منزل‌ها و سیر و سلوک معرفت دارد(5).

1- نهج البلاغه، نامه 274.

2- مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

3- اصول کافی، ج 1، ص 34.

4- نک: یوسف: 108.

5- نک: خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، صص 145 - 148.

ص: 118

به تعبیر ملامحسن فیض کاشانی، همان‌گونه که در سفر صوری «راه‌بلد» لازم است، در سفر معنوی، «بصیرت» ضروری است تا راه گم نشود و انسان به مقصد برسد؛ (1) چه اینکه فقدان بصیرت، او را محدود می‌سازد و گرفتار خودبینی یا مناظر منازل سلوک و متوقف می‌کند و شخصیت موهوم به او می‌بخشد که سحرخیزی و عبادت‌های بدون «بصیرت»، آفت‌های بی‌شماری را فراروی انسان قرار می‌دهد. به همین دلیل، ما در هر صبح «بصیرت» می‌طلبیم: «وَاجْعَلِ النَّورَ فِي بَصَرِي وَالبَصِيرَةَ فِي دِينِي وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي» (2)...

3. شکر و شکیبایی

3. شکر و شکیبایی

یکی از لوازم سیر و سلوک و شرایط «قیام‌الله»، شکر به نعمت‌های ظاهری و باطنی خداست که بر اثر نعمت‌شناسی و به کارگیری نعمت‌های الهی در جایگاه و موضع خود تحقق‌پذیر است، همچنین شکیبایی در همه دشواری‌های راه به سوی خدا؛ چه اینکه این راه دشوار که بر سر آن مهالک بی‌شماری است، استواری و صبر و استقامت می‌خواهد: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ (3)»... یا «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ (4)». تعبیر «لَأَزِيدَنَّكُمْ»، تعبیری شیرین و دل‌نشین است؛ زیرا زیادت به اصل وجود انسان تعلق گرفته است، نه نعمت‌افزایی، که البته از آثار شکر است. ازدیاد و بسط وجودی و تعالی وجودی و توسعه‌یافتگی در متن وجود سالک، چیز دیگری است. شکر و شرح صدر، قرین هم‌اند و در سیر و سلوک از ضروریات اجتناب‌ناپذیر است (5). شکیبایی»

نیز عامل بسیار سرنوشت‌ساز در استمرار سیر و سلوک بر صراط مستقیم الهی و بهره

1- نک: ملامحسن فیض کاشانی، ده رساله، زادالسالك، ص 81.

2- مفاتیح الجنان، تعقیبات نماز صبح و... .

3- نک: فصلت: 30.

4- نک: ابراهیم: 7.

3- 5- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 311.

ص: 119

گیری از فیض و فضل‌های الهیه است. انسان صبور و شکیبا، با دلی محکم و استوار، آرام آرام منزل به منزل سلوک می‌کند و شتاب زدگی و جزع و فزع کردن را به کناری می‌نهد تا گرفتار سطحی‌زدگی و قشری‌گرایی در سیر و سلوک علمی و عملی نشود. سلوکی که بزرگان در وصف آن فرمودند: «با مژه کوه‌کنند است»، صبر لازم دارد. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

رُباید دلبر از تو دل ولی آهسته آهسته

مراد تو شود حاصل ولی آهسته آهسته (1)

صبر بر سه مرتبه است: صبر عوامان، صبر سالکان، صبر واصلان، و شکر نیز مربوط به شکر نعمت و شکر مُنْعَم یا خود حق سبحانه است.

4. تمرین و تداوم

یکی از شرایط سیر و سلوک، تحمل ریاضت‌های سلوکی است. در اطاعت‌پذیری از خداوند و التزام عملی به شریعت حقه و گناه‌گریزی، اعم از گناهان صغیره و کبیره، گناهان اخلاقی و شأنی و شرعی، «ریاضت» تنها با شریعت‌محوری و رعایت حدود الهی یا «تقوا» ممکن است. امام علی علیه السلام فرمود: «وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى (2)». «...»

پس تمرین دادن نفس در حرکت بر مدار بایدها و نبایدهای شرعی و تمرین ایثار و نثار، تمرین سکوت و سلوک، تمرین رازیابی و رازداری، تمرین در خرابات بودن و خدمت به خلق کردن، تمرین انقطاع الی‌الله و اهتمام به امور مسلمانان و

جامعه بشری داشتن، تمرین رهایی از هر آلودگی درونی و بیرونی و...، ضرورتی در سیر و سلوک است.

سپس «تداوم» این تمرین‌ها لازم است که هرچه انسان پیش‌تر می‌رود، خطرات بیشتری او را تهدید می‌کند؛ خطرات پیدا و پنهان، و تداوم ریاضت‌ها

1- دیوان اشعار حسن زاده آملی، ص 138.

2- نهج البلاغه، نامه 45.

ص: 120

طبق مراتب و درجات سیر و سلوکی نیز اجتناب‌ناپذیر است. پس تمرین تزکیه نفس و تداوم این تمرین، با حفظ مراتب تزکیه، لازم و از شرایط سیر و سلوک الی الله است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (1)».

5. توجه و تسلط بر نفس داشتن

5. توجه و تسلط بر نفس داشتن

توجه که به «مراقبه» موصوف است، کلید کمال، راه رهایی، سیر سلوک و بذر عرفان عملی است؛ مراقبت عقلی تا در دام شبهه نیفتد و مراقبت قلبی، تا گرفتار عجب و ریا نشود. مراقبه، یعنی خویشتن‌یابی و نگه داری در همه شرایط و اوضاع و احوال سلوکی. مراقبه، یعنی هشیاری و بیداری همه‌جانبه. مراقبه، یعنی نظارت مستمر بر فعالیت‌های سلوکی. مراقبه، یعنی کشیک نفس کشیدن و حرامیان را به حرم دل راه ندادن که امام صادق علیه السلام فرمود: «القلب حرم الله فلا تسکن فی حرم الله غیر الله (2)». مراقبت در قول و فعل و مراقبه در احوال و مقامات، عامل مستی و مستوری و رعایت اعتدال در قبض و بسط‌های روحی و درونی و شفافیت در تمثلات روحی و منشآت درونی است. مراقبه نفس، همان «جهاد اکبر» است که عزم و حزم می‌خواهد. به تعبیر امام علی علیه السلام: «اصل العزم الحزم و ثمرته الظفر (3)» که آیات کریمه: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (4)» و «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (5)» و... بر آن دلالت می‌کند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، نغز و پرمغز فرمود: «لولا تکثیر فی کلامکم و تمریح فی قلوبکم لیرأیتم ما لاری و لسمعتم ما لسمع (6)» که به تعبیر لسان الغیب شیراز: «ره نشینی» باید تا انسان با ساکنان حرم ستر و عفاف

- 1- نک: عنکبوت: 69.
- 2- بحار الانوار، ج 67، ص 25.
- 3- غرر الحکم، ج 2 ش 3095.
- 4- نک: علق: 14.
- 5- نک: نازعات: 40.
- 6- المیزان، ج 6، ذیل بحث روایی مائده: 105.

ص: 121

ملکوت، «باده مستانه» زند و به شهود شنیداری و دیداری رسد:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت

گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند با من «راهنشین» باده مستانه زدند

مراقبت سلوکی در سه مرحله مراقبت قبل از عمل، مراقبت حین عمل و مراقبت پس از عمل، لازم است. امام باقر علیه السلام فرمود: «الا بقاء علی العمل اشد من العمل»؛ (1) چه اینکه اگر «عمل» دشوار است، مراقبت از عمل دشوارتر است تا عمل، از حدوث تا بقا برای خدا صورت گیرد و بازدهی معنوی و بازخوردهای سلوکی خاص به خود را داشته باشد. به تعبیر علامه جوادی آملی:

... این است که انسان کاملاً «رقیب» باشد. «رقیب»، یعنی کسی که «رقبه» (گردن) می‌کشد تا اوضاع را زیر نظر داشته باشد. انسان باید رقیب و مراقب خود باشد و بر اعمال خود، اشراف داشته باشد که چه می‌کند (2).

مراقبت از «خود»، معلول دریافت جایگاه حقیقی و مقام خلاقه الهی خود و گران-سنگ بودن استعدادهای وجودی است؛ معلول یقین و باور به این است که خدای سبحان، احاطه و اشراف مطلق بر انسان دارد و شاهد، حاضر و ناظر بر انسان است. به تعبیر علامه حسن زاده آملی:

دایماً طاهر باش. به حال خویش ناظر باش و عیوب دیگران را سائر باش. با همه مهربان باش و از همه گریزان باش؛ یعنی با همه باش و بی همه باش. خداشناس باش و در هر لباس باش (3).

6. داشتن مربی و پیر راه

6. داشتن مربی و پیر راه

عرفان عملی و سیر و سلوک، بدون راهنما و راهبر ممکن نیست. «عرفا از انسان کاملی که ضرورتاً باید همراه نوسفران باشد، گاهی به طایر قدس و

- 1- اصول کافی، ج 2، ص 297.
- 2- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 195.
- 3- هزار و یک کلمه، ج 1، ص 420، کلمه 1960.

ص: 122

گاهی به خضر تعبیر می‌کنند که البته همه مراحل و منازل راه باید با اشراف و مراقبت آن انسان کامل و پخته که راه طی کرده است، صورت پذیرد (1)». به قول علامه شعرانی رحمه الله: «حق آن است که سالک، احتیاج به استاد عارف دارد (2)». و به تعبیر امام خمینی رحمه الله: «استاد اخلاق برای خود معین نماید...».

در قرآن کریم، آیاتی مطرح شده که ضرورت «پیر راه» و «مربی» را یادآور می‌شود: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (3)» یا جریان موسی علیه السلام و حضرت شعیب علیه السلام و سپس قرار گرفتن در وادی جذبات و جلوات هدایت‌های باطنی جناب خضر علیه السلام (4). پرورش و تربیت همه‌جانبه امام علی علیه السلام در آغوش پرمهر و معرفت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز، (5) گویای نقش مربی و هادی و پیر طریق است که:

سالک نرسد بی‌مدد پیر به جایی بی‌پیر مرو تو در خرابات

بی‌زور کمان، ره نبرد تیر به جایی هر چند سکندر زمانی

و به تعبیر حافظ شیرازی:

به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم

که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

البته باید بدانیم و بیابیم که استاد دو قسم است: استاد عام و استاد خاص که حضرت، انسان کامل معصوم علیه السلام و در عصر ما وجود مقدس و نازنین امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. استاد سلوکی عام نیز باید از شرایطی بهره‌مند باشد، چون: جامعیت، راه رفته و به مقام فناء فی الله و بقاء بالله بار یافته، صاحب نظر و بصیر و دارای ولایت باطنیه بودن که می‌توان آن را از راه‌هایی مانند بررسی شخصی،

-
- 1- نک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج 23، صص 26 و 27.
 « 2- اندیشه و حیات شعرانی»، کیهان اندیشه، ش 45.
 3- نک: مریم: 43.
 4- نک: کهف: 65.
 5- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

ص: 123

رجوع به اهل خبره یا معرفی استاد شناخت و در محضر او استفاضه و استضاءه کرد(1).

این حقیر در رساله‌ای جداگانه، مسئله پیر راه و ضرورت داشتن استاد، نسبت-شناسی استاد و شاگرد و آسیب‌های نظری و عملی را که در این زمینه وجود دارد، کوتاه بررسی کرده‌ام(2).

پس به تعبیر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله: «الرّفیق ثم السّفیر (3)» در سفر معنوی، وجود یک راهنمای کامل و پخته، ضرورت عقلی و سلوکی است و مرحوم مولی عبدالصمد همدانی در بحرالمعارف (4) و ملامحسن فیض کاشانی در رساله زادالسالك (5) و...، ضرورت، ویژگی‌ها، شرایط مرید و مراد و... را به خوبی بررسی کرده‌اند.

7. دوستان سلوکی

7. دوستان سلوکی

یکی از شرایط سیر و سلوک قرآنی، داشتن دوستانی است که از معرفت و بصیرت قرآنی و معنویت و عرفان و حیانی برخوردار و هم‌نشینی باصفا و باوفا باشند. وجود چنین یاران خراباتی و هواداران کوی حق و یکرنگان و اصحاب

میخانه و میکرده، می‌تواند نقش بسزای سلوکی _ معنوی در طی طریق الهی و پیمایش مقامات معنوی داشته باشد. کسانی که اهل تهذیب روح و تزکیه جان هستند، مصداق «بیاد خدا» و «بیاد معاد» هستند و مصاحبت و معاشرت با آنان، بر دانش انسان می‌افزاید و قول و فعل آنها، متذکر سالک و حرارت‌بخش و حرکت‌آفرین است. ایشان از صراحت و صداقت همراه با ادب

- 1- نک: رساله لبالباب، ص 135؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، صص 124 - 164.
- 2- نک: صحیفه عرفان دفتر دوم، طائر قدس.
- 3- فقیه، ج 2، ص 182.
- 4- نک: عبدالصمد همدانی، بحر المعارف، تحقیق و ترجمه: حسین استاد ولی، ج 1، صص 339-389.
- 5- نک: ده رساله، رساله زادالسالک، صص 80 - 85.

ص: 124

برخوردارند و عیوب، ضعف‌ها و نقصان سالک را مستقیم و غیرمستقیم در گفتار و رفتارشان یادآور می‌شوند و معاون بسیار خوبی در نیکی و سیر ابرارانه و قرب وجودی‌اند.

8. طهارت درون و برون

8. طهارت درون و برون

یکی از لوازم و شرایط سلوک، طهارت ظاهری و باطنی یا برونی و درونی است؛ طهارتی که از آغاز تا انجام سیر و سلوک، ضرورت است. اگر انسان طهارت را تداوم بخشد، این دوام طهارت، سرچشمه روزی‌های فراوان علمی و معنوی خواهد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دُم علی الطَّهَّارِهِ یوسَعُ عَلَیکَ فی الرِّزْقِ (1)» یا فرمود: «أَدِمِ الطَّهَّارِهِ یُدِیمُ عَلَیکَ الرِّزْقِ (2)» که طهارت در تعلیم و تربیت، سلوک و سیاست، تجارت و کسب، رفتار با مردم و... ظهور و حضور دارد و سرمایه اصلی توسعه و تداوم رزق الهی می‌شود. از این رو، صیانت از طهارت و عصمت فطری، یا اگر آلودگی‌هایی حاصل شد، تحصیل و تداوم طهارت آن، از راه توبه و انابه لازم است و کارهای خوب، گناه‌زدایی و

سینه‌زدایی می‌کند: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ (3)» و باقی بدی‌ها را از بین می‌برد: «فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (4)» پس طهارت عقلی، اخلاقی و سلوکی لازم است (5) تا انسان بتواند سلوک را آغاز کند و ادامه دهد و به سرانجام مقصود برساند.

9. تفکر و تذکر

9. تفکر و تذکر

یکی از لوازم حتمی و شرایط ضروری برای سالک، فکر و ذکر داشتن است؛ زیرا تفکر، تعقل و تفقه از یک سو، و تذکر، تعبّد و تبصّر از سوی دیگر، پایه و

-
- 1- کنز العمال، ح 44154.
 - 2- بحار الانوار، ج 105، ص 16.
 - 3- نک: هود: 114.
 - 4- نک: فرقان: 70.
 - 5- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، صص 189 - 240.

ص: 125

اساس سیر و سلوک قرآنی‌اند. به همین دلیل، قرآن کریم در بسیاری از مواضع بر تفکر، تدبّر و تعقل تکیه می‌کند و «یاد خدا» را، عامل حیات دل، روشنائی دیده و ضامن بودن و ماندن در صراط مستقیم الهی و روح عبادت و عبودیت برمی‌شمارد (1).

سرمایه سلوک، داشتن اندیشه و تفکر عمیق و ذکر حقیقی و علمی و عملی است که دانش‌افزا و بینش‌آفرین است و انسان را در همه مراحل سیر و سلوکی همراهی می‌کند، چنان‌که فرمود: «إِنَّمَا أَعْظُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنَّتِي وَفُرَادِي نَمَّ تَتَفَكَّرُوا...»؛ (2) زیرا فکر الهی، خود ذکر و ذکر واقعی، خود فکر است و سالک بایسته است بار و بال فکر و ذکر یا تعقل و تعبّد را از هر تعلق و تعینی رها کند و راهی کوی دوست شود.

تفکر در خلوت و تنهایی و یاد خدا در همه شرایط، بهترین یاور سالک الی‌الله خواهد بود. به همین دلیل، تفکر عبادت شمرده شد و یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است. ذکر نیز محدود به هیچ حدی نشده است که هر چیزی

حدی دارد، جز ذکر، و سالک باید از ذکر و ذاکر و مذکور، به مذکور برسد و ذکر و ذاکر را رها کند تا از هر حجابی رهایی یابد و مذکور، معروف و مشهود حقیقی را ببیند، و لاغیر(3).

- 1- نک: اعراف: 55؛ طه: 124؛ زخرف: 43؛ بقره: 152؛ آل عمران: 189 - 191؛ محمد: 24؛ رعد: 3؛ غافر: 13.
2- نک: سبأ: 46.
3- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 270 - 278.

ص: 126

فصل دهم: برداشتن گام عملی سیر و سلوک

فصل دهم: برداشتن گام عملی سیر و سلوک

عارفان الهی با استفاده و استمداد از آموزه‌های قرآنی و روایی، برای سالکان و مجاهدان فی سبیل الله اموری را لازم دانسته‌اند. غزالی آن را شش گام عملی می‌داند (1) که ملامحسن فیض کاشانی همان را در محجه البیضاء مطرح می‌کند، (2) ولی در کتاب الحقایق آن را دو گام برمی‌شمارد (3). همان‌گونه که خواجه نصیرالدین طوسی نیز آن را دو گام اساسی دانسته است (4). علامه بحر العلوم، غیر از محاسبه و مراقبه، مؤاخذه را نیز بر آن می‌افزاید (5) و امام خمینی رحمه الله نیز به سه گام اشاره می‌کند که بر اساس بیان این سالک کوی اخلاق و عرفان و پیر راه عقل و عشق و مُراد ارباب معرفت و شهود، مطالبی را تقدیم می‌داریم:

یک _ مشارطه: سالک اول صبح با خود شرط کند که برخلاف فرموده خداوند عمل نکند؛ یعنی با نفس خویش عهد و پیمان ببندد و تصمیم بگیرد و بر آن پایدار بماند و بر وسوسه‌های شیطان و تلبیسات ابلیس پیروز گردد.

دو _ مراقبه: سالک پس از عهد و پیمان بر انجام فرمان خدا و دوری از

- 1- احیاء علوم الدین، ج 4، صص 361 - 388.
2- محجه البیضاء، ج 8، صص 149 - 191.
3- الحقایق فی محاسن الاخلاق، صص 300 - 304.
4- اوصاف الاشراف، صص 87 - 89.

5- رساله سیر و سلوک بحر العلوم، با مقدمه و شرح علامه سید محمد حسین حسینی
تهرانی، صص 150-151.

ص: 127

نافرمانی حضرت حق سبحانه، باید عَزْمِ خویش را جَزْمِ کند و در تمام مدت شرط،
متوجه و مراقب عمل خویش باشد و خویش را ملتزم به عمل آن شروط بداند و
البته این مراقبت هرگز با هیچ کار دیگر از سفر و تحصیل و کسب و کار منافات
ندارد. پس تسلط بر خود، توجه به پیمانی که با خود و خدا بسته و شروطی که
گذاشته، [داشته باشد] تا عمل به عهد و پیمان و شروط استمرار یابد و نقض
نگردد. پس در جمیع احوال باید مراقب خود باشد تا غفلت گریبان انسان را
نگیرد (1).

سه _ محاسبه: شبانگهان که امور روزانه تمام شد، خویشتن را به حساب بکشد
تا ببیند آیا بر سر عهد و پیمان بوده است یا احياناً نقض و نقصی رخ داده است؟
آیا با ولی نعمت خود در این عهد و پیمان خیانت نکرده است؟ اگر وفای به عهد
کرد، شکر نماید و اگر سستی و فتوری رخ داد، عذرخواهی نماید و بنا بگذارد
که فردا، مردانه به عمل شرط اقدام و قیام نماید که محاسبه نقاط قوت و ضعفش
را به او نشان دهد و ثمره آن، اصلاح نفس و تربیت معنوی اش خواهد شد که:
«لَيْسَ مِنَّا لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ (2)».

بنابراین، سالک هشیار و بیدار در «گام عملی» نیز اهل تداوم و استمرار است؛
زیرا تا چنین نباشد و عمل نکند و در بین راه گرفتار رَخَوْتِ یا نقض عهد و پیمان
و توجه به آنها و محاسبه گردد، راه به جایی نمی‌برد. ابو جعفر علیه السلام به
زراره فرمود: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَ إِنْ قَلَّ»؛ (3) چه اینکه
سیر و سلوک، ماهیت تدریجی دارد و ریاضت مبتنی بر شریعت نیز همه زمانی،
همه زمینی و همه زمینه‌ای است؛ یعنی مقید به هیچ قیدی نمی‌شود. به همین دلیل،

1- چهل حدیث، صص 9 و 10.

2- الحقایق، ص 303؛ کافی، ج 2، ص 453.

3- کافی، ج 2، ص 82.

ص: 128

علامه طباطبایی رحمه الله گریز از شریعت و گرایش به برخی ریاضت‌های جسمانی از سوی برخی آیین‌های معناگرا و حتی صوفیه را، فرار از اشقّ به آسّهل نامیده و مرقوم داشته است: «فَإِنَّ مُتَابِعَةَ الشَّرْعِ قَتْلٌ مُسْتَمَرٌّ لِلنَّفْسِ دَائِمِي مَا دَامَتْ مُوجُودَةً (1)». در قرآن کریم نیز برای مثال، محافظت بر صلوات و مداومت بر عبادات تأکید شده است (2). پس حضور و مراقبه لازم است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَانْتظِرْ نَفْسٌ مَّا قَدَمَتْ لِعَدِّ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (3)» یا امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «عِبَادَ اللَّهِ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا وَحَاسِبُوا مَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا (4)».

توجه و تدبیر در آیات ذیل، ما را به لزوم محاسبه و مراقبه دعوت می‌کند:

اول _ «وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ (5)»

دوم _ «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ (6)»

«انسانی که سالک طریق حق است، باید اهل محاسبه بوده، خود را بیازماید که آیا در مسیر و مَصْعَد خیر و سعادت خویش حرکت می‌کند، یا در مَهْوای شرّ و شقاوت (7)»... بنابراین، انسان باید گام‌های نخستین و عملی را در تحصیل معنویت و تمهید روحی و اخلاقی بردارد، تا توان گام نهادن در جاده پریچ‌وخم سیر و سلوک را بیابد و عقبات و کُتَل‌ها را پشت سر بگذارد، که راه عشق و عرفان، استواری و استقامت و صبر و صلابت می‌خواهد و بودن، ماندن و مراقبت کردن از سیر و سلوک الهی، مجاهدت و ریاضت می‌طلبد. البته کسی که برای خدا این راه را آغاز کند، همواره عنایت و حمایت الهی شامل حال او خواهد شد که بی‌عنایات، هیچ کاری از پیش نمی‌رود: «وَأُولَئِكَ فَضْلٌ

1- رساله‌الولایه، فصل چهارم.

2- نک: مؤمنون: 9.

3- نک: حشر: 18.

4- نهج البلاغه، خطبه 90، بند 8.

5- نک: بقره: 284.

6- نک: بقره: 235.

7- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 117.

اللَّهُ عَلِيمٌ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (1)»

به همین دلایل بسیار مهم، عارفان، برنامه‌های سلوکی را در تمام شبانه‌روز ترسیم و تعیین کرده‌اند که سالک، صبح، عصر، شب و سحرگاهان، چه برنامه‌های فکری، زکری و عبادی داشته باشد و رابطه‌اش با خدا و مردم را چگونه تنظیم کند، خلوت و جلوتش را چگونه مدیریت نماید، محافظت بر فرایض و مراقبت بر نوافل را چگونه جامه عمل بپوشاند و به بیان دیگر، وظایف خویش را بشناسد و عمل کند و اصالت را به وظیفه‌گرایی با انگیزه‌های الهی دهد (2).

اکنون به نمونه‌هایی از دستورالعمل‌ها اشاره می‌کنیم:

1. نماز اول وقت و اهمیت به حضور قلب و خلوص در نماز دادن؛
2. خدمت به والدین و رعایت احترام آنها در همه شرایط؛
3. مهربانی و شفقت بر مردم و با گشاده‌رویی با آنان سلوک داشتن؛
4. مراعات حقوق معلمان و عالمان دینی و اولیای مؤمن و وظیفه شناس در مقام ولایت و رهبری جامعه؛
5. توکل بر خدا در همه امور و توسل بر اهل بیت علیه السلام؛
6. دایم الوضو بودن و رعایت طهارت ظاهری و باطنی؛
7. سحرخیزی و شب‌زنده‌داری و راز و نیاز با خدا؛
8. تلاوت یک جزء قرآن در روز و اگر نشد، دست‌کم پنجاه آیه؛
9. تلاوت سوره یس در هر صبح؛
10. خواندن «دعای عهد» و توجه به مضامین بلند و معنویت‌بخش آنها؛
11. هدایت و ارشاد مردم از راه حکمت، موعظه و جدال احسن؛
12. کم گفتن و کم خفتن و کم خوردن و ضرورت‌ها را تشخیص دادن و

1-نک: نور: 21.

2-مثلاً مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در المراقبات؛ ملامحسن فیض کاشانی در المحجّه البيضاء و زادالسّالک و... .

ص: 130

حفظ کردن؛

13. خویشتن را کوچک شمردن، البته با حفظ کرامت نفس و دیگران را از خود بهتر دانستن؛

14. درک و دریافت حضور و ظهور امام مهدی موجود موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف و مترنم به ذکر: «اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَأَنْكَ ان لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَأَنْكَ ان لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَأَنْكَ ان لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي» بودن و مداومت بر صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله داشتن.

ص: 131

ص: 132

بخش سوم: ماهیت سیر و سلوک قرآنی

اشاره

ماهیت سیر و سلوک قرآنی

زیر فصل ها

فصل اول: چیستی سیر و سلوک قرآنی

فصل دوم: درجات و مراتب سیر و سلوک در قرآن کریم

فصل سوم: انسان در مسیر شدن (تکامل انسان)

فصل چهارم: شواهد قرآنی

فصل پنجم: عرفان در منطق قرآن

فصل ششم: تجارت نجات بخش و جاودانه

ص: 133

ص: 134

فصل اول: چیستی سیر و سلوک قرآنی

فصل اول: چیستی سیر و سلوک قرآنی

هرگاه انسان، بیدار و بینا گردد و با حقیقت وجودی خود، عارف و آشنا شود و هستی و چیستی خود را بیابد و به خودآگاهی حقیقی برسد، می یابد که «جام جهان- نما» در درون اوست و از پدیده گران سنگ «مِن رُوحی» در «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحی (1)» تعبیر به «از روح خدا» نه «روح خدا» شده است تا «مِن رُوحی» نه عینیت با خدا و نه «غیریت» با خدا را برساند و انسان را الهی و خدایی نموده است تا انسان صورت نازله و تجلی ای از خداوند باشد و هرگاه ادراک کرد «مسافری» است که در دامگه حادثه و دیر خراب آباد چند صباحی مسکن گزیده و از این خانه مجاز و موقت باید به خانه قرار و ابدی رحل اقامت افکند، یعنی به «مَنْ اید نال» و «خود حقیقی» خویش راه یابد، قطعاً حرکت به سوی محبوب و «دار اللقاء» را که «دارالقرار» او نیز هست، آغاز خواهد کرد. عرفان، یعنی خودآگاهی و حرکت نهادی و جوهری یا «شدن» به سوی محبوب و معبود. در این صورت است که به تعبیر علامه جعفری، رهایی را در سه مرحله:

الف) رهایی انسان از دردها، تنش ها و اضطراب های ناشی از زندگی، مانند: شادی و غم، غنا و فقر، شکست و پیروزی، خنده و گریه، جوانی و میان سالی و پیری و ...؛

1- انک: حجر: 29.

ص: 135

ب) درک عظمت آزادی و پا گذاشتن بر حیطةها، علت ها و اشراف بر آنها و درک حلقه های زنجیری روابط میان آنها و معلولات آنها و رهایی «مَنْ» از همه عوامل بیرونی و بیرون آمدن از محدودیت ها؛

ج) قرار گرفتن در جاذبیت نهایی کمال مطلق با توفیق رها شدن از درک «ذات» یا «من» تعیین یافته که خود حقیقی اوست و نورگیری از فروغ ربانی و رسیدن به ابتهاج و شکوفایی (1).

درک و دریافت می‌کند و آهنگ حرکت به سوی خدا را می‌نوازد و به سیر و سلوک می‌پردازد. در چنین موقعیت‌هایی، جذبۀ الهی و جلوه ربوبی، او را چون مغناطیسی می‌رباید و نسیمی دلربا، مهرانگیز و جان‌بخش، حیاتی دیگر در او ایجاد می‌کند: «آن لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و لاتعرضوا عنها (2)». پس با کششی به کوششی کشیده می‌شود و این کشش و جذبۀ، او را به کوی دوست می‌کشاند. به تعبیر علامه تهرانی:

... در این موقع، سالک به سوی خدا، جانی گرفته و از تأثیر همان جذبۀ الهی تصمیم می‌گیرد که از عالم کثرت عبور کند و به این ترتیب که میسور است، بار سفر بر بندد و از این غوغای پر دغدغه و مؤلم، خود را خلاص کند. این سفر را در عرف و اصطلاح عرفا سیر و سلوک نامند. سلوک یعنی پیمودن راه، و سیر یعنی تماشای آثار و خصوصیات منازل و مراحل در بین راه. زاد و توشه این سفر روحانی، مجاهده و ریاضت روحانی است و (3) ...

به تعبیر علامه جعفری:

«مَن» انسان به وسیله تکامل عقلی و قلبی، از «خود طبیعی» می‌گذرد و به «مَن ملکوتی» راه می‌یابد. «مَن ملکوتی» است که شایستگی اشرف واقعی به جهان

1- عرفان اسلامی، صص 14 و 15.

2- بحار الانوار، ج 68، باب 66.

3- رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب، ص 25.

ص: 136

هستی را نصیب شخص می‌سازد (1) ...

سیر و سلوک «صالحانه»، عناصری دارد که عبارتند از:

1. معرفت صائب؛

2. معرفت صادق؛

3. عمل صالح.

لوازم و شرایط ثابت و پایدار آن نیز سه چیز است:

(الف) خودآگاهی (معرفت نفس)؛

(ب) خودنقدی (محاسبه نفس)؛

(ج) خودنگه داری (مراقبه نفس).

استاد شهید مطهری در بحث عرفان و تصوف، عرفان را فرهنگی و تصوف را اجتماعی می‌داند، می‌نویسد:

عرفان به عنوان یک دستگاه عملی و فرهنگی دارای دو بخش است: بخش عملی عبارت است از آن قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش و با جهان و با خدا بیان می‌کند و توضیح می‌دهد. عرفان در این بخش، مانند اخلاق است؛ یعنی یک «علم» عملی است، با تفاوتی که بعداً بیان می‌شود. این بخش از عرفان، علم «سیر و سلوک» نامیده می‌شود. در این بخش از عرفان، توضیح داده می‌شود که سالک برای اینکه به قلّه منیع انسانیت، یعنی توحید برسد، از کجا باید آغاز کند و چه منازل و مراحل را باید به ترتیب طی کند و در منازل بین راه چه احوالی برای او رخ می‌دهد و چه وارداتی برای او وارد می‌شود و البته همه این منازل و مراحل، باید با اشراف و مراقبت یک انسان کامل و پخته که قبلاً این راه را طی کرده و از راه و رسم منزل‌ها آگاه است، صورت گیرد (2). ...

پس سیر و سلوک، همان عرفان عملی است و در آن، سازوکارهای سلوک

1- عرفان اسلامی، ص 27.

2- نک: مجموعه آثار، ج 23، صص 26 و 27.

ص: 137

الی‌الله با ترسیم بدایت و نهایت حرکت به سوی حق تعالی روشن می‌گردد. البته «سلوک الی‌الله» و «سلوک فی‌الله»، اقتضائات خاص خود را دارد (1). به تعبیر استاد جوادی آملی: «سیر و سلوک به سوی خدا، سیری عمودی است، نه سیری افقی (2)». در تعبیر دیگری نیز سیر و سلوک به «سفر» موسوم و موصوف گشته که گفته‌اند: سفر توجه القلب الی الحق (3) است و سفری معنوی و درونی از

عالم کثرت به جهان وحدت خواهد بود. سفر معنوی، به آمادگی نیاز دارد که «آمادگی اخلاقی» است. انسان تا در میدان جهاد اوسط که جنگ فضایل و رذایل در درون جان و نفس است، پیروز نشود، توانایی سفر عرفانی و سلوک عرفانی را ندارد. به تعبیر استاد شهید مطهری: «تا انسان از نظر روحی پاک و منزّه نباشد، نمی‌تواند از یک برنامه روحی بهره معنوی ببرد (4)». در سفر معنوی حج نیز دو استطاعت لازم است:

(الف) استطاعت مالی و سپس بدنی و طریقی (شرط وجوب و وجودی)؛

(ب) استطاعت روحی و اخلاقی (شرط وجود).

به تعبیر شهید مطهری: «استطاعت اخلاقی و روحی، شرط وجود است ...؛ یعنی شرط مقبولیت و مفید بودن ... است (5)». در تعریف «سفر» آمده است که سفر از ماده «سفور» است به معنای برداشتن پرده از روی یک چیز. انسان در حالت عادی، حکم آب را که در حوض جمع است. به واسطه رکورد، مخلوط. های آب ته‌نشین می‌شود و آب بسیار صاف و زلال مشاهده می‌گردد، ولی همین که یک چوب داخل آب ببرید و آب را تکان بدهید و زیر و رو کنید، آن وقت می‌بینید چقدر کثافت داخل این آب است. در سفر،

1- نک: عبدالله جوادی آملی، بنیان مرصوص، صص 58 و 59.

2- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 223.

3- عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، ص 83.

4- مجموعه آثار، ج 25، ص 52.

5- نک: مجموعه آثار، ج 25، صص 53 و 54.

ص: 138

ماهیت هرکس برای خودش روشن می‌شود.

پس در سفر معنوی نیز انسان مثل سفر ظاهری و مادی می‌تواند به جوهره وجودی خود پی ببرد و خویش‌شناسی کند و سرمایه‌های خود را بشناسد و نقاط قوت و ضعف خود را بیابد؛ چه اینکه سفر، پرده از روی پنهانی‌ها برمی‌دارد و لایه‌های باطنی‌تر وجود آدمی را آشکار می‌سازد. حال وقتی در سفرهای ظاهری و آفاقی شرایط، آداب، زاد و توشه، رعایت اصول و قوانینی لازم است، در سفرهای باطنی و انفسی، به مراتب چنین لوازم و تمهیداتی ضرورت اجتناب‌ناپذیر

است. در سفرهای ظاهری، دعاها و دستورالعمل‌هایی هست که مایه خیر و برکت، صحت جسمی و روحی و لذت‌های معنوی و مادی است (1). برای سفرهای معنوی نیز باید‌ها و نبایدهایی وجود دارد که در عالم سیر و سلوک و فرایند شکل‌گیری آن، ضرورت عقلی و معنوی است.

از دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله، پویندگان راه خدا و سالکان الهی، سائران و مسافران کوی دوست، چهار دسته‌اند:

الف) مجذوب محض (در تمام مسیر سلوک از جذبه الهی بهره‌مندند)؛

ب) سالک محض (از جذبه محرومند و از آغاز تا انجام راه، به صور ذهنیه و تفهیم و تفهم از راه کتاب و درس و بحث مشغول هستند)؛

ج) مجذوب سالک (نخست بارقه الهی جانیشان را روشن و شوقی در آنها ایجاد کرده و ادامه راه را با سلوک می‌پیمایند)؛

د) سالک مجذوب (ابتدا در مسیر سلوک قرار گرفته و سپس بارقه عشق الهی آنها را می‌رُباید و می‌برد (2)).

- 1- یادداشت‌های استاد مطهری، ج 5، صص 438 - 467 و ج 4، صص 42 و 56؛ میزان الحکمه، ج 5، صص 2483 - 2493.
2- عبدالله جوادی آملی، شمس الوحی تبریزی، صص 299 - 301.

ص: 139

در مجموع، «اهل معرفت معتقدند سلوک بر دو نوع است: محبوبیت و محبیت.» سلوک محبوبیت، سلوکی است که وصول، پیش از سلوک تحقق یافته. در حقیقت این دسته از سالکان، واصل‌اند، نه سالک. ولی در سلوک محبیت، سلوک مقدم بر وصول است. در این مقام، سالک باید تلاش کند به مرتبه شهود برسد که انبیا و اولیای خاص خدا از گروه اول، و اصحاب یمین و اصحاب میمنه از گروه دوم هستند (1).

در برخی از کتاب‌های عرفانی، راه‌های سیر و سلوک را جذبه، علم و عمل، ایثار، خدمت و صحبت دانسته و سیر سالکان را نیز سیر الی‌الله، سیر فی‌الله، سیر بالله، سیر من‌الله و سیر اجتماعی بر شمرده‌اند (2). بنابراین، انسان دل‌آگاه و فرزانه

که با درک و درد حقایق سلوکی و موقعیت خویش در نظام هستی صاحب نظر است، باید ببیند آیا اهل سیر و سلوک به سوی بالاست یا گرفتار ارتجاع و انحطاط به طرف پایین؟ حرکت ارتقایی دارد یا ارتجاعي، صعودی می رود یا سقوطی، درجه و درجات می پیماید یا درکه و درکات؟ امیر مؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ أَمْ سَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ (3)». باید بیابد در دام و دانه شیطان زندگی می کند یا با نور و رنگ و رایحه رحمان ادامه حیات می دهد؟ آیا اساساً سالک الی الله است یا نه؟

نتیجه آنکه ماهیت سیر و سلوک، ماهیتی علمی، کارکردی و عملیاتی است که در فرایند تعریف شده ای هویت یابی می کند یا با جذب آغاز می شود و با سلوک پایان می یابد و یا با سلوک شروع شده، با جذب به سرانجام می رسد. قرآن کریم در آیات فراوانی، به تبیین اصل سیر و سلوک و چگونگی و چرایی های آن پرداخته و در روایات تفصیل آنها بیان شده و عالمان ربّانی و

1- درآمدی بر سیر و سلوک، صص 85 و 86.

2- نک: ام سلمه بیگم نیریزی، جامع الکلیات، صص 183 - 189.

3- نهج البلاغه، خطبه 154.

ص: 140

عارفان الهی بر پایه آموزه های قرآنی و روایی، به ترسیم و تصویر منازل سالکان و مقامات سائران حقیقی اهتمام ویژه داشته و دارند (1).

در قرآن آمده است:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (2)

پیش تر بحثی مطرح کردیم مبتنی بر اینکه قرآن کریم، آخرین و کامل ترین کتاب الهی بر اساس «اصل خاتمیت» عناصری چون «جامعیت و کمال» بوده و در بردارنده همه نیازهای ثابت و متغیر و انتظارهای بشر است. یکی از نیازهای اصولی، ثابت و فطری انسان که زیربنای همه نیازهاست، «معنویت گرایی»؛ عرفان گروی، گرایش به لقاء الله، میل به تزکیه نفس و تهذیب درون است که با عنوان سیر و سلوک به سوی محبوب و معبود از آن یاد می شود. قرآن کریم که هدف و رسالت اصلی اش «انسان سازی» است، مُحال است در زمینه های تکامل

و تعالی وجودی انسان، اصول و معیارها و شرایط و دستورالعملی بیان نکرده باشد. قرآنی که عصاره پیامها و آموزه‌هایش «توحید» و رسالتش تربیت توحیدی انسان است و توحیدخواهی و توحیدگرایی، از نیازهای پایدار فطرت انسان است و بلکه فطرت انسان بر توحید الهی قرار گرفته، نمی‌تواند در برابر چنین انتظارها، خواهش‌ها و گرایش‌های انسان بی‌تفاوت باشد و آدمی را رها کند. قرآنی که نور الهی و هدایت، بصیرت، برهان، حکمت، موعظه و شفاست، جنبه هدایت‌گری و بصیرت‌بخشی و اقامه برهان و طرح حکیمانه‌اش را در همه ابعاد وجودی انسان حفظ کرده است و این «بهترین سخن» (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ

1- نمونه‌هایی از آن را ابن سینا در اشارات و تنبیهات نمط نهم، خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین و خواجه نصیرالدین طوسی در اوصاف الاشراف آورده است.

2- نک: مائده: 15 و 16.

ص: 141

الْحَدِيثِ (1) بهترین سخن‌ها و بهترین طریقه‌ها را برای هدایت معنوی و تربیت اخلاقی _ عرفانی انسان در بردارد. قرآن که فرمود: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»، به صورت شفاف و روشن فرمود: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ یعنی هر انسانی که در جست‌وجوی رضای الهی و لقای الهی باشد، خداوند او را از نعمت‌های خاص معنوی و هدایت‌های ویژه الهی بهره‌مند می‌سازد:

(الف) هدایت به راه‌های امن؛

(ب) خروج از تاریکی و ورود به نور به اذن خدا؛

(ج) هدایت به راه راست.

سپس «طریق احسن» را چنین معرفی می‌کند: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (2)» و مصداق بارز و کامل آن را، طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»، (3) چنان‌که در جای دیگر، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را در طریق و صراط مستقیم معرفی می‌کند: «وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ»؛ (4) هدایتی که هم به خدای سبحان استناد دارد: «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (5)» و هم به خود قرآن نسبت داده شده: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (6)» و هم به رسول اکرم صلی الله علیه و آله استناد داده می‌شود: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (7)». «طریق احسن» و «صراط مستقیم» را نیز به «رفیق حسن» توصیف کرد تا با نشان دادن الگوهایی که سیر الی الله داشته‌اند، انسان خواهان معنا و حقیقت، راه را گم نکند: «وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ

1-نک: زمر: 23.

2-نک: فصلت: 33.

3-نک: یوسف: 108.

4-نک: حج: 67.

5-نک: بقره: 213.

6-نک: اسراء: 9.

7-نک: شوری: 52.

ص: 142

أَنعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (1)».

همچنین قرآن کریم، صراط مستقیم را همان «دین» معرفی می‌کند: «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا (2)» و سپس اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام صراط مستقیم معرفی شده‌اند: «وَاللَّهُ نَحْنُ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ (3)» تا مفهوم و مصداق و راه و روند و صراط و مسالک صراط که عین صراط مستقیم است، معرفی شوند و انسان، گرفتار خَبْط و خطاهایی مفهومی یا مصداقی در راه‌شناسی، روندشناسی و راهنماشناسی نشود که فرمود: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ (4)». به تعبیر علامه جوادی آملی:

صراط مستقیم، بزرگ راهی است که ورود به آن، ورود به حوزه امنیت، سلامت و هدایت است و از این رو، در روایات بر قرآن کریم و امام معصوم علیه السلام تطبیق شده است و همچنین در زبان عربی از بزرگ راه به این جهت که رهرو در آن از گم شدن مصون است، به «امام» تعبیر می‌شود: «وَأِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ (5)». حرکت به دنبال قرآن و امام معصوم علیه السلام نیز، گام نهادن در

بزرگ راهی است که یقیناً به مقصد منتهی می‌شود و صراط همین بزرگ راه است (6).

بنابراین، «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (7) معنای حقیقی خویش را دارد و راه تکامل به سوی خدا را به صورت جامع و کامل نشان می‌دهد و آداب و اسرار «سیر الی‌الله» و ابعاد و اضلاع و لایه‌های مختلف آن را نیز روشن می‌کند و بحر عمیق و ناپیداگرانه‌ای است که هر

1- نک: نساء: 69.

2- نک: انعام: 161.

3- نور الثقلین، ج 1، ص 22.

4- نک: انعام: 153.

5- نک: حجر: 79 (یعنی دو شهری که در حادثه هلاکت انطاکیه ویران شد، بر سر بزرگراه مکه به شام بود).

6- تفسیر تسنیم، ج 1، ص 467.

7- نک: نحل: 89.

ص: 143

انسانی به قدر استعداد علمی و عملی‌اش، می‌تواند در هر زمان و زمین و زمینه‌ای از آن بهره‌مند گردد. باید دانست راه‌های به سوی خداوند، از جهت کمال و نقصان و از نظر پرارزش و کم‌ارزش بودن با توجه به نزدیکی آنها به منبع حقیقت، گوناگون است، ولی صراط مستقیم، مثل اسلام و ایمان و عبادت و اخلاص و اخبات است. ...

1. همان گونه که صراط مستقیم، هیمنه و سیطره و احاطه بر جمع راه‌ها دارد، صاحبان صراط مستقیم نیز که دارای ولایت الهیه‌اند و ولایت امر مردم نیز به آنها سپرده شده است، بر جمع مردمان هیمنه و سیطره دارند.

2. هدایت به صراط به حسب تعیین معنای صراط، معنای خود را به دست می‌دهد؛ زیرا هدایت عبارت است از دلالت و نشان دادن غایت، به واسطه ارائه طریق که همان، به گونه‌ای ایصال به مطلوب است. همچنان که سُبُل خدا مختلف است، هدایت به سوی راه‌هایی که به خدا نسبت داده می‌شود، نیز اختلاف دارد. بر این

اساس، هر سبیلی، هدایت مخصوص دارد که از مختصات آن است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (1)». ...

صراط مستقیم، امری است که در جمیع سبیل‌های خداوند تعالی محفوظ است و در عین آنکه با سُبُل در درجات و مراتبشان اختلاف دارند، صراط مستقیم در همه آنها و با همه آنهاست (2).

به همین دلیل، خدای سبحان در قرآن می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ»؛ (3) یعنی مصداق عینی سبیل‌الله را که صراط مستقیم الهی و تحت اشراف صراط مستقیم است و مصداق آن انسان کامل و معصوم است،

1- نک: عنکبوت: 69.

2- نک: سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، نور ملکوت قرآن، ج 1، صص 234 - 238.

3- نک: انعام: 153.

ص: 144

معرفی می‌کند و پیروی از آن را می‌خواهد و می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ»؛ زیرا سبیل‌الطاغوت و «سبیل‌الغی» در برابر سبیل‌الله و سبیل‌الرشد وجود دارد. البته در عین حال، وعده هدایت کسانی را که اهل مجاهدت و دارای اندیشه و انگیزه و اخلاق و اعمال توحیدی و پاک هستند، می‌دهد: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (1)». تا از طریق سبیل‌الله که راه‌های کوچک است، به «صراط‌الله» که بزرگ راه است، بپیوندند و سبیل به صراط منتهی شود. در آیه مورد بحث، «یهدی به الله مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ (2)» را مطرح کرد و به تعبیر علامه جوادی املی: «سُبُلَ السَّلَامِ، همان سلامت در نشئه‌های سه‌گانه میلاد، موت و مبعث است» (3). هدایت به سُبُل سلام که با سلامت به مقصد رساندن است و ویژه طالبان رضوان الهی است (4). ...

حال آیا این کتاب هدایت الهی که کتاب توحیدی، معرفت و ولایت است، انسان را در صراط سلوک الی‌الله هدایت نمی‌کند و سُبُل سلام را نشان او نمی‌دهد؟ کتابی که «نور» است و «تبیان»، نمی‌تواند درخصوص مقصد عالیه انسانی، یعنی توحید و لقای رب بی توجه باشد و انسان‌ها را به حال خود واگذارد و دردهای

آنها را درمان نکند و نیازهای آنها را تأمین ننماید. اگر چه سُبُل و راه‌های به سوی خدا فراوان است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ»، (5) صراط مستقیم را بر همه آنها هیمنه و احاطه می‌بخشد و همه راه‌های گوناگون را جهت می‌دهد و به صراط منتهی می‌سازد، تا از رهگذر کثرت به وحدت تبدیل شود: راه نماز، راه خدمت به خلق، راه حج،

1- نک: عنکبوت: 69.

2- نک: مائده: 16.

3- تفسیر تسنیم، ج 1، ص 473.

4- تفسیر تسنیم، ج 1، ص 474.

5- نک: سیدحیدر آملی، جامع الاسرار، صص 8، 95 و 121.

ص: 145

خمس و زکات، راه امر به معروف و نهی از منکر، راه گره‌گشایی از مشکلات مردم، راه خدمت به والدین، احترام به رهبر، معلم و همه صاحبان حقوق معنوی و...، راه تجارت مشروع، سیاست عادلانه، عبادت خالصانه، تعلیم و تربیت الهی و... و...

از این رو، همه احکام و حکمت‌های الهی، مصداق «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» است (1) و از نظر مصداقی و کارکردگرایانه نیز «نور» و «صراط مستقیم»، به وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام یا همه پیشوایان معصوم علیه السلام تفسیر شده است (2) که ذکر بطون آیات است تا رونده راه خدا، نشانه‌های محکم و اسوه‌های حسنه را در طریق احسن الهی مشاهده کند و با آنها از نظر عقیدتی، اخلاقی و عملی تشابه یابد و سنت و سیره علمی و عملی آنان را چراغ هدایت و معیارهای قول و فعل خویش قرار دهد.

البته چنان‌که اشاره شد، «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ» به جمله «مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» مقید شده است تا شرط هدایت‌پذیری و شمول عنایت خدا گردد. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله:

وقتی هدایت بالقوه‌اش فعلیت پیدا می‌کند که مکلف، پیرو رضوان و خشنودی او باشد، پس مراد از «هدایت» در اینجا، هدایت به معنای رساندن به مقصد است، نه هدایت به معنای نشان دادن راه، و آن این است که پیرو رضوان خود را در

راهی از راه‌های سلام خود یا در همه راه‌های سلام خود کند و یا وارد در بیشتر آن راه‌ها، یکی پس از دیگری بسازد(3)...

بنابراین، معلوم می‌شود کسانی که خواهان سیر و سلوک برای خدا هستند، نه کشف و کرامات و خوارق عادات، کسانی که با صدق و صفا خواهان راهی

1- نک: نور ملکوت قرآن، ج 1، صص 128 - 234.

2- نک: تفسیر نمونه، ج 4، ص 322.

3- تفسیر المیزان، ج 5، ص 400.

ص: 146

هستند که به تکامل حقیقی برسند و سلوک تا شهود را بپیمایند، هدایت‌های ویژه الهی شامل حال آنها می‌شود و «راه سلام» که راه «عافیت و امنیت»، هدایت و استقامت است و آنها را به «رشد»، فلاح، فوز و فیض الهی می‌رساند، پیش روی آنها قرار می‌گیرد.

قرآن کریم، حامل همه «راه‌های سلام» از حیث نظری و عملی است و مصداق روشن راه خدا را نیز، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام معرفی می‌کند. به همین دلیل، «وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» را نیز ذکر کرد تا بفهماند صراط مستقیم، «راهی است مهیمن و سرآمد بر همه راه‌های دیگر خدای تعالی. قهراً هدایت به سوی صراط مستقیم نیز، هدایتی مهیمن بر دیگر اقسام هدایت است؛ هدایت‌هایی که مربوط به سُبُل جزئی است (1)». البته پیوند وجودی و اتحاد صراط و سالک نیز روشن شده است (2).

قرآن کریم که «هدایت اقوم» انسان در «أَحْسَن تَقْوِيمٍ» را به عهده گرفت؛ یعنی شریعت با فطرت، هم‌گرایی حقیقی دارد، ضمن اینکه راه‌های اصلی و فرعی را در رفتن به سوی خدای سبحان نشان داده، عوامل و موانع تکامل و سیر و سلوک را نیز معرفی کرده، راهزن‌های این راه نیز را نشان داده و آفت‌ها و آسیب‌های این راه را نیز به خوبی تبیین کرده است و شیطان بیرونی و وسوسه‌های درونی را که در کمین انسان هستند تا صراط مستقیم و سبیل سلام را نپیماید، دشمن آشکار انسان سالک الی الله معرفی کرد و از مؤمن آل فرعون، شهید سوره یس و آسیه همسر فرعون، و در برابر آنان از بلعم باعورا، ابی‌لهب و همسر لوط سخن به میان آورد تا همه حجت را بر انسان تمام کند و سخن

- 1- تفسیر المیزان، ج 5، ص 402.
2- نک: تفسیر تسنیم، ج 1، صص 494 - 502.

ص: 147

ناگفته‌ای باقی نگذاشته باشد.

ص: 148

فصل دوم: درجات و مراتب سیر و سلوک در قرآن کریم

فصل دوم: درجات و مراتب سیر و سلوک در قرآن کریم

اگرچه انسان‌ها بر فطرت الهی آفریده شده‌اند و در برابر هدایت تشریحی خدا یکسان و از هدایت تکوینی نیز بهره‌مند هستند، ولی در پذیرش هدایت تشریحی و چگونگی و میزان استفاده از هدایت تکوینی، یکسان نیستند؛ برخی هدایت‌پذیر و صاعدند و برخی هدایت‌ناپذیر و ساقط.

کسانی که در صراط هدایت قرار گرفتند، با توجه به عوامل و زمینه‌های گوناگون تربیتی و تعلیمی، درجات و مراتب دارند. از این دسته نیز «اصحاب سلوک الی الله» با توجه به طبع و مزاج، استعداد و ظرفیت، میزان مجاهدت و ریاضت، خلوص و معنویت، و بهره‌گیری از راهنمایان راه، دارای مراتب و درجاتند.

از سوی دیگر، میزان معرفت و عبودیت هر کدام در بُعد اندیشه و عمل یا ساحت بینش‌ها و گرایش‌ها، مَحْمِل و مفسّری برای نومراتب بودن و تشکیک‌پذیری سیر و سلوک است. در قرآن کریم نیز فراوان با واژه‌ها و مفاهیمی برخورد می‌کنیم که از مرتبه‌پذیری سیر و سلوک حکایت دارد؛ مثل «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا امْنُوا (1)»، «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (2)»، «وَإِذَا تُلِيتُ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ»

1- نک: نساء: 136.

2- نک: محمد: 17.

ص: 149

ایماناً (1) «... و... یا آیاتی که بحث «درجه» را مطرح فرمود؛ مثل «یرفع الله الذین آمنوا منكم والذین اوتوا العلم درجات (2)»، «تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله ورفع بعضهم درجات (3)»، «...»، «درجات منه ومغفرة ورحمة وكان الله غفوراً رحيماً (4)»، «وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه نرفع درجات من نشاء ان ربك حكيم عليم (5)» و «وهو الذي جعلكم خلائف الارض ورفع بعضكم فوق بعض درجات ليلوكم في ما اتاكم (6)».... همچنین در آیاتی، دو مرحله تکاملی انسان سالک الی الله را مطرح فرمود که بسیار آموزنده و ارزشمند است:

الف) «لهم درجات...»؛ (7)

ب) «هم درجات عند الله والله بصير بما يعملون (8)».

سپس در تفسیر درجه‌پذیر بودن و درجه‌دار شدن انسان‌ها در سیر و سلوک الی الله می‌فرماید: «ولكل درجات مما عملوا وما ربك بغافل عما يعملون (9)» یا فرمود: «ولكل درجات مما عملوا وليوفيهم اعمالهم وهم لا يظلمون (10)». چنان‌که معرفت و علم را امتیاز و درجه برای انسان معرفی کرد، (11) مجاهدت در راه خدا را نیز عامل امتیاز و برتری و درجه‌آفرین معرفی فرمود: «فضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيماً (12)» یا «الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجه عند الله وأولئک هم الفائزون (13)» و... .

- 1- نک: انفال: 2.
- 2- نک: مجادله: 11.
- 3- نک: بقره: 253.
- 4- نک: نساء: 96.
- 5- نک: انعام: 83.
- 6- نک: انعام: 165.
- 7- نک: انفال: 4.
- 8- نک: آل عمران: 163.
- 9- نک: انعام: 132.
- 10- نک: احقاف: 19.
- 11- نک: مجادله: 11.
- 12- نک: نساء: 95.
- 13- نک: توبه: 20.

در روایات نیز بحث درجه‌پذیری و مراتب‌برداری ایمان، اسلام و ... مطرح شده است:

(الف) رسول الله صلی الله علیه و آله:

إِنَّ أَعْلَىٰ مَنَازِلِ الْإِيمَانِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ مِّنْ بَلَغِ إِلَيْهَا فَقَدْ فَازَ وَظَفَرَ، وَ هُوَ أَنْ يَنْتَهِيَ بِسِرِيرَتِهِ فِي الصَّلَاحِ إِلَىٰ أَنْ لَا يَبَالِي لَهَا إِذَا ظَهَرَتْ وَ لَا يَخَافُ عِقَابَهَا إِذَا اسْتَتْرَتْ (1).

(ب) امام صادق علیه السلام:

إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلِهِ السُّلْمُ، يَصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاهُ بَعْدَ مَرْقَاهُ، فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْإِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ: لَسْتُ عَلَىٰ شَيْءٍ، حَتَّىٰ يَنْتَهِيَ الْعَاشِرَ، تُسْقِطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيَسْقُطُكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ، وَ إِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَأَرْفَعُهُ إِلَيْكَ بِرِفْقٍ، وَ لَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يَطِيقُ فَتَكْسِرَهُ، فَإِنْ مِنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ (2).

(ج) امام صادق علیه السلام:

أَلْمُؤْمِنُونَ عَلَىٰ سَبْعِ دَرَجَاتٍ، صَاحِبَ دَرَجَةٍ مِنْهُمْ فِي مَزِيدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (3).

(د) امام علی علیه السلام:

الْيَقِينُ عَلَىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَىٰ غَايَةِ الْفَهْمِ، وَ غَمْرَةِ الْعِلْمِ، وَ زُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَ رَوْضَةِ الْحِلْمِ، فَمَنْ فَهَمَّ فَسَّرَ جُمَلَ الْعِلْمِ، وَ مَنْ فَسَّرَ جُمَلَ الْعِلْمِ عَرَفَ شَرَائِعَ الْحُكْمِ، وَ مَنْ شَرَائِعَ الْحُكْمِ حَلَّمَ وَ لَمْ يَفْرِطْ فِي آرِهِ وَ عَاشَ فِي النَّاسِ (4)....

(ه) امام رضا علیه السلام:

الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَ التَّقْوَىٰ فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَىٰ بِدَرَجَةٍ وَ لَوْ يَقَسَّمُ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْءٌ أَهْلٌ مِنَ الْيَقِينِ (5).

1- بحار الانوار، ج 71، ص 369، ح 19؛ میزان الحکمه، ج 1، ص 376.

2- الکافی، ج 2، ص 45، ح 2؛ میزان الحکمه، ج 1، ص 374.

3- میزان الحکمه، ج 1، ص 376، ح 1340.

4- میزان الحکمه، ج 14، ص 7188، ح 23022.
5- کافی، ج 2، صص 51 و 52؛ تحف العقول، ص 445.

ص: 151

با توجه به اینکه هم سیر و سلوک از نظر هویت و ماهیت و هم مراتب سیر و سلوک و اقسام و درجات آنها را با استفاده از آموزه‌های اسلامی مطرح کردیم، معلوم شد منطق اسلام، برترین و کامل‌ترین منطق در طرح آموزه‌های معنوی و سلوکی است و تربیت اسلامی از رهگذر اسلام، تربیتی جامع‌الابعاد است. پس سالک، نه اهل درون‌گرایی صرف و نه برون‌گرایی محض خواهد بود، بلکه جامع درون‌گرایی و برون‌گرایی است.

عرفان اسلامی نیز عرفانی جامع و کامل است و عارف مسلمان نیز عارفی است که درد خدا و خلق و از نظر معرفت‌شناختی، عقل و عشق را به هم می‌پیوندد و از دیدگاه جامعه‌شناختی، رسالت و مسئولیت هدایت مردم و سازندگی اجتماعی و تحقق عدالت اجتماعی دارد و از بعد روان‌شناختی، انسانی اهل عاطفه، مهرورزی و شفقت بر خلق است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْإِسْلَامُ يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ»؛ [\(1\)](#) چه اینکه عرفان، با فطرت انسان‌ها، عقلانیت دینی و ایزاری، سیاست‌ورزی، مدیریت علمی بر جامعه بشری و عمران و آبادانی منافات ندارد. از این رو فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»؛ [\(2\)](#) چه اینکه فرهنگ و معارف اسلامی، از جامعیتی برخوردار است که عرفان و سیر و سلوکش نیز «همه‌جانبه» و همه‌سونگرانه است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ تَعَالَى لَنْ يَنْصُرَهُ إِلَّا مَنْ حَاطَهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ» [\(3\)](#) «پس «لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنْ الْإِسْلَامِ» [\(4\)](#)».

حال عرفانی که در بعد معرفتی علمی و جنبه معنویتی و عملی از چنین اسلامی که اسلام نبوت و امامت و اسلام قرآن و عترت است، تغذیه کند، عرفانی کارآمد، پویا و پایا، جامع و کامل، و عرفان فرد و جامعه، و عرفان دنیا و آخرت است و انسان خدایی، الهی و رحمانی تربیت می‌کند، چنان‌که امام رضا علیه السلام فرمود:

1- کافی، ج 6، ص 2540، ح 8763.

2- کافی، ج 6، ص 2540، ح 8762.

3- کنز العمال، ج 10، ص 171، ح 28886.

4-بحار الانوار، ج 69، ص 611.

ص:152

لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: سَنَهُ مِنْ رَبِّهِ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكِتْمَانُ السِّرِّ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَمَدَارَاهُ النَّاسِ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْصَّبْرُ فِي الْبِأَسَاءِ وَ الضَّرَاءِ (1).

عارف مؤمن و مؤمن عارف، ویژگی‌های الهی، نبوی و ولوی دارد و در دستگاه اسلام ناب، به گونه‌ای تربیت می‌یابد که رابطه خود را با خدا، خود، جامعه و جهان، بر محور قرآن و سنت و با محوریت رابطه خود با انسان کامل، هدایت، تعدیل و تنسيق و تنضید و تنظیم می‌کند.

پس جوهر و روح عرفان اسلامی، «عبودیت» است و مغزای سلوک قرآنی، «بندگی خدا»ست که تنها در سایه ایمان به خدا و عمل صالح حاصل شدنی است، چنان‌که امام صادق علیه السلام در حدیثی، درباره پیوند و تناسب میان حروف و معانی پیرامون کلمه «عبد» می‌فرماید:

عبد، مرکب از سه حرف «عین، باء و دال» است. «عین» اشاره به علم بنده به پروردگار خویش، «باء» دلالت بر «بون»، یعنی دوری قلب از خدا و «دال» دلالت بر «دنو» یعنی نزدیکی بنده به پروردگار دارد (2).

البته عبودیت، از رهگذر عبادت و عبد شدن به دست می‌آید و هر کدام نیز مراتب و درجاتی دارد.

1-تحف العقول، ص 325.

2-مصباح الشریعه، باب سلام، حقیقت بندگی؛ نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 17، ص 184.

ص:153

فصل سوم: انسان در مسیر شدن (تکامل انسان)

فصل سوم: انسان در مسیر شدن (تکامل انسان)

قال الله تعالى: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (1)».»

راز اصلی «تکامل انسان»، خودآگاهی و خودباوری است. آگاهی به اینکه من کیستم؟ چیستم؟ چه سرمایه‌هایی در خویشتن نهفته دارم؟ عوامل و موانع درون‌ذات و برون‌ذات تکامل وجودی‌ام چه چیزهایی است؟ و باور به اینکه بایسته و شایسته است همواره رو به تکامل باشم و با ایستایی وجود، فاصله گیرم و پویایی و جهش و جنبش تعالی‌بخش را تجربه کنم. باور به اینکه من «خلیفه‌الله» و «امانتدار» الهی هستم.

از این رو، آگاهی و گواهی به اینکه مخاطب «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (2)» من نیز هستم، که مصداقی از نوع انسان هستم، و معرفت و باور به اینکه «وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» در «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ (3)» من نیز هستم، درک و درد خلیفه شدن و امین الهی گشتن، قدرت و نیرویی به انسان می‌بخشد و حرارت و حرکتی می‌آفریند که آدمی را در مسیر گردیدن و شدن قرار می‌دهد و «حَدِّ يَقِف» و نهایتی برای آن تصور نمی‌شود. پس به تعبیر امیرمؤمنان علی علیه السلام، این انسان کامل مُكْمَل: «و»

1-نک: شوری: 13.

2-نک: بقره: 30.

3-نک: احزاب: 72.

ص: 154

كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ (1)».»

از این رو، خویشتن‌شناسی، خویشتن‌یابی و خویشتن‌باوری، از اسرار سیر و سلوک و رازهای روندگی به سوی خداست که «کمال مطلق» است و در این «شدن»، «با خود یگانگی» و آشنایی با آشنای درون، در حقیقت به استخدام درآوردن همه زمینه‌ها و شرایط تعالی و توسعه وجودی و تسخیر همه موانع رشد و فلاح و غلبه بر آنهاست؛ زیرا «با خود یگانگی»، از بزرگترین «بیماری» گردیدن و شدن و بازدارنده معنویت حقیقی است و «با خود یگانگی»، درمان همه دردها و شفای همه بیماری‌هاست که «دَائِكَ فَيْكَ وَ دَوَائِكَ فَيْكَ (2)».»

پس در گردیدن‌های تکاملی، باید به خویشتن خویش برگردیم که این نقطه عطف و سرآغاز حرکت حقیقی از قوه به فعل است. بصیرت به نفس و بیداری درونی

و هشیاری قلبی به صورت دایمی، ضامن اجرایی حرکت تعالی بخش از حدوث تا بقاست و تبدیل دانستن‌ها به داشتن‌ها و دانایی به دارایی، درک‌های عقلانی به درک‌های وجدانی و تعبیر‌ها به تجربه‌ها و تفسیر‌ها به تصبیر‌ها و تغییر‌های نهادی و جوهری پی‌درپی و فزاینده و کوثرگونه است که انسان بیدار و پایدار در مسیر شدن، هرگز با سکون رابطه‌ای ندارد و همواره در سلوک زندگی می‌کند تا لحظه به لحظه در حال نوشوندگی و تجدید حیات باشد و «خلق جدید» را در درون خویش تجربه کند و آفرینش‌گری را در زایش‌ها و پویش‌های پایان‌ناپذیرش احساس و ادراک نماید. به همین دلیل، سالک عارف هرگز «پیر» نمی‌شود و همواره «جوان» است و کهنه نمی‌گردد و «نو» می‌ماند و هر روزش «عید» است؛ زیرا از مرحله‌ای به مرحله بالاتر و از طوری به طوری والاتر در گردیدن و شدن است «و هر دم از این باغ بری می‌رسد و تازه‌تر از

1- نهج البلاغه، خطبه 16.

2- غرر الحکم و درر الکلم، ص 248.

ص: 155

تازه‌تری می‌رسد» را با دیده دل می‌بیند و با همه وجودش شهود می‌کند.

آری، چنین انسان‌های تکاپوگر عرصه معرفت و معنویت و عبودیت، روزهای تکراری و شب‌های شبیه به هم ندارند و با روزمرگی بیگانه‌اند، بلکه در هر آن و لحظه‌ای، «چیز دیگری» غیر از آن و لحظه قبل هستند و در شکار دایم با شدن دایم به سر می‌برند و ...

ص: 156

فصل چهارم: شواهد قرآنی

اشاره

فصل چهارم: شواهد قرآنی

زیر فصل‌ها

1. خلق مدام و تجدد امثال

2. انسان کادح

3. فقر وجودی

4. پرسش از دانایان

5. زینت دل ها

1. خلق مدام و تجدد امثال

1. خلق مدام و تجدد امثال

«أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (1)».

اصحاب حکمت از آیه یاد شده، «خَلْقٌ مُدَامٌ» و «تَجَدُّدٌ امْتَالٌ» را که از بنیادی‌ترین اندیشه‌ها و فرمول‌های عرفانی است، برداشت و اصطیاد کرده‌اند. این مطلب، بر نوعی جهان‌بینی عرفانی، ولی برگرفته از قرآن کریم دلالت می‌کند که شاهد بر فیض همیشگی حق سبحانه و تداوم وجودات امکانی است. پس هستی مخلوق، ممکن و رابط، هر لحظه در تبدیل و تبدل است و از عنایت و افاضت الهی بهره‌ور است. به تعبیر شیخ محمود شبستری:

دگر باره شود پیدا جهانی به «کل من علیها فان» بیان کرد

به هر لحظه زمین و آسمانی «لفی خلقِ جدید» هم عیان کرد (2)

این حقیقت اگر در نظام تکوین از حدوث تا بقا ساری و جاری است، در تکامل تشریحی انسانِ سالکِ الی‌الله نیز که هر لحظه در تبدیل و تحویل است، جریان دارد؛ زیرا انسانِ دارای فطرت توحیدی و کمالِ مطلق‌گرا، هرگاه بیدار

1- نک: ق: 15.

2- گلشن راز، ص 60.

ص: 157

شد، در «تحوّل دایمی» و «خَلْقٌ مُدَامٌ» وجودی است: «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً (1)» پس انسان صائر الی‌الله و سائر به سوی حضرت دوست، از طوری به طوری و از مقامی به مقامی دیگر در حال دگرگونی نهادی و حرکت جوهری

اشتدادی است که «معرفت به کمال» و «عشق به کمال» او را ناآرام و بی‌قرار ساخته و رفتن، شدن، نماندن و نبودن را لازمه جدای‌ناپذیر زندگی‌اش کرده است. «وَلَمَّا يُحْيِيكُم» که بر اثر استجابت فرمان خدا و فراخوان رسول خدا صلی الله علیه و آله، اجازه توقف و تحجر به او نمی‌دهد، همان گونه که استاد شهید مطهری درباره فلسفه اعتقادی خلق جدید عارفان می‌نویسد: «در هر آن، جهان موجود می‌شود و معدوم می‌گردد. عالم، آن به آن معدوم می‌شود و خلق می‌شود (2)». «به تعبیر مولانا:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما صورت از بی‌صورتی آمد برون در وجود آدمی
جان و روان هر زمان از غیب نو نو می‌رسد

بی‌خبر از نو شدن اندر بقا باز شد کِنَّا الیه راجعون می‌رسد از غیب چون آب
روان وز درون جان، تن برون شو می‌رسد

چنان‌که در فصوص الحکم آمده است:

و اما اهل الکشف فانهم یرون ان الله یتجلی فی کُلِّ نَفْسٍ ولاتیکرّر التجی. و یرون
ایضاً شهوداً انّ کُلَّ تجلی تَعطی خلقاً جدیداً و یذهب بخلق. فَذَهابُهُ هُوَ عین الفناء
عند التجلی و البقاء لِمَا یعضیه و التجلی الآخر فافهم (3).

به تعبیر بسیار شیرین و دل‌نشین و راه‌گشای شیخ شبستری:

از آن جانب بود ایجاد و تکمیل

وزین جانب بود هر لحظه تبدیل

بنابراین، انسان به عقل سلیم رسیده و دارای قلب سلیم و شائق شهود

1- نک: نوح: 14.

2- نک: مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، ج 1، ص 143.

3- فصوص الحکم شرح خوارزمی، ص 448.

اسمای جمال و جلال الهی، هر آینه در تبدیل و تحویل وجودی خویش است و فیض و فضل الهی را در سیر و سلوک حسّ می‌کند و جذب و جلوه حق را

می‌بیند: «عَلَى أَنْ تُبَدَلَ أَمْثَالِكُمْ وَتُنشَأَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (1)» و «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (2)». پس همان گونه که فیض الهی، دم به دم اعطای وجود می‌کند و از باب «رحمانیت»، همه هستی را دربرمی‌گیرد، برای سالکان که اهل ایمان، ایقان و تقوا هستند نیز لحظه به لحظه افاضه می‌گردد: «فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ يَنْقُونَ (3)».

هر سالکی به طباق طبیعت وجودی و وزان مزاج خویش و استعداد و قابلیت که دارد، می‌تواند اسمی از اسماء‌الله یا اسمایی از آن اسماء‌الله را بخواند و رو به پیش حرکت کند: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا (4)» تا خدای سبحان بر او تجلی نماید که این تجلی بر سه نوع است: تجلی افعالی، تجلی صفاتی و تجلی ذاتی. در تجلی ذاتی، سالک به طور مطلق در حق فانی می‌شود یا در تجلی رحمانی، از فیض عام و در تجلی رحیمی از فیض خاصی که افاضه کمالات معنوی است، بهره می‌گیرد.

2. انسان کادح

2. انسان کادح

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (5)»

معارف فراوانی در آیه یاد شده وجود دارد. انسان، در حال رفتن و سعی و تلاش عمیق و همه‌جانبه به سوی خداست: «كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ» و این حرکت دائمی، دائم‌السفر بودن را نشان می‌دهد. سالک تکوینی، زمانی که نشسته، خوابیده یا ایستاده است، می‌رود و مصداق «کادح» است. حال اگر تظن به

1- نک: واقعه: 61.

2- نک: فاطر: 16.

3- نک: اعراف: 156.

4- نک: اعراف: 180.

5- نک: انشقاق: 6.

ص: 159

چنین معنایی دست یابد، به نشستن، ایستادن، خوابیدن و رفتن خود جهت الهی و نشان آن بی‌نشان می‌بخشد و بر محور آگاهی، آزادی، انتخاب و مسئولیت می‌رود

و به هدایت تشریحی، حرکت تشریحی را عمق می‌بخشد و معنامند می‌کند که هدف حیات معقول چنین است. پس آیه «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (1) یعنی حرکتی مبدأ و معادباورانه و سلوکی هدفدار و جهت‌دار در همه حالات و آنات، که سفر عشق و عرفان و سلوک معرفت و محبت و صیروت عقلائی و عبودی پایان‌ناپذیر است و انسان در عالی‌ترین مرحله، مخاطب به خطاب «ارجعی» خواهد شد؛ یعنی از «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ»، به «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً» (2) «تحول و تکامل می‌یابد؛ زیرا به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (3) «لباس عمل پوشانده و از رهگذر ایمان آگاهانه و استجابت عاشقانه و عمل صالح مبتنی بر شریعت و ولایت، به میخانه عشق و لقا و بهشت دیدار و رضوان الهی فراخوانده می‌شود.

از این رو، نمازها، روزه‌ها، سکوت‌ها و سخن‌های چنین انسان‌هایی، که هویت بشری را به هویت انسانی و سپس هویت الهی تبدیل کردند و از حیات طبیعی به حیات طیبیه رسیدند، هر روز و شب با روز و شب‌های گذشته فرق دارد و چنین نمازهایی است که معراج، نردبان تکامل، تقرب بخش و تکامل‌آفرین است.

اگر عرفان و عشق و عقل و دل در چنین حرکتی دست به دست هم دهند و معاضد هم باشند، شور و شیدایی ویژه‌ای را می‌آفرینند و سالک را به سوی

1-نک: آل عمران: 191.

2-نک: فجر: 27 و 28.

3-نک: انفال: 24.

ص: 160

ابدیت سیر می‌دهند تا بدایت و نهایت سیر و سلوک را بپیماید و راه بی‌نهایت را در پیش گیرد که:

روز اول که سرزلف تو دیدم گفتم

که پریشانی این سلسله را آخر نیست

3. فقر وجودی

3. فقر و جودی

«یا ایها الناس اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ الی الله وَاللهُ هُوَ الْغَنی الْحَمید (1)».

ره‌توشه رونده راه خدا، درک وجدانی و دریافت وجودی «فقر ذاتی» و «نیاز نفسی» است؛ یعنی رسیدن به «اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ» در این سو که عَبْد سَالک است، و شهود «وَاللهُ هُوَ الْغَنی الْحَمید» در آن سو که معبود آن سَالک است، و همه این حقایق در جام جان او نمایان شده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ (2)».

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم و او به ما مشتاق بود

سَالکِ عارفِ عاشق، «با فقرشناسی و فقریابی»، در هیچ مرحله‌ای «خود» را نمی‌بیند تا به مرحله «فناء تام» می‌رسد؛ زیرا «فقر» نشانه وجودی سَالک الی الله است و او با «درک حقیقی فقر، همواره در حال رفتن به سوی غنی محض است و این «فقریابی» در همه مراحل و مقامات، به سلوکی سخت نیاز دارد: «رَبِّ اِنِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَی مِنْ خَیْرِ فَقِیْرٌ (3)».

چنین انسانی، از «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ (4)» به مرتبه «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ الله (5)» می‌رسد، چنان‌که «رَوْحٌ وَرَیْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِیمٌ (6)» پس اگر کسی داخل «فقر و جودی» شد،

1-نک: فاطر: 15.

2-نک: انفال: 24.

3-نک: قصص: 24.

4-نک: انفال: 4.

5-نک: آل عمران: 163.

6-نک: واقعه: 89.

ص: 161

مصدق «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا (1)» خواهد شد که «الْفَقْرُ فَخْرٌ وَ بِهِ إِفْتَخَرُ»، (2) از نشانه‌های سلوک محمدی صلی الله علیه و آله است که او را به «دنا

فَتَدَلِّي (3) «صعود و ارتقا داده است. پس راه الهی و سلوک الی الله، راهی به سوی بالا رفتن، تصعید یافتن و توسعه وجودی پیدا کردن از خاک تا خداست. از این رو، باید پله پله، آرام آرام و با صبوری و بصیرت رفت که راهی پر خطر و خطیر است و مهالک بی شماری در صراط مستقیم سلوک وجود دارد و هشیاری و بیداری و عنایت و حمایت حضرت حق را می طلبد. پس: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلَادِنَا وَآخِرِنَا (4)».

نتیجه آنکه، سلوک، پیمایش فاصله سلوک تا شهود و برداشتن فاصله فراق و وصال، و از بین بردن حجاب فصل و وصل است. ولی سالک در سلوک به سوی مسلوک الیه باید بداند که اگر اندیشه و انگیزه صائب و صواب را صادق و صالح ببیند، مصداق «يَحِبُّهُمْ وَيَحِبُّونَهُ (5)» و «رَاضِيَةٌ مَرْضِيَةٌ (6)» می شود و راه دشوار، آسان، و تلخی ها، شیرین خواهد شد. پس «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غَنَائِي فَكَيْفَ لَأَكُونَ فَقِيْرًا فِي فَقْرِي (7)».

4. پرسش از دانایان

4. پرسش از دانایان

«فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (8)».

سالک پویا و پایا، محتاج انسان های «هادی» است تا از «هبوط» برهد و

1- نک: آل عمران: 97.

2- میزان الحکمه، ج 7، ص 506.

3- نک: نجم: 8.

4- نک: مائده: 114.

5- نک: مائده: 54.

6- نک: فجر: 28.

7- تتمه دعای عرفه.

8- نک: نحل: 43.

ص: 162

هرگز در آن گرفتار نشود و این، نوعی «خودشناسی و خودسازی» می خواهد. اینکه در آیه یاد شده، «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» آمده است، شاید ناظر به این معنا باشد

که اگر به خود برگردد و حجاب‌ها را کنار بزند و به اعماق وجود خویش راه یابد، بسیاری از معارف الهی و حقایق امکانی را درمی‌یابد: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ (1)»....

یکی از لطایف و رقایقی که دارد، همین است به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: «انسان، بزرگ‌ترین جدول بحر وجود، جامع‌ترین دفتر غیب و شهود و کامل‌ترین مظهر واجب‌الوجود است (2)». حال چنین مظهر الهی که صلاحیت جانشین شدن خدا و امانت‌داری او را یافته است، می‌تواند لایه‌های وجودی و ساحت‌های باطنی‌تر هستی خویش را به دست آورد و حقایق را از خویشتن خویش بگیرد و در عین حال، به انسان کامل معصوم علیه السلام که «امام مبین»، «کتاب مبین»، «لوح محفوظ» و «رَقَّ منشور» خدا هستند، برسد؛ زیرا علوم و معارف نزد آنهاست و آن انسان‌هایی که «خلیفه‌الله» و «جبهه‌الله» و «صراط‌الله» هستند، پیران طریق و راهنمایان و راهبران سالکان کوی حقتد و سلوک منهای ولایت آنها، سقوط است نه صعود.

پس نخست: از خود بطلبیم هر آنچه خواهیم؛ که ما هر چه داریم، از حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و علویه و ولویه است (3). همچنین خویش را در پرتو شعاع وجودی و انوار معارف و هدایت‌های انسان‌های کامل الهی قرار دهیم تا از انحراف و کژراهه رفتن مصون و محفوظ باشیم و بمانیم؛ که طی راه حس به عقل، و از عقل به قلب، مخاطرات فراوان دارد و با شفیع و وسیله رفتن که مصداق کامل آنها اهل بیت علیه السلام هستند، انسان را از هر گزند حفظ می‌کند: «الهی

1- نک: مائده: 105.

2- حسن حسن‌زاده آملی، ولایت تکوینی، ص 57.

3- بحار الانوار، ج 23، ص 105.

ص: 163

أَقْمِنِي فِي أَهْلِ وَلايَتِكَ مُقَامَ رَجَا الزَّيَادَةِ مِنْ مَحَبَّتِكَ (1)» که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَبِّهَا نَجَى وَ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.»

5. زینت دل‌ها

5. زینت دل‌ها

«حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ (2)».

ایمان، زینت دل و محبوب قلب صاحب دلان است؛ زیرا ایمان به خدا، از قلب به زبان و سپس عمل که در اعضا و جوارح مؤمنان است، ظهور می‌یابد و «ایمان» علت محدثه، جهت دهنده و مبقیه سلوک سالکان است؛ ایمان به خدا، اولیای خدا صلی الله علیه و آله، آخرت و دار الجنّه، دار الشهود و سرای جاودانگی و ابدیت.

دل سالک، سرچشمه جوشش ایمان و غلیان عشق و ایقان است و همواره خورشید ایمان بر مشرق هستی سالک می‌درخشد و شعاع‌های آن، همه آفاق زندگی و گستره هستی‌اش را دربر می‌گیرد و نورافشانی و حرارت‌زایی و تعهدآفرینی می‌کند.

سالک هشیار، «ایمان» را نیز صیانت می‌کند و به صورت اشتدادی به بالاتر و والاتر می‌کشد و ایمان درجه‌پذیر و تشکیک‌بردار را، در عالی‌ترین درجه اش جست‌وجو می‌نماید. از این رو، هرگز مؤمن سالک و سالک مؤمن، قرار و ثبات ندارد و همواره در حرکت و پویا و زایش است و تولید ایمانی و رای ایمانی می‌نماید که درون او محل جوشش «ایمان» است و او «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ (3)»... را تجربه در تجربه می‌کند و قرارگاه سیر و سلوکش را «ایمان» قرار داده است و بر محور «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا

1- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

2- نک: حجرات: 7.

3- نک: انعام: 82.

ص: 164

مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (1)» می‌گردد.

سالک در پرتو ایمان آگاهانه و مبتنی بر آگاهی مؤمنانه یا به تعبیر دیگر، علم و ایمان، رفعت وجودی می‌یابد و راه‌های آسمان را می‌پیماید و چون ادریس پیامبر علیه السلام، «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»، «(2) مکانت» و «علو» در ماورای جهان ماده و طبیعت تحصیل می‌کند. بر این اساس، رونده‌ای است «بَرَنده» دیگران و رهروی است که راهبر سالکان دیگر نیز خواهد شد و صیورورت (گردیدن) و تصویر (گرداندن) را با هم جمع کرده یا «سیر من الخلق الی الحق» را با «سیر

من الحق الی الخلق بالحق» با هم پیوست داده و در حیات نورانی اش متبلور ساخته است.

بنابراین، کسانی که ایمان، زینت و زیبایی خانه خرد و منزل دل آنها شده است، نزول هر آیه‌ای از قرآن و تلاوت و تدبیر هر آیه‌ای از قرآن، مایه زیادت و فزونی ایمان آنها می‌شود: «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيْكُم زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (3)» و در درون به ابتهاج و سرور می‌رسند و یاد خدا، دل‌های آنان را به جوشش و جنبش درمی‌آورد و ایمان فزاینده می‌یابند و بر خدا توکل و راه الهی را طریقت می‌کنند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (4)».

چنین انسان‌هایی، برگزیدگان الهی برای مجاهده و هجرت در راه خدا، و هدایت-یافتگانی برای «انابه» به درگاه الهی هستند: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يَنِيْبُ»؛ (5) زیرا کسانی که فطرت و سریره سلیم دارند و معصومیت فطری خویش را صیانت کرده، استعدادهای سلوکی خویش را در پرتو هدایت‌های عقلانی و

1-نک: مجادله: 11.

2-نک: مریم: 57.

3-نک: توبه: 124.

4-نک: انفال: 2.

5-نک: شوری: 13.

ص: 165

و حیانی پرورش داده‌اند و در این مسیر، از انگیزه، اندیشه، اخلاق، اعمال و همه مناسبات وجودی خود مراقبت نموده‌اند و خویشتن را تحت تربیت «انسان کامل» نهاده و شاگرد مکتب معرفتی و معنویتی آنان گشته‌اند، «اجتباء» و «اهداء» شامل حالشان می‌شود. پس، یا مجذوب سالک و یا سالک مجذوب می‌گردند و در صراط مستقیم سلوک، بانشاط و پرطراوت، مقامات معنوی را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارند تا به سرمنزل مقصود، که قرب و لقای رب است، برسند و «عند مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»، (1) منزل و مسکن آنها شده است.

چنین انسان‌هایی نشانه‌های خدا، متخلق به اخلاق الهی و پرچم‌های هدایت و معنویت هستند و حجت‌های حضرت حق در میان خلق در هر عصر و زمانی شمرده می‌شوند تا کسانی از انسان‌های مادیت‌زده و دچار بحران معنویت و هویت گشته، بهانه‌ای نداشته باشند. پس اینان بر همه حجاب‌های درون و برون غلبه کرده و در عمل راه «رفتن»، «شدن» و معنویت‌گرایی فزاینده و پیش برنده را فراروی دیگران نهاده‌اند و از همین «دامگه حادثه» و «دیر خراب آباد» و زندان طبیعت، خراباتی شده و به دیار حقیقت سرسپرده شده و منزل و مقام یافته‌اند: «طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنُ مَا بَ (2)» و «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (3)».

1- نک: قمر: 55.

2- نک: رعد: 29.

3- نک: مطففین: 26.

ص: 166

فصل پنجم: عرفان در منطق قرآن

اشاره

فصل پنجم: عرفان در منطق قرآن

«رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ (1)».

عرفان اسلامی، برگرفته از کتاب و سنت است و قرآن کریم، قرارگاه و سرچشمه اصیل آن به شمار می‌رود؛ زیرا «سنت» که اعم از قول، فعل و تقریر معصوم علیه السلام یا سنت عملی و علمی است، تفسیر قرآن و معارف و آموزه‌های وحیانی شمرده می‌شود. از این رو، عرفان قرآنی، منطق و معیارهای خاص خود را دارد که در دیگر عرفان‌ها و دیگر منطق‌های معنویت‌گرایی دیگر به این صورت دیده نمی‌شود؛ زیرا کمال و جامعیتی دارد که ویژگی‌های ذیل را به خود اختصاص داده است:

الف) تطابق با فطرت یا فطری بودن؛

ب) عقلانی بودن و خردپذیری؛

(ج) همه‌جانبه و جامع‌الابعاد بودن؛

(د) اعتدال‌پذیری یا معتدل بودن؛

(ه) شریعت‌محوری یا مطابقت با شریعت حقّه محمدیه صلی الله علیه و آله داشتن.

بنابراین، یکی از آیاتی که در آن، منطق کامل و جامع عرفان قرآنی به ظهور رسیده، همین آیه «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ (2)» است؛ زیرا عرفان که

1-نور: 37.

2-نور: 37.

ص: 167

معرفت به خدا و اسما و اوصاف الهی و سیر و سلوک یا پیمودن مقامات و قطع مسافتات و منازل است، برای این است که انسان سالک در پرتو شناخت و بندگی خدا، به مقام توحید، آن هم توحید معرفتی و توحید صمدی برسد و خداگرایی، خداآوری، خداجویی و خداخویی، همه هستی او را پوشش دهد و معنا بخشد و انسان در حقیقت «الهی و خدایی» گردد و مظهری از اسمای جمال و جلال و جلوه‌ای از حق سبحانه یا «وجه الله» شود.

پس یاد خدا و توجه قلبی و همه‌جانبه به خدا، روح و مغزای عرفان اسلامی است که به «ذکر الله» موسوم و موصوف است، اعم از ذکر لفظی و ذکر قلبی که هر کدام در مرتبه خود، کارآمد و مثبت خواهد بود. ذکر لفظی، یا باید مقدمه ذکر قلبی گردد یا خود نشانه‌ای و معلولی از ذکر قلبی و باطنی باشد. به بیان دیگر، این دو، باید لازم و ملزوم هم قرار گیرند و مکمل باشند تا سالک در هیچ لحظه‌ای از خدا غافل نشود و این یاد خدا، او را به کمال انقطاع و «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک (1)»... برساند. از این رو، قرآن کریم مراتب و اقسام ذکر معرفتی را ارائه می‌دهد که از هر افراط و تفریطی به دور است؛ زکری که معنا و قلمرو وسیع دارد. ذکر فقط به الفاظ و عبارات بسنده کردن و به آنها محدود نشده، بلکه حقیقت ذکر منظور گردیده است. به همین دلیل، «ذکر» و «ذاکر» بودن با جنگ و جهاد، تجارت و بازرگانی، تعلیم و تربیت، فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و ... سازگار است و تابع جمع و اعم از ذکر لفظی، قلبی و عملی است. مثلاً در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (2) جهاد با دشمن

بیرونی و جنگ در میدان کارزار را با ثبات و استقامت در آن و سپس «وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» جمع کرده است؛ یعنی در عین حال که با

1- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

2- نک: انفال: 45.

ص: 168

دشمن می‌جنگید، زیاد خدا را یاد کنید و خدا را فراموش ننمایید. این مسئله، چند معنا دارد:

الف) جنگ و جهاد نیز باید برای خدا باشد، نه قدرت، ثروت و ... که این نوعی یاد خدا است.

ب) اصل جهاد در راه خدا، مصداقی از ذکر الله است؛ یعنی ذکر عملی است.

ج) یاد خدا، مایه آرامش دل و قوت قلب و ایمان و همان تضمین ثبات و پایداری در جنگ با دشمنان خدا و دین و مکتب الهی است. پس یاد خدا، یاری‌خواهی از قدرت الهی است.

د) یاد خدا و جنگ با دشمن خدا، مانعه الجمع نیستند، بلکه انسان مجاهد در عین حال که می‌جنگد، می‌تواند به یاد خدا هم باشد. «واو» در «وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»، «واو» استیناف و ابتداییت نیست که مستقل از ماقبل و بریده از جنگ و جهاد باشد؛ به این معنا که پس از آسوده خاطر شدن از جنگ، به یاد خدا باشید، بلکه در همان حال که می‌جنگید، از خدا غافل نباشید و یاد خدا در زبان و دل شما جریان داشته باشد؛ زیرا حقیقت ذکر، ذکر قلبی است و حتی الفاظ و عبارات نیز باید ما را به چنین حقیقتی رهنمون شود.

ذکر خدا فقط در خلوت خانه، گوشه مسجد و چله‌نشینی نیست، بلکه در میدان عمل، از باغ و راغ گرفته تا میدان جنگ و جهاد، از بازار و مغازه تا خیابان و مزرعه، در خلوت و جلوت، شب و روز، و خوشی و ناخوشی و جنگ و صلح، قیام و قعود و ... می‌تواند تجلی یابد؛ زیرا ذکر، زمان، مکان و حتی قید عدد و اندازه ندارد. از ولادت تا مرگ را دربرمی‌گیرد و از گهواره تا گور حضور دارد و همه شئون و ساحت‌های زندگی انسان را شامل است. از این رو، چنین نیست

که انسان فقط وقتی با مشکلی روبه رو شود یا هنگام سختی و شدت به «یاد خدا» بیفتد «فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

ص: 169

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (1)» یا برای جلب منفعت، خدا را یاد کند و عبادت نماید «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (2)» یا در بیکاری و خلوت‌ها یاد خدا باشد و در سرگرمی و مشغول بودن خدا را فراموش کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (3)».

برخی از انسان‌ها گاهی به یاد خدا هستند و گاهی نیستند. زمانی برای نجات خود و منافع خویش به یاد خدا هستند و در غیر آن نیستند. در مسجد و حرم‌های معصومان علیه السلام و امامزادگان به یاد خدا و اهل دعا و راز و نیاز هستند، ولی در مغازه، مزرعه، مدرسه، دانشگاه و ...، از یاد خدا خبری نیست. برخی نیز به نام صوفی و درویش و عارف، تنها در کنج خلوت‌ها با الفاظ و عباراتی از یاد خدا بسنده می‌کنند و یاد خدا را با هرگونه تلاش و کوششی در تعارض می‌بینند و اگر کسانی دنبال علم، تجارت، سیاست و یا ... باشند، آنها را غافلان از یاد خدا برمی‌شمارند، در حالی که خدای سبحان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (4)» تا اولاً: ذکر خدا همه شب و روز و صبح و شام را دربرگیرد و ثانیاً: در دل، کار و حرکت و تلاش برای هر صنف و طبقه‌ای نیز حضور داشته باشد؛ چه اینکه یاد خدا در همه شبانه روز است و به معنای در خانه، مسجد، صومعه و خانقاه نشستن و یاد خدا بودن نیست؛ چون اسلام، دین انزواگرایی، عزلت‌پیشگی، رهبانیت محض و دست شستن از کار و تلاش در هر رشته، حرفه و فنی نخواهد بود.

اساساً خدا انسان بیکار را دوست ندارد و کار را عبادت برشمرده و تلاش

1- نک: عنکبوت: 65.

2- نک: حج: 11.

3- نک: منافقون: 9.

4- نک: احزاب: 41 و 42.

برای امرار معاش و تأمین نیازهای زندگی خانوادگی را «جهاد» نامیده و پیامبر چنین دینی بر دست کارگر بوسه زده است. از این رو، یاد حقیقی خدا هم معنای گسترده‌ای دارد تا همه فعالیت‌های انسان را دربرگیرد، و هم کار برای خدا، به یاری خدا و به نام خداست و انسانی که از حرام می‌پرهیزد و به مواسات، مساوات و عدالت رفتار می‌کند و با مردم با شفقت و مدارا عمل می‌نماید و همه اینها را برای رضای خدا انجام می‌دهد، به یاد خداست. اکنون به این حدیث بسیار گویا و جامع که تفسیر «یاد خدا» در همه شرایط، احوال و مناسبات است، توجه کنیم که امام صادق علیه السلام فرمود:

ما مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يُنْتَهَى إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يُنْتَهَى إِلَيْهِ. فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْفَرَائِضَ فَمَنْ آدَاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ، وَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَمَنْ صَافَهُ فَهُوَ حَدُّهُ، وَ الْحَجَّ فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ، إِلَّا الذِّكْرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يُنْتَهَى إِلَيْهِ. ثُمَّ عَلَى هَذِهِ الْآيَةِ: «بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» فَقَالَ: لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يُنْتَهَى إِلَيْهِ. قَالَ: وَ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرَ الذِّكْرِ، لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِي مَعَهُ وَ أَنَّهُ لِيَذْكُرُ اللَّهَ، وَ أَكُلُّ مَعَهُ الطَّعَامَ وَ أَنَّهُ لِيَذْكُرُ اللَّهَ. وَ لَقَدْ كَانَ يَحَدِّثُ الْقَوْمَ وَ مَا يَشْغَلُهُ ذَلِكَ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ، وَ كُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لِأَزْقًا بِحَنَكِهِ يَقُولُ لِإِلَهِ الْإِلَهِ وَ كَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ يَأْمُرُ بِالْقِرَائَةِ مَنْ كَانَ يَفْرَأُ نَبَأًا وَ مَنْ كَانَ لَا يَفْرَأُ مِنَّا أَمْرَهُ بِالذِّكْرِ (1). ...

هیچ چیز نیست، جز آنکه برای آن حد و اندازه‌ای است که به آن پایان می‌یابد، مگر ذکر خدا که برای آن اندازه و نهایی نیست. خدای متعال نمازهای پنج‌گانه را واجب کرده است. کسی که آنها را به جا آورد، حد آنها همان است و حد و اندازه ماه رمضان، روزه گرفتن یک ماه است و حج را هر کس (یک بار) انجام دهد، حد آن همان است، مگر ذکر که خدای متعال، به مقدار کم آن راضی نشده و برای آن حدی که به آن خاتمه پذیرد، قرار

1- اصول کافی، ج 2، کتاب الدعاء، رب الذکر الله عزوجل کثیراً، ح 1.

نداده است. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را یاد کنید، یادی بسیار، و صبح و شام او را به نیکی بستانید.»

سپس فرمود: خداوند در آیه، حدی که ذکر به آن منتهی شود، قرار نداده است. همچنین فرمود: «پدرم (امام باقر علیه السلام) بسیار ذکر می‌گفت. من پیاده همراهش می‌رفتم و او پیوسته ذکر خدا می‌گفت. من با او غذا می‌خوردم و او ذکر خدا می‌گفت و در حالی که مشغول گفت‌وگویی با مردم بود، این امر او را از ذکر خدا باز نمی‌داشت و من در آن حال، زبانش را می‌دیدم که به سقف دهانش چسبیده و «لا اله الا الله» می‌گوید. پدرم ما را جمع می‌کرد و امرمان می‌فرمود ذکر بگوییم، تا هنگامی که خورشید طلوع کند و به هر یک از ما که قرآن می‌خواند، دستور می‌داد قرآن بخواند و به آن کس که از ما قرآن نمی‌خواند، می‌فرمود ذکر بگوید...»

بنابراین، «واو» در «إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»، «واو» عطف است (1). اسلام نمی‌گوید یا کار کن یا ذکر خدا بگو، یا معامله کن یا ذکر خدا بگو، یا درس و بحث و تعلیم و تعلم یا ذکر خدا یا...، بلکه در عرفان اسلامی و آموزه-های قرآنی، کار و ذکر خدا، معامله و ذکر خدا، تعلیم و تعلم و ذکر خدا، با هم جمع‌شدنی هستند و انسان بیدار و ذاکر الهی، می‌تواند در عین حال که کار، معامله، تعلیم و تعلم دارد، به «یاد خدا» هم باشد. افزون بر اینکه اگر همه این امور و فعالیت‌های فیزیکی، احساسی، عاطفی و علمی برای خدا باشد، خود مصداق یاد خداست و عبادت الهی شمرده می‌شود و در هر میدان و جبهه‌ای، چنین انسانی به رستگاری می‌رسد: «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» (2). «به همین دلیل است که آیه «رَجَالٌ لَّا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» به تعبیر استاد شهید مطهری: «تفاوت منطق عرفانی قرآن را با خیلی از عرفان‌ها روشن می‌کند» (3).

1- نک: مجموعه آثار، ج 26، صص 268 - 272.

2- نک: انفال: 45.

3- مجموعه آثار، ج 26، ص 477.

ص: 172

پس انسان‌های الهی و سالک را، نه کسب و کار معاملاتی (تجارت) و نه فروش منزل، ماشین یا... (بیع) که موردی است و شغل او شمرده نمی‌شود، از «یاد خدا» باز نمی‌دارد (1) و مردان خدا و اولیای الهی، اعم از انسان‌های کامل یا غیرکامل، در هیچ شرایطی، از یاد خدا غفلت نمی‌ورزند. پس در آیه 37 سوره نور نیز نکاتی ظریف نهفته است که در عرفان اسلامی و سیر و سلوک قرآنی می‌تواند جزو ویژگی‌ها قرار گیرد.

1. ویژگی های عرفان قرآنی

1. ویژگی های عرفان قرآنی

الف) عرفان اسلامی، طبقه‌گرا و صنف‌گرا نیست. به بیان دیگر، «فراجنسیتی» و «فراطبقاتی» است؛ یعنی چنین نیست که طبقه خاصی، مثلاً روحانیت را فقط دربرگیرد، بلکه شامل همه انسان‌ها، اعم از عالم و عامی، حوزوی و دانشگاهی، تاجر و سیاستمدار و... می‌شود؛ زیرا سخن از مردان خدا و اولیای الهی است. مقصود از «رِجَالٌ» این نیست که «نه زن‌ها»، بلکه به اصطلاح، «الغای خصوصیت» می‌شود؛ یعنی «باهمتان (2)». از این رو، قید مذکر و مؤنث برداشته می‌شود؛ چون عرفان و سیر و سلوک، فطری است و فطرت، نه مرد است، نه زن. سیر و سلوک، امری ارزشی، معنایی و ماورایی است که به روح و حقیقت انسان برمی‌گردد و ارزش‌ها و روح، مقید به قید ذکور و اُنات نیست. به تعبیر قرآن، ایمان، عمل صالح، یاد خدا، تقوا، خلوص، عبادت و عبودیت که کمالات وجودی انسان هستند و علم، معرفت، یقین، شهود، لقای رب و... نیز که از درجات علمی و عملی انسان سالک و صائِر الهی حکایت می‌کند، از زنجیر و قید و بندهای مرد و زن بودن آزاد است و راه عبودیت، معرفت، ولایت الهیه و لقاءالله بر روی همه انسان‌ها، از هر جنس و صنف و طبقه اجتماعی باز است،

1- تفسیر المیزان، ج 15، ص 176.

2- مجموعه آثار، ج 26، ص 476.

ص: 173

نه بسته که: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (1)»....

ب) «ذکرالله» در آیه یاد شده، چون در برابر «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ» قرار گرفته، در حالی که «نماز» از مصادیق ذکر خدا شمرده می‌شود، بیانگر این نکته است که ذکرالله، «قلبی» است که در برابر فراموشی و غفلت از یاد خدا قرار می‌گیرد و مراد از آن، «ذکر علمی» و مراد از نماز و زکات، «ذکر عملی» است (2).

ج) چون آیه «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ...» به قبل خود «فِي بُيُوتٍ أَنْذَرَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذَكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ (3)»... وصل شده است، بیانگر این معناست که اهل این خانه‌ها، از یاد

همیشگی خدا در دل‌هایشان و ذکر موقت به اعمالشان از نماز و زکات منصرف نمی‌شوند و به هیچ چیز دیگری نمی‌پردازند (4). به تعبیر استاد شهید مطهری: «منظور از بیوت، خانه‌های سنگی نیست؛ خانه‌های انسانی است که خانه اکابر معنوی‌اند و خانه هدایت و وحی و بدن و جسم آنها، مسجد روح آنهاست و آنان همواره به یاد خدا و در بندگی و عبودیت هستند (5)» که خانه پیامبر و خانه فاطمه‌زهر را علیها السلام و اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستند و این خانه، به بیت انبیا علیه السلام، بیت علی علیه السلام، بیت فاطمه علیها السلام و... تفسیر شده است (6).

د) با توجه به تفسیر «بیوت» و «ذکر الله»، انسان‌های کامل معصوم علیه السلام، در حقیقت نشانه‌های خدا و اسوه‌های انسان سالک و عارف الهی‌اند. در عرفان اسلامی، چنین مردان خدا و موحدان کامل، «اسوه حسنه» معرفی شده‌اند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (7)....

-
- 1- نک: نحل: 97.
 - 2- نک: تفسیر المیزان، ج 5، ص 177.
 - 3- نک: نور: 36.
 - 4- تفسیر المیزان، ج 15، ص 177.
 - 5- مجموعه آثار، ج 26، صص 474 - 477.
 - 6- تفسیر نمونه، ج 14، صص 515 و 516؛ تفسیر المیزان، ج 15، ص 196.
 - 7- نک: احزاب: 21.

ص: 174

بنابراین، عارف مسلمان، سرمشق و الگو دارد و همه افکار، اعمال و احوال خود را با او مطابقت می‌دهد، او را معیار سنجش و ارزیابی خویش می‌داند.

ه) جامعیت یا همه‌بُعدی بودن عرفان قرآنی، از آیه یاد شده فهمیده می‌شود؛ چه اینکه در این عرفان، برای ذکر خدا، نه افراط قابل قبول است و نه تفریط، بلکه ذکر خدا از نظر لفظ و معنا و کمیت و کیفیت، دارای معانی و مبانی‌ای است که می‌تواند همه زندگی انسان را دربرگیرد و سالک در هیچ مرحله‌ای از یاد خدا غافل نباشد و یاد خدا نیز او را از دیگر وظایف در ابعاد فردی، خانوادگی و اجتماعی باز ندارد و (1)....

از سوی دیگر، تفسیر آیه از زبان امیر مؤمنان، علی علیه السلام بسیار خواندنی، شنیدنی و درس آموز است که همه جنبه های ذکر و ذاکر و اوصاف آنها که اولیای الهی و عارفان حقیقی اند، مطرح شده است.

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوِهِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدِهِ وَ مَا بَرِحَ اللَّهُ عَزَّتْ الْأَوْهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْمَانَ الْفَقْرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظِهِ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَقْفِدِهِ يَذْكُرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يَخَوْفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزَلِهِ الْأَدْلَى فِي الْفُلُوتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاهِ وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا دَمُوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تُلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدْلَى تُلْكَ الشُّبُهَاتِ وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَسْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَ يَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْعَافِلِينَ وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فَسَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبُرْزُخِ فِي طُولِ

1- نک: محمدتقی مصباح یزدی، در جست و جوی عرفان اسلامی، صص 249 - 279.

ص: 175

الإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةَ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا فَكَشَفُوا غَطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَامِهِمْ الْإِنْجِيلَ وَ مَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةَ وَ قَدْ نَشَرُوا دَوَابِينَ أَعْمَالِهِمْ وَ فَرَعُوا لِمَحَاسِنِهِ أَنْفُسِهِمْ عَلَى كُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ أَمْرُوا بِهَا فَقَصَّرُوا عَنْهَا أَوْ نَهَوُا عَنْهَا فَفَرَّطُوا فِيهَا وَ حَمَلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ فَضَعُفُوا عَنِ الْإِسْتِقْلَالِ بِهَا فَتَشَجُّوا نَشِيجًا وَ تَجَاوَبُوا نَحِيبًا يَعْجُونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامِ نَدَمٍ وَ اعْتِرَافٍ لِرَأْيَتِ أَعْلَامِ هُدًى وَ مَصَابِيحِ دُجَى قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقْعَدِ اطَّلَعِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِي سَعِيهِمْ وَ حَمْدَ مَقَامِهِمْ يَتَسَمَّوْنَ بِدُعَائِهِ رُوحَ التَّجَاوُزِ رَهَائِنُ فَاقِهِ إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسَارَى ذَلِّهِ لِعِظْمَتِهِ جَرَّحَ طُولَ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ وَ طُولَ الْبُكَاءِ عِيُونَهُمْ لِكُلِّ بَابِ رَغْبَةٍ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ يَدَّ قَارِعَهُ يَسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَنَادِحُ وَ لَا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاغِبُونَ فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ (1).

2. ارزش یاد خدا**2. ارزش یاد خدا**

همانا خدای سبحان، یاد خود را روشنی‌بخش دل‌ها قرارداد تا گوش، پس از ناشنوایی بشنود و چشم، پس از کم‌نوری بنگرد و انسان پس از دشمنی، رام گردد. خداوند که نعمت‌های او گران قدر است، در دوره‌های گوناگون روزگار و در دوران جدایی از رسالت، «تا آمدن پیامبری پس از پیامبر دیگر»، بندگانی داشت که با آنان در گوش جان‌شان زمزمه می‌کرد و در درون عقلشان با آنان سخن می‌گفت. آنان چراغ هدایت را با نور بیداری، در گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌ها برمی‌افروختند، روزهای خدایی را به یاد می‌آوردند و مردم را

1- نهج البلاغه، ترجمه: فیض الاسلام، خ 213.

ص: 176

از جلال و بزرگی خدا می‌ترساندند. آنان نشانه‌های روشن خدا در بیابان‌هایند، آن را که راه میانه در پیش گرفت، می‌ستودند و به رستگاری بشارت می‌دادند و روش آن را که به طرف چپ یا راست کشانده می‌شد، زشت می‌شمردند و از نابودی هشدار می‌دادند. همچنان چراغ تاریکی‌ها و راهنمای پرتگاه‌ها بودند.

3. صفات یادکنندگان خدا (اهل ذکر)**3. صفات یادکنندگان خدا (اهل ذکر)**

همانا مردمی هستند که ذکر خدا را به جای دنیا برگزیدند، که هیچ تجارتی یا خرید و فروشی، آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد. با یاد خدا روزگار می‌گذرانند و غافلان را با هشدارهای خود، از کیفرهای الهی می‌ترسانند. به عدالت فرمان می‌دهند و خود، عدالت گسترند. از بدی‌ها نهی می‌کنند و خود از آن پرهیز دارند. با اینکه در دنیا زندگی می‌کنند، گویا آن را رها کرده، به آخرت پیوسته‌اند. سرای دیگر را مشاهده می‌کنند، گویا از مسائل پنهان برزخیان و مدت طولانی اقامتشان آگاهی دارند و گویا قیامت، وعده‌های خود را برای آنان تحقق بخشیده است.

آنان پرده‌ها (پرده‌های آن جهان) را برای مردم دنیا برداشته‌اند. می‌بیند آنچه را مردم نمی‌نگرند و می‌شنوند، آنچه را مردم نمی‌شنوند. اگر اهل ذکر را در اندیشه

خود آوری و مقامات ستوده آنان و مجالس آشکارشان بنگری، می بینی آنان نامه-های اعمال خود را گشوده و برای حسابرسی آماده‌اند، که همه را جبران کنند. نیز در اندیشه‌اند در کدام‌یک از اعمال کوچک و بزرگی که بر آنان فرمان داده شده، کوتاهی کرده‌اند، یا چه اعمالی که از آنها نهی شده بودند، مرتکب گردیده‌اند. بار سنگین گناهان خویش را بر دوش نهادند و در برداشتن آن ناتوان شدند، گریه در گلویشان می شکند، و با ناله و فریاد می گریند و با

ص: 177

یکدیگر گفت‌وگو دارند. در پیشگاه پروردگار خویش به پشیمانی اعتراف دارند.

آنان نشانه‌های هدایت و چراغ‌های روشنگر تاریکی‌ها هستند. فرشتگان آنان را در میان می گیرند، آرامش بر آنان می‌بارند. درهای آسمان را به رویشان گشوده و مقام ارزشمندی برای آنان آماده کرده‌اند؛ مقامی که خداوند با نظر رحمت به آن می‌نگرد و از تلاش آنان خشنود است و منزلت آنان را می‌ستاید. دست به دعا برداشته، آمرزش الهی می‌طلبند. در گرو نیازمندی فضل خدا اسیران بزرگی او هستند. غم و اندوه طولانی، دل‌هایشان را مجروح ساخته و گریه‌های پیاپی، چشم-هایشان را آزرده است. دست آنان به طرف تمام درهای امیدواری خدا دراز است. از کسی درخواست می‌کنند که بخشش او را کاستی، و درخواست‌کنندگان او را نومیدی نیست. پس اکنون برای خودت، حساب خویش را بررسی کن؛ زیرا دیگران حساب رسی غیر از تو دارند.

بنابراین، «ذکرالله» آثاری در ساحت‌های عقلانی، نفسانی و تربیتی دارد که روشنایی‌دهنده دل‌ها و بردارنده حجاب‌ها و پرده‌ها از آینه گوش و چشم است، تا انسان حقایق را ببیند و بشنود و تنها فرمانبردار خدا باشد. انسان‌هایی که ملکوت عالم را دیده و با معارف ناپیداگرانه الهی آشنایی دارند، خدای سبحان آنها را برگزیده تا حقایق را از راه گوش جان و درون عقل‌هایشان به مردمان آموزش دهد؛ یعنی به مرتبه «علم لدنی» رسیده و ولایت مقامی و استعدادی یافته‌اند و با سیر از کثرت به وحدت، و سیر از وحدت در وحدت و آشنایی با عوالم اسما و اوصاف الهی، سیر از وحدت به کثرت با وحدت می‌نمایند و زمام هدایت مردم را به دست می‌گیرند و انسان‌های مستعدی را به کمالات برتر و امکانی آنها می-رسانند. چنین انسان‌هایی، نشانه صراط مستقیم الهی‌اند و سالکان را نیز از افراط و تفریط باز می‌دارند؛ به این معنا که وظیفه

ص: 178

آنها، تنها بندگی و عروج در مقامات الهی نیست، بلکه درباره دیگران نیز وظیفه دارند. به بیان دیگر، پس از ارتباط با خدا به معنای واقعی کلمه و دریافت وجودی کمالات علمی و عملی، درباره ارتباط با دیگران و هدایت و ارشادشان وظیفه دارند و در تحقق «عدالت» اجتماعی مسئولند.

نشانه‌ها و اوصاف این افراد، بر اساس بیان قلب عرفان و قدوه سالکان و امیرمؤمنان و واصلان عبارتند از:

الف) دریافت نور از سرچشمه نور و افاضه و اِضائه آنها به انسان‌ها؛

ب) راه اقتصاد و اعتدال را به دور از هرگونه افراط و تفریط نشان دادن؛

ج) یاد خدا را به جای دنیا برگزیده و هیچ چیزی آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد و وجود آنها، مایه رهایی دیگران از غفلت است؛

د) عادل، عدالت‌خواه و عدالت‌گستر بودن؛

ه) در دنیا هستند و نیستند. در میان خلق به گونه‌ای زندگی می‌کنند که گویا در میان آنها نیستند؛

و) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛

ز) الگوهای عملی و جامع سلوک و سعادت و کمال و جمال الهی اند؛

ح) اهل مراقبه و محاسبه‌اند و دیگران را نیز به مراقبه و محاسبه نفس دعوت می‌کنند؛

ط) اهل ناله و لابه و نیایش و توبه و انابه‌اند؛

ی) تنها به خدا مراجعه می‌کنند و خواسته‌هایشان را از او می‌طلبند؛ یعنی توحید را در همه ابعاد تجربه کرده اند.

عرفان اسلامی بر اساس معارف قرآنی و آموزه‌های نبوی و علوی عبارت از: شناخت خدا از راه دل که تجلی‌گاه الهی و قرارگاه شهود خداست و در فطرت و سرشت انسان ریشه دارد و به وسیله تزکیه نفس و طهارت درون،

تقویت می‌شود و ظهور می‌یابد و با خرد و عقلانیت سازگار است و هم خوانی دارد: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ (1)» و صاحبان علم الهی و عالمان ربانی نیز از آن بهره‌های فراوانی دارند: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (2)». زبان عرفان، زبان فطرت، دل، عشق و محبت است؛ چه اینکه عرفان شنیدنی نیست، دیدنی است. از نوع مشافهه و گفت‌وگو نیست، از نوع مشاهده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْفَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (3)» و همه هستی، رصدگاه دریافت جَلوات و جذبات حق برای عارفان و جلوه‌گاه جمال و جلال الهی است و کتاب سیر و سلوکشان، قرآن کریم و دستورالعمل‌های سلوکی آنها، شریعت حقّه محمدی صلی الله علیه و آله است و پیران راه و استادان سلوکی آنها، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام و شاگردان مکتب وحی و عترتند که راه رفته گان بصیر و واصلان از خود فنا یافته و به آزادگی حقیقی رسیده‌اند؛ استادانی که کلام و کردارشان، وحی است و شاگردان آنها نیز ذره‌ای از راه وحی و شریعت خارج نشده‌اند که فرمودند: «بِمَوَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا (4)».

چنین است که عارف قرآنی و سالک ولایی، خط خرد و اعتدال را رها نمی‌کند و عقل و عشق را با توجه به قلمرو و مرتبه وجودی هر کدام در یک مسیر دارد و دل به دلداری سپرده، مصداق این جملات معصومان علیه السلام است:

الف) «صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى»؛ (5) یعنی در دنیا با بدن‌هایشان هستند و روح و حقیقت وجودشان در ملکوت اعلا سیر می‌کند.

ب) «الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ قَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ، كَوْسَهُ قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرَفَهُ عَيْنُ لِمَاتٍ شَوْقًا»

1- نک: رعد: 19.

2- نک: فاطر: 28.

3- نک: ق: 37.

4- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

5- نهج البلاغه، ح 147.

ص: 180

الیه (1) «که بیانگر این نکته مهم است که جسم و شخص او در میان خلق است، و دل و شخصیتش با خداست. چنین سالکان و عارفانی، در همه احوال و شرایط،

با خدا به سر می‌برند و روزگار می‌گذرانند و هرگز از معبود، محبوب و معشوق خویش جدا نیستند و در حقیقت، زندگی متناقض‌گونه دارند. هستند و نیستند و بودن و نبودن، ماندن و نماندن را تجربه کرده‌اند. از نظر جسمانی هستند و از نظر روحانی نیستند:

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

«رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ (2)» که به تعبیر امام علی علیه السلام: «وَهُمْ هَمَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ (3)». همواره لب‌های ایشان به ذکر پروردگارشان مترنم است و همه این ذکرها و یاد خدا از دو چیز حکایت می‌کند:

یک _ عبودیت و عشق چنین انسان‌هایی در برابر معبود و لقای رب؛

دو _ توحید محض و محض توحید، یعنی از خدا جز خدا نمی‌خواهند.

و بدانیم و باور کنیم: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (4)» و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ (5) زیرا:

جزءها را روی‌ها سوی کل است

بلبلان را عشق با روی گل است

1- بحار الانوار، ج 3، ص 14؛

2- نک: نور: 37.

3- نهج البلاغه، نامه 45.

4- نک: رعد: 28.

5- نک: بقره: 156.

ص: 181

فصل ششم: تجارت نجات‌بخش و جاودانه

فصل ششم: تجارت نجات‌بخش و جاودانه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّبُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (1).

دنیا، به بازاری تشبیه شده که برخی در آن سود می‌برند و برخی زیان می‌کنند. از سوی دیگر، دنیا تجارت‌خانه اولیاءالله نامیده شده، (2) چنان‌که در تشبیه دیگری «دنیا» به «مزرعه» برای آخرت نیز معرفی گردیده است. اینها همه حکایت از این معنا دارد که انسان، بصیرت و معرفت یابد که اولاً: دنیا جایگاه «قرار» و «ماندن» و «بودن» نیست، بلکه برای «عبور» و «رفتن» و «شدن» است. ثانیاً: در این بازار و تجارت‌گاه، باید با تدبیر، همت بلند، پشتکار، آینده‌نگری، صداقت و صفا کار و تلاش کرد و از فتنل شدن و کسالت و تنبلی پرهیز نمود. ثالثاً: در بازار کار و میدان تجارت، همواره آفت‌ها، خطر‌ها، رهنی‌ها، ورشکسته شدن و از دایره تجارت خارج شدن وجود دارد و انسان تاجر دانا و توانا، همواره باید آگاهی لازم از شرایط، مراقبت و هوشیاری، دانش لازم برای

1- نک: صف: 10 و 11.

2- امام علی (ع) فرمود: «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَطَّ بِهَا مَسْجِدَ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهَبُطِ وَحَى اللَّهِ وَ مَثَجَرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ». (نهج البلاغه، ح 131)

ص: 182

تجارت سالم و ... را به تناسب زمان و زمینه‌ها داشته باشد که کوچک‌ترین غفلتی، مایه خسران و ضرر و زیان است. پس دنیا برای انسان‌های بیدار و آگاه، فرصت بسیار مناسب و طبیعت، گهواره تکامل تکوینی و تشریحی آنهاست.

از سوی دیگر، تعبیر به «تجارت»، آن هم تجارتي که نجات‌دهنده و رهایی‌بخش از «عذاب الیم» است، تعبیری انگیزه‌زا، روحیه‌دهنده و حرکت‌آفرین است تا انسان برای جلب منفعت و رفع مضرت و رهایی از دردها و رنج‌ها، تلاش مضاعف کند.

حال به چند نکته تفسیری توجه کنیم تا زمینه بحثی معرفتی _ سلوکی فراهم آید و از آیات یاد شده، بهره‌های لازم و کافی ببریم:

الف) استفهام در این آیه «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّبُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»، جنبه پیشنهادی دارد و در معنای «امر» خواهد بود (1).

ب) «تجاره» چنان که راغب گفته، به معنای تصرف در سرمایه، به منظور به دست آوردن سود است (2).

ج) در آیه شریفه، «ایمان» و «جهاد»، تجارت به حساب آمده که سرمایه اش جان «آدمی» است. به تعبیر تفسیر نمونه: اگر «جهاد با مال» مقدّم بر «جهاد با جان» ذکر شده است، به خاطر این است که مقدمه جهاد با جان محسوب می‌شود (3) و سود حاصله از چنین جهادی نیز رهایی و نجات از «عذاب دردناک» است.

د) در معنای آیه یاد شده، آیه دیگری نیز آمده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنْ

1- تفسیر المیزان، ج 19، ص 436.

2- راغب اصفهانی، مفردات راغب، ماده «تِجَارَه».

3- تفسیر نمونه، ج 24، ص 88.

ص: 183

الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ
(1) «....»

ه) «تجاره» و «عذاب»، نکره آمده است تا آن را بزرگ، مهم و والا به شمار آورد و مصداق «نجات» و نیز «معرفت و جنت» است که دنباله آیه آمده: «يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ (2) «....»

و) در آیه مربوط به «تجارت»، چهار رکن بیان شده است:

یک _ خریدار، خداست؛

دو _ فروشنده، انسان‌های باایمان هستند؛

سه _ مورد معامله و متاع، جان و اموال مؤمنان است؛

چهار _ بهای این معامله، رهایی از عذاب الیم است.

ز) شاخه‌های ایمان نیز ایمان به خدا و ایمان به رسول خداست. شاخه‌های جهاد نیز جهاد با مال و جهاد با جان است. شاخه‌های پاداش اخروی نیز آمرزش گناهان

و داخل شدن در بهشت جاودان است. البته یاری خدا و پیروزی نیز از شاخه‌های دیگر در همین دنیا است که شامل حال مؤمنان تاجر می‌شود (3).

ح) تجارت پُرسود و رهایی‌بخش، برای کسانی کارآمدی لازم دارد و به ظهور می‌رسد که اهل علم و فهم باشند؛ یعنی انسان‌های بصیر، دانا و فهیم، خیر بودن چنین تجارتی را درک می‌کنند و به سوی آن می‌شتابند.

حال باید توجه داشت یکی از مصادیق تجارت بزرگ با همه اصول و ارکانش، تجارت در عرفان عملی و سیر و سلوک است، چنان‌که امام علی علیه السلام

1- نک: توبه: 111.

2- تفسیر المیزان، ج 19، ص 437.

3- نک: تفسیر نمونه، ج 24، صص 89 و 90.

ص: 184

فرمود: دنیا، محل تجارت دوستان خداست: «مَثَجِرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ»؛ (1) زیرا اسباب سلوک و ارباب معرفت و معنویت، از جوانی، عمر و سرمایه‌های مادی و معنوی خود برای تکامل و تعالی خویش استفاده می‌کنند و سلوکی که در چنین تجارتی متصور است، نتیجه‌بخش و رونده است و رهاورد حقیقی و ابدی به دست می‌آورد، چنان‌که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...»؛ زیرا مؤمنان، سلوک حقیقی را در پرتو ایمان به خدا و ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز می‌کنند. از این رو فرمود: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ زیرا به تعبیر علامه طباطبایی: «این آیه شریفه، جمله استینافی و جدید است که می‌خواهد کلمه تجارت را که در آیه قبلی پیشنهاد کرده بود، برای آنها تفسیر کند.» گویا شخصی پرسیده این تجارت چیست؟ و در پاسخ فرمود: این «تجارت، ایمان به خدا و رسولش و جهاد با مال و جان در راه خداست. اگر ایمان به رسول را با ایمان به خدا ذکر کرد، برای این بود که بفهماند اطاعت رسول در آنچه دستور می‌دهد، واجب است، وگرنه ایمان به خدا بدون ایمان به رسول، معنا ندارد (2).»

بر این اساس، سلوکی معتبر است که در متن و حقیقت آن، ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، یعنی سلوکی الهی _ ولایی، و لا غیر. عرفان منهای پیامبر خاتم الهی صلی الله علیه و آله و پیروی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، عرفان نیست و نتیجه‌ای ندارد، چنان‌که در جایی دیگر نیز فرمود: «مَنْ يَطِيعَ

الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (3) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (4) و «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (5) ...

1- نهج البلاغه، خطبه 131.

2- تفسیر المیزان، ج 19، ص 437.

3- نک: نساء: 80.

4- نک: نساء: 59.

5- نک: آل عمران: 31.

ص: 185

به راستی کدام تجارت، سودبخش‌تر از سلوک الی الله است که سلوکی جهادی به شمار می‌آید. اساساً سیر و سلوک، مجاهدت و مجاهد می‌طلبد. مجاهدی که از همه چیز خود و مواهب دنیایی بگذرد و راه زهد و ساده زیستی و دل نبستن به دنیا را در پیش گیرد؛ زیرا دنیادوستی، بت بزرگ و راهزن اصلی سیر و سلوک و زهدورزی حقیقی، و در مقابل، خارج کردن محبت دنیا از دل، رمز ورود در میان سالکان الهی است. لازمه گذر از دنیا و ماسوای الهی، «جهاد با نفس» و پیروزی در میدان «جهاد اکبر» است؛ زیرا راه عشق و عرفان نیز «اسقاط الاضافات» و خراباتی شدن و گذشتن از همه قیود و اعتبارات است که:

نشانی داده‌اند اهل خرابات

التوحید اسقاط الاضافات

رندان و عاشقان و خراباتیان، هیچ وابستگی‌ای به خود و من طبیعی و ماسوای الهی ندارند. از این رو، افرادی مثل عمار یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی و همه مجاهدان راه خدا، اولیای الهی و سالکان کوی حق بودند.

چنین جهاد معناداری است که «فتوحات غیبی» را به همراه دارد و جز با یاری و عنایت و نصرت الهی نیز روی نمی‌دهد و آیه «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (1) می‌تواند الهام‌بخش فتح، فتح قریب و فتح مبین در عرصه مقامات معنوی و طریقت الهی باشد.

پس ایمان و جهاد، از واجبات وجودی عرفان عملی و سیر و سلوک مبتنی بر شریعت است تا انسان سالک بداند و بیابد که سلوک مبدأباورانه و خداگرایانه و

جهاد مستمر و همه‌جانبه در آن، می‌تواند عامل آزادگی و رهایی از هر تعلق و تعینی باشد و او را از خاک تا افلاک، و از خود تا خدا سیر دهد.

-1 انک: صف: 13.

ص: 186

ناگفته نماند چنان‌که امام علی علیه السلام درباره تجارت فرمود: «یا مَعْشَرَ التُّجَّارِ، الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ، الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ، الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ (1)» یا «مَنْ أَرَادَ التِّجَارَةَ فَلْيَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لِيَعْلَمَ بِذَلِكَ مَا يَحِلُّ لَهُ مِمَّا يُحْرَمُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ ثُمَّ اتَّجَرَ تَوَرَّطَ الشُّبُهَاتِ»، (2) که در تجارت اقتصادی و بازرگانی، دانستن احکام داد و ستد، ضرورت است و ندانستن چنین احکامی، آدمی را به کام شبهات فرو می‌برد؛ در تجارت معنوی و انفسی نیز که تجارته عمیق‌تر، مهم‌تر و ظریف‌تر است، سالک حتماً باید به باید‌ها و نبایدهای سلوکی و تجارت باطنی آگاهی داشته باشد و به همه شرایط ظاهری و باطنی و احکام سلوکی آگاه شود، تا گرفتار شک و شبهه و کژاندیشی و کژراهه نگردد که عرفان عملی، بسی خطیر و خطرناک است.

پس: اول _ معرفت به راه و احکام و قوانین راه؛ دوم _ پیروی از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه حالات، آنات و مقامات سلوکی؛ سوم _ شریعت-گروی قبل، حین و بعد از وصول؛ چهارم _ خلوص همه‌جانبه و صدق و صفای باطنی، از ضروریات سیر و سلوک و تجارت معنوی است.

در تجارت معنوی که رهایی‌بخش از زندان تن و طبیعت و محدودیت‌های جسم و مادیت، و رهایی از خودهای طبیعی و پنداری و ورود به عوالم ماوراءالطبیعه است، انسان باید همه هستی‌اش را در طبق اخلاص بگذارد و در میدان معامله، تنها «خدا» را که خریدار هستی سالک است، هدف قرار دهد. در راه عشق، جانبازی نیز لازم است تا عاشق سالک، به معشوق برسد. انسان در تجارت سودمند ایمانی و سلوکی، خودستانی می‌کند؛ چه اینکه خود خدایی و من ایدئال و برین یا الهی و ملکوتی‌اش را در هندسه الهی سیر و صعود یا

1-میزان الحکمه، ج 2، ص 612، ح 2034.

2-میزان الحکمه، ج 2، ص 612، ح 2035.

ص: 187

شدن و شهود دریافت می‌دارد. از این رو، در این تجارت، دل و جان باید داده شود و انسان، دلباخته دوست و دلداره دلبر و دلدار گردد تا حقیقت وجودی‌اش را که با «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (1)» هبه و هدیه شده است، در تجارت عبودی «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي (2)» دریافت کند. پس فصل از «خودِ خاکی» و وصل به «خودِ خدایی» را به ارمغان می‌آورد و عبور از همه هویت و هستی خویش و رسیدن به «فناء فی الله»، هویت جدید و هستی الهی را _ که رنگ و رایحه رحمانی دارد _ نتیجه می‌دهد.

پس این تجارت، مبارزه با خودزیانی، خودباختگی، خودبیگانگی، خودفراموشی، خودفروشی، خودکم‌بینی و خودکشی تدریجی است؛ زیرا خودِ حقیقی، با وصل به مبدأ وجودش ظهور یافته، تکامل خود فطری با «فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» صورت پذیرفته و فاصله میان «من» و «او» برداشته شده است.

سید نعمت الله جزایری در زهرالربیع از حضرت موسی علیه السلام نقل کرده است که روزی آن حضرت در حال مناجات با خدا چنین عرض کرد: يَا رَبِّ كَيْفَ أَصَلُّ إِلَيْكَ؟ خداوند سبحان فرمود: فَصَدُّكَ لِي وَصَلُّكَ إِلَيَّ؛ زیرا خداوند سبحان، قرب معنایی به ما دارد و ما از او دور شده‌ایم. اگر حجاب بین خود و او را که جز ما چیز دیگری نیست، برداریم، «او» را می‌بینیم. ما را هر لحظه از کنگره عرش صدا می‌زنند و غریو «قرب» و صلاهی «وصل» را بر گوش جانمان نواخته‌اند و تارهای فطرت الهی ما را به نوازش درآورده‌اند؛ پس باید بیدار شویم و حرکت تکاملی و تصعیدی را در پیش گیریم و از این دامگه حادثه خارج شویم و در فضای عالم قدس، طوافگر تجلیات جمالی و جلالی حضرت حق باشیم تا به شبستان شهود او و بزم دیدارش راه یابیم.

1-نک: حجر: 29.

2-نک: فجر: 29 و 30.

ص: 188

حال انسان دورمانده از اصل خویش و وانهادن در زندان «من» و «ما» و دچار درد فراق و رنج هجران شده، چگونه است که «عذاب الیم» او، دوری از محبوب و هجران از معشوق است و تجارت با «جهاد مال و جان»، او را از چنین درد هجر و زهر فراق رهایی می‌دهد و عذاب را به عذب وصال تبدیل می‌سازد. پس «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟ (1)» همه انسان‌های بیدار را

فراخوانده و به «تجاره» بسیار عظیم و گران سنگ ترغیب و تشویق کرده است؛ تجارتی که در همه زمان‌ها و مکان‌ها ممکن است انجام گیرد و راه آن به روی همگان باز است. اشتیاق لقاءالله، باب «جهاد» را که تنها به روی «اولیاءالله»، آن هم خاصان از اولیای خدا گشوده می‌شود، (2) روزی انسان‌های بی‌قرار و ناآرام می‌کند تا تنها در سایه لقای رب قرار و آرام گیرند. سرلوحه و سرآمد چنین عالمان و عارفان ربّانی و اولیای خدا، امام علی علیه السلام است که فرمود: «وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَقٌّ (3)». انسانی که زمزمه او «الهی فهبني صبرتي علی حرّ نارک فکیف اصبر علی فراقک (4)» است و عبادت و عبودیتش، تنها برای دیدار با محبوب و از سر «عشق» بود. «دنیا» از دیدگاه، چنین انسان کاملی، «مسجد دوستان خدا، نمازگاه فرشتگان الهی، محل نزول وحی و تجارتگاه اولیاءالله است (5)» و این، عرفان حقیقی و سلوک صائب و صادقی است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در علم و عمل و سنت و سیره‌اش آموخت و امام علی علیه السلام آن را با عقلانیت و عدالت تجلی داد و سلمان‌ها، ابوذر‌ها، مالک اشتر‌ها، اویس قرنی‌ها، حجر بن عدی‌ها، رشید

1- نک: صف: 10.

2- نهج البلاغه، خطبه 27.

3- نهج البلاغه، نامه 62.

4- مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

5- نهج البلاغه، حکمت 131.

ص: 189

هجری‌ها، عمار یاسرها و ...، تا قاضی طباطبایی‌ها، ملاحسینقلی همدانی‌ها، علامه طباطبایی‌ها و امام خمینی‌ها و ... را پرورش داد و به مکتب انسانیت معرفی کرد و آنها از تجارت رهایی‌بخش الهی بهره بردند.

ص: 190

بخش چهارم: راه‌های معرفت الله و مراتب سیر و سلوک در قرآن

اشاره

مراتب سیر و سلوک در قرآن

زیر فصل ها

فصل اول: راه های معرفت الله

فصل دوم: ویژگی های سالکان الهی در قرآن

فصل سوم: عرفان به نفس، قرارگاه مرکزی سیر و سلوک الی الله

فصل چهارم: تزکیه نفس، زیربنای عرفان عملی

فصل پنجم: اوصاف و اصول حاکم بر زندگی عرفانی از دیدگاه امام علی علیه السلام

ص: 191

فصل اول: راه های معرفت الله

فصل اول: راه های معرفت الله

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيهِ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (1).

یکی از آیاتی که دو راه کلی آفاقی و انفسی، و رسیدن به خداشناسی و معرفه الله را پیش روی انسان نهاده و از «لقاءالله» سخن به میان آورده، همین آیه شریفه است.

راه انفسی، را به دو صورت می توان تحلیل کرد:

الف) راه حصولی معرفتِ نفس در معرفتِ ربّ؛

ب) راه حضوری و شهودی معرفتِ نفس در معرفتِ ربّ؛

حال عارفان، شناخت ذات حق و اسما و صفات و تجلیات ذات الهی از حیث نظری، و سیر و سلوک و پیمودن منازل و مقامات تا رسیدن به مقام فناء تام است از حیث عملی. به تعبیر شیخ الرئیس ابوعلی سینا: «وَالْمُنْصَرَفُ بِفِكْرِ ِهِ إِلَى قُدْسِ الْجَبْرُوتِ مَسْنَدَرِيماً لِشُرُوقِ نُورِ الْحَقِّ فِي سِرِّهِ (2)» تفکر در قدس عالم جبروت بر اثر رهایی از عالم ماده و انقطاع از جهان ناسوت و مداومت اشراق

- 1- نک: فصلت: 53 و 54.
2- اشارات و تنبیهاات، ج 3، ص 400.

ص: 192

نور حق در باطن و سرّ سالک را، در جمع‌بندی بسیار زیبا (قد جمع الشیخ جمیع مقامات العارفين فی هذا الفصل (1) (چنین مطرح می‌کند: «الْعِرْفَانُ مُبْتَدَأٌ مِنْ تَفْرِيقٍ وَ نَفْضٍ وَ تَرْكٍ وَ رَفْضٍ مُمَعِنٍ فِي جَمْعٍ هُوَ جَمْعُ صِفَاتِ الْحَقِّ لِلذَّاتِ الْمُرِيدَةِ بِالصِّدْقِ مُنْتَهَى إِلَى الْوَاحِدِ ثُمَّ وَقُوفٌ» تا مراتب «تَخْلِيهِ» عرفانی را در چهار رتبه:

اول _ تفریق یا جداسازی عارف از غیرحق؛

دوم _ نفی یا تکاندن دامن سالک از آلودگی اشتغال به غیرحق و گرد و غبارزدایی؛

سوم _ ترک یا تحصیل کمال، نه برای خود عارف یا رسیدن به فنای از خود؛

چهارم _ رفض یا فنای کلی که فنای از فناست؛

مطرح کند، تا به جایی برسد که «وحدت صرف» است و عارف و معروف یا سالک و مسلک از میان برچیده می‌شود و جز خدا و تجلیاتش یا معروف و مسلوک الیه، باقی نمی‌ماند که: «هُوَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ (2)». «سپس عارف «قرار» و آرام می‌گیرد. پس سیر عارفان تا جایی است که عارف از خود نیز غایب و فانی می‌شود و به آرامگاه و قرارگاه اصلی یا «توحید محض» واصل می‌گردد و «لقاءالله»، ثمره و رهاورد سلوکی او خواهد شد.

اگر در آیه 53 و 54 سوره فصلت _ که از عرفان به آفاق هستی و انفس انسانی برای عرفان به خدا استدلال شده است _ بنگریم، می‌بینیم نکات بسیار عمیق معرفتی وجود دارد که جریان عرفان علمی و عملی را می‌توان طبق آن استفاده و استخراج کرد:

- 1- تعلیقه و تصحیح الاشارات و التبیهاات، ج 3، ص 1074.
2- نک: قصص: 83.

ص: 193

نکته اول: در اینکه ضمیر «انه الحق» به چه چیزی برمی‌گردد؛ قرآن، خدا یا چیز دیگر، اختلاف نظر وجود دارد. مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیرالمیزان ضمیر را به قرآن (1) و در رساله الولایه به خدا بازگردانده است (2). علامه تهرانی، ضمیر را به مقدر مستفاد از فعل «نُری» که عبارت است از «مُری» (آیه از لحاظ آیه و مرآت بودن برای ضمیر «نا»). مُری چیست؟ آیات حق که نشان‌دهنده حق هستند؛ (3) زیرا معتقدند این‌گونه ارجاع در لغت عرب شیوع دارد و در قرآن مجید هم در «إِعْدَلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»؛ (4) ضمیر «هو» مرجع لفظی ندارد و به لفظ تقدیری مستفاد از «إِعْدَلُوا» که فعل امر جمع مذکر است _ ارجاع داد و آن لفظ «عدل» است. دوم اینکه در آیه مورد بحث که می‌فرماید: ما آیاتمان را در آفاق و انفس به آنها نشان می‌دهیم تا بر ایشان مبین شود که آن است حق، فوراً به ذهن می‌آید که نشان داده شده، حق می‌باشد و آن عبارت است از لفظ «مُری»، اسم مفعول از فعل «نُری»، یعنی ایاتنا.

نکته دوم: حق در جمیع ماسوای الهی که آیات خدا هستند، ظهور یافت و آیه به خودی خود، فقط برای ارائه صاحب آیه است و نشانی از آن بی نشان است و «خدا» را می‌نمایاند، نه خود را. از این رو، همه هستی، جلوه یا تجلیات حق تبارک و تعالی هستند. پس هر چه هست، خود خداست و مابقی، نمودهای او هستند و اینکه در عرفان گفته‌اند موضوع آن، بود و نمود است یا وحدت شخصی وجود، در آیات یاد شده به خوبی قابل استفاده است. پس عالم، «عالم توحید» است و «لاموجود سوی الله» و به تعبیر دیگر عرفانی، «لیس فی الدار غیره الدیار.»

1-المیزان، ج 17، صص 404 - 405.

2-رساله الولایه، فصل سوم.

3-الله‌شناسی، ج 1، ص 80.

4-نک: مائده: 8.

ص: 194

نکته سوم: مراد از «شهِید» در «أَوَّلَمَ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»، «مشهود» است، نه شاهد؛ (1) زیرا هر کس به هر چه بنگرد، نخست خدا را می‌بیند و خدایی که اول، آخر، ظاهر و باطن است، مگر می‌شود مشهود هر چیزی قبل از خود آن چیز نباشد که امام صادق علیه السلام فرمود: «لا یدرک مَخْلُوقٌ شَيْئاً إِلَّا بِاللَّهِ وَ لا تُدْرِكُ مَعْرِفَةَ اللَّهِ إِلَّا بِاللَّهِ» (2). «پس به هر جهت توجه شود، «او» دیده

خواهد شد؛ چه اینکه هر جهت «وَجْهَ اللَّهِ» است: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (3) به تعبیر علامه جوادی آملی:

احاطه کامل خدای سبحان بر درون و برون همه هستی، انسان را در معرفت او از واسطه بی‌نیاز می‌کند؛ چون هرچه بخواید واسطه معرفت خدا شود، محاط اوست و محیط، قبل از محاط خود دیده و شناخته می‌شود. با این بینش، دید انسان نسبت به جهان تغییر می‌کند. به هر چه نظر می‌افکند، نخست خدا را می‌بیند، سپس دیگری را. با سیر در عالم، به خدایی خدا پی نمی‌برد، بلکه با سیر در حقیقت هستی و معرفت خدای سبحان و صفات جمال و جلال او، عالم و آدم را می‌شناسد؛ یعنی وجود علمی، هماهنگ با وجود عینی است، همان‌گونه که وجود خداوند قبل از وجود هر چیزی است و همه اشیا متوقف بر وجود الهی‌اند. معرفت خداوند نیز قبل از هر چیزی معلوم است و همه علوم و معارف، متوقف بر معرفت خداوند است (4).

نکته چهارم: در آیه یاد شده، با توجه به تفصیل بحث تفسیری، از چهار راه خداشناسی سخن به میان آمده است:

1. راه آفاقی یا بیرونی که تفکر و تدبیر و نظر کردن به موجودات آفاقی و خارج از نفس انسان است؛ مثل پدیده‌ها و مصنوعات الهی که نشانه‌های خداوند متعال در آسمان و زمین هستند و موجب یقین به خدا و اسما و

1- تفسیر المیزان، ج 17، ص 405؛ رساله الولایه، فصل سوم.

2- توحید صدوق، ص 143، باب 11، ح 7.

3- نک: بقره: 115.

4- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، ص 191.

ص: 195

صفات و افعال الهی برای اهل تفکر و اصحاب خردورزی می‌شوند؛ زیرا علم به دلیل، ضرورتاً موجب علم به مدلول است و موجودات عالم وجود، دلایل خداشناسی‌اند.

2. راه انفسی که خود به دو صورت تحقق‌پذیر است:

الف) به صورت حصولی و مفهومی که انسان با بازگشت به نفس و خویشتن، به شناخت خدای سبحان برسد و نفس که از نظر وجودی به طور کامل و محض نامستقل است، شناخت موجود مستقلی که مقوم وجودی اوست، از او تفکیک پذیر نیست؛ زیرا نفس، عین ربط به خدا و راه فهم رابط و مستقل که در فلسفه اسلامی و حکمت الهی مطرح شده است، در جریان شناخت نفس برای شناخت خدا ساری و جاری است.

ب) به صورت شهودی و حضوری که انسان اگر به شهود حقیقت خود برسد، جز خدا را نخواهد دید و شهود نفس، همانا شهود رب است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ (1)». کافی است انسان خودشناس خودیاب، حجاب‌های خویشتن را کنار زند و حجاب‌زدایی و پرده‌برداری کند. اگر از راه «برهان لمّ» معینی از علت به معلول که در حکمت متعالیه مطرح شده است، وارد شویم، وجود انسان و البته دیگر موجودات امکانی، وجود رابط است، نه رابطی؛ چه رسد به نفسی و شهودی، و وجود رابط، مسبوق به شهود مربوط الیه است؛ زیرا مربوط الیه، مقوم رابط است و شناخت مقوم، به شناخت مقوم و معرفت به رابط، متوقف به معرفت «مربوط الیه» است و خدای سبحان، مقوم و مربوط الیه وجود انسان است و تا او شناخته نشود، نفس نیز شناخته نمی‌شود. از این رو، طبق این اصل، خداشناسی، مقدم بر نفس‌شناسی است و یکی از

-1- نک: انفال: 24.

ص: 196

معانی عمیق و دقیق «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، (1) همین است و این نوع شناخت، شناخت شهودی نفس است (2).

3. معرفت خدا به خدا که از باب «بِمَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ (3)» و «وَاعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ (4)» است. می‌توان این راه چهارم را _ که با عدد سه نشان دادیم؛ زیرا راه دوم را به دو قسم مطرح کردیم _ از بند پایانی آیه «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ... أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» استفاده کرد. در این راه چهارم، امتیازهایی وجود دارد که عبارتند از:

الف) وحدت راه و هدف؛ یا مسلک و مسلوک الیه که در خارج، عین همنند، اگرچه از نظر مفهوم متغایرنند.

- (ب) کوتاه‌ترین راه است؛ زیرا راه عین هدف است و واسطه‌ای وجود ندارد.
- (ج) نزدیکی هدف؛ در این راه، «ندا» از راه بعید نبوده، و به آن نیازی نیست، بلکه بین سالک و معبود نجواست. نجوای بنده با خدا: «واقبل علی اذا ناجیتک»، و نجوای خدا با بنده: «فصعق لجلالک فناجیته سرّاً (5)».»
- (د) عمیق و امن؛ زیرا در این سیر، حقیقت (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ (6)) برای سلوک آشکار می‌شود که عمیق‌ترین و امن‌ترین راه معرفت خداست (7).

تبصره:

یک _ در سیر آفاقی با سه عنصر سالک (رونده)، مسلک (راه) و مسلوک الیه (هدف)، و در سیر انفسی با دو عنصر سالک (رونده) و مسلوک الیه (هدف) و

-
- 1- بحار الانوار، ج 2، ص 32.
 - 2- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، صص 178 و 179 (پاورقی)؛ رساله الولایه، فصل چهارم.
 - 3- مفاتیح الجنان، دعای صباح امیر المؤمنین (ع).
 - 4- اصول کافی، ج 1، ص 85.
 - 5- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
 - 6- نک: حدید: 3.
 - 7- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، ص 185.

ص: 197

در از مقصد به مقصود یا سیر در حقیقت هستی با وحدت راه و هدف یا مسلک و مسلوک الیه از حیث عینی و خارجی مواجه هستیم. پس ممتازترین راه، راه از خدا به خدا و سیر در حقیقت هستی است که «مشهود هر چیزی، قبل از خود آن چیز است.»

دو_ «هر چند سیر آفاقی، به تفاوت سالک و مسلک شناخته می‌شود، ولی معلوم بالذات که حاکی از آفاق است، پیوند وجودی با سالک دارد و در محور اتحاد عالم و معلوم بالذات، می‌توان سیر آفاقی را در قلمرو سیر انفسی قرار داد، اگرچه با سیر انفسی حقیقی، فرق‌های زیادی دارد. چنان که در سیر انفسی، تا زمانی که

در مفاهیم حصولی و صور ذهنی محض شود و بحث اتحاد عالم و معلوم بالذات هم در قلمرو هستی مطرح نباشد، می‌توان سیر انفسی را در منطقه سیر آفاقی محسوب داشت (1)».

سه _ دستاوردهای «راه انفسی» عبارتند از:

اول _ بصیرت باطن؛

دوم _ گشایش راه‌های جدید برای تحصیل معارف الهیه و روزی‌های معنوی؛

سوم _ فرقان پیدا کردن؛

چهارم _ حیات طیبه که در آن نورانیت دل، تأیید الهی، استغراق در نعم الهی و فرشته معنوی شدن وجود دارد؛

پنجم _ مشاهده ملکوت هستی؛

ششم _ رؤیت خدا با چشم دل؛

هفتم _ ادراک حقیقت ایمان و یقین (2).

علامه طباطبایی پس از تعیین راه آفاقی و انفسی، در جریان عمل و رسیدن

1- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، پاورقی ص 150.

2- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، پاورقی صص 161 - 168.

ص: 198

به مقام تصعید وجودی برای درک راه محبت الهی و دیدار حق سبحانه می‌فرماید:

سیر آفاقی، به تنهایی موجب دستیابی به معرفت حقیقی و عبادت حقیقی نمی‌گردد؛ زیرا همانا شناخت موجودات آفاقی، از آن لحاظ که آثار و نشانه‌های خداوند هستند، فقط سبب علم حصولی به وجود آفریدگار و صفات او می‌گردد و این چنین علمی، متعلق به قضیه‌ای است که دارای موضوع و محمول باشد و این هر دو از مفاهیم به شمار می‌آیند و ... اما راه معرفت نفس، نتیجه آن معرفت حقیقی است و مقصود از آن این است که انسان فقط توجه به خداوند سبحان نماید و همه موانع توجه به خدا را بردارد، تا به معرفت نفس پرداخته و نیاز ذاتی آن را مشاهده نماید

و مشاهده او، از مشاهده مقومش جدا نیست و با شناخت خدا، به شناخت نفس و خویشتن خویش خواهد رسید (1).

البته منظور علامه، معرفت شهودی نفس است، نه معرفت مفهومی آن، که خود داخل در معرفت آفاقی است. از این رو، معرفت نفس شهودی، به «عمل» و سیر وجودی و از خویشتن فانی شدن نیاز دارد و اگر چنین معرفتی حاصل آمد، انسان به مقام عبودیت الهی دست می‌یابد و عبادتش نیز از نوع عبادت عارفه خواهد شد؛ یعنی عبادت توحیدی و البته همه اینها بر اساس فیض و فضل الهی حاصل شدنی است.

بنابراین، اگر انسان به معرفت خدا از راه خدا یا معرفت شهودی نفس راه یافت که از طریق عملی و با تهذیب و طهارت نفس ممکن است، خدا را پیش از هر چیزی شهود می‌کند؛ زیرا خداوند متعال، احاطه وجودیه با همه آیات آفاقی و انفسی دارد. او سابق است و مسبوق غیر اوست. او ظاهر است و ظهور اشیا به واسطه او خواهد بود که خدای سبحان فرمود: «فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَنَمَّ وَجْهُ

1- رساله الولایه، فصل چهارم، ترجمه و شرح: صادق حسن‌زاده، صص 88 - 96.

ص: 199

اللَّهِ (1) «یا فرمود: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (2) «یا فرمود: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ... أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئِهِ مِن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (3)».

پس در دار وجود، جز خدا نیست و عرفان نیز «جز خدا، هیچ ندیدن» است و رسیدن به قله والای توحید حقیقی. اگر انسان سالک عارف به چنین موقف و مرتبه‌ای رسید، به زبان حقیقت و عمل و با تمام وجود می‌گوید: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (4) «یا سروده سرّ او چنین خواهد شد: «قُلْ إِن صَّلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (5)». چنین انسان موحدی است که سیر از کثرت به وحدت می‌نماید و در عالم وحدت اسمایی و صفاتی نیز تفرّج و سلوک نموده، سپس با تمام بینش و نگاه وحدت‌گرایانه، سیر از کثرت به وحدت می‌کند، تا دست انسان‌های مستعد را بگیرد و مقام هدایت و ارشاد را محقق کند

که دل چنین انسان‌هایی، سرشار از نور خدا و حیات و هستی آنها، تجلی‌گاه بندگی خدا و عبودیت الهی است. پس آنان عبدالله و عندالله هستند و جایگاه ایشان، «فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ (6)».»

نتیجه آنکه، آیات سوره فصلت، راه‌های شناخت و شهود خدای سبحان را فراروی انسان قرار می‌دهد و از لب و مغزای عرفان و عارفان الهی حکایت می‌کند؛ که معرفت شهودی، محبت شهودی و این دو، عبودیت شهودی را به همراه خواهند داشت و در عبادت و بندگی شاهدانه و عارفانه، «جز خدا»

1-نک: بقره: 115.

2-نک: حدید: 3.

3-نک: فصلت: 53 و 54.

4-نک: انعام: 79.

5-تفسیر موضوعی قرآن مجید، صص 162 و 163.

6-نک: قمر: 55.

ص: 200

پرستیده نشده و از خدا، جز خدا مطالبه نمی‌شود که در حقیقت، عبادت آزادگان و احرار است (1).

البته نهایت این عرفان حقیقی، اعتراف به جهل به شناخت همه‌جانبه خدای سبحان است: «ما عرفناک حق معرفتک»، (2) و اعتراف و اقرار به «عجز» از بندگی حقیقی خداوند متعال است: «ما عبدناک حق عبادتک (3)» و مهم این است که انسان، بنده خالص و مخلص خدا شود و به مرتبه: «لک عرفتک و انت دلتتی علیک و دعوتنی الیک (4)» برسد؛ زیرا شناخت هویت مطلقه غیبیه، مقدور کسی نخواهد بود. از این رو، بایسته و شایسته است انسان، سعه وجودی خویش را ارتقا بخشد و قدرت دید معنایی و معرفتی‌اش را عمق و ژرفا و گسترش دهد و حجاب‌های ظلمانی و نورانی را از بین ببرد که: «... لیس بینہ و بین خلقہ حجاب غیر خلقہ (5)».»...

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز (6)

یا:

بگذر از خویش اگر عاشق دل‌باخته‌ای

که میان نور او جز تو کسی حائل نیست

پس سیر در حقیقت هستی، که سفر «بِاللهِ فِي اللهِ» است، بسیار دشوار خواهد بود که امثال امیر سالکان و امام عارفان، علی علیه السلام فرمود: «أَهْ مِنْ قَلْبِهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ (7)» و اهل معرفت فرمودند: «نالاه علی علیه السلام از

1- نک: الله‌شناسی، ج 1، صص 84 - 130.

2- بحار الانوار، ج 69، ص 23.

3- بحار الانوار، ج 68، ص 23.

4- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی از امام سجاد (ع).

5- توحید صدوق، باب 28، ص 179، ح 12.

6- دیوان حافظ، غزل 266.

7- نهج البلاغه، حکمت 77.

ص: 201

سفر دوم است، نه سفر اول (1). «...»

البته برای اولیای الهی و عارفان حقیقی، چهار سفر (اسفار اربعه عرفانی) وجود دارد که عبارتند از:

1. «سیر از خلق به حق؛

2. سیر از حق به حق، که سیر الله فی الله است؛

3. سیر از حق به خلق با حق؛

4. سیر در خلق _ از خلق به خلق _ به حق (2). «»

آری، باید از مقام مُخْلِصین که فنای فعلی است، به «مقام مُخْصین» که «فنای ذاتی» است رسید، تا سالک الی الله همه هستی را با دید الهی و بینش توحیدی و شهودی مشاهده کند و «رسد آدمی که به جز خدا نبیند.»

1- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 2، ص 197.

2- نک: ملاصدرای شیرازی، اسفار الاربعه، ج 1، ص 13.

ص: 202

فصل دوم: ویژگی‌های سالکان الهی در قرآن

فصل دوم: ویژگی‌های سالکان الهی در قرآن

« 1. وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (1). »

در شأن نزول این آیات چنین آمده است: جمعی از ثروتمندان مستکبر و اشراف از خود راضی عرب، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و در حالی که اشاره به مردان باایمانی چون: «سلمان، ابوذر، صهیب، خباب و مانند آنها می کردند، گفتند: ای محمد! اگر تو در صدر مجلس بنشینی و اینگونه افراد را که بوی آنها انسان را آزار می‌دهد و لباس‌های خشن و پشمینه در تن دارند، از خود دور سازی، نزد تو خواهیم آمد، در جلسات حاضر می‌شویم و از سخنان بهره می‌گیریم. در این هنگام، آیات فوق نازل شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد: هرگز تسلیم این سخنان فریبنده توخالی نشود و همواره در دوران زندگی، با افراد باایمان و پاکدلی چون سلمان‌ها و ابوذر‌ها باش، هر چند دستشان از ثروت دنیا تُهی است (2).»

عارفان به خدا و بندگان شایسته الهی، صفات و ملکات وجودی دارند که هر کدام از آنها، خود نشانه‌هایی برای حرکت، سازندگی، معنویت‌گرایی، تحول‌زایی، بازسازی و نوسازی شخصیت مشتاقان کوی کمال است. صفاتی

1- نک: کشف: 28.

2- تفسیر نمونه، ج 12، ص 454.

ص: 203

که در این آیات بیان شده، عبارت است از:

الف) کسانی که در همه حال به یاد خدا هستند و همه زندگی آنها را خداگرایی، خداپوری و یاد خدا دربرگرفته است: «الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاهِ وَالْعَشِيِّ.»

ب) تنها ذات حق را می‌خواهند و لقاءالله را جست‌وجو می‌کند و به وجه‌الله نظر دارند: «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ.»

ج) کسانی که تنها موعظه الهی را با دل و جان پذیرفتند که فرمود: «إِنَّمَا أُعْطِيكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنَّىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا (1)». «...همه هدف خود را «خدا» قرار داده و همیشه بیدار دل و هوشیارند تا «الله»، لوجه‌الله، فی سبیل‌الله، لابتغاء مرضات‌الله و... را از یاد نبرند. کسانی چون سلمان و ابوذر که انگیزه، اندیشه، اخلاق و اعمالشان رنگ و بوی الهی گرفته و «صبغ‌الله» یافتند و چشم در چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دوخته و از چشمه زلال وحی و معارف نبوی و علوی نوشیدند و «نُطِعُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً (2)» را از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت طاهره‌اش علیه السلام آموختند و درس عملی سلوک الی‌الله و قیام‌الله را از علی علیه السلام در لیله المبیت گرفتند که: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (3)».

چنین مردان خدایی، به جایی رسیدند که «مَنَّا اهل‌البیت (4)» شدند و محرم اسرار وجودی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیه السلام گشتند. به مرتبه‌ای نایل شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات یاد شده (گویا آنان با شنیدن سخنان ناراحت‌کننده جمعی از ثروتمندان و اشراف عرب ناراحت شدند و به گوشه‌ای

1-نک: سبأ: 46.

2-نک: انسان: 9.

3-نک: بقره: 207.

4-الکافی، ج 1، ص 401، ح 2؛ بحارالانوار، ج 2، ص 191، ح 25.

ص: 204

از مسجد رفتند و به عبادت پروردگار پرداختند) به دنبال آنها رفت و فرمود:

حمد خدا را که نَمُرَدَم تا اینکه او چنین دستوری به من داد که با امثال شما باشم. معکم المحیا و معکم الممات، زندگی با شما و مرگ هم با شما خوش است (1).

این معنای عمیق «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يَجِدُونَ وَجْهَهُ» است. آری، معیت حقیقی و حشر متافیزیکی و عقلانی _ روحانی چنین انسان‌هایی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، معیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با آنان به دنبال داشت: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (2).

عارفان، تنها «خدا» را اراده کردند و بس: «العارف يريد الحق الاول لالشئ غيره، و لا يؤثر شيئاً على عرفانه، و تعبد له فقط، لأنه مستحق العباده و لانها نسبة شریفه اليه، لا لرغبه اورهبه (3)». «... از این رو، هدف عارف، تنها خدا و وجه الله است و او حق را نیز برای حق می‌خواهد و این مطلوب را بر هر مطلوب دیگری ترجیح می‌دهد و عبادت عارف برای خود حق است، نه وسیله جلب منفعت یا دفع مضرت (4).

کسانی که عشق و عرفان را در پرستش معشوق و محبوب در هم آمیخته و غیر اویی نمی‌بینند و نمی‌شناسند که در برابر آن سر فرود آورند و البته چنین بندگان عارف و عاشق بسیار اندکند: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ» (5) اینان حتی خود عرفان را نمی‌خواهند و عرفان برای عرفان را شرک و دوگانه‌پرستی می‌دانند و لذت‌های روحانی آنها در «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي» (6) «تحقق و تعیین می‌یابد

1- تفسیر نمونه، ج 12، ص 455.

2- نک: الرحمن: 60.

3- اشارات و تنبیهات، (شرح خواجه نصیر طوسی و قطب الدین رازی)، تصحیح و تحقیق: کریم فیض، ج 3، ص 405.

4- نک: مجموعه آثار، ج 7، صص 111 - 133.

5- نک: سبأ: 13.

6- نک: فجر: 29 و 30.

که لذت دیدار با دوست و بهشت لقای الهی است. البته «وجه خدای تبارک و تعالی، همان اسمای حسنی و صفات علیایی است که متوجهان به درگاهش، با آنها متوجه می‌شوند و به وسیله آنها خدا را می‌خوانند و عبادت می‌کنند(1)».

از سوی دیگر، وقتی معیت با انسان‌های الهی و متذکران خدا و متوجهان به اسما و اوصاف خداوند را مطرح کردند، به عنوان تأکید فرمودند: «وَلَا تُعَدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.» هرگز چشم خود را از این گروه باایمان، ولی ظاهراً فقیر برمدار و به خاطر دنیا به این مستکبران از خدا بی‌خبر دیده می‌فکن، که خود، دستوری سازنده برای دوستداران سیر و سلوک است که: با انسان‌هایی که دارای کمالات معنوی و علوم و معارف الهی‌اند و با خدا انس و الفت دارند و از مطیعان شریعت حقه هستند، ارتباط داشته باشند و به ثروت و ثروتمندان با چشم طمع و اصالت‌بینی هرگز نگاه نکنند. یا فرمود: «وَلَا تُطْعَمَنَّ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا.» از آنها که دلشان غافل از یاد خداست، نباید اطاعت و پیروی کرد. «وَاتَّبِعْ هَوَاهُ» و گرفتار هواپرستان نباید شد؛ آنهایی که دچار آفت افراط و اسراف‌کاری شده‌اند «وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا.»

پس درس بزرگ این است که ممکن است کسانی ظاهراً فقیر و تهیدست باشند یا فقر مادی و مالی داشته باشند، ولی غنای معنوی دارند و عاشق خدا هستند و کسانی هم فقر اقتصادی ندارند، ولی گرفتار فقر اعتقادی، معنوی و معرفتی هستند. انسان بیدار باید با ارباب معرفت و معنویت معیت و حشرونشر داشته باشد، گرچه از هر قشر و طبقه‌ای باشند. مهم با خدا و دوستان خدا بودن است که کمال محسوب می‌شود. به این اشعار علامه حسن‌زاده آملی توجه کنیم:

من این دنیای فانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

1- تفسیر المیزان، ج 13، ص 417.

ص: 206

من این لذات آنی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

به جز محبوب یکتایم نمی‌دانم، نمی‌دانم

به جز آن یار جانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

به جز راه وصالش را نمی‌پویم، نمی‌پویم
 جز این ره کامرانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم
 به جز قرآنی کتابی را نمی‌خوانم، نمی‌خوانم
 به جز سبع المثانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم
 علی و آل پاکش را پذیرفتم، پذیرفتم
 فلانی و فلانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم(1)

« 2. وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، وَالَّذِينَ يَبِيئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا، إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا، وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا(2). »

«عِبَادَ الرَّحْمَنِ»، عنوان دیگری از عارفان و سالکان الهی و اولیای خداست که دو دسته صفات ثبوتی و سلبی دارند؛ چرا که انسان‌های الهی، هم به آراستن و تخلیه و تجلیه می‌پردازند، و هم به پیراستن و تخلیه و تنزیه خویش اهتمام دارند. این آراستگی و پیراستگی را، در ساحت‌های اعتقادی، اخلاقی _ معنوی و احکام عملی تعمیم می‌دهند و همه این ساحت‌ها را در هندسه‌ای الهی به هم مرتبط و پیوسته می‌دانند، نه از هم جدا و گسیخته. از این رو، صفات ثبوتیه، ایجابی و آرایشی آنها عبارتند از:

الف) تواضع و فروتنی؛

1- دیوان اشعار، ج 1، صص 108 و 109.

2- نک: فرقان: 63 - 67.

ص: 207

ب) مدارا با جاهلان و نادانان؛

ج) عبادت‌های شبانگاهی، به ویژه سحرخیزی و شب‌زنده‌داری؛

د) ترس از خداوند و عذاب الهی؛

ه) ترک از افراط و تفریط در مسائل گوناگون زندگی؛

و) تحقیق و تفکر و اندیشیدن در کارها؛

ز) توجه به تربیت اولاد و تحویل فرزندان صالح به جامعه؛

ح) آسوه و الگوی دیگران بودن؛

ط) صبر در برابر مشکلات ناخوشایند زندگی.

با توجه به این آیات:

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا فُرَّةً أَعْيُنَ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا، أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا⁽¹⁾.

از سوی دیگر، با توجه به آیات: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا، يَضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا، إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا، وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا، وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا⁽²⁾» از صفات سلبیه به دور هستند؛ مثل این موارد:

الف) دست شستن از هرگونه شرک به خدا؛

ب) احترام به خون افراد بی‌گناه؛

ج) ترک بی‌عفتی و آلوده نشدن به زنا؛

د) حاضر نشدن به مجالس آلوده و باطل؛

1- نک: فرقان: 73 - 75.

2- نک: فرقان: 68 - 72.

بنابراین، در آیات 63 تا 76 سوره فرقان، با ویژگی‌هایی از عبادالرحمان و اولیای الهی آشنا می‌شویم که بر چند نکته مهم و سازنده دلالت می‌کند:

اول _ سلوک عرفانی و عالی، از راه سلوک اخلاقی که اکتساب فضایل و پرهیز از رذایل است، حاصل‌شدنی است؛ زیرا انسانی که حُسن سلوک اخلاقی ندارد، چگونه می‌تواند در وادی سیر و سلوک عرفانی گام بگذارد. پس اخلاق، مقدم و مقدمه عرفان است.

دوم _ انسان‌های وارسته، از ویژگی‌هایی برخوردارند که رابطه آنها را در ساحت‌های چهارگانه ساحت رابطه انسان با خدا، خود، جامعه و با جهان، درست، معقول و مبتنی بر دستورالعمل‌های الهی تنظیم کند و در همه حوزه‌های عبادت، سحرخیزی، مدارا با مردم، اعتدال ورزی، دوری از گناهان فردی و اجتماعی موفق باشد.

سوم _ انسان سالک الهی درباره خود، خانواده و جامعه‌اش احساس مسئولیت می‌کند. از این رو، امام انسان‌های پرهیزگار و پارسا خواهد شد. انسان اُسوه، در همه زمینه‌ها اُسوه می‌گردد و رشد هماهنگ و متوازن دارد؛ یعنی همه استعدادها و قابلیت‌هایش پرورش می‌یابد، نه اینکه رشد ناقص و نامتوازن و کاریکاتوری بیابد. به همین دلیل، انسان کامل اسلام، انسان رشدیافته در همه ابعاد و ساحت‌های وجودی است (2).

چهارم _ به تعبیر استاد جوادی آملی، انسان سائر و صائر الی‌الله، از شرایط و آداب و ویژگی‌هایی برخوردار است که عبارتند از: 1. معرفت همه‌جانبه به خدا، (معرفت عقلی و شهودی)، 2. هجرت و دوری از هر پلیدی و رجز و

1- نک: ناصر مکارم شیرازی، والاترین بندگان، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، صص 14 _ 254.

2- نک: مجموعه آثار، ج 22، صص 557 - 559، 719 و ج 23، صص 139، 142، 220، 240 و ...

ص: 209

رجس و گناه و گرفتاری، 3. سرعت در سیر و سلوک، 4. سبقت در سرعت به سوی خدا تا از شمار «السابقون» قرارگیرد که مقامی بالاتر و والاتر از «ابرار» دارند، 5. امامت. سپس فرمود: «لِأَنَّ الْعَارِفَ إِذَا هَاجَرَ إِلَى رَبِّهِ وَ سَارَعَ فِي هِجْرَتِهِ

وَ أَسْبَقَ الْخَيْرَاتِ وَ سَابِقَ غَيْرِهِ فِيهَا صَارَ إِمَاماً يَأْتُمُّ بِهِ غَيْرَهُ مِنْ أَهْلِ النَّقَى، لَأَنَّهُ يَهْدِي الْمُتَّقِينَ كَمَا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ، فَيَصِيرُ بِمَنْزِلَةِ الْقُرْآنِ النَّاطِقِ حَسَبَ سَعَةِ وَ جُودِهِ (1). «بنابر این، سالکان، درجات و مقاماتی را می‌پیمایند که از معرفت یقینی به خدا آغاز شده و هجرت انفسی نموده و سرعت و سبقت در هجرت به سوی خدا گرفته و در نهایت، الگوهای عینی انسان‌های اهل تقوی می‌شوند و به تعبیری، «قرآن ناطق» در مرتبه وجودی خود خواهند شد.

پنجم - «مُحَمَّدَ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعاً سُجّداً يَبْتَغُونَ فَضلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظِيَهُمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً (2).»

آیه بسیار روشن و افتخارآمیزی که برای اصحاب بیدار و پایدار پیامبر و الامقام اسلام نازل شده، تا تصویر زیبایی از آنها را از زبان «تورات» و «انجیل» بیان کند، با واژه «معیت» که معیت معنایی و معرفتی است و حشر و نشر متافیزیکی و ماورایی را دربرمی‌گیرد، آغاز می‌شود: «مُحَمَّدَ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ.»

کسانی را که هم‌رای و همراه پیامبر هستند، با ده ویژگی، که پنج ویژگی از تورات و پنج ویژگی دیگر از انجیل است، معرفی کرد. این ویژگی‌ها عبارتند

1- نک: سرچشمه اندیشه، ج 6، صص 233 - 235.

2- نک: فتح: 29.

ص: 210

از اوصاف مهر و قهر، ظاهر و باطن، عقیدتی، اخلاقی و اجتماعی:

1. در برابر دشمن محکم، استوار و شدید هستند؛ یعنی اهل مسامحه و مصالحه و سازشکاری نیستند و هرگز بر سر اصول و ارزش‌های اسلامی _ انسانی، با دشمن کنار نمی‌آیند، اگرچه مشکلات فراوانی برای آنها داشته باشد: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ.»

2. با خودی‌ها، مؤمنان، همکیشان و دین‌داران، رؤف و مهربان هستند و تسامح و تساهل و مدارا را در چنین موضعی کاملاً مراعات می‌کنند: «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» تا مهر و عاطفه و وحدت و همدلی داشته باشند.

3. همواره تسلیم خدا و بنده حق هستند: «تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا»؛ یعنی بنده خدا هستند.

4. تنها به دنبال رضایت الهی و فضل خدا و رضوان حق هستند. «يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»؛ یعنی از انگیزه الهی، توحیدی و خالصانه برخوردارند و فقر و نقص خویش را می‌شناسند و در جست‌وجوی فضل و عنایت الهی‌اند.

5. چهره این مردان الهی نورانی، حاکی از عبودیت الهی و زیبایی خاصی است که به دلیل بندگی، خلوص، یاد خدا، شب‌زنده‌داری‌ها و سحرخیزی‌ها به دست آورده‌اند: «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ».

6. دوره جوانه و نهاله نشانی آنان، در سرزمین طیبه وحی و معیت با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بوده است؛ یعنی دوره شکل‌گیری شخصیت آنها از نظر عقیدتی، اخلاقی و عملی، در معیت با پیامبر و در بستان وحی و آموزه‌های نبوی بوده است. «شَطَأَةٌ» به معنای جوانه است؛ جوانه‌هایی که از پایین ساقه و کنار ریشه‌ها بیرون می‌آید. «آزَرَةٌ» از ماده «موارزه»، به معنی معاونت است.

7. رویش و پویش یافته و از مرحله‌ای به مرحله‌ای بالاتر سیر یافتند و جوانه وجودشان پرورش یافته، بر همه حجاب‌های خود و خاک پیروز شده و

ص: 211

غلبه کردند و با وجود مشکلات، شکفته شدند. «فَآزَرَةٌ»؛ یعنی دوران رشد و بالندگی را نیز سپری کردند.

8. استحکام و قدرت و دقت یافته، از نظر فکری، معنوی، عقیدتی و اخلاقی، به گونه‌ای در مکتب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله رشد یافتند که «پایداری» را با «بیداری» گره زدند و مصداق «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا (1)» گشتند و عهد بلوغ و شکوفایی و عقلانیت و قدرت معنوی را نیز پشت سر گذاشته، محکم و استوار شدند.

9. استقلال و دوره باروری و مبارک شدن در هر زمان و زمینی نیز در همراهی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شامل حال آنها شد. «فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ»؛ یعنی

با ریشه دوانیدن در سرزمین وحی و نبوت و از شمار مردان مدینه‌النبی صلی الله علیه و آله شدن، از نظر معرفتی، معنویت و رفتاری، پا بر جا و خودباور شدند و دیگر تشدید و تردیدزایی‌ها و شبهه‌افکنی‌ها و پرسیدن‌ها آنها را متزلزل نکرد و از دین و دین‌داری خارج نساخت و درک و درد دینی یافته، خود دین‌شناس دین‌دار شدند و دین‌دار دین‌شناس گشتند و به دفاع عقلانی و قاطع از مرزهای عقیدتی و دینی پرداختند. علاوه بر اینکه منشأ تبلیغ دین، گسترش ارزش‌های اسلامی _ توحیدی و عدالت‌ورزی و عدالت‌گستری شدند و جهاد با مال و جان و زبان را سرلوحه فعالیت‌های خویش کردند. پس: «كشَجَرَه طَيِّبَه اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي اُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا (2)». «درخت تناور و بارور شده و ثمربخش شدند.

10. خار چشم دشمنان دین و دین‌داری شدند؛ یعنی حرکت تعالی جویانه و رشد و رستگاری یافتند که کافران از آنها به خشم آمدند. از این‌رو، اینان همواره

1-نک: فصلت: 30.

2-نک: ابراهیم: 24 _ 25.

ص: 212

در حال حرکت، پوییش و رویش، تعالی وجودی و توسعه در ساحت هستی خود هستند و «مَنْ اَيْدُنَال» و «خود برتر» خویش را در پرتو «هدایت تشریحی» و آموزه‌های اسلامی پرورش می‌دهند. طرح «وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاَجْرٌ عَظِيمٌ» در پایان آیه، نشان از این دارد که تنها کسانی که در حرکت و سلوک معنایی ماندند و از همه خطرات عبور کردند و جان سالم به در بردند و در خط نبوت، شریعت و امامت و ولایت باقی ماندند و «ایمان و عمل صالح» _ که روح و گوهر سیر و سلوک تکامل یابنده است - را تداوم بخشیدند، همواره مشمول عنایات الهی‌اند.

بنابراین، این آیه، از ویژگی‌هایی یاد می‌کند که عرفان مثبت، عرفان جهادی و حماسی، عرفان عقل و عشق، عرفان درد خدا و خلق، عرفان درون‌گرایی و برون‌گرایی، و عرفان کامل و جامع را معرفی کند؛ زیرا عرفان قرآن و عترت، و عرفان نبوت و امامت، چنین است. چنان‌که در آیه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّاجِدُونَ الرَّاٰكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْاٰمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (1)» نیز اوصاف فردی و اجتماعی یا

معنویات و اجتماعات را طرح نموده است. همچنین در بسیاری از آیات قرآن، از جمله مؤمنون: 1_10، یونس: 7_9، محمد: 2_7، حدید: 25_29 و... نیز نشانی از آن انسان‌های الهی ارائه فرمود که برای خردمندان و فرزندان فرهیختگان در سلوک عرفانی، بسیار گره‌گشا و بصیرت‌بخش خواهد بود.

1-1 نک: توبه: 112.

ص: 213

فصل سوم: عرفان به نفس، قرارگاه مرکزی سیر و سلوک الی الله

فصل سوم: عرفان به نفس، قرارگاه مرکزی سیر و سلوک الی الله

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (1)».

نقطه مرکزی حرکت تکاملی و صیرورت انسان، درون جان و نفس است که قرآن کریم یا قرآن صامت، و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام یا قرآن ناطق، به شناخت و تهذیب آن ترغیب کردند و عوامل اصلاح و افساد و ریشه‌های رشد و غی آن را معرفی و کلید کمال را تهذیب و تجرید نفس عنوان نمودند. قرآن کریم فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (2)» پس ریاضت نفس برای رهایی از هر تعلق و تعینی است تا انسان به کوی حق راه یابد و بارگاه قرب و لقا را تجربه کند.

آیه یاد شده، از کلیدی‌ترین معارف عرفانی _ شهودی است که چند نکته بنیادین در آن نهفته است:

الف) نفس و جان انسان، مدار و محور اصلی سیر و سلوک است؛ یعنی سالک در «مسلک» که نفس خود اوست، به سوی مسلوک الیه در حرکت است.

ب) سالک اگر تظن داشته باشد و جام جان خویش را نیک بنگرد، می یابد که

1-1 نک: مائده: 105.

2- نک: شمس: 9.

ص: 214

«مسلوکُ الیه» نیز در درون خود اوست: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ (1)».

ج) سالک اگر ریاضت معقول، مشروع و معتدل را بر اساس آموزه های قرآن کریم و انسان کامل معصوم علیه السلام متحمل شود، به تدریج و منزل به منزل به مرتبه فنای افعالی، صفاتی و ذاتی می‌رسد و «فناهی تام» شامل حال او می‌گردد. پس سالک و مسلک، استهلاک و اندکاک در مسلوک الیه می‌یابد و به تجلی تهذیبی و شهودی حق از میان می‌رود و تنها «مسلوکُ الیه» می‌ماند که هرچه هست، اوست.

د) بنابراین، هیچ غایتی برای سالک نیست، مگر لقای پروردگارش که با فناء فی الله و بقای بالله حاصل‌شدنی است. با «الی الله مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً» و «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (2)»، «وَأَلِيهِ الْمَصِيرُ (3)» از خویشتن خویش قصد و آهنگ دیدار دوست می‌کند. پس خود را بشناسیم و خود را بسازیم که هیچ کاری مهم‌تر از این نداریم و ابد در پیش داریم و سکون و توقف معنایی ندارد. از این رو، سالک سر از پاشناخته، همواره رو به پیش در حال رفتن و شدن است؛ شدنی که او را به شهود و اصل کند.

ه) یکی از آموزه‌های آیه «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ»، مراقبت، خویشتن‌یابی و خودنگه داری است؛ چنان که خودنقدی و نظارت همه‌جانبه و حساب‌رسی از همه مناسبات وجودی و فعالیت‌های علمی و عملی خودمان هست تا چنین مراقبه و محاسبه‌ای ملکه حیات سالک نشود، او راه به جایی نمی‌برد و لذت عرفانی و روحانی «لقاء الله» را نمی‌چشد.

و) حرکت سالک از «درون» به سوی «محبوب و معبود» است، نه از «برون».

1- نک: انفال: 24.

2- نک: شوری: 53.

3- مائده: 18؛ شوری: 15؛ تغابن: 3.

ص: 215

از این رو، سالک قرآنی همواره درون‌گراست. حتی در برون‌گرایی هایش نیز درون‌گراست؛ چه اینکه سیر در آفاق و مجاهدت‌های اجتماعی‌اش نیز، در حقیقت سیری آنفُسی و درونی است و او در حال تکامل وجودی و حرکت جوهری اشتدادی و نهادی است و خویشتن را پرورش می‌دهد. حتی در سیاست‌ورزی، تجارت‌پیشگی، تعلیم و تربیت، رابطه با جامعه و جهان نیز سیر درونی دارد و خویشتن را بر فعلیت می‌رساند و اینکه در درون او درباره خدا و عوالم غیب چه می‌گذرد و شوق شهود، او را به خدمت به خلق هدایت می‌کند و درد دیدار دلبر و دلدار، او را به درد و درک خلق خدا می‌کشاند و اهتمام او به مسلمانان و جامعه بشری، او را به عدالت‌ورزی، مهرورزی و... سوق می‌دهد، برای این است که رضوان الهی و شهود وجه خدا و سپس شهود در جَنَّتِ اللقا برای او حاصل گردد.

ز) قرآن کریم تحریص و ترغیب می‌کند: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی جان خود را بشناسیم و قدر آن را بدانیم و از آن صیانت کنیم که دزدان و رهنان فراوان هستند. مراقب باشیم به حریم حَرَمِ جان، اغیار و نامحرمان وارد نشوند و دشمنان جان، جانمان را نکشند و ما را از بین نبرند. پس مواظب باشیم گرفتار تهاجم و شبیخون دشمن درون یا نفس اماره و نفس مسوِّله نشویم و دشمن برون (شیطان که دشمن آشکار انسان است) بر کشور وجود انسان سلطه نیابد؛ که راه اصلی مراقبت از خود حقیقی و مَن فطری و خدایی، همانا عبودیت محض خداست.

حال برای اینکه طریق نفس که طریق اولیای الهی و مسلک شاگردان مکتب قرآن در سیر و سلوک عرفانی است، برای ما روشن شود، تا ببینیم در چه وضعیتی هستیم و در کجا سیر می‌کنیم یا به بیان دیگر، خویشتن را توزین کنیم

ص: 216

و قدر و منزلت خویش را بشناسیم، پرسش‌هایی را مطرح می‌کنیم تا بیابیم حال و روز و روزگار ما چگونه است. این پرسش‌های سازنده، هشداردهنده و بیدارگر را بسیار خودمانی و روان مطرح می‌کنیم. پس:

ای عزیز! آیا در اینکه از کجا آمده‌ای، در کجا هستی و به کجا می‌روی، اندیشیده-ای و پاسخی برای فلسفه حیات خویش یافتی؟

ای عزیز! آیا دانستی و یافتی که قرآن کریم، کتاب انسان‌شناختی و انسان‌سازی است و همه ابعاد و ساحات‌های ما در آن تبیین گردیده و سعادت و شقاوت، کمال و نقصان، خوشبختی و بدبختی و ما در آن نوشته شده است؟

ای عزیز! تا چه اندازه در جهت شناخت خود، استعدادهای خویشتن، و ساختن و پرداختن خود برآمده‌ای؟ مگر نیافتی که اشتغال به تهذیب نفس و خودسازی، بهترین، سودمندترین، و نجات‌بخش‌ترین کار ممکن و سودآورترین نوع تجارت است؟

ای عزیز! آیا تاکنون با خویشتن خلوت کرده و به درون خود رفته‌ای، تا از فطرت توحیدی و الهی خود معارف و حقایق را بشنوی و همه چیز را از درون خود بخوایی و در ذلت خویش جست‌وجو کنی؟

ای عزیز! چرا در بیرون وجود خود کوشیده‌ای و به درون خویش برنگشته‌ای و سعی کرده‌ای همه چیز را بشناسی غیر از خویشتن را؟ در جست‌وجوی هر چیزی غیر از خود هستی و «خود» را گم کرده‌ای و در پی آن نیستی که پیدایش کنی؟ آیا به راستی خود را یافته‌ای و خویشتن را پیدا کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا اندیشیده‌ای که جوانی و عمر خود را در چه راه و برای چه چیزی صرف کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا چنان‌که به درمان بیماری‌ها و دردهای جسمانی توجه داشته و

ص: 217

درمانش کرده‌ای، به دنبال درمان دردها و معالجه بیماری‌های درونی خود برآمده‌ای؟ آیا اساساً فکر کرده‌ای چه بسا سلامت جسمانی داری و بیمار روحی هستی؟

ای عزیز! در همه زندگی خود آیا به حرام و حلال، ارزش و ضدارزش، بایدها و نبایدهای خداوند که نسخه سعادت انسان است، توجه کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا در تصدیق و تکذیب‌ها، و دوستی و دشمنی‌ها، ملاک را «خدا» و «دین خدا» قرار داده‌ای یا محور همه داوریه‌ها و نفی و اثبات‌ها و حب و بغض‌ها، نفس اماره، مسوئله و زینت‌بخش تو بود؟

ای عزیز! آیا در دل خود «یاد خدا» را ملکه کرده و سپس در همه زمان‌ها و مکان‌ها آن را در نظر گرفته‌ای؟ آیا با کسانی که به یاد خدا هستند و گفتار و رفتارشان حکایت از «یاد خدا»ست، رابطه دوستی برقرار کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا تنها به فکر مأكولات بوده‌ای یا به «معقولات» نیز اهتمام ورزیده‌ای؟

ای عزیز! در وفای به عهد، صدق در گفتار و رفتار و امانتداری چگونه بوده‌ای؟

ای عزیز! آیا به «نماز» که یاد خدا، ستون دین، پرچم اسلام، نور چشم خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و چشمه زلال طهارت و طراوت است، عشق ورزیده و آن را در متن زندگی‌ات نهاده‌ای و به آن اهمیت بسزا داده‌ای؟

ای عزیز! با مؤمنان و عالمان که برادران ایمانی و پدران روحانی ما هستند، چگونه معامله کرده‌ایم؟ چه نوع رابطه‌ای را با آنها برای خویشتن تعریف کرده‌ایم؟

ای عزیز! در برابر گناه دیگران چه موضعی داشته و گناهان خود را چگونه دیده‌ایم؟

ص: 218

ای عزیز! آیا کوچک‌ترها و همسن‌وسالان و بزرگ‌ترهای خود را بهتر و برتر از خویش دانسته‌ایم و آنان را احترام و تکریم کرده‌ایم؟

ای عزیز! در «دل» خویش به کدام دسته تعلق خاطر داریم؛ به مؤمنان یا فاسقان، به عادلان یا ظالمان، به صالحان یا طالحان، به تقوایپیشگان یا طغیان‌گران، به کسانی که خیر و سعادت ما را می‌خواهند یا کسانی که افسارگسیختگی و لاقیدی ما را می‌پسندند؟

ای عزیز! آیا تا به حال سحرخیزی و شب‌زنده‌داری معنامند، جهت‌دار و هدف‌دار که «خدا»، عقلانیت، معنویت و معرفت در آن باشد، داشته‌ای؟ راستی چه شب‌ها که برای این و آن نخوابیدی و چه شب‌ها که در گیرودار اوهام و خیالات پریشان خود قدرت استراحت و خواب نداشتی! حال آیا شده است «خیال خدا» و خاطر الهی خواب را یک شب از تو ربوده باشد و خوف از آتش الهی و عشق به بهشت و نعمت‌های حضرت دوست نیز آرام و قرار را از تو گرفته باشد؟

ای عزیز! تا چه اندازه به شریعت الهی و رساله‌های علمیه توجه عملی داشته‌ای و معیار زندگی‌ات در همه جا و همه زمان‌ها بوده‌اند؟

ای عزیز! آیا از نمازها، دعاها و زیارت‌های خود راضی هستی و بهره‌برداری کرده‌ای؟ آیا از توبه و استغفار خویش خشنودی یا باید از توبه‌ات توبه کنی؟

ای عزیز! آیا راز دوستت و سرّ مردم را نگه داشتی؟

ای عزیز! در بلایا و مصائب چگونه بوده‌ای؛ صبرِ شاکرانه داشتی یا از کوره به در رفتی؟

ای عزیز! آیا حقوق والدین را پرداخته‌ای یا حقوق آنها شده‌ای؟ آیا حق پیامبر هدایت و امامان نور علیه السلام و عالمان دین و دیانت و معلمان دانش و بینش

ص: 219

خود را ادا کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا حقوق همسر و فرزندان و همسایه و مردمان را مراقبت نموده و پرداخت کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا «سکوت» را تجربه کرده و صبر و شکیبایی را لمس و باور نموده‌ای؟

ای عزیز! به راستی تاکنون سیر صعودی داشتی یا هبوطی، اهل عروج بودی یا نزول؟ آیا ملعون یا مغبون یا مغبوط بوده‌ای؟

ای عزیز! آیا از مال، جان و آبروی خود برای رضای خدا و حفظ دین و دین‌داری می‌گذری؟

ای عزیز! با «روزی حلال» چگونه‌ای؟

ای عزیز! آیا به طبیب عقل و دل، پزشک عقیده و اخلاق، حکیم روح و روان مراجعه کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا شده «عیب دیگران» تو را به «عیب خودت» متوجه سازد و زندگی دیگران از جهت مثبت و منفی برای تو عبرت و بصیرت باشد؟

ای عزیز! آیا دعای کمیل، ندبه، مناجات شعبانیه، زیارت جامعه و... را تجربه کرده‌ای؟

ای عزیز! به راستی آیا لذت عبادت و بندگی خدا و انس و یاد او را چشیده‌ای؟ و آیا و آیا...

این همه گفته‌ها و پرسیدنی‌ها و ناگفته‌ها و سؤال نشده‌ها، برای این است که بنا بر آیه کریمه: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (1) انسان خود را بیش از دیگران می‌شناسد و از حال و روز خویش باخبر است؛ برای این است که «وَفِي أَنفُسِكُمْ

-1 نک: قیامت: 14.

ص: 220

أَفَلَا تُبْصِرُونَ (1)». برای این است «عَلَيْكُمْ أَنفُسِكُمْ» تحقق یابد و جواب «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» را به «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسِكُمْ (2)» بدهیم و معرفت نفس را کلید کمالات علمیه و عملیه خود قرار دهیم. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: «آن‌که از صحیفه نفس خود آگاهی ندارد، از کدام کتاب و رساله طرفی می‌بندد؟ (3)»! و «آن‌که با یاد خدا همدم نیست، آدم نیست (4)» و «آن‌که را درد نیست، مرد نیست (5)».

آری، معرفت نفس، مادر همه حکمت‌ها و فضیلت‌ها، و شاه‌کلید سیر و سلوک شهودی، و سرچشمه مکارم اخلاقی و معالی نفسانی است که نفس مجرد انسان به گونه‌ای ساخته و پرداخته شد و در نظام احسن آفرینش و بر صورت صاحب خویش قرار گرفت که امام علی علیه السلام فرمود: «كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ»؛ (6) زیرا نفس انسان، مجرد و از جنس ماورایی است. از این رو، هر چه معارف، حقایق و معانی در آن ریخته شود و «مظروف» نیز از جنس «ظرف»، یعنی مجردات باشد، انسان توسعه وجودی بیشتری می‌یابد و هر چه معرفت و معنویت بیشتر و عمیق‌تر شود، انسان صاحب آن معارف و معانی بیشتر و عمیق خواهد شد و مدارج کمال و معارج جمال را بهتر و بیشتر می‌پیماید. به تعبیر امام علی علیه السلام: «يَا كَمِيلَ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَهُ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا (7)».

پس دل و درون خود را بشناسیم و بسازیم و در مسیر علوم الهی و ظرف

-1 نک: الذاریات: 21.

-2 نک: مائده: 105.

-3 گنجینه گوهر روان، ص 9.

-4 گنجینه گوهر روان، ص 25.

-5 گنجینه گوهر روان، ص 29.

6- نهج البلاغه، ح 205.

7- نهج البلاغه، ح 147.

ص: 221

حقایق وجودی صادر از قرآن کریم و لسان و صدر انسان کامل قرار دهیم که انسان تا بی نهایت پیش می رود و حدّ یقف ندارد. به تعبیر شیوا و ژرف قرآن کریم: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكَلَتِهِ (1)». بنگریم که چگونه خویشتن را ساختیم و شاکله و شخصیت پیدا کردیم که راه تحوّل و انقلاب وجودی به روی انسان گشوده است و توبه، یعنی جبران و تدارک «مافات» و انقلابی بر ضد وضع موجود برای رسیدن به وضع مطلوب. توبه مراتب دارد و مطلوبها درجه بندی اند که انسان دل آگاه و خردمند از جهش و جنبش و کشش و کوشش باز نمی ماند و همواره در «حرکت» است که: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهَدَهَا (2)».

اینک گوهرهایی از حکمت علوی را در معرفت و تهذیب نفس، که تفسیری بر آیه «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» و تصویری عینی از «طریق عملی نفس» هستند، فراروی آن عزیز مشتاق کمال و سعادت قرار می دهیم:

« 1. الْأَشْتِغَالُ بِتَهْذِيبِ النَّفْسِ أَصْلَحُ؛ شایسته ترین کار، سرگرم اصلاح و سازندگی نفس شدن است (3)».

« 2. صِلَاحُ النَّفْسِ مُجَاهِدَةُ الْهَوَى؛ صلاح نفس، جهاد با هوا و هوس هاست (4)».

« 3. رَدُّ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَى الْجَهَادُ الْأَكْبَرُ؛ بازداشتن نفس از هواپرستی، جهاد اکبر است (5)».

« 4. عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، كَيْفَ يَأْنِسُ بَدَارِ الْفَنَاءِ؛ در شگفتم از کسی که خویشتن را شناخته و به خانه فناپذیر دنیا انس و الفت گرفته است؟! (6)»!

« 5. الشَّرِيعَةُ رِيَاضَةُ النَّفْسِ؛ شریعت، احکام و باید و نبایدهای الهی، ریاضت

1- نک: اسراء: 84.

2- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 78، ح 212.

3- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 1، ح 1366.

4- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 43، ح 14.

- 5- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 36، ح 11.
6- غرر الحکم و درر الکلم، فصل، ح 6.

ص: 222

نفس است (1).»

« 6. أَفْضَلَ الْجَهَادِ، جَهَادُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَى وَ فَطَمَهَا عَنْ لَذَاتِ الدُّنْيَا؛ برترین جهاد، جهاد با نفس یا هواها و خواهش‌های نفسانی و دور داشتن از لذت‌های دنیایی است یا انقطاع از لذت‌های دنیایی است (2).»

« 7. سَبَبُ صَلَاحِ النَّفْسِ الْعَزُوفِ عَنِ الدُّنْيَا؛ وسیله صلاح نفس، دوری و بی‌رغبتی از دنیا است (3).»

« 8. مَنْ عَرَفَ قَدْرَ نَفْسِهِ لَمْ يَهْنَأْ بِالْفَانِيَاتِ؛ کسی که خود را شناخت، آن را با امور فناپذیر حقیر و تحقیر نمی‌کند (4).»

« 9. زَهُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ دَنَسِ اللَّذَاتِ وَ تَبَعَاتِ الشَّهَوَاتِ؛ نفس خود را از پلیدی‌های لذت‌پرستی و پی آمدهای شهوات خواهی پاک کنید (5).»

« 10. التَّوْحِيدُ حَيَاةُ النَّفْسِ؛ توحید، مایه زندگی و حیات نفس است (6).»

« 11. لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنَ النَّفْسِ الْمَطِيعَةِ لِأَمْرِهِ؛ در روی زمین کریم‌تر از نفسی که مطیع فرمان خداست، وجود ندارد (7).»

« 12. خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ كَانَ عَلَى نَفْسِهِ أَمِيرًا؛ بهترین حاکمان کسانی هستند که بر نفس خویش امیر و حاکم‌اند (8).»

« 13. بِالْعَقْلِ كَمَالُ النَّفْسِ؛ به وسیله عقل و خرد است که نفس به کمال خویش می‌رسد یا عقل و خرد، کمال نفس است (9).»

- 1- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 1، ح 596.
2- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 8، ح 408.
3- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 38، ح 19.
4- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 78، ح 073.
5- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 82، ح 16.

- 6- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 1، ح 593.
 7- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 73، ح 79.
 8- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 29، ح 52.
 9- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 18، ح 140.

ص: 223

« 14. مَنْ نَسِيَ اللَّهَ أَنْسَاهُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ أَعْمَى قَلْبَهُ؛ کسی که خدا را از یاد ببرد و گرفتار خدا فراموشی شد، خدا نیز او را دچار خود فراموشی و کور باطنی می کند (1) ». »

آیا واقعاً احادیث یاد شده، تفسیری از «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» و راه های ایجابی و سلبی برای تکامل نفس و رقای وجودی انسان نیست؟ آیا چنین معارف علوی، انسان را به سیر و سلوک درون گرایانه و خودشناسانه بر اساس دستور العمل های الهی و آسمانی فرامی خواند و غیر مستقیم، عامل نقد خود و تأویل خویشتن نخواهد شد؟ پس بدانیم تحصیل معارف عقلی، اخلاقی _ معنوی و فقهی _ نقلی، کمک برای تهذیب نفس و آمادگی برای لقاء الله هستند و نماز، روزه، سحر خیزی، سکوت عاقلانه، تفکر معنادار و هد فمند، تلاوت قرآن، خلوت عالمانه داشتن و... همه زمینه هایی هستند تا انسان، ظرفیت سلوکی برای پیمودن مقامات معنوی بیابد و به فتوحات غیبی دست یابد، تا به شهود و لقای رب برسد.

البته در عرفان قرآنی، که بر ایمان یقینی و عمل صالح و خالصانه مبتنی است، بندگی و عبودیت اصالت دارد و عبادت برای نورانیت دل، و عبودیت برای رسیدن به مقام «ولایت» است تا با موت اختیاری و مرگ ارادی که مقام فنای فعلی، صفاتی و ذاتی است، درک و دریافت شهودی «وجه الله» حاصل آید؛ زیرا قلب سلیم و مجرد از ماده و مادیات و رها شده از هر تعلق و تعینی، برای شهود ملکوت و دیدار روی یار، صالح است و از «رؤیت عکس رخ یار» به «رؤیت روی یار» ارتقا می یابد و معرفت و طهارت نفس، و صیانت و مداومت این طهارت از هر پلیدی و خودبینی، مقدمه واجب و وجودی بهره گیری از سیر و سلوک معنوی و ادراک ثمره شجره طیبه جهاد و هجرت برای

- 1- غرر الحکم و درر الکلم، فصل 78، ح 155.

ص: 224

خدا و به سوی خداست تا لقای رب حاصل گردد (1).

نتیجه آنکه، از «خود» تا «خدا» و از درون نفس تا دیدار رب، باید سلوک کرد. چنین سلوکی، از خودرهایی و حجاب نفس و خودیت‌زدایی است. مهر دیدار خدا، «خود ندیدن» است که «یک قدم بر خویشتن نه، وان دگر بر کوی دوست» یا «خود را مبین که رستی» یا «عدم کردم چون ارغنون، گویدم کانا الیه راجعون.» پس استجابت دعوت خدا و رسولش کنیم (یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول إذا دعاکم لما یحییکم) (2) (تا حیات شهودی شامل حال ما گردد.

1- علی بن موسی الرضا (ع) و القرآن الحکیم، ج 1، صص 196 - 220.
2- نک: انفال: 24.

ص: 225

فصل چهارم: تزکیه نفس، زیربنای عرفان عملی

اشاره

فصل چهارم: تزکیه نفس، زیربنای عرفان عملی

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (1).

سلوک الی الله، «سرمایه» می‌خواهد؛ سرمایه‌ای معنوی و تمام نشدنی در برابر فقر معنوی، اعم از فقر معرفتی، فقر عقلانی و فقر روحی و باطنی که سقوط و هبوط است. سالک، سرمایه‌دار است؛ سرمایه‌ای به نام معرفت، عقلانیت، معنویت و طهارت دارد. سرمایه‌هایی که رستگارکننده و سعادت بخش هستند و در همه زمان‌ها و زمین‌ها همراه انسان و مددکار او بوده، هرگز رهاش نمی‌کنند. این سرمایه‌های جاودانه، در حوزه‌های عقاید، اخلاق و اعمال حضور داشته، با مراقبت و محاسبت نفس که خود فرع بر معرفت نفس است، حاصل می‌گردد. پس بدانیم کیستیم؟ در کجا هستیم؟ چه شدیم؟ چه باید بشویم؟ و به تعبیر دیگر، هست‌ها و باید‌های خویش را بشناسیم و از «وضع موجود»، به سوی «وضع مطلوب» حرکت کنیم و در هیچ مرحله‌ای توقف نداشته باشیم. به تعبیر قرآن کریم «تَعَالَوْا»: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ (2)» که «تعال»، یعنی «بالا بیا». پس قرآن

کریم که «عهدالله» است، ما را به سوی بالا رفتن، تعالی یافتن و تصعید فراخوانده است و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را

1- نک: شمس 7 _ 10.

2- نک: انعام: 152.

ص: 226

که آورنده قرآن کریم است و در اوج مقام قرب الهی قرار گرفت، تابلوی تمام‌نمای این حرکت تعالی‌یابنده و تکامل‌بخش قرار داد و چنین انسان کاملی فرمود: «تعال»؛ یعنی «مرا که پیغمبر شما هستم، ببینید و بالا بیایید. ... بالا بیایید که خداوند سبحان، فیاض علی‌الاطلاق است و قابلیت و استعداد هم به شما داده است و کتاب بی‌نهایت قرآن حکیم را، که حافل تمام حکم و معارف و شامل جمیع کلمات نوریه وجودیه است، غذای جان شما قرار داده است. ببین که سعه وجودی نفس ناطقه انسان به فعلیت رسیده، چقدر است که وعای حقایق قرآنی می‌گردد (1)». ...

حال می‌بینیم «سرمایه‌های درونی» و «سرمایه‌های بیرونی» که هم‌گرایی و هم‌خوانی مطلق با هم دارند؛ یعنی فطرت و شریعت، دل و دین، انسان و اسلام و قلب و قرآن، به انسان تعلق دارد و سرمایه‌های وجودی است و تا با چنین قابلیت‌ها و توان مندی‌های راه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (2) را ببینید و در پرتو «ایمان و معرفت»، درجات کمال را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (3). هر انسانی به قدر آگاهی و گواهی‌های خویش و به اندازه ایمان و عمل صالح خود، توان عبور از مراحل وجودی کمال علمی و عملی را دارد که فرمود: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا»؛ (4) چه اینکه انسان به هر اندازه که به اسما و صفات الهی راه یافت و درک و دریافت وجودی درباره آنها داشت و تنها در محدوده الفاظ و عبارات و منطقه مفاهیم نماند و حقیقت اسماء‌الله را چشید، به همان مقدار تخلق به اخلاق الهی و انصاف به اوصاف ربوبی می‌یابد و مظهر اسمای حسنا می‌شود

1- حسن حسن‌زاده آملی، انسان و قرآن، صص 101 و 102.

2- نک: فاطر: 10.

3- نک: مجادله: 11.

4- نک: انعام: 132.

ص: 227

که فرمود: «جَزَاءٌ وَفَاقًا (1)» یا «وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (2)».

پس علم و عمل در مسیر شدن انسان و توسعه وجود و تکامل حقیقی اش کارساز هستند و ایمان عالمانه و عارفانه و عمل خالصانه و صالحانه، رمز ورود به مقامات آسمانی و کمالات امکانی است. از این رو، قرآن کریم به مؤمنان فرمان پارسایی و پرواز داد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدِمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (3)». به تعبیر علامه طباطبایی، «اتَّقُوا اللَّهَ» اول، ناظر به «مراقبه» و «اتَّقُوا اللَّهَ» دوم، دال بر «محاسبه» است (4) و هر محاسبه‌ای، فرع بر مراقبه؛ چه اینکه انسان باید مراقب خویشتن باشد که چه می‌کند؟ در دفتر دل خویش چه می‌نویسد؟ در مزرعه دنیا چه می‌کارد؟ سپس محاسبه کند که چه کرده است؟ چه باید می‌کرد و نکرد و چه نباید می‌کرد و کرد؟ خویشتن را به حساب و کتاب بکشد و تشویق و تنبیه در برابر خوب و بد هایش داشته باشد تا نفس خود را تربیت کند. البته به «تقوای» هر مقام مراقبه و محاسبه نیز ارجح نهد و جامه عمل بپوشاند تا فرشته‌خو شده، بلکه از فرشته‌ها نیز بالاتر رود که فرمود: «طَهِّرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ أَنْسِ الشَّهَوَاتِ تَدْرِكُوا رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ»؛ (5) زیرا تزکیه و طهارت نفس، انسان را به «رفیع الدرجات» رسانده، راه‌های آسمان زمانی به روی انسان سالک گشوده خواهد شد که خویشتن را شناخته و ساخته باشد، و خود را تربیت و تزکیه کرده باشد. «تزکیه نفس» که همان انسان‌سازی و تربیت و پرورش همه استعدادها و قابلیت‌های انسان است هدف اصلی بعثت‌ها و رسالت‌ها بود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ

1- نک: نبأ: 26.

2- نک: یس: 54.

3- نک: حشر: 18.

4- نک: تفسیر المیزان، ج 19، صص 217 و 219.

5- شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج 4، ص 257.

ص: 228

الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ...» (1) چنان که فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها (2)» یا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (3)» و در روایتی آمده است: «کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا قرأ هذه الآیه «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها» وَقَفَ ثم قال: اللّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، انت وليها و

مولایا و زکیها انت خیر و من زگاہا (4) «تا دست کم چند نکته را به انسان تعالی- طلب گوشزد کند:

1. راه تعالی و تکامل، تنها «تزکیه نفس» است که با تقوای الهی به دست می آید.

2. مزگی و مربی انسان، خداست؛ چه اینکه مولای انسان است. پس تنها باید از او تزکیه طلبید که درس «توحیدی» است و نشان از این حقیقت است که انسان در پناه و پرتو هدایت، عنایت و حمایت الهی، تزکیه شونده است که: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا (5)» «و به وسیله پاکی درون و تزکیه نفس است که انسان در راه سیر و سلوک، «صفا و وفا» را تجربه می کند و «تزکیه نفس» نیز در پرتو توحید و نبوت و ولایت ممکن است. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»، مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَلَعَ الْإِنْدَادَ وَ شَهِدَ أَنَّي رَسُولَ اللَّهِ (6).

چند نکته درباره تزکیه نفس و رهاورد سلوکی آن

چند نکته درباره تزکیه نفس و رهاورد سلوکی آن

نکته اول: تزکیه از زکوه، زکی، یزکی، نه تنها معنای پاکی از هر آلودگی، اعم از آلودگی های عقیدتی، اخلاقی و عملی می دهد، بلکه توجه به زیبایی ها و کمالات را دربردارد؛ یعنی معنای ایجابی و سلبی می دهد، انجام همه بایدهای الهی و عدم انجام نبایدهای الهی، تا باید و نبایدها صحنه دل و نفس را نورانی و جلا دهد و سپس رقاء وجودی و توسعه در هستی خویش یابد و تنها به «زمین» ننگرد، بلکه به آسمان و سپس همه عوالم غیب و شهادت با نگاه

1- نک: جمعه: 2.

2- نک: شمس: 9.

3- نک: اعلی: 14.

4- میزان الحکمه، ج 5، ص 2198، ح 7614.

5- نک: نور: 21.

6- میزان الحکمه، ج 5، ص 2198، ح 7616.

عقلانی _ عرفانی بنگرد و ملکوت عالم را مشاهده کند. انسان پاکدل می تواند با چشم و گوش قلبی، زیبایی های هستی را ببیند و حقایق را بشنود؛ یعنی به شهود دیداری و شنیداری برسد؛ زیرا انسان مزکی، «صاحبدل» است و خداوند فرمود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (1)».

نکته دوم: اگر تزکیه نفس با تزکیه عقل همراه شد، کتاب الهی انسان را حکیم، عاقل، اولوالالباب، اولوالعلم، اولوالعلم، و اولوالایدی و الابصار تربیت می کند. به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی در تفسیر سوره عصر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، ای الاشتغال بالامور الطبيعية و الاستغراق بالنفوس البهيمية، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا _ ای الكاملين في القوه النظرية _ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ _ ای الكاملين في القوه العلميه _ وَتَوَّصَّوْا بِالْحَقِّ _ ای الذين يكملون عقول الخلائق بالمعارف النظرية _ وَتَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ _ ای الذين يكملون اخلاق الخلائق و يهذبونها (2).

اگر تزکیه نفس با تزکیه عقل، یعنی معنویت و طهارت با عقلانیت و معرفت پیوند خورد و در سیر تکاملی به «تضحیه نفس»، یعنی قربانی شدن نفس و رسیدن نفس به مقام فناء فی الله بینجامد، سالک را به عالی ترین درجات وجودی اش می-رساند که صرف عمر در تهذیب نفس و روح، بهترین و صالح ترین کار است. امام علی علیه السلام فرمود: «الاشتغال بتهديب النفس اصلح (3)».

نکته سوم: یکی از راه های اساسی و ثمربخش برای شکوفایی فطرت توحیدی و کمال گرای انسان، «راه تهذیب نفس» و «تحصیل تقوا» است که ریاضت سلوکی نیز با همین حقایق تحقق پذیر است، که امام علی علیه السلام در عرفان

1-نک: ق: 37.

2-انسان و قرآن، صص 38 و 39.

3-شرح غررالحکم و دررالكلم، ج 1، ص 348.

علوی و سلوک مبتنی بر سنت اسلامی فرمود: «وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى (1)».

نکته چهارم: انسان کامل اسلام، در مسیر تکاملی خود، از دو راه تفکر و تذکر، تعقل و تعبد و تزکیه نفس و تزکیه عقل بهره می‌جوید تا در همه جنبه‌های وجودی و استعدادهای ذاتی‌اش پرورش یابد. پس تزکیه و طهارت درونی او، به یک معنا هم شامل عقل و هم شامل روح او می‌شود و استعداد فکر و ذکر وی را شکوفا می‌سازد. در نتیجه، راه برهان و عرفان و عقل و عشق در انسان اهل تزکیه با هم جمع‌شدنی هستند و او خود را در هیچ‌یک از این دو کمال عقلی و قلبی، محروم نمی‌کند. این خود به دلیل این است که کنار سفره کتاب الهی قرآن کریم نشسته و تغذیه می‌کند و انسان قرآنی شده است. انسان قرآنی، با دو بال عقل و عشق و تزکیه نفس و تزکیه عقل پرواز می‌کند و رشد متعادل وجودی می‌یابد و گرفتار افراط و تفریط نمی‌شود.

نکته پنجم: تزکیه و تقوای درون، عامل رسیدن به معرفت‌های شهودی، علم لدنی و یقین می‌شود تا عبادت یقینی داشته باشد و با چشم سیر و بصیرت، غیب را در حد و مرتبه خویش شهود کند و مبدأشناسی شهودی، نبوت‌شناسی شهودی و معادشناسی شهودی، رهاورد تقوای درون و تزکیه نفس او گردد و با چنین یقین و شهودی، به ادامه و استمرار سیر و سلوک خویش بپردازد. در تزکیه نفس و یقین‌طلبی، عوامل ذیل بسیار سودمند و مؤثر است:

الف) عبادت و عبودیت الهی: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (2)».»

ب) ریاضت مشروع و معقول: «وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرْضُهَا بِالتَّقْوَى (3)» و «الشريعة»

1- نک: نهج البلاغه، نامه 45.

2- نک: حجر: 99.

3- نهج البلاغه، نامه 45.

ص: 231

ریاضه النفس (1)».»

ج) تحصیل علم و حکمت و معارف الهی برای رضای خدا، عامل تزکیه نفس است، چنان‌که تزکیه نفس، خود عامل مهمی برای حصول معارف الهیه خواهد شد. «وَيَزَكِيهِمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (2)» لازم و ملزوم و مکمل هم هستند.

د) سحر خیزی و شب زنده‌داری: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً (3)».

ه) طهارت خیال و ضبط واردات و صادرات وجودی‌اش و مراقبت همه‌جانبه از آنها.

و) دوستی و رفاقت با انسان‌های اهل تزکیه نفس و صاحب‌دلان.

ز) تلاوت همراه با تدبیر قرآن کریم.

ح) کسب روزی حلال که از ارکان مهم عبادت الهی است.

ط) ارتباط معنوی با انسان کامل معصوم علیه السلام.

ی) «نماز» و اهمیت همه‌جانبه به آن، که در حقیقت، عامل طهارت و تزکیه و قرب و عروج انسان است.

ک) توجه علمی و عملی به الگوهای عملی تزکیه.

ل) خلوص‌ورزی در همه کارها، به این معنا که مراقب باشد تا هر کاری را برای خدا انجام دهد.

نکته ششم: تزکیه، رهایی از هر تعلّق و تعین برای تکامل و تصعید وجودی است که با صیورورت و شدن، ممکن خواهد بود و انسان بیدار، مراحل این وارستگی و پیراستگی از هر چیزی غیرخدا را می‌پیماید و در فرجام و نهایت کار، از خود و توجه به خود نیز رها می‌شود و تنها توجه به «وجه‌الله» دارد و بس. عارف یعنی کسی که از «غیرخدا» رهیده و به «خدا» رسیده، از خودی،

1- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج 1، ص 145.

2- نک: جمعه: 2.

3- نک: مزمل: 6.

انانیت و تعلقات خودی پاک شده و به درگاه و سپس بارگاه قدس ربوبی راه یافته است.

نکته هفتم: پایه تکامل و بنیاد عرفان عملی، «تزکیه نفس» است که در همه مراحل و مقامات به تناسب آن مرحله و مقام حضور دارد. از این رو، تعبیر قرآنی «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها» (1) تعبیر اخلاقی محض نیست، اگرچه اخلاق و سلوک اخلاقی را دربرمی‌گیرد، بلکه تعبیری عرفانی است و تفسیری سلوکی نیز دارد. به همین دلیل، مهم‌ترین بعد رسالت و هدف نبوت و غایت بعثت انبیای الهی و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله قرار گرفت (2) که راه عرفان نیز از تنزیه و تزکیه نفس آغاز می‌شود و با تزکیه نفس استمرار می‌یابد؛ یعنی تزکیه نفس، علت حدوثی، استمراری و بقایی سیر و سلوک است. به تعبیر شیخ الرئیس:

«الْعَارِفُونَ الْمُتَنَزِّهُونَ إِذَا وُضِعَ عَنْهُمْ دَنْسٌ [دَرْنٌ] مَقَارَنَهُ الْبَدَنِ وَاتَّفَكُوا عَنِ الشُّوَاعِلِ خَلَصُوا إِلَى عَالَمِ الْقُدْسِ وَالسَّعَادَةِ وَانْتَعَشُوا بِالْكَمَالِ الْأَعْلَى وَحَصَلَتْ لَهُمُ اللَّذَّةُ الْعُلْيَا (3).»

چه اینکه اگر انسان باید به عالم قدس و سعادت راه یابد و به کمال اعلیٰ برسد، راهش وارستگی روحی و آزادگی معنوی و آزاده شدن و پالودگی از هر آلودگی جسمانی است و «تزکیه نفس» که روح حاکم بر آن «تقوا» است، دارای درجات و مراتب و مراحل است. به تعبیر علامه جعفری:

عرفان مثبت، آن حرکت روحی است که از مبدئی شروع و با پیمودن مسیری خاص، وارد هدف اعلای حیات می‌گردد (4). ...

تزکیه نفس در مبدأ، مسیر صعودی و نیل به هدف، کارآمدی لازم و کارکردهای حقیقی خویش را دارد و هرگز سالک در هیچ مرحله‌ای بی‌نیاز از

1- نک: شمس: 9.

2- نک: بقره: 129 - 151؛ آل عمران: 61؛ جمعه: 2.

3- اشارات و تنبیهات، ج 3، نمط هشتم.

4- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 14، ص 281.

آن نیست. پس حقیقتاً در عرفان عملی و سلوک معنوی: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها» (1) درخشش دارد.

الگوی برتر و برترین الگوهای عرفان قرآنی، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و شاگردان مکتب نبوی و علوی هستند که مظاهر کامل مکارم اخلاقی، سجایای اخلاقی و نشانه‌های کامل «ترکیه نفس» اند که به فیض و فوز عظیم «لقاءالله» رسیده‌اند.

امام علی علیه السلام بر جاده حق حرکت کرد: «فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَادَهُ الْحَقُّ (2)» و مردم را از خدا می‌دانست و «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (3)» و آنان را برای خدا می‌خواست: «إِنِّي أُرِيدُكُمْ بِاللَّهِ (4)» و مردم را به سوی انسانیت آنها و دیدار با خدا حرکت می‌داد و می‌پروراند و خود به لقای رب رسید و این مسیر و صراط را چنان که فرمود، پیمود: «وَإِنِّي لَعَلِّي بَيْنَهُ مِنْ رَبِّي وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّ وَ إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُسْتَأَقٌّ (6)» و سپس ندای ملکوتی «فَرْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ» را در مقام وصال و لقای محبوب بر گوش همه آسمانیان و زمینیان سر داد و صلا بخشید.

پس راه علی علیه السلام که راه قرآن و محمد صلی الله علیه و آله و ترکیه نفس، لب و مغزای آن در همه تذکیه نفس، تزکیه عقل و تضحیه نفس بود، می‌تواند الگوی کامل و جامع عرفان اسلامی باشد که قرآن صامت و ناطق و کتاب تدوینی و تکوینی، همه منبع و سرچشمه ناب و زلال حرکت و شدن انسان در مسیر انسانیت و

1-نک: شمس: 9.

2-نهج البلاغه، خطبه 196.

3-نک: حجر: 29.

4-نهج البلاغه، خطبه 196.

5-نهج البلاغه، خطبه 97.

6-نهج البلاغه، خطبه 62.

ص: 234

تکامل علمیه و عملیه قرار گیرند: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (1)».

1-نک: اسراء: 9.

فصل پنجم: اوصاف و اصول حاکم بر زندگی عرفانی از دیدگاه امام علی علیه السلام

فصل پنجم: اوصاف و اصول حاکم بر زندگی عرفانی از دیدگاه امام علی علیه السلام

در پایان این بخش، «اوصاف عارفان» را از نهج البلاغه، برای شناختن هر چه بهتر و بیشتر عرفان و عارفان تقدیم ارباب فضل و فضیلت و معرفت و معنویت می‌کنیم:

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقَرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبُعِيدَ وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَّ وَ ارْتَوَى مِنْ عَذْبِ فُرَاتٍ سُهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدِّدًا قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا انْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكِهِ أَهْلِ الْهُوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثَقِهَا وَ مِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتِنِهَا فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ مِصْبَاحِ ظُلُمَاتٍ كَشَافٍ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحِ مُبْهَمَاتٍ دَفَاعِ مُعْضَلَاتٍ دَلِيلِ فَلَوَاتٍ يَقُولُ فِيهِمْ وَ يَسْكُتُ فَيَسْلُمُ قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفَى الْهُوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بِهِ لَا يَدْعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا وَ لَا مَظْنَةَ إِلَّا قَصَدَهَا قَدْ أَمَكَّنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقْلَهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ

كَانَ مَنزَلُهُ(1).

ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب‌ترین بنده نزد خدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است. آن کس که جامه زیرین او، اندوه و لباس رویین او، ترس از خداست. چراغ هدایت در قلبش روشن شده و وسایل لازم را برای روزی که در پیش دارد، فراهم کرده و دوری‌ها و دشواری‌ها را بر خود نزدیک و آسان ساخته است. حقایق دنیا را با چشم دل نگریسته، همواره به یاد

خدا بوده و اعمال نیکو فراوان انجام داده است. از چشمه گوارای حق، سیراب گشته، چشمه‌ای که به آسانی به آن رسید و از آن نوشیده، سیراب گردید و در راه هموار و راست، قدم برداشته، پیراهن شهوات را از تن بیرون کرده، و جز یک غم، از تمام غم‌ها خود را می‌رهاند. از صف کوردلان و مشارکت با هواپرستان خارج شده، کلید بازکننده درهای هدایت شد و قفل درهای گمراهی و خواری گردید. راه هدایت را با روشن‌ترین دستاویزها و محکم‌ترین طناب‌ها چنگ انداخت. چنان به یقین و حقیقت رسید که گویی نور خورشید بر او تابیده، در برابر خداوند خود را به گونه‌ای تسلیم کرد که هر فرمان او را انجام می‌دهد و هر فرعی را به اصلش باز می‌گرداند. چراغ تاریکی‌ها و روشنی‌بخش تیرگی‌ها، کلید درهای بسته و برطرف کننده دشواری‌ها، و راهنمای گمراهان در بیابان‌های سرگردانی است. سخن می‌گوید، خوب می‌فهماند. سکوت کرده، به سلامت می‌گذرد. برای خدا اعمال خویش را خالص کرده، چنان‌که خدا پذیرفته است، از گنجینه‌های آیین خدا و ارکان زمین است. خود را به عدالت واداشته و آغاز عدالت او آن‌که، هوای نفس را از دل بیرون رانده است. حق را می‌شناساند و به آن عمل می‌کند. کار خیری نیست، مگر آنکه به آن قیام می‌کند و در هیچ جا گمان خیری نبرده، جز آنکه به سوی آن شتافته اختیار خود را به قرآن سپرده، و قرآن را راهبر و پیشوای خود قرار داده است. هر جا قرآن باراندازد، فرود آید، و هر جا قرآن جای گیرد، مسکن گزیند.

علامه جعفری در تفسیر خطبه یاد شده، با مقدمه‌ای بسیار عالی و پرمعنا

1- نهج البلاغه، خطبه 87.

ص: 237

درباره ارتباط انسان با هستی، چهار بُعد اساسی را مطرح می‌کند که عبارتند از:

1. شناخت هستی؛

2. دریافت هستی؛

3. صیروت (گردیدن) در هستی؛

4. تصیر (گرداندن) در هستی.

ایشان هر یک از چهار بعد یاد شده را با یک، چند یا همه هفت بُعد زیر که به فعلیت می‌رسد، در ارتباط می‌داند و ابعاد هفتگانه را، عوامل فعلیت بخشی چهار بعد اساسی نام گذاری می‌کند که عبارتند از:

1. بُعد علمی؛

2. بُعد فلسفی؛

3. بُعد شهودی؛

4. بُعد اخلاقی؛

5. بُعد حکمی؛

6. بُعد عرفانی؛

7. بُعد مذهبی(1).

علامه طرح یک اصل بسیار مهم در گردیدن انسان یعنی تخلُّق به اخلاق فاضله که مقدمه اخلاق الله است را، عامل ورود به عرفان اسلامی می‌داند و جهش پیش از گردیدن اخلاقی به گردیدن عرفانی را، «بلوغ زودرس» نامیده، این بلوغ نابهنگام را عامل رفتن به پرتگاه‌های نومیدی و افسردگی قلمداد کرده و نوشته است:

اگر ما عرفان اسلامی را به گردیدن تکاملی در جاذبه ربوبی تفسیر نماییم [و حتماً چنین است]، این گردیدن بدون آمادگی روح به هیچ وجه امکان‌پذیر

1- نک: محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 14، صص 13 - 59.

ص: 238

نخواهد بود(1). ...

آنگاه گردیدن نفس انسان در پرتو معرفت منطقی و عمیق به هستی و گردیدن در پرتو شریعت، که از نقطه یقظه و بیداری، انسان را در موج حقیقت فرو می‌برد، آغاز می‌شود و تا حقیقت بی‌نهایت و منطقه جاذبه ربوبی می‌کشاند. سپس بر اساس خطبه بسیار راه‌گشای آکنده از معارف عمیق و پرجاذبه، ابعاد هفتگانه را در

عرفان مثبت با آموزه‌های علوی تطبیق می‌دهد و تفسیر می‌کند و «اصول بنیادین عرفان مثبت اسلامی» را مطرح می‌سازد که خلاصه آن چنین است:

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقَرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ.

اصل اول: خودشناسی برای خودسازی، نخستین گام و اصل در راه عرفان اسلامی است، تا چراغ هدایت در دل سالک خودشناسی خودساخته برافروخته و آماده روزی شود، که مانند میهمان بر او وارد خواهد شد که با معرفت به عنوان مقدمه عمل و عمل مقدمه، معرفت در گردیدن عرفانی و استقامت در جریان معرفت و عمل و رابطه تلازمی آنها به تدریج به دست می‌آید.

اصل دوم: مدیریت بر زمان و قرار گرفتن زمان در تصرف عارف الهی یا همان «ابن الوقت» شدن، تا بر همه سختی‌ها و مشکلات چیره شود و تسلط یابد: «فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ.»

اصل سوم: دیده عبرت و چشم، بصیرت یافته و بسیار به یاد خدا می‌افتد: «نَنْظَرُ فَبَاصِرًا وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ»؛ یعنی نگاه معنادار و مبتنی بر معرفت به هستی دارد، تا به ملکوت و باطن وجود راه یابد.

اصل چهارم: با دریافت درست راه و مسلک سیر و سلوک به سوی خدا،

1- محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 14، ص 59.

ص: 239

شربتی گوارا از عرفان را می‌چشد تا هم سیراب شود و هم برای کمالات برتر و مقامات والاتر تشنه‌تر گردد: «وَ ارْتَوَى مِنْ عَذْبِ فُرَاتٍ سُهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدًّا»، تا با نوشیدن شراب معرفت الهی، «راه‌شناسی» کند و قدرت بر سلوک تا شهود را بیابد.

اصل پنجم: انقطاع از ماسوای الهی و ترک نفس تمنیات نفسانی: «قَدْ خَلَعَ سِرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهَمومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا أَنْفَرِ دَبِهَا» تا با رها شدن از خود طبیعی و از همه تعلقات بریدن، از هر هم و غمی بگذرد و تنها هدف یا خدا و لقای رب را منظور کند. پس اراده حق داشته و همه چیز را فدای او و وصال به او می‌نماید.

اصل ششم: با توجه به اصل گذشته، از نابینایی و هواپرستی خارج می‌شود و خود کلید درهای هدایت شده، قفل‌هایی برای درهای هلاکت می‌گردد پس از ضلالت و ذلت خارج شده، تا به هدایت و رشد برسد و هم راه‌شناس و هم هدف‌شناس و هم نشانه‌ای برای دیگران خواهد بود: «فخرج من صِفْهالعمی و مشارکه اهل‌الاهوی و صار من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیق ابواب الرّدنی.»

اصل هفتم: چنین انسان از هوا رهیده و به هدایت رسیده، به سیر و سلوکش برای گردیدن و تحوّل وجودی ادامه می‌دهد و مراتب را یکی پس از دیگری در نیل به مقصود پشت سر می‌گذارد: «قدابصرَ طریقَه، وسلک سبیلَه، وعرف منارَه وقطع غماره واستمسک من العری باوثقها ومن الجبال بامنتها»، تا با براهین روشن، راه را ببیماید و به استوارترین وسایل نجات چنگ زند و با استحکام و اطمینان به حرکت تکاملی‌اش ادامه دهد.

اصل هشتم: انسان بیدار از خود رهیده و در حال شدن و گردیدن، به درجه‌ای از یقین که مانند نور خورشید است، می‌رسد تا همه موجودیت خویش را برای خدا قرار دهد و «من» برای «خدا» شود و خدایی گردد: «فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى

ص: 240

مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ، قَدَنْصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ _ سُبْحَانَهُ _ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصِيرِ كُلِّ فِرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ.»

اصل نهم: انسان برای خدا گردیده و خدایی شده، به چراغ در ظلمات و کشف‌کننده تاریکی‌ها و شبهات و کلیدی برای گشایش ابهام‌ها و برطرف کننده دشواری‌ها و راهنمایی در بیابان‌ها تبدیل می‌شود: «مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ، كَشَّافُ عَشَوَاتٍ، مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ، دِفَاعُ مُعْضِلَاتٍ، دَلِيلُ فَلَواتٍ» و بیشتر و راهنمای کاروان کمال و سالکان کوی حق می‌گردد.

اصل دهم: عارف الهی، سخن می‌گوید و آن را می‌فهماند و سکوت می‌کند و سالم می‌ماند؛ یعنی سخن و سکوت اولیای الهی، بر اساس منطق درست و معرفت شکل می‌گیرد: «يَقُولُ فِيْفِهِمْ وَ يَسْكُتُ فَيَسْلُمُ»؛ یعنی سخن حکیمانه و سکوت حکیمانه داشته، زمان و مکان سخن گفتن را می‌شناسد و نسنجیده حرف نمی‌زند و از هر شَطْح‌گویی و حرف‌های بی‌معنا می‌پرهیزد(1).

اصل یازدهم: سالک الی الله در صیروت خویش، به مرتبه‌ای رسیده که مرتبه «خلوص» است و چون در راه خدا اخلاص ورزیده، که آب حیات روح عارف است، خداوند او را به «مقام مُخْلِصین» می‌رساند تا به تدریج عارف معادل این خدا و مظهري برای عمل به شریعت حقّه محمدیه صلی الله علیه و آله می‌گردد، تا نشان دهد عرفان ناب، تنها در دین ناب و شریعت ناب قابل دسترسی است و عارفان، خود الگوهای دین و دین‌داری و درک و درد دینی هستند: «قد اخلص لله فاستخلصه، فهو من معادن دینه و اوتاد ارضه به.»

اصل دوازدهم: عارف، عدالت‌ورز و مجری عدالت الهی است. او ابتدا در «خویشتن» عدالت می‌ورزد تا آن را ملکه وجودش کند و سپس عدالت را در

1- نک: محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 14، صص 106 - 109 پیرامون شطحیات عارفان و داوری پیرامون آنها بر اساس آموزه‌های اسلامی.

ص: 241

جامعه بگستراند. پس عادل، عدالت‌خواه و عدالت‌گستر است و آن را از خود تا جامعه گسترش می‌دهد: «قد الزم نفسه العدل، فکان اول عدله و فی الهوی عن نفسه.» یکی از ارکان سیر و سلوک در عرفان مثبت، «عدالت» است؛ عدالت عقیدتی، اخلاقی، عرفانی و عملی.

اصل سیزدهم: عارف الهی، حق‌شناس و حق‌مدار است. از این رو، با توصیف و تبیین حق، در جست‌وجوی آن بر می‌آید و به آن عمل می‌کند و به دنبال حق، خیر و کمال می‌گردد و تشنه رسیدن به آنهاست. پس هر جا احتمال خیر و خدمت بدهد، در جست‌وجوی آن بر می‌آید تا به آن برسد: «یصنو الحق و یعمل به، لایدع للخیر غایة الا امها و لامطنة الا قصدها.»

اصل چهاردهم: قرآن‌محوری و دین‌مداری در سیر و سلوک عرفانی و شریعت-گرایی در عرفان عملی، از ویژگی‌های بسیار روشن سالکان الهی است. او بایدها و نبایدهای قرآنی و حلال و حرام‌های وحیانی را ملاک و محور صیروت و گردیدن‌های خود قرار می‌دهد؛ زیرا بدون هدایت الهی و تکیه بر قرآن، نمی‌توان به عرفان الهی دست یازید: «قد أمکن الكتاب من زمامه، فهو قائده و امامه، یحلّ حیث حلّ ثقله و منزل حیث کاه منزله (1).»

در نتیجه، آنچه از اوصافی که از قرآن و نهج البلاغه در خصوص عارفان و اولیای الهی مطرح کرده‌اند، می‌توان فهمید، این است که در عارفان حقیقی، خداگرایی و معادباوری، عبودیت و تسلیم محض خدا شدن، عشق و محبت به معبود و پرستش عاشقانه او، تکریم و تجلیل هستی و انسان‌ها و هموعان و درد هدایت، ارشاد و سازندگی آنها را داشتن، تحقق عقلانیت و عدالت در متن جامعه، شریعت‌محوری در همه مراحل و مدارج سیر و سلوک و معارج عرفان

1- در خصوص اصول چهارده‌گانه که در ارتباط با چهار بُعد اساسی رابطه انسان با هستی و عوامل هفتگانه شکوفاساز آنها به ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 14، صص 78 - 114 مراجعه کنید.

ص: 242

عملی، اعتدال‌ورزی و هماهنگ‌سازی همه استعدادها برای رشد و شکوفایی و تعهد و مسئولیت‌پذیری در همه امور دینی و اجتماعی و به بیان دیگر، وظیفه-شناسی و وظیفه‌گرایی کاملاً آشکار است و انسان عارف، جز خدا نمی‌شناسد و نمی‌خواهد، و از هر گونه خودپرستی و خودخواهی نجات یافته و خداخواه و خداگو گشته است.

ص: 243

بخش پنجم: مراحل، مقامات و احوال عارفان در قرآن کریم

اشاره

ص: 244

قرآن کریم

قرآن کریم، کتاب هدایت و راهکار رسیدن به سعادت «انسان» است. کتابی که بر اساس «فطرت»، همه نیازهای انسان، از جمله، یکی از مهم‌ترین نیازهای او، یعنی «وصل به اصل»، صیورورت و گردیدن وجودی و شدن جوهری و نهادی از «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (1)» تا «كِدْحًا فَمُلَاقِيهِ»، (2) در آن وجود دارد، که مبتنی بر علم صائب و عمل صالح است، تا «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (3)» تحقق عینی یابد و انسان با سیر از

طبع و نفس، به عالی‌ترین مراتب «فناء» دست یازد و در جنت شهود و لقای رب قرار و آرام گیرد.

به همین دلیل، «قرآن کریم» که کتاب انسان‌شناسی، انسان‌سازی، خداشناسی، خداگرایی و خداآوری تا مرحله شهود خداست؛ کتابی که نور و برهان، بصیرت و شفاء و حکمت و موعظه است، طبق دو آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ (4)» و «وَكَلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (5)» همه نیازهای معرفتی و معنویتی انسان سائر و صائر الی‌الله را تبیین، توصیف و توصیه کرده است. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

کلمه مبارکه «کل شیء» انکر نکرات است. پس چیزی نیست که قرآن تبیین

1- نک: حجر: 29.

2- نک: انشقاق: 6.

3- نک: کهف: 110.

4- نک: نحل: 89.

5- نک: یس: 12.

ص: 245

آن نباشد، ولی قرآن در دست انسان زبان‌فهم، تبیین کل شیء و زبان کلمات الله بی‌انتهاست. این انسان زبان‌فهم، راسخ در علم است: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ (1)» و «لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ (2)».

نتیجه اینکه، قرآن کریم که تجلیگاه خدا و نموداری از علم الهی است، «صمد» و «غنی» است و خلأ و خللی در آن و معارف موجود در آن نیست و همه انتظارات بشر را پاسخ می‌دهد؛ نه حداقلی و حداکثری، بلکه «کامل و جامع» است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (3)».

اسلام مورد رضایت خدا، اسلام وحی، نبوت، امامت و ولایت، و اسلام قرآن و عترت علیه السلام است. اسلام قرآن منهای عترت علیه السلام، و اسلام عترت علیه السلام منهای قرآن بی‌معناست؛ زیرا مهجوریت هر کدام، در حقیقت اسلام منهای اسلام است. به همین دلیل، اسلام‌شناسان و قرآن‌شناسان که قول و فعل و تقریر یا سنت و سیره علمی و عملی آنان، خود «دین» و متن اصلی دین است و

مصادیق حقیقی «راسخون در علم»، «اهل الذکر» و «مطهرون» هستند، نقش تبیین، تفسیر و تأویل قرآن را دارند و در ساحت عرفان و سیر و سلوک نیز عهده‌دار بیان و ابلاغ حقایق عرفانی قرآن و مقامات و منازل سلوکی قرآن هستند. نمونه‌ای از آن در کلمات امیرمؤمنان علیه السلام، که فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق است، چنین آمده است:

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَائِلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ

- 1-المیزان، ج 3، صص 55 - 90؛ قرآن در اسلام، صص 33 - 48.
2-نک: نساء: 162؛ آل عمران: 7
3-نک: مائده: 3.

ص:246

وَ دَارِ الْإِقَامَةِ وَ تَبَتَّتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينِهِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ (1).

عقلش را زنده کرد و نفسش را کشت، تا آنجا که جسمش لاغر شد و خشونت اخلاقی به نرمی گرایید. برقی پرنور برای او درخشید و راه را برای او روشن کرد و در راه راست او را کشاند و از دری به در دیگر برد تا به در سلامت و سرای جاودانه رساند، که دو پای او در قرارگاه امن با آرامش تن، استوار شد. این، پاداش آن بود که دل را درست به کار گرفت و پروردگار خویش را راضی کرد.

حقیقت آن است که این نوشته، جامع‌ترین متن برای توصیف اولیای خدا و تبیین مقامات و مراحل بودن سیر و سلوک الی‌الله و دربردارنده اراده و ریاضت کشیدن برای طی طریقت الهی تا رسیدن به مقام طمأنینه و رضوان‌الله و لقاءالله، البته بر مدار فیض و فضل الهی است و تفصیلی و تفسیری از آموزه‌های قرآنی است که الهام‌بخش بسیاری از عارفان اسلامی برای تبیین مراحل سلوک و مقامات معنوی قرار گرفت. به راستی آیا قرآن و اهل‌بیت علیه السلام بهترین، برترین و زیباترین معارف معنوی و حقایق باطنی را فروگذار کردند، در حالی که منصوص قرآنی است: «مَافَرَطْنَا (2).....»، «كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، (3) و «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (4)» و...؟

در سراسر قرآن کریم، به تلاوت و تفکر و قرائت و تعقل دعوت شده‌ایم تا انوار معارف قرآنی بر دل انسان تابیدن گیرد. قرآن کریم، کتاب عقل، علم و معارف شهودی است و هر انسانی به قدر ظرفیت وجودی و سعی و

1- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه 220، ص 319.

2- نک: انعام: 31.

3- نک: یونس: 24.

4- نک: محمد: 24.

ص: 247

مجاهدت‌های خویش، از حقایق ناپیداگرانه معارف و حیانی بهره‌مند می‌گردد. از این رو، قرآن، بر عبارت، اشارت، لطافت و حقیقت قرار گرفت و عوامان، خاصان، اولیا و انبیا از مراتب قرآن بهره‌ور هستند. پس انسان باید به فهم خطاب محمدی صلی الله علیه و آله برسد و خویشتن را اعتلا بخشد تا قرب حقیقی به «أُمَّ الْکِتَابِ»، «(1) کِتَابِ مُبِینٍ»، «(2) کِتَابِ مَکْنُونٍ (3)» و «لُؤْحِ مَحْفُوظٍ (4)» راه یابد و این، طهارت عقلی _ فکری و قلبی _ روحی می‌خواهد. هم شرایط تحصیلی و تحمل ریاضت‌های علمی _ عقلی، و هم شرایط حصولی و ریاضت‌های سلوکی- باطنی می‌طلبد تا در کنار علم‌الدراسه، علم‌الفراسه و علم‌الوراثه نیز شامل حال و روزی انسان گردد. همه این معانی، با «نور خدا» و توجه و عنایت انسان کامل معصوم علیه السلام تعیین می‌یابد.

از سوی دیگر، همه ارباب معنا و اصحاب عقل و علم که به بیان منازل سائران و مقامات سالکان پرداختند، بر سر سفره قرآن، نهج‌البلاغه، صحیفه سجادیه علیه السلام و کتاب‌های حدیثی و مجامع روایی نشستند و دل و جانشان را با شراب معارف الهی و حیانی سیراب کردند، تا توانستند چنین مراحل را با یاری‌طلبی از قرآن صامت، ناطق و صاعد، فراروی تشنگان معرفت و مشتاقان معنویت قرار دهند.

در اینجا شایسته است معارفی را از علامه آیت‌الله جوادی آملی تقدیم کنیم:

قرآن کریم در آیاتی چند، جهان‌بینی صحیح را ترسیم می‌کند و راه سیر و سلوک را به عارفان سالک نشان می‌دهد؛ زیرا اولاً: خدا را به عنوان «هُوَ الْأَخِرُ (5)»

- 1- نک: زخرف: 4.
- 2- نک: انعام: 59.
- 3- نک: واقعه: 78.
- 4- نک: بروج: 22.
- 5- نک: حدید: 3.

ص: 248

معرفی می‌کند؛ یعنی دورترین مقصد و عالی‌ترین مقصود، اوست. اما کسی که همتش متوسط است، بالاترین مقصود او ورود به بهشت است و خدا را از این جهت می‌خواهد که او را به بهشت ببرد، مثل اینکه انسان، راهنما را دوست دارد؛ زیرا او را به مقصد می‌رساند. بنابراین، چنین کسی خدا را به عنوان «هُوَ الْهَادِي» قبول دارد، اما به عنوان «هُوَ الْآخِرُ» نمی‌پذیرد.

ثانیاً: می‌فرماید کاروان هستی به سمت لقای حق در حال صیروت و «شدن» است «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»، (1) ولی شخصی که همتش نجات از دوزخ یا ورود به بهشت است، هماهنگ با قافله هستی نیست.

ثالثاً: می‌فرماید «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ (2)». برای لقای حق، وسیله اتخاذ کنید که خدا هدف است و غیر خدا (هر گونه عمل قربی) وسیله، ولی این شخص خدا را وسیله و ورود به بهشت را هدف قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، این شخص می‌گوید «وَابْتَغُوا اللَّهَ وَسِيلَةً»، در حالی که کلام خدا در قرآن این است که برای رسیدن به لقای خدا وسیله بجوید. بنابراین، کسی که همتش بلند نیست، با این سه آیه مخالف است؛ یعنی عملاً به گونه‌ای حرکت می‌کند که با محتوای این‌گونه آیات، هماهنگ نیست.

رابعاً: ماسوای حق را هالک و فانی می‌شمارد «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (3)» و نیز مضمون اشعاری مانند «أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ (4)» مورد تصدیق صاحب شریعت است، ولی این شخص «الله» را طلب نمی‌کند، بلکه «ماسوای الله» را طلب می‌کند.

خامساً: از خدا به عنوان خیر مطلق یاد می‌کند؛ یعنی گرچه در بخشی از قرآن می‌فرماید: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (5)» در بخش دیگر سخن از «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (6)» است. هر چند آخرت بهتر از دنیا است، ولی خدا بهتر از آخرت و دنیا است و این

- 1- نک: شوری: 53.
- 2- نک: مائده: 35.
- 3- نک: قصص: 88.
- 4- لیبید بن ربیعہ، اُسد الغابہ، ج 4، ص 483.
- 5- نک: اعلیٰ: 17.
- 6- نک: طہ: 73.

ص: 249

را کسی درک می‌کند که از هر تعلقی برهد (1).

گفتیم در تبیین سفرنامه سلوکی و قانون اساسی و مواد و تبصره‌های توضیحی و تنمیمی سیر و سلوک، به دلایل مختلف، عارفان منازل، مراحل و مقامات، شرایط، راه‌ها و روش‌ها، و احوال و مواجید را مطرح کرده‌اند که با استفاده از آیات و روایات بوده است. به همین وزن، محدثان، متکلمان، حکیمان و سپس عارفان مراتب سیر و سلوک اخلاقی _ عرفانی را طرح کردند و فراروی مشتاقان کمال و لقا قرار دادند. این مراحل، منازل، راه‌ها و روش‌ها، چند ویژگی مشترک دارد که عبارتند از:

« 1. سیر و سلوک عبد به سوی خدا، سیری عمودی است، نه افقی. منظور از «عمودی» در اینجا، عمودی در هندسه الهی است، نه در هندسه طبیعی؛ یعنی به «مکانت برتر» راه یافتن، نه به «مکان برتر» رفتن»؛ (2)

2. سیر و سلوک عبد به سوی معبود، سیری از خدا به سوی خداست و در صراط مستقیم الهی شکل می‌گیرد و لاغیر؛

3. سیر و سلوک مبتنی بر معرفت، محبت، عبودیت، سرعت و سبقت و در نهایت لقای رب و نیل به مقام «ولایت الهیه» است و دعوت به خداست نه خود؛

4. روح حاکم بر سیر و سلوک قرآنی «عبودیت» است؛ یعنی انسان سالک به مقام «عبدالله» و «عندالله» برسد؛

5. قانون و باید و نبایدهای سیر و سلوک الی‌الله، شریعت حقّه محمدیه صلی الله علیه و آله است که دارای آداب، اسرار و لایه‌های گوناگونی است که در هیچ

شرایطی سالک را تنها نمی‌گذارد و از او جدا نمی‌شود یا شریعت الهی از حدوث تا بقای سلوک الی‌الله حضور، ظهور و کارآمدی دارد.

1- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، صص 283 و 284.

2- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 223.

ص: 250

6. تعیین و تبیین آغاز و انجام و سیر و صراط سلوک، کاملاً مشخص و روشن است و هر سالکی به مقدار عقل و درایت، عشق و معنویت، و مجاهدت و طهارتش از رهاوردهای سلوکی بهره‌مند است. البته عوامل و موانع، آسیب‌ها و آفات سلوکی و خطرات و مهالک نیز روشن شد تا سلوک در تاریکی صورت نگیرد، بلکه سلوکی روشن همراه با بینه و برهان باشد.

7. مبدأ فاعلی و غایی سیر و سلوک، «خدا» و مبدأ قابل، «نفس انسان» است و صراط مستقیم در فطرت و سرشت انسان تعبیه و در شریعت تبیین شده تا تکوین و تشریح در سیر و سلوک هماهنگ باشند.

8. هویت مطلقه الهیه و کنه ذات الهی، که حق محض و هستی صرف و نامتناهی است، شکار و صید هیچ احدی در سیر و سلوک علمی یا عملی عرفانی نخواهد شد. از این رو، نه معقول حکیم و نه مشهود عارف است.

9. در عرفان عملی اسلام، «عقل و عشق» همگرایی دارند و برهان و عرفان به برکت قرآن، قابل جمع و معاضد هم هستند، نه مانع‌الجمع و متضاد. از این رو، هیچ حقیقت، واقعیت و کمال علمی یا عملی در چنین سیر و سلوکی نفی و نادیده گرفته نمی‌شود، بلکه عارف کامل و جامع، «غیب و شهادت» را هم زمان و البته به قدر وسع وجودی‌اش در خویش متجلی می‌سازد.

10. در عرفان مثبت اسلامی، بندگی خدا و خدمت به مردم، سلوک و سیاست و سیر از کثرت به وحدت و از خلق به حق و سپس از وحدت به کثرت و حق به خلق با حق، یک رسالت و تعهد الهی شمرده می‌شود و الگوهای کامل سالکان، همانا پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام اند که پدران عرفان حقیقی‌اند هستند و دیگر هیچ.

در هر حال، میان اصحاب عرفان و ارباب سیر و سلوک معروف است که

ص: 251

درباره منازل سیر و سلوک، دیدگاه‌های گوناگون و متنوعی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

الف) «برخی قائل به «یک منزل» اند که موسوم به «قطع و وصل» است. برخی دو منزل می‌گویند: ظاهر و باطن، شهود و غیب، خلق و امر، حجب ظلمانی و نورانی. عده‌ای به سه منزل معتقدند که آن را با عوالم وجود تطابق داده‌اند: عالم طبع، مثال و عقل. برخی چهار منزل، گروهی پنج منزل، عده‌ای تا هفت منزل، دسته‌ای تا ده منزل و برخی تا صد منزل که مبتنی بر برخی ادعیه و احادیث است، برشمرده‌اند. حتی برخی تا 361 مرحله و برخی تا هزار منزل دانسته‌اند و (1)...

همه کسانی که چنین تعدد منازل را مطرح می‌کنند، به حدیث نبوی «الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ» (2) «تمسک نموده‌اند. به هر حال، به تعبیر استاد شهید مطهری:

عرفا برای رسیدن به مقام عرفان حقیقی، به منازل و مقاماتی قائل‌اند که عملاً باید طی شود و بدون عبور از آن منازل، وصول به عرفان حقیقی را ناممکن می‌دانند (3).

ب) امام خمینی رحمه الله که از عارفان حکیم، فقیه و سیاست مدار در عصر ما بود و پیر عرفان و مراد و مرشد سالکان الهی در دوره ما به شمار می‌رود نیز به اعتبارات مختلف، منازل و مقاماتی را مطرح فرموده است. اکنون، دیدگاه ایشان را مطرح می‌کنیم:

به اعتباری، او را دارای دو مقام دانند: یکی مقام دنیا و شهادت، و دیگر مقام آخرت و غیب که یکی ظلّ رحمان و دیگری ظلّ رحیم است، ... و به اعتباری

1- نک: درآمدی بر سیر و سلوک، صص 88 - 91.

2- بحار الانوار، ج 64، ص 137.

3- آشنایی با علوم اسلامی، بخش عرفان، ص 225.

ص: 252

دارای سه مقام است: یکی مقام ملک و دنیا، دوم مقام برزخ، سوم مقام عقل و آخرت، ... و به اعتباری دارای چهار مقام است: ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت، و به اعتباری دارای پنج مقام است: شهادت مطلقه، و غیب مطلق، شهادت مضافه، و غیب مضاف، و مقام کون جامع مطابق حضرات خمس در لسان عرفا، و به اعتباری هفت مقام، معروف به هفت شهر عشق، هفت اقلیم وجود در السنه عرفاست، و به اعتباری تفصیلی دارای صد منزل یا هزار منزل است (1).

ایشان در موضعی دیگر می‌نویسد:

یکی، مقام ادراک این مقام است، علماً و فکراً، به طریق تفکر و قدم برهان و علم، و این مرتبه اصحاب حجاب اعظم است که علما و حکما هستند.

دوم، مقام ایمان، و کمال آن اطمینان است و این مقام مؤمنان و ارباب یقین است.

سوم، مقام اهل شهود و اصحاب قلوب است که به نور مشاهده، فنای مطلق را مشاهده می‌کنند و حضرت توحید تام در قلب آن تجلی می‌کند.

چهارم، مقام اصحاب تحقق و کمال اولیاست که متحقق به مقام وحدت صرف شوند و کثرت قاب قوسین از میان برخیزد و به هویت ذاتیه با جمیع شئون آن، مستهلک در عین جمع و متلاشی در نور قدم و مضمحل در احدیت و فانی در غیب هویت شوند. پس، محو مطلق دست دهد و صعق کلی حاصل آید و فنای تام رخ دهد (2).

ج) «این منازل و مقامات در یک نظام معنوی بر یکدیگر مترتب شناخته می‌شوند و طی هر یک از این منازل، مقدمه وصول به منزل بالاتر خواهد بود. تفاوت میان سالکی که در منازل پایین قرار گرفته، با سالک دیگری که در مقامات بالاتر به سلوک خود ادامه می‌دهد، تفاوت کمی و مقداری نیست، بلکه تفاوت میان آنها به گونه‌ای است که با موازین کمی و محاسبات ریاضی به هیچ وجه قابل اندازه‌گیری نیست. برای تعیین هر یک از این مقامات و منازل،

1- سِرِّ الصلوه، صص 3 و 4.

2- سِرِّ الصلوه، صص 101 و 102؛ آداب نماز، صص 10 - 12.

میزان و معیار مخصوصی وجود دارد که تنها مشایخ طریق می‌توانند آن را بشناسند. کسانی که این مقامات و منازل را طی نکرده باشند، از درک و شناخت این مراتب ناتوان خواهند بود (1).

به همین دلیل، چپش و نضد و نظم و مکانیسم خاصی در عرفان عملی یا سیر و سلوک مطرح است که «دیالکتیکی» است، نه دینامیکی و مکانیکی، و نیاز و ضرورت استاد راه و انسان کامل راه‌آشنا و راه‌رفته برای رهبری و راهنمایی راه نیز امری عقلانی و روشن است (2).

(د) «مهم این نیست که بدانیم منازل سلوک دو منزل است یا هفتاد هزار منزل، مهم، سیر تکاملی معنوی انسان است که غایت و نهایت این سیر، شهود خداوند متعال است (3)».

آوردن دیدگاه بزرگان حکمت و عرفان که خود اهل ذوق، چشیدن و مشاهده بودند، نه صرف درک‌های عقلی، علمی و مشافهه، و همه اهل معارف قرآنی _ حدیثی و شاگردان سلوکی، اعم از سلوک عقلی و قلبی قرآن و عترت طاهره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده می‌شدند، تمهید مقدمه‌ای بود تا به محضر قرآن برویم و مقامات و احوال سلوکی و عرفانی را با تکیه بر آیات و آموزه‌های وحیانی، فراروی مشتاقان کمال و عاشقان وصال و تشنگان وادی معرفت و دلدادگان کوی معنویت قرار دهیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

بزرگان عرفان و سلوک، «هفت مقام» و «ده حال» برای سیر الی‌الله ذکر کرده‌اند (4) و «مقام» را اکتسابی، نه موهبتی، و دایم و پایدار، نه زوال‌پذیر دانسته

1- غلامحسین دینانی، دفتر عقل و آیت عشق، ج 2، ص 229.

2- نک: آشنایی با علوم اسلامی، بخش عرفان، صص 190 - 192.

3- مجتبی‌تهرانی، درآمدی بر سیر و سلوک، ص 91.

4- محمد عزالدین کاشانی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص 125؛ قاسم غنی، تاریخ تصوف در اسلام، صص 212 - 215 و... البته اختلاف نظرهایی نیز در کمیت مقامات مطرح است که جای پرداختن به آنها در چنین تحقیقی نیست. (نک: صحیفه عرفان دفتر دوم، طائر قدس، صص 48 - 73).

اند که تحت قدم سالک است و با مجاهده به دست می‌آید، و «حال» را از سنخ موهبت و افضال و زوال‌پذیر و از بین‌رونده شمرده‌اند که چون برقی می‌آید و می‌رود و سالک باید مراقبت‌های لازم را در حفظ و ثبات آن داشته باشد، تا حال به مقام، تبدیل گردد.

«مقامات» عبارتند از: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا، و «احوال» عبارتند از: مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجاء، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین.

مقامات عارفان

توبه

ورع

زهد

فقر

صبر

توکل

رضا

احوال عرفانی

مراقبه

قرب

محبت

خوف

رجاء

شوق

أنس

اطمینان

مشاهده

یقین

ص: 255

برخی از بزرگان اخلاق و عرفان، تربیت سیر و سلوکِ مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی را در اوصاف الاشراف تبیین کرده و البته نقدهایی نیز ضمن طرح و تحلیل مراحل سیر و سلوک عارفان داشته‌اند (1) که عبارت است از:

مراحل سیر و سلوک عارفان:

1. بدایت (باب یقظه و بیداری): (2)

1. ایمان 2. ثبات 3. نیت 4. صدق 5. انابت 6. اخلاص.

2. مانع‌زدایی از سیر و سلوک الی‌الله:

1. توبه 2. زهد 3. فقر 4. ریاضت 5. محاسبه و مراقبه 6. تقوا.

3. مراحل و احوال سیر و سلوک:

1. خلوت 2. تفکر 3. خوف 4. رجاء 5. صبر 6. شکر.

4. احوالی که همزمان با سیر و سلوک پیش می‌آیند:

1. ارادت 2. شوق 3. محبت 4. معرفت 5. یقین 6. سکون.

5. احوالی که برای اهل وصول واقع می‌شوند:

1. توکل 2. رضا 3. تسلیم 4. توحید 5. اتحاد 6. وحدت.

6. فناء که دارالقرار و مقصد سیر و سلوک الی‌الله است و البته خود فنا، مراحل

و درجاتی دارد که به «توحید» تام تبدیل می‌شود (3).

در نوشتار حاضر، «هفت مقام عرفانی» را که حکیمان متأله و عارفان الهی برای سیر و سلوک الی الله مطرح کردند، با استفاده از آیات قرآن توضیح

- 1- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 149، 223 و 402.
 2- خواجه نصیرالدین طوسی امور ششگانه باب «بیداری و توجه» را از مقدمات سیر و سلوک می داند، نه خود آن.
 3- استاد علامه جوادی آملی، همه منازل 31 مرحله و منزل را مشروح و بر اساس آیات و احادیث تفسیر و شرح نمودند. (تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 223 - 402).

ص: 256

می دهیم تا معلوم شود قرآن کریم، مقامات را به شکلی که عارفان تنظیم و تنضید کردند، نفرمود؛ زیرا قرآن کریم، کتاب عرفانی مصطلح نیست، اگرچه سراسر عرفان و باب معرفه الله و کلید توحید الهی است، چنان که کتاب فلسفه، ریاضیات، فیزیک و... نیز نیست. قرآن، کتابی برای «هدایت انسان» است که همه نیازها و انتظارهای انسان را به صورت کلی و با ارائه جهان بینی ویژه ای مطرح ساخته است. عرفان نیز جوهره بحثها و لب معارف عرفان خویش را از قرآن کریم می گیرد و امثال خواجه عبدالله انصاری، همه منازل السائرین را بر محور آیه ای از قرآن استوار ساخته و مطلع آنها را آیه ای قرآنی قرار داده است.

بنابراین، «مقامات هفتگانه» را طبق آموزه های قرآنی و معارف و حیانی به تماشا می نشینیم تا سیر و سلوکی که قرآن کریم مطرح فرمود و انسان با آن، سیری باطنی، انفسی، اخلاقی و عرفانی را آغاز می کند و به پایان می رساند تا به سر منزل مقصود و کعبه آمال برسد، فراروی فرزندگان و فرهیختگان قرار گیرد.

ص: 257

فصل اول: توبه

اشاره

فصل اول: توبه

زیر فصل ها

1. ماهیت توبه
2. توبه خدا و بنده
3. نشانه‌های توبه حقیقی

1. ماهیت توبه

1. ماهیت توبه

نخستین منزل و مقامی که سالک پس از بیداری عقلی و بینایی قلبی، که او را از انسان معمولی _ عُرْفی، به انسان عقلی، شرعی و عرفانی تبدیل می‌سازد و از حیوان بالفعل خارج می‌کند و به سوی «انسان بالفعل» با انسانیت سوق و سیر می‌دهد، «توبه» است؛ زیرا توبه، «تغییر مسیر دادن» یا بازگشت به طریق حق است. تغییر و رجعتی که انقلابی در همه جنبه‌ها و ساحت‌های وجودی انسان و هندسه هستی‌اش پدیدار می‌سازد. انقلابی در حوزه تفکر، جهان‌بینی و عقلانیت، انقلابی در ساحت اخلاق، تربیت و نوع سلوک، انقلابی در ساحت عمل، مناسبات رفتاری و نوع انجام وظایف. پس انقلاب عقلی، عاطفی، اخلاقی، تربیتی، عملی و عرفانی است و قرآن کریم، چه دقیق، عمیق و انیق به چنین تحوّل روحی و انقلاب درونی اشاره می‌فرماید:

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ أَ لَأَنْ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ

ص: 258

أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (1).

پس توبه، تغییر علمی و عملی و متحول شدن در همه افکار، انگیزه‌ها، اخلاق و اعمال است. از این رو، توبه، اصلاح‌گرایی اساسی، تحول خواهی همه‌جانبه، انقلاب درونی و برونی، بازسازی از راه رگ و ریشه و نوسازی معنوی است. به تعبیر استاد شهید مطهری: «توبه، قیام و انقلاب اصلاحی در کشور وجود آدمی است (2)» یا فرمود: «توبه، عبارت است از یک نوع انقلاب درونی، نوعی قیام، نوعی انقلاب از ناحیه خود انسان علیه خود انسان (3)».

اگر در قرآن کریم، توبه و مشتقاتش 81 بار به کار رفته و یکی از سوره های قرآن «توبه» نام گذاری شده است؛ زیرا سرگذشت گروهی از مهاجران و انصار (4) که توبه کردند و سه نفری (5) که به جهاد نرفتند، مطرح گردیده، به دلیل ضرورت، اهمیت و داشتن آثار وجودی بسیار مهم در سیر و سلوک به سوی خدا بوده است و «توبه» با توجه به معناکاوای آن، که بازگشت از گناه به صواب و از عصیان به اطاعت و از همه ناپسندها به پسندیده هاست، در آن «عمل» اصالت دارد. امام سجاد علیه السلام فرمود: «انما التوبه العمل و الرجوع عن الامر و لیست التوبه بالكلام (6)» پس با صرف «استغفرالله» گفتن و بازی با الفاظ، حاصل نمی‌شود. از این رو، بزرگان اهل معرفت فرموده‌اند:

در توبه، رکن رکن دو چیز است:

1. ندامت و پشیمانی از گناهان و تقصیرات گذشته؛

2. عزم بر برگشت ننمودن بر آن است همیشه، و این دو در حقیقت، محقق

1- نک: نساء: 17 و 18.

2- یادداشت‌های استاد مطهری، ج 11، ص 42.

3- مجموعه آثار، ج 23، ص 537.

4- نک: توبه: 117.

5- توبه: 118.

6- کشف الغمّه، ج 2، ص 101.

ص: 259

اصل حقیقت توبه و به منزله مقومات ذاتیه آن است و عمده در این باب، تحصیل این مقام و تحقق این حقیقت است (1).

پس توبه، طهارت باطن، اعم از باطن و عقل و دل برای نیل به مقام قرب الهی است. به تعبیر حافظ:

شست و شویی کن و آنگه به خرابات درآی

تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده

چنان‌که قرآن کریم نیز فرمود: «وَمَنْ لَمْ يَثْبُتْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (2)» پس «توبه» را باید «تجربه» کرد و از سنخ شنیدن و گفتن نیست، بلکه از سنخ شدن و عمل کردن است. در اینجا دو حدیث از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام می‌تواند حقیقت توبه را تبیین و تصویر کند.

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی بسیار مهم، سازنده و راهگشا که تفسیری بر «حقیقت توبه» است فرمود:

«اتَدْرُونَ مَنْ التَّائِبِ قَالُوا اَللّٰهُمَّ لَا. قَالَ: اِذَا تَابَ الْعَبْدُ وَلَمْ يَرْضَ الْخَصْمَاءَ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَ مَنْ تَابَ وَ لَمْ يَزِدْ فِي الْعِبَادَةِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَ مَنْ تَابَ وَ لَمْ يُغَيِّرْ لِبَاسَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَ مَنْ تَابَ وَ لَمْ يُغَيِّرْ رُفْقَاءَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَ مَنْ تَابَ وَ لَمْ يُغَيِّرْ فِرَاشَهُ وَ وَسَادَتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَ مَنْ تَابَ وَ لَمْ يُغَيِّرْ خُلُقَهُ وَ نَيْتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَ مَنْ تَابَ وَ لَمْ يَفْتَحْ قَلْبَهُ وَ لَمْ يُوسِّعْ كَفَّهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَ مَنْ تَابَ وَ لَمْ يَقْصِرْ اَمَلَهُ وَ لَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَ مَنْ تَابَ وَ لَمْ يُقَدِّمْ فَضْلَ قَوَّتِهِ مِنْ بَدَنِهِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَ اِذَا اسْتَقَامَ عَلٰى هَذِهِ الْاَخْصَالِ فَذَلِكَ التَّائِبُ (3)».

در حدیث یادشده، رسول خدا صلی الله علیه و آله تائب را کسی می‌داند که در همه اوضاع و احوال او، تغییر و تحول ایجاد شده باشد؛ در عبادتش، در پوشش و لباسش که از حرام است یا نه و در شأن اوست یا نه، در انتخاب دوستانش و مجلس و

1-چهل حدیث، ص 235.

2-نک: حجرات: 11.

3-بحار الانوار، ج 6، ص 36.

ص: 260

محفلی که شرکت می‌کند، که چه کسانی‌اند و محتوای آن مجالس چیست، در رخت خواب و بالشش، در اخلاق و انگیزه‌هایش، در دلش که به حقیقت نور باز شده یا اهل انفاق است، در آرزوهایش که آنها را کوتاه و کم کند و در زبان و بدنش که آنها را حفظ نماید و بدنش را از غذای اضافی تصفیه کند. از این رو، فرمود: هر کس چنین ویژگی‌هایی را در خویشتن به وجود آورد و بر آنها استقامت ورزید، یعنی به معنای حقیقی توبه کرد و در توبه ماند، چنین انسانی که تحول همه‌جانبه یافت، «تائب» است.

2. حدیث دوم از امام علی علیه السلام است:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَائِهِ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»: ثَكَلَتْكَ أُمَّكَ، أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةٌ الْعَلِيِّينَ وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتِّهِ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا النَّدْمُ عَلَى مَا مَضَى، وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْإِنْسَانِ مَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تُلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ أَلَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيْعَتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذَيِّبُهُ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذَيِّقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» (1).

توبه و استغفار بر شرایطی چون: 1. پشیمانی از گذشته؛ 2. تصمیم بر عدم بازگشت با آنچه گذشت؛ 3. پرداختن حقوق مردم؛ 4. انجام و تدارک تمام واجبات فوت شده و ترک گشته؛ 5. گوشت‌های حرام بدن را با اندوه، ناله و گریه آب کردن و گوشت تازه بر استخوان رویدن؛ 6. رنج بندگی را به تن چشاندن، چنان‌که شیرینی و لذت گناه را به او چشانده و سپس «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» گفتن تکیه دارد.

1- نهج البلاغه، حکمت 417 و در شرح اجمالی آن، نک: مجموعه آثار، ج 23، صص 559 - 567؛ محمد شجاعی، مقالات، ج 2، صص 102 - 133.

ص: 261

این حدیث علوی نیز معنای حقیقی و مفهوم واقعی «توبه» را در «عمل گرای» بر اساس حقوق خدا، نفس و مردم نشان داده است. چقدر این حدیث علی علیه السلام تکان‌دهنده و درس‌آموز است که فرمود:

لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَ يَرْجِي التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ يَقُولُ فِي الدُّنْيَا يَقُولِ الزَّاهِدِينَ وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّأغِبِينَ (1).

پس اینکه نخستین منزل سلوک و عبودیت را «توبه» نام گذاری کرده‌اند، گام نهادن در این اولین منزل، بسیار دشوار است و آن عارفی که گفت: «ما اندر خم یک کوچه ایم»، می‌دانست چه می‌گوید. واقعاً ورود به دالان و منزل توبه، خود طاقت‌فرسا و سخت است. باید با ملکات رذیله مبارزه کرد و به تخلیه از آنها پرداخت و ملکات فاضله را به دست آورد و به تخلیه و سپس تجلیه آنها اهتمام ورزید.

پس «توبه» با ریاضت‌های علمی و عملی حاصل می‌گردد و اگر چنین شد، خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ»؛ (2) چه اینکه انسان به راحتی محبوب خدا نمی‌شود. باید مجاهدت کند و اهتمام جدی و عزم را جزم نماید تا وارد چنین عرصه انسانی _ الهی و ساحت قدسی و قربی گردد.

به تعبیر امام علی علیه السلام، توبه به منزله انتقام از حرام، گناه و نفس در حال گناه است. به تعبیر شهید مطهری «در کشور وجود آدمی، قصاص از خود هم هست، بلکه سایر مقررات جزایی، از قبیل زندان و شلاق و جرم و تأدیب هست (3)». «...از باب «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»، (4) انسان با توبه حقیقی، از حیات حیوانی به حیات انسانی، و از حیات طبیعی به حیات طیبیه، و از حیات

1- نهج البلاغه، حکمت 142.

2- نک: بقره: 222.

3- یادداشت‌های استاد مطهری، ج 11، ص 45.

4- نک: بقره: 179.

ص: 262

انسانی به حیات الهی وارد می‌شود و متحول می‌گردد.

پس توبه، صیرورت و شدن است و تحولی جوهری و همه‌جانبه. به تعبیر قرآن کریم: «... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (1) یعنی توبه، حرکتی انقلابی در درون است که باید با اصلاح‌طلبی همه‌جانبه، ادامه و استمرار یابد. تنها پشیمانی کافی نیست. بلکه باید به دنبال ندامت، همه ویرانی‌ها و خرابی‌های گذشته ترمیم و شکست‌ها جبران و کمبودها تتمیم گردد. در حقیقت توبه، «طرحی نو در انداختن و آدمی از نو ساختن» است. توبه، یعنی آدم شدن، انسان‌گشتن و حرکت به سوی خدا داشتن؛ چه اینکه تا انسان نشویم، به سوی خدا نمی‌رویم: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (2).

«توبه»، انسان شدن و در مسیر انسانیت قرار گرفتن و فطرت‌یابی و حرکت بر مدار فطرت و سرشت وجودی است؛ زیرا «توبه» که به معنای رجوع و بازگشت است، در حقیقت نوعی «خودآگاهی و خودیابی» است. همه اهل معرفت گفته‌اند توبه، از یقظه و بیداری حاصل می‌آید یا معلول معرفت به نفس و خودآگاهی

حقیقی است. اگر هم گفته شد «توبه، رجوع بنده به مولایش می باشد (3)» و خدای سبحان فرمود: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (4) یعنی حرکت از خود حقیقی و ملکوتی که تا قبل از توبه، مغفول، مجهول و مهجور مانده بود و اینک معلوم و مکشوف شد و وارد متن حرکت و تحول گشته، به سوی «خدا». حرکت از خود تا خدا، نوعی حرکت تکاملی «خودخدایی» انسان است و توجه فطرت به فاطر السموات و الارض خواهد بود که «مؤمن» به خود باز می-گردد و به خویشتن خویش بازگشت می کند. پس

1- نک: آل عمران: 89.

2- نک: انشقاق: 6.

3- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 156.

4- نک: نور: 31؛ قصص: 67؛ و نیز فرمود: «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ.»

ص: 263

فرمان «توبوا الی الله»، یعنی فرمان سیر و سلوک به سوی خدا برای او صادر شد و صلاحیت سلوک و صیروت یافت تا به «فلاح» و شکوفاسازی همه استعدادهای وجودی خود و رستگاری واقعی برسد. توبه، نوعی خود شکستن (خود طبیعی و من حیوانی) برای خود شکفتن (خود خدایی، عقلانی و ملکوتی) است. «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ یعنی تا آگاهی و استمرار و استقامت ورزی در مسیر «توبوا الی الله» نباشد، معلوم نیست انسان به سرمنزل مقصود برسد و گوهر حقیقت را بیابد. باید دانست که توبه نیز مثل بسیاری از ارزش های الهی و انسانی، درجه پذیر و تشکیک بردار است؛ زیرا گناه انسان به تناسب درجات سلوکی اش معنا می شود. اگر ابتدا گناهگریزی از گناه عصیان و ترک واجبات و انجام محرّمات بود، حال ترک گناه از ترک مستحبات و ترک اولی است: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ.»

پس توبه، مراحل و مراتبی دارد که عبارتند از: الف) توبه عام و عوام که توبه از ترک واجب و انجام حرام است؛ ب) توبه خاص و خواص که پرهیز از «ترک اولی» است؛ ج) توبه اخص که توبه از توجه به غیر خداست که انسان کامل و خلیفها لله نیز چنین توبه ای دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انّه لیغان علی قلبه و انّی لایستغفر الله بالنّهار سبعین مرّه (1)». البته استغفار برای انسان کامل، در حقیقت «دفع» است نه «رفع». او استغفار می کند تا ابر، جلو دید دل را

نگیرد، نه اینکه بخواهد ابرهای موجود را برطرف کند؛ زیرا توجه به غیر خدا، مانند توجه به فرشته‌ها یا توجه به خود وحی و نبوت، حجاب است (2).

«توبه، رجوع از احکام و تبعات طبیعت است، به سوی احکام روحانیت و

1- بحار الانوار، ج 25، ص 204.

2- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 153 _ 161؛ حسن حسن‌زاده آملی، توبه، ترجمه: الاوبه الی التوبه من الحوبه، ص 76.

ص: 264

فطرت. چنان‌که حقیقت انابه، رجوع از فطرت و روحانیت نفس است به سوی خدا (1) «توبه و انابه، مراتب و درجاتی دارد که عبارتند از:

« _ توبه عمّال» که انسان خاطی از اعمال فاسد به اعمال صالح روی می‌آورد؛

« _ توبه زهّاد» از توجه به دنیا، به بی‌توجهی و بی‌رغبتی به دنیا و جبران گذشته؛

« _ توبه اهل حضور» از غفلت‌هایی که گاه برای انسان پیش می‌آید که با حضور به جبران آنها می‌پردازد؛

« _ توبه متخلّفان» با بازگشت از اخلاق سیئه به اخلاق حسنه و تخلّق به حسنات اخلاقی است؛

« _ توبه عارفان» که رجوع از رویت حسنات مخلوقات است با انتساب همه خوبی‌ها به منشأ و مبدأ آنها، یعنی خداوند؛

« _ توبه موحدان» با بازگشت از هر چه غیر حق است تا به حقیقت توحید و توحید حقیقی راه یابند (2).

به هر حال، توبه ذات مراتب و مظاهر از نقطه تحول آغازین شروع می‌شود و با عشق به طی طریق الهی برای نیل به محبوب ادامه می‌یابد و مراتب توبه، یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته می‌شود تا با رهایی از غیر خدا و وصلت به خدا، غایت سیر تکاملی‌اش حاصل گردد (3).

اینک ببینیم قرآن کریم، توبه، شرایط، مراتب، اقسام، ثمرات و نتایج توبه را چگونه مطرح می‌کند. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید: توبه

1- چهل حدیث، صص 231 و 232.

2- نک: فاطمه طباطبایی، یک ساغر از هزار، صص 163 و 164.

3- نک: روح الله خمینی، آداب الصلوه، ص 73.

ص: 265

بنده خدا، پیچیده و در پناه دو توبه خداست: توفیق توبه از سوی خدا، و پذیرش توبه از سوی خدا، که توبه بنده خدا میان این دو توبه است (1).

1- ترجمه تفسیر المیزان، ج 4، ص 380 ذیل نساء 17 و 18.

ص: 266

2. توبه خدا و بنده.

2. توبه خدا و بنده.

توبه بندگان خدا با «الی» و توبه «خدا» با «علی» تعبیر شده است. در خصوص توبه بندگان خدا می‌فرماید: «وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (1)» یا فرمود: «وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (2)» که عناصری چون ایمان به خدا و عمل صالح و بازگشت به سوی خدا، جوهره حقیقی توبه عبد است.

در خصوص توبه پروردگار می‌فرماید: «وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ (3)» یا «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ (4)» یا «فَتَابَ عَلَيْكُمْ (5)» یا «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا (6)» یا «فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ (7)». پس توبه، فراموشی است و همه مردان و زنان باایمان را دربرمی‌گیرد. توبه، امری اصلاحی، آن هم اصلاح بنیادین و جوهری است، نه رفورم، ظاهرسازی و... هر توبه انسان به سوی خدا، به دو توبه الهی باز می‌گردد؛ یعنی توفیق توبه دادن که البته بر اساس قابلیت‌ها و حکمت است، و پذیرش و قبول توبه بنده از سوی خدا که نشانی از رحمت الهی است.

صدور فرمان توبه به بندگان الهی؛ زیرا توبه، واجب است و فوریت دارد و فقط در دنیا ممکن است. اگر انسان در جوانی و عهد شباب توبه کند، برگ برنده در اختیار اوست. به تعبیر شهید مطهری:

انسان تا در این دنیاست و رشته حیاتش باقی است و تا وقتی مرگ

1-نک: فرقان: 71.

2-نک: اعراف: 153.

3-نک: احزاب: 73.

4-نک: مائده: 39.

5-نک: بقره: 54.

6-نک: توبه: 118.

7-نک: بقره: 160.

ص: 267

مستقیماً به او روی نیآورده است، مهلت برای توبه کردن دارد(1). ...

از این رو فرمود: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ(2)» یا «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(3)». البته در خصوص ضرورت و فوریت توبه، بحث‌های کلامی، فقهی و اخلاقی فراوانی صورت گرفته است(4).

3. نشانه‌های توبه حقیقی

3. نشانه‌های توبه حقیقی

«_إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ(5)»

«_وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً(6)»

«_إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ(7)»

«_فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ(8)»

در آیات یاد شده، ایمان‌گرایی، عمل‌گرایی مبتنی بر خلوص‌ورزی و صالح بودن یا حُسن فاعلی و فعلی داشتن، برپاداشتن نماز و پرداخت زکات مصداق‌هایی از عمل صالح و اصلاح‌گرایی در بُعد عقیدتی و روحی مطرح شده‌اند. نتیجه آنکه، توبه ظاهری، لفظی و ادعایی وجود ندارد، بلکه توبه باطنی، عمل‌گرایانه یا واقعی باید باشد و در این صورت، غفران و رحمت رحیمیه الهی شامل حال انسان می‌شود و او را به مقام قرب می‌رساند.

آیاتی که بر پذیرش توبه دلالت می‌کند، عبارت است از: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ

1- مجموعه آثار، ج 23، ص 555.

2- نک: هود: 90.

3- نور: 31.

4- نک: حسن حسن‌زاده آملی، توبه (الاولیه الی التَّوبه من الحوبه)، ترجمه، تحقیق و اضافات: ابراهیم احمدیان، صص 87 - 102.

5- نک: مریم: 60.

6- نک: فرقان: 71.

7- نک: آل عمران: 89.

8- نک: توبه: 11.

ص: 268

التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ (1)» و «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ (2)».

«توبه و انابه»، نوعی مرگ و مراجعه به خداست، ولی «رجوعی ارادی» که عارفان، «توبه حقیقی» را اگر از آغاز تا انجام در صراط مستقیم الهی پدیدار شود و مراقبت در «توبه» به طور کامل صورت پذیرد، «مرگ ارادی و موت اختیاری» نامیدند؛ زیرا توبه، مردن از شهوت‌پرستی، شهرت‌طلبی، شکم‌پرستی، و مردن از توجه به هر چه غیرخداست، می‌باشد. از این رجوع و هجرت انسان به سوی خدا، به «فرار» هم تعبیر شده است، آنجا که فرمود: «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ (3)». این «فرار» نیز از فرار از جهل به علم و از علم حصولی به علم شهودی و از علم‌الیقین به عین‌الیقین و سپس حق‌الیقین ادامه دارد، تا از وحدت شهود به وحدت وجود برسد (4). به تعبیر علامه جوادی آملی:

مهم‌ترین راهی که قرآن برای نزاهت روح فراراه سالکان کوی لقای حق ارائه می‌کند، این است که سالک از شهود غیرخدا مبرا و تائب شود(5). ...

در اوصاف الاشراف آمده است:

معنای توبه، رجوع از گناه باشد و اول ببايد دانست که گناه چه باشد تا از او رجوع کند، و باید دانند که گردش افعال بندگان بر پنج قسم باشد:

اول: فعلی که ببايد کرد و نشاید که نکند.

دوم: فعلی که نبايد کرد و نشاید که کند.

سوم: فعلی که کردن آن از ناکردن بهتر باشد.

چهارم: فعلی که ناکردن آن از کردن او بهتر بود.

پنجم: فعلی که کردن و ناکردن او یکسان بود.

1- نک: غافر: 3.

2- نک: شوری: 25.

3- نک: ذاریات: 50.

4- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 167 و 168.

5- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 168.

ص: 269

و گناه نکردن، فعلی بود که از قسم اول باشد و کردن فعلی که از قسم دوم باشد. و از آن همه عاقلان را توبه واجب بود و اینجا نه اقوال و افعال جوارح تنها می‌خواهیم، بل جمیع افکار و اقوال و افعال می‌خواهیم که تابع قدرت و ارادت هر عاقلی باشد، اما ناکردن فعلی که از قسم سیم باشد و کردن فعلی که از قسم چهارم باشد، ترک اولی باشد و از معصومان ترک اولی ناپسندیده باشد و توبه ایشان از ترک اولی باشد و(1). ...

آیاتی که به ترغیب و تشویق توبه می‌پردازند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ

الرَّحِيمِ (2)»، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (3)»، «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. (4)»

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ. (5)»

«وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. (6)»

4. توبه نصوح.

4. توبه نصوح.

معمولاً هرگاه از توبه قرآنی سخن به میان می‌آید، آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا (7)» به ذهن متبادر می‌شود. البته مفسران در بیان توبه نصوح، اختلاف نظرهایی دارند، ولی امام خمینی رحمه الله با تکیه و توجه بر کلام شیخ بهایی و

1- خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، تصحیح: نجیب مایل هروی، ص 71.

2- نک: زمر: 53.

3- نک: بقره: 222.

4- نک: توبه: 104.

5- نک: غافر: 7.

6- نک: شوری: 5.

7- نک: تحریم: 8.

ص: 270

خواجه نصیرالدین طوسی می‌نویسد:

یکی آنکه مراد، توبه‌ای است که نصیحت کند مردم را، یعنی دعوت کند مردم را که بیاورند مثل آن را برای ظاهر شدن آثار جمیله آن در صاحبش. یا آنکه نصیحت

[کند] صاحبش را تا از جای بکند گناهان را و دیگر عود نکند به سوی آنها هیچ‌گاه.

و دیگر آنکه نصوص، توبه‌ای است که خالص باشد برای خداوند چنانچه غسل خالص از شمع را غسل نصوص گویند و خلوص آن است که پشیمان شود از گناهان برای زشتی آنها، یا برای خلاف رضای تعالی هستند، نه برای ترس از آتش ... (1).

امام در نهایت، نصوص را از نصاحه؛ یعنی خیاطت می‌داند و معتقد است توبه آنچه را گناهان پاره کرده است، می‌دوزد یا آنکه به وسیله توبه، میان فرد تائب و اولیای خدا و احبای او جمع می‌شود، چنان‌که خیاطت، پارچه‌های لباس را با هم جمع می‌کند (2) و می‌نویسد:

نصوص، وصف از برای تائب است و اسناد آن به سوی توبه از قبیل اسناد مجازی است؛ یعنی توبه نصوص، توبه‌ای است که نصیحت می‌کنند صاحبان آن خود را به اینکه به جای آورند آن را به کامل [ترین] طوری که سزاوار است توبه را بدان نحو آورند، تا آنکه آثار گناهان را از قلوب پاک کند به کلی، و آن به این است که آب کنند نفوس را به حسرت‌ها، و محو کنند ظلّات بدی‌ها را به نور خوبی‌ها (3).

در پایان این فصل، دیدگاه خواجه عبدالله انصاری را در خصوص «توبه» به صورت خلاصه شده تقدیم می‌کنیم که در پنج محور مطرح می‌گردد.

5. شرایط، حقیقت، سرّ حقیقت، لطایف و اقسام توبه

5. شرایط، حقیقت، سرّ حقیقت، لطایف و اقسام توبه

1-نک: چهل حدیث، ص 241.

2-نک: چهل حدیث، صص 241 و 242.

3-چهل حدیث، ص 242.

ص: 271

الف) شرایط توبه عبارت است از:

یک- پشیمانی؛ دو- عذرخواهی؛ سه- دوری و فاصله گرفتن از گناه.

(ب) حقیقت توبه به سه چیز است:

یک- بزرگ دانستن گناه؛ دو- ناچیز شمردن توبه؛ سه- ادای حقوق ضایع شده.

(ج) سرّ حقیقت توبه سه چیز است:

یک- تشخیص خودخواهی از تقوایبشگی؛ دو- از یاد بردن گناه؛ سه- توبه دایمی از توبه.

(د) لطایف توبه سه لطیفه است:

یک- درک رابطه میان گناه و قضاء، و توجه به مراد خدا از آزاد قرار دادن انسان در انجام دادن گناه که خود دو دلیل دارد:

اول- شناخت صفات برتر الهی، یعنی عزت، احسان، حلم، کرم و فضل خداوند؛

دوم- شناخت صفت جلالیه عدالت خداوند در کیفر دادن بنده بر گناه.

دو- شناخت بدی‌های خویش و دریافت بخشش‌ها و نعمت‌های الهی، چنان‌که تمام بدی‌ها و سیئات را به خویش نسبت دهد و نیکی‌ها و حسنات را از حق بداند.

سه- صعود از این معانی و رسیدن به ساحت حکم الهی که دیگر در آنجا، بحثی از خوبی و بدی نیست و نسبت دادن همه به فرمان و اوامر الهی.

(و) اقسام توبه بر سه قسم است:

یک- توبه عامیان و مبتدیان به اندیشه افزودن ثواب و طاعت.

دو- توبه میانه‌حالان از کوچک شمردن گناه.

سه- توبه ره‌یافتگان و کاملان از تباہ‌سازی وقت دیدار و هنگام حضور،

ص: 272

امکان رسیدن به پایان راه توبه، در توبه از غیر حق و جز او ندیدن است (1).

آیا همه آداب، شرایط، اقسام، مراتب و درجات توبه، به نیکوترین شکل و با لطافت خاصی در قرآن مطرح نشد و آیا توبه، نشانی از حب الهی به بنده اش و رحمت خاصه و رحیمیه اش به سالک کوی خویش نیست؟! (2)

پس در «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (3) که «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ» آمده، «إِلَى» نشانه‌ای بر این معناست که سیر و سلوک به سوی خدا، بی‌نهایت و پایان‌ناپذیر است و توبه سالک نیز به تناسب حال و مقام و مرحله و منزل، تحقق یافتنی است و پایان‌ناپذیر.

بازگشت انسان به سوی خدا، باید تا «لقاءالله» ادامه داشته باشد. افزون بر اینکه، همه مؤمنان «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» مخاطب قرار گرفتند که بیانگر این نکته لطیف و ظریف است که راه به روی همگان باز است و عالم و عامی، زن و مرد، فقیر و غنی، و ناپاکان و پاکان ندارد. همه در هر مرتبه‌ای از ایمان که هستند، مخاطب «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ» اند. درجات توبه، به درجات ایمان مرتبط است و حتی شامل مقام «صحو» پس از «صعق» حضرت موسی علیه السلام در میقات و چله‌نشینی اش شده که فرمود: «فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» (4) «تا اواب بودن حضرت ایوب علیه السلام: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (5) و حضرت داود علیه السلام که خداوند خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (6) «تا در خصوص سیدالانبیاء والمرسلین و خاتم السّفرء والمقربین،

1- راه و رسم منزل‌ها، ج 1، صص 63 و 64.

2- نک: مقالات، ج 2، طریق عملی تزکیه (1)، صص 77 - 86.

3- نک: نور، 31:

4- نک: اعراف: 143.

5- نک: ص: 44.

6- نک: ص: 17.

ص: 273

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (1).

6. نمونه هایی از توبه کنندگان در قرآن

6. نمونه هایی از توبه کنندگان در قرآن

1. توبه حضرت آدم و حوا علیه السلام : «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (2)» و «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (3)».

2. توبه حضرت یونس علیه السلام : «... فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (4)».

3. توبه قوم حضرت یونس علیه السلام : «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ أَمَنَتْ فَفَنَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ (5)».

4. توبه فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام : «يَا بَنِي إِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُونُسَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ (6)»، «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضَّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (7)».

5. توبه سه مرد گناهکار (ابولبابه، ثعلبه، اوس): «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (8)».

6. توبه ابوخیثمه (عبدالله بن خیثمه): «(9) لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ (10)».

7. توبه سه نفر متخلف از جهاد: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ

1- نک: نصر: 3؛ نک: مقالات، ج 2، صص 89 - 96.

2- نک: اعراف: 23.

3- نک: بقره: 37.

4- نک: انبیاء: 87 و 88.

5- نک: یونس: 98.

6- نک: یوسف: 87.

7- یوسف: 88.

8- نک: توبه: 102.

- 9- تفسیر مجمع البیان، ج 5، ص 67.
10- نک: توبه: 117.

ص: 274

الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَأَمَلَجًا مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (1).»

8. توبه‌های نقل شده از صدر اسلام مثل توبه بهلول نباش، «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يَصِرُوا عَلَىٰ مَآ فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (2)» و... .

توبه‌های حقیقی که از امثال فضیل بن عیاض (3)، بشر حافی (4)، ابراهیم ادهم، حربن یزید ریاحی، شعوانه (5) و... نقل شده و در کتاب‌های تفسیر، تاریخ، اخلاق و عرفان آمده است، خود سرچشمه بصیرت و بیداری برای همه کسانی است که خواهان توبه حقیقی و پشت سر گذاشتن نخستین گام و منزل سلوکی هستند.

7. توبه در احادیث

7. توبه در احادیث

1. توبه، گناه‌زدایی و موجب آراستگی انسان است: امام علی علیه السلام : «اخلاص التَّوْبَةِ يَسْقِطُ الْحَوْبَةَ (6).»
2. توبه، عامل محبوب شدن نزد خداست: امام باقر علیه السلام : «إِنْ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَّقِينَ التَّوَّابِ (7).»
3. نشانه‌های توبه‌کننده: قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «أَمَّا عَلَامَةُ التَّائِبِ فَرُبْعَةٌ: النَّصِيحَةُ لِلَّهِ فِي عَمَلِهِ، وَ تَرْكُ الْبَاطِلِ، وَ لَزُومُ الْحَقِّ وَالْحَرَصُ عَلَى الْخَيْرِ (8).»

1- توبه: 118.

2- نک: آل عمران: 135 و 136.

3- روضات الجنات، ج 6، ص 19.

4- روضات الجنات، ج 2، ص 130؛ مجموعه آثار، ج 23، صص 570 و 571.

- 5- معراج السَّعاده، ص 508.
 6- میزان الحکمه، ج 2، ص 636، ح 2114.
 7- میزان الحکمه، ج 2، ص 636، ح 2119.
 8- میزان الحکمه، ج 2، ص 636، ح 2126.

ص: 275

4. پایه‌های توبه عبارتند از: پشیمانی در دل، آمرزش خواهی به زبان، عمل با اعضای بدن، تصمیم بر بازنگشتن به گناه: امام جواد علیه السلام فرمود: «التَّوبَةُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ، وَعِزْمٌ أَنْ لَا يَعُودَ (1)».

5. توبه مایه نزول رحمت و زیادی رزق خواهد شد: قال علی علیه السلام: «التَّوبَةُ سَتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ (2)» و فرمود: «الاستغفار یزید فی رزقه (3)».

6. توبه، شفیع انسان نزد خداست: امام علی علیه السلام: «لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ (4)».

7. مداومت در داشتن توبه: امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ مُدَاوَمَةِ التَّوبَةِ عَلَى كُلِّ حَالٍ (5)».

8. آسان‌تر از توبه: امام علی علیه السلام: «تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنَ مِنْ طَلَبِ التَّوبَةِ (6)».

- 1- بحار الانوار، ج 78، ص 81.
 2- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 129، باب 86، ح 13.
 3- بحار الانوار، ج 93، ص 277.
 4- غرر الحکم، ح 3833.
 5- بحار الانوار، ج 6، ص 31.
 6- میزان الحکمه، ج 2، ص 650، ح 2180.

ص: 276

فصل دوم: وَرَع

اشاره

فصل دوم: ورع

زیر فصل ها

1. چیستی ورع

2. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان علیه السلام و عارفان

1. چیستی ورع

1. چیستی ورع

مقام دومی که سالک عارف در آن قرار می‌گیرد، «مقام ورع» است که از معرفت بالاتر و مراقبت والاتر او در سیر و سلوک الی الله خبر می‌دهد و شریعت محوری در اوج اعلی است. بر خلاف تصور غلطی که برخی دارند مبنی بر اینکه عارف، هر چه در سلوک عرفانی اش پیش‌تر رود و اوج گیرد، آرام آرام از شریعت خارج می‌شود و وارد طریقت می‌گردد، تا به حقیقت می‌رسد و شریعت دیگر در جایی نخواهد داشت؛ یعنی بین شریعت، طریقت و حقیقت تفکیک قائل‌اند.

سلوک اسلامی و عرفان قرآنی، مبتنی بر شریعت و در مسیر و سبیل شریعت است و شریعت در مراحل بالاتر سلوک، عمق بیشتری می‌یابد و کارآمدی بهتر و ژرفتری برای سالک در پیمودن مقامات معنوی دارد. به تعبیر علامه جعفری:

هر یک از ناچیزترین اعتقادات دین و هر یک از ناچیزترین نیت‌ها و عمل‌های مربوط به تکلیف و وظایف دینی، موجی از حقیقت است و انسان از موقع آگاهی به جان پاک خود که وابسته به کمال مطلق است، غوطه‌ور در آن

ص: 277

است (1).

یا به تعبیر علامه جوادی آملی:

اگر تهذیب و تزکیه، برخلاف مسیر شرع باشد، چنین ریاضتی باطل است؛ یعنی سیر و سلوک جز با انجام واجبات و مستحبات از یکسو، و ترک محرمات و مکروهات از سوی دیگر، قابل قبول نیست و بازدهی هم ندارد (2). ...

پس انکار شریعت، انکار سیر و سلوک و سقوط در ورطه هلاکت است و ضرورت استمرار شریعت در سیر و سلوک، بر اساس اینکه شریعت، حقیقت واحد ذومراتب و درجات است و طریقت و حقیقت در باطن و باطن باطن شریعت دست‌یافتنی است، راه بر شریعت‌گریزی می‌بندد و رسیدن سالک به «مقام ورع» که گفته‌اند: «اجتناب از شبهات است از بیم وقوع در محرمات»، و «ورع» را بالاتر از تقوا دانسته‌اند یا تقوا را دارای مراتبی قلمداد کردند که یکی از مراتب مهم آن ورع است، نشان از ظرافت‌های عمل به دستورات الهی دارد.

بر این اساس است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «لکل شیء أس و أسّ الايمان ألورع (3)» یا فرمود: «الورع سیدالعمل (4)» یا فرمود: «ملاک الدین الورع (5)» یا امام علی علیه السلام فرمود: «ورع الرّجل علی قدر دینه (6)» که منزلت ورع را در حوزه دین و دین‌داری و شریعت‌گرایی معلوم می‌کند.

پس انجام واجب و ترک حرام، مرتبه نخست تقوا و انجام مستحبات و ترک مکروهات و مباحات، مرتبه دوم و والاتر تقواست و اهتمام به این باید‌ها و نباید‌های ذومراتب نیز از پرهیز از گناه و عذاب جهنم و گرایش به بهشت و

- 1- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 14، ص 110.
- 2- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، ص 295.
- 3- میزان الحکمه، ج 14، ص 6754، ح 21574.
- 4- میزان الحکمه، ج 14، ص 6754، ح 21575.
- 5- میزان الحکمه، ج 14، ص 6754، ح 21576.
- 6- میزان الحکمه، ج 14، ص 6754، ح 21578.

ص: 278

نعمت‌های الهی، به تحصیل لقای حق ارتقا می‌یابد. سالک شائق لقای حق، بایسته است اهل ورع باشد؛ یعنی ترک همه شبهات کند و رهایی از هر کار بیهوده و سرگرم‌کننده‌ای، یعنی پرهیز از شبهه‌ها، دوری از هوای دل، غافل نبودن و نماندن از خدا. به تعبیر استاد جوادی آملی: «تقوای تن و تقوای دل را مراعات نموده تا

شوق دیدار محبوب، همه وجود آنها را تصرف نماید (1)» و به تعبیر امام صادق علیه السلام: «علیکم بالورع، فأنه لا ینال ما عند الله الا بالورع (2)». «اکنون به واژه «ورع» و معنای آن می‌پردازیم: «وَرَعٌ» به فتح راء. «رَعَهُ» مصدر وَرَعٌ یَرَعُ به کسر راء در هر دو است؛ به معنای تقوا یا شدت تقوا و کمال پرهیزکاری است. شاید هم از وَرَعْتُهُ تَوْرِعًا: اَى كَفَفْتُهُ، اخذ شده باشد؛ زیرا ورع در حقیقت کفّ نفس و نگاهداری آن است از تعدی شرع و عقل. یا از وَرَعٌ به معنای رد گرفته شده باشد. یقال: وَرَعْتُ و الابل عن الماء: اذا رَدَدْتُهُ؛ زیرا نفس را رد می‌کنی از مشتهیات خود و ارتکاب آنها (3). از دیدگاه امام خمینی رحمه الله:

ورع، پایه و اساس همه کمالات معنوی و مقامات الهی است و با ورع، انسان از هر آلودگی نجات یافته و قلبش به نور الهی منور می‌شود (4).

2. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان علیه السلام و عارفان

2. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان علیه السلام و عارفان

امام علی علیه السلام چند حدیث درباره ورع دارد که عبارتند از:

«الْوَرَعُ اجْتِنَابُ (5)».

«اصل الورع تجنّب الآثام و التّنزه عن الحرام (6)».

«انما الوَرَعُ التحرّی فی المكاسب، والكفّ عن المطالب (7)».

1- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 211 _ 213.

2- میزان الحکمه، ج 14، ص 6754، ح 21591.

3- چهل حدیث، ص 394.

4- چهل حدیث، صص 394 _ 395.

5- میزان الحکمه، ج 14، ص 6758، ح 21620.

6- میزان الحکمه، ج 14، ص 6758، ح 21621.

7- میزان الحکمه، ج 14، ص 6758، ح 21622.

در آموزه‌های علوی، ورع، دوری از گناهان، طلب درآمدهای حلال و خویشتن-داری از نیازخواهی، درنگ کردن هنگام روبه‌رو شدن با شبهه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كُفِّ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ تَكُنْ أَوْرَعِ النَّاسِ (2)» یا «جَلَسَاءُ اللَّهِ غَدًا أَهْلُ الْوَرَعِ وَالزَّهْدِ فِي الدُّنْيَا (3)» بر این اساس، که پرهیز از حرام‌های الهی را پارسایی، و هم نشینی با خدا را نتیجه این پارسایی شمرده است. از این رو، می‌توانیم در تحلیلی معرفت‌شناختی، «ورع» را برگرفته از اوج معرفت انسان به خدا و درک و دریافتش از مقام مَحْضَر و «حضور» نزد پروردگار بدانیم که عامل دوری سالک از هر حرام، اعم از حرام شرعی، شأنی (شأن سلوکی _ عرفانی) و به بیان دیگر، شکستن نفس و بُت انیت و نیت است تا سالک را آماده و شایسته ورود به بزم لقاءالله کند که ترک شهوت موجود برای «شهود موعود»، نهایت خودنگه‌داری و صیانت نفس است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طُوبَى لِمَنْ شَهِدَهُ حَاضِرُهُ لِمَوْعُودٍ لَمْ يَرَهُ (4)».

بر این اساس، تقدم خواسته‌های خدا بر خواهش‌های خود و دروی از هواها و مشتتهیات نفس، موجب غنای نفس و بی‌نیازی دل از غیرخدا و آمادگی در راه دریافت هدیه و جایزه دیدار با محبوب خواهد بود. پس «ترک نفسانیات و مشتتهیات نفس» در اثر مراقبت نفس و کشیک نفس کشیدن، حاصل شدنی است و «ورع»، همان «مراقبه» است با مراتب و درجات آن.

با توجه به همین معناست که برای «ورع» سه مرتبه قائل شده‌اند:

الف) ورع مبتدیان، پرهیز کردن از امور شبهه‌ناک است.

1- میزان الحکمه، ج 14، ص 6758، ح 21626.

2- میزان الحکمه، ج 14، ص 6762، ح 21649.

3- میزان الحکمه، ج 14، ص 6762، ح 21645.

4- خصال صدوق، باب الواحد، ح دوم (امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل فرمود.

ب) ورع اهل دل، مراقبت از دل به اینکه مبدا به غیر خدا متوجه شود.

ج) ورع عارفان و واصلان از هر امری که مبادا توجه و نظر آنان را از محبوب و مقصدشان بگرداند.

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری برای «ورع» سه درجه قائل است:

1. پرهیز از همه زشتی‌ها، در حفظ نفس و افزودن بر تمام نیکی‌ها و پاسداری از ایمان.

2. رعایت حدود الهی در شبهات و پرهیز از امور خلاف مروّت، اگرچه خلاف شرع نباشد. برای مثال، برخی از امور اجتماعی با آنکه مخالف شرع نیست، نوعی پستی شمرده می‌شود.

3. پرهیز از هر چیزی که انسان را به پریشان‌خاطری و از دست دادن فرصت‌ها بکشانند یا از آرامش درون و دل‌بستگی به خدا بکاهد (1).

امام خمینی رحمه الله برای ورع شش مرتبه قائل است که عبارتند از:

1. ورع عامه که اجتناب از کبایر است.
2. ورع خاصه که اجتناب از مشتبهات است، برای خوف از وقوع در محرمات.
3. ورع اهل زهد، اجتناب از مباحات است برای احتراز از وزر آن.
4. ورع اهل سلوک، ترک نظر به دنیا است برای وصول به مقامات.
5. ورع مجذوبان، ترک مقامات است برای وصول به باب‌الله و شهود وجه‌الله.
6. ورع اولیا، اجتناب از توجه به غایات است (2).

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، دو نکته بسیار مهم از دیدگاه بزرگان عرفان

1- راه و رسم منزل‌ها، ج 1، ص 193.

2- چهل حدیث، ص 399.

1. وَرَع، در حقیقت عمل به شریعت و التزام به آداب و اسرار شریعت با توجه به مراتب سالک متشرع در مقام سلوکی است.

2. معانی و مراتب وَرَع، برگرفته از آموزه‌های معصومان علیه السلام است که تفسیر آیات قرآن به شمار می‌رود، ولی آن را با عبارات و زبان عرفانی و تقسیماتی که مطرح کرده‌اند. چه اینکه هم درک «عندالله» با ورع حاصل شدنی است که امام صادق علیه السلام فرمود: «علیکم بالورع فانه لاینال ما عندالله الا بالورع (1)» و هم نیل به مقام ولایت اهل بیت علیه السلام ممکن نیست مگر با ورع، که امام باقر علیه السلام فرمود: «لاتنال و لاتینا الا بالعمل والورع (2)».

پس سلوک بدون وَرَع و عبادت و عبودیت منهای وَرَع ناممکن است و «وَرَع» با معرفت نفس، مراقبه نفس و محاسبت نفس پدیدار می‌شود و ثمربخش می‌گردد. اساساً «ورع»، مراقبه صغراست که انجام واجب و ترک حرام و انجام مستحبات و ترک مکروهات و مباحات است، و مراقبه کبرا، مراعات مقام مَحْضَر خدا و «حضور» الهی است یا دل از غیر خدا کردن و جز به خدا توجه نداشتن است. یکی از استادان برجسته اخلاق و عرفان نیز، مراقبت را در مراتب گوناگون به تفصیل مطرح کرده است که ظاهر و باطن، فکر و ذکر، خَلُوت و جَلُوت، صبح و سحر و سهر، صَوْم و صَمْت و صَلَوه و... را دربرمی‌گیرد (3).

پس «ورع» با ریاضت سلوکی و مجاهدت نفس، اعم از جهاد اوسط و اکبر است. جهاد اوسط در قرائت عرفانی، جنگ رذایل و فضایل و غلبه بر رذایل اخلاقی و جهاد اکبر، جنگ عقل و عشق و انقلاب درونی تمام‌عیار است و

1- میزان الحکمه، ج 14، ص 6754، ح 21591.

2- میزان الحکمه، ج 14، ص 6756، ح 21600.

3- نک: مقالات، ج 3، صص 137 _ 412.

عارف را از همه چیز غیر خدا، حتی خود و تعلقات و تعینات خودی، وارد جذبات و جَلُوات معشوق برای لقا و دیدار با او می‌کند. به بیان دیگر، «وَرَع» همه مراتب چهارگانه تخلیه سلوکی و عرفانی را که شیخ‌الرئیس در ساحت عرفان مطرح کرد، دربرمی‌گیرد که عبارتند از: «الْعِرْفَانُ مُبْتَدَأٌ مِنْ تَفْرِيقِ وَ نَفْضِ وَ تَرْكِ وَ رَفْضِ مُمَعِنٍ فِي جَمْعٍ هُوَ جَمْعُ صِفَاتِ الْحَقِّ لِلذَّاتِ الْمُرِيدَةِ بِالصِّدْقِ مُنْتَهَى إِلَى الْوَاحِدِ

ثُمَّ وَقُوف (1) «تا جداسازی سالک بین خود و بین ماسوای الهی، تکاندن دامن خویش از هر وابستگی و دلبستگی یا گرد و غبارزدایی، رها شدن از خود و کمالات خود یا خویشتن‌تکانی و سپس رخص و انقطاع کامل از هر چه غیر خداست تا حاضر، غایب شدن و فناء، از فناء فی‌الله یافتن، صورت پذیرد. پس همه مراتب شش‌گانه ورع را که امام خمینی رحمه الله مطرح فرمود، دربرمی‌گیرد و در تعریف خواجه عبدالله انصاری رحمه الله از وَرَع و درجات آن نیز در درجه سوم وَرَع مَقُولَه و مرتبه تخلیه عرفانی را می‌بینیم که گفته‌اند: «...الدرَجَة الثَّالِثَة النَّوْرُ عَنِ كُلِّ دَاعِيَةٍ تَدْعُو إِلَى شَتَاتِ الْوَقْتِ، وَ التَّعَلُّقِ بِالنَّفْرِيْقِ وَ عَارِضٍ يُعَارِضُ الْجَمْعَ (2) «تا مقام جمع و «جمع‌الجمع» حاصل آید و عارف به مرتبه: «فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (3) «برسد و به تعبیر بوعلی سینا: «فیکاد یری الحق فی کل شیء (4) «و از این وحدت شهود به وحدت وجود رقاء وجودی یابد و توحید قرآنی که توحید صمدی است، تجلی یابد.

پس «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ (5) «و «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ»؛ (6) یعنی هجرت از رجس و رجزی و آلودگی‌ای صورت پذیرد که «ورع»، هجرت انفسی و «طهارت معنوی» است، نه هجرت آفاقی و جغرافیایی، و هجرت نیز هجرت صغرا، و سَطَا و کُبْرَا است تا انسان در پرتو معرفت و عمل به شریعت حقه، از هر آلودگی پالوده شود و

13- 1- اشارات و تنبیها، ج 3، ص 388.

2- منازل السائرین، ص 127.

3- نک: بقره: 115.

4- اشارات و تنبیها، ج 3، ص 384.

5- نک: آل عمران: 102.

6- مدثر: 5.

ص: 283

مقامات «محو»، «طمس» و «تحق» یا فناى فعلی، صفاتی و ذاتی را یکی پس از دیگری پشت سر گذارد و به عطر لقاءالله معطر گردد (1) پس به تعبیر امام علی علیه السلام و توصیه آن ابرمرد عرفان و سیر و سلوک: «أَعْيُنُونِي بَوْرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ (2)».

1- نک: رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، صص 96 - 108.

-2 نهج البلاغه، نامه 45.

ص: 284

فصل سوم: زهد

اشاره

فصل سوم: زهد

زیر فصل ها

1. ماهیت زهد

2. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان

3. تفسیر زهد از نظر امام خمینی رحمه الله

4. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری

5. فلسفه و آثار زهد

1. ماهیت زهد

1. ماهیت زهد

یکی از مقامات بسیار مهم و بنیادین که سالک پس از «توبه» و «ورع» باید پشت سر گذارد، مقام زهد است به معنای ترک شیء و اعراض از آن، همراه بی میلی و بی رغبتی به آن. زهد در لغت، «خلاف رغبت» است (1) که یکی از مراحل مانع زدایی در سیر الی الله است؛ چه اینکه برای رسیدن به «ما عند الله»، چاره‌ای جز ترک دنیا نیست و البته برای «بی رغبتی»، معرفت به باطل دنیا که فناپذیری و ضرررسانی است، لازم است و از سوی دیگر، شوق به لقای رب؛ تا این معرفت و آن محبت به خدا و شوق دیدار، سرچشمه انقطاع از دنیا و حب دنیا گردد که رأس هر لغزش و خطایی است. «بنابراین، زهد، صرف ترک نیست، بلکه ترک آمیخته با بی رغبتی است و ترک، اولین قدم زهد است (2)». ناگفته نماند معنای بی رغبتی در زهد، از آیه «وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (3)» در جریان قصه حضرت یوسف علیه السلام و خرید حضرتش، و در حدیث امیر مؤمنان علی

علیه السلام که فرمود: «زُهِدْكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُقْصَانُ حَظٍّ وَ رَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلٌّ نَفْسٍ (4)» فهمیده

- 1- فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج 1، ص 309.
- 2- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 171.
- 3- نک: یوسف: 20.
- 4- نهج البلاغه، حکمت 451.

ص: 285

می‌شود. بی‌رغبتی به دنیا، اگر همراه با آگاهی و اختیار و نیاز به دنیا باشد، ارزش و اثر معنوی دارد. آگاهی به «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ (1)» و «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»، (2) و فهم این حقیقت که هم «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (3)» و هم «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»، (4) که سیر تکامل عقلی و باطنی سالک زاهد را در مقام معنوی ترسیم می‌کند؛ زیرا یک بار انسان در مقام مقایسه دنیا و آخرت، آخرت را می‌پذیرد و یک بار دنیا را فی نفسه، نه با قیاس به آخرت، قلیل و مایه غرور و فریب می‌داند و از آن پرهیز می‌کند: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ (5)» یا «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (6)» یا «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ (7)» و بار دیگر، پس از ارتقای علمی و عملی و تصعید وجودی و حقیقی، هر چه را صبغه غیرالهی دارد، فنا و فریب بر می‌شمارد و ما عندالله را جاودانه و باقی می‌داند و آنگاه، حضور نزد خدا و «عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ (8)» و جنت دیدار دوست را بر ماسوای الهی هر چه باشد ترجیح می‌دهد، بلکه آن را قابل مقایسه با هیچ چیزی نمی‌داند. پس برای نیل به «باقی»، باید از «فانی» عبور کرد و همان‌طور که قرآن کریم به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى»، (9) چشم از دنیا برداشت و حرکتی را آغاز کرد که از «زهد» آغاز می‌شود و به «زهد از زهد»، یعنی بی‌توجهی به زهد و زاهد رسید؛ زیرا همین هم برای سالک الی الله، رَهْزَنَ

- 1- نک: نساء: 77.
- 2- نک: نحل: 96.
- 3- نک: اعلی: 17.
- 4- نک: طه: 73.
- 5- نک: نساء: 77.

6- نک: آل عمران: 185.

7- نک: نحل: 96.

8- نک: آل عمران: 169.

9- نک: طه: 131.

ص: 286

و حجاب است. پس سالک، در خود زهد نیز باید زهدورزی داشته باشد. به تعبیر اصحاب سلوک، «زهد» برای عوام مردم «قربت»، برای سالک «ضرورت» و برای خاصه مردم «خشیت» است تا سالک، آرام آرام غبارروبی دل و حجاب-زدایی از ساحت قلب نماید و تنها «خدا» را شهود کند. پس زاهد عارف و عارف زاهد، عالی را به پای دانی قربانی نمی‌کند و نفس قدسی و روح ریحانی و روحانی‌اش را در قفس تنگ دنیا محبوس نمی‌نماید و «زهد» را مقدمه و وسیله «کمال برتر و عالی‌تر» می‌داند. به تعبیر امام علی علیه السلام: «إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلَاقِ عَلَى الدِّينِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا»؛ (1) چه اینکه زهد مطلوب بالذات نیست که به تعبیر حضرت امام خمینی رحمه الله: «زهد حقیقی، از بزرگترین جنود عقل در جهان است» (2).

2. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان

2. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان

قال رسول الله صلى الله عليه و آله : في قول الله تعالى و «اتيناه الحكم صبياً»: يعني الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا، و قال الله تعالى لموسى: يا موسى، «أَنَّهُ لَنْ يَتَزَيَّنَ الْمُتَزَيِّنُونَ بِزِينَةِ أَرْضٍ فِي عَيْنِي مِثْلَ الزُّهْدِ» (3) «که زهد را، بی رغبتی و عدم کشش به دنیا و زینت آراستگان معنوی دانسته است یا فرمود: «طوبى لمن تواضع خوف الله عز ذكره و زهد فيما أحل له من غير رغبه عن سنتي، و رَفَضَ زَهْرَةَ الدُّنْيَا مِنْ غَيْرِ تَحَوُّلٍ عَنْ سُنَّتِي» (4).

در این حدیث، کناره‌گیری از حلال مطرح شده، ولی نه کناره‌گیری محض مرتاضانه، بلکه کناره‌گیری داخل در سنت نبوی؛ یعنی چنان‌که او انجام می‌داد و سیره‌اش بود. اگر به برداشت ناقص و انحرافی امثال عثمان بن مظعون و عبدالله بن عمر از زهد و تقوا و کناره‌گیری از دنیا و توبیخ آنها از سوی پیامبر و

- 2- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص 303.
 3- میزان الحکمه، ج 5، ص 222، ح 7686.
 4- میزان الحکمه، ج 5، ص 222، ح 7685.

ص: 287

شرح حقیقت دنیاگریزی و زهدورزی توجه کنیم، معنای حقیقی زهد روشن خواهد شد (1).

نیز در حدیثی دیگر فرمود: «الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا قَصْرُ الْأَمَلِ وَ شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ وَالْوَرَعُ عَنْ كُلِّ مَاحَرَمٍ اللَّهُ (2)» یا فرمود: «الزُّهْدُ لَيْسَ بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ، وَلَكِنْ أَنْ يَكُونَ بِمَا فِي يَدَيِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدَيْهِ (3)» که زهد را کوتاه کردن آرزوها، شکر نعمت و پرهیز از محرّمات الهی دانست و نیکو فرمود: زهد، حرام کردن حلال خدا بر خود نیست، بلکه به این است که انسان، اطمینانش به آنچه در دست خداست، بیشتر باشد از آنچه در دست خود اوست.

امام علی علیه السلام نیز بر اساس آیه «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (4) زهد را تفسیر کرد و فرمود: «الزُّهْدُ كَلِمَةٌ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ فَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَىٰ الْمَاضِي، وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ اخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ (5)» یا در توصیف زاهدان فرمود: «كَانُوا قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِهَا، فَكَانُوا فِيهَا كَمَنْ لَيْسَ مِنْهَا (6)»... یا فرمود: «الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا مَنْ لَمْ يَغْلِبِ الْحَرَامَ صَبْرَهُ وَ لَمْ يَشْغَلِ الْحَلَالَ شُكْرَهُ (7)».

از بیانات علوی چنین متوجه می‌شویم که زهد، اندوه نداشتن بر گذشته و شادی نکردن در آنچه به او می‌رسد، است که بر دل بستگی نداشتن به دنیا دلالت می‌کند. زهد یعنی در دنیا بودن و زندگی کردن و از دنیا نشدن، یعنی فریب جاذبه‌های دنیا و اعتبارات مادی را نخوردن و دامن به دنیا نیالودن. زهد یعنی شکیبایی در برابر حرام و شکر خدا در همه حالات و آنات و شرایط.

- 1- نک: مجموعه آثار، ج 22، بحث تعلیم و تربیت و ج 23 بحث انسان کامل.
 2- میزان الحکمه، ج 5، ص 226، ح 7700.
 3- میزان الحکمه، ج 5، ص 226، ح 7701.
 4- نک: حدید: 23.
 5- میزان الحکمه، ج 5، ص 224، ح 7696.

- 6- نهج البلاغه، خطبه 113.
7- میزان الحکمه، ج 5، ص 2228، ح 7713.

ص: 288

امام زین العابدین علیه السلام درباره «درجات زهد» می‌فرماید:

الزَّهْدُ عَشْرَةٌ اجْزَاءٍ فَأَعْلَىٰ دَرَجَاتِ الزَّهْدِ أَدْنَىٰ دَرَجَاتِ الْوَرَعِ، وَ أَعْلَىٰ دَرَجَاتِ الْوَرَعِ أَدْنَىٰ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ، وَ أَعْلَىٰ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ أَدْنَىٰ دَرَجَاتِ الرِّضَا (1).

3. تفسیر زهد از نظر امام خمینی رحمه الله

3. تفسیر زهد از نظر امام خمینی رحمه الله

امام خمینی رحمه الله در شرح حدیث جنود عقل و جهل، مراتب و درجات زهد را به سه دسته تقسیم می‌کند:

1. زهد عامه که اعراض از دنیا برای رسیدن به نعیم آخرت است.

2. زهد خاصه که اعراض از مشتهیات حیوانی و لذایذ شهوانی برای رسیدن به مقامات عقلانی و مدارج انسانی است.

3. زهد اخصّ خواص که اعراض از لذات روحانی و ترک مشتهیات عقلانی برای رسیدن به مشاهده جمال جمیل الهی و وصول به حقایق معارف ربّانی است (2).

چنان‌که مرقوم داشته‌اند: «اعراض از غیرحق، مقدمه است از برای وصول به جمال جمیل و استغراق در بحر معارف و توحید (3).»

4. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری

4. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری

استاد مطهری معتقد است مفهوم زهد، باید مثل بسیاری از مفاهیم دیگر اسلامی، بازشناسی و واکاوی شود؛ زیرا از زهد و فلسفه آن، برداشت‌های انحرافی، التقاطی و حتی متحجرانه‌ای شده است که با زهد قرآن و حدیث، در تضاد و تباین

است، به ویژه تفسیر انحرافی و افراطی زهد نزد برخی از صوفیه، عامل ترور مفهومی و ماهوی زهد شده، این مفهوم بسیار سازنده، تعالی بخش،

1- میزان الحکمه، ج 5، ص 2234، ح 7744.

2- شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص 295 و 296.

3- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص 298.

ص: 289

اصلاح‌گرایانه و معنویت‌زا، به ضد خود تبدیل شده است. به همین دلیل، استاد شهید برای احیای مفهوم زهد و بازشناسی و بازسازی معرفتی آن، مطالب فراوانی دارد که به صورت گزینشی آن را مطرح می‌کنیم:

« 1. زهد» و «رغبته» اگر بدون متعلق ذکر شوند، نقطه مقابل یکدیگرند. زهد یعنی اعراض و بی‌میلی، در مقابل رغبته که عبارت است از کشش و میل. «بی-میلی دو گونه است: طبیعی و روحی. بی‌میلی طبیعی، آن است که طبع انسان نسبت به شیئی معین، تمایلی نداشته باشد، آن چنان که طبع بیمار، میل و رغبته به غذا و میوه و سایر مأكولات یا مشروبات مطبوع ندارد. ... بی‌میلی روحی یا عقلی یا قلبی، آن است که اشیایی که مورد تمایل و رغبته است، از نظر اندیشه و آرزوی انسان - که در جست‌وجوی سعادت و کمال مطلوب است - هدف و مقصود نباشد. هدف و مقصود و نهایت آرزو، کمال مطلوب اموری باشد مافوق مشتهیات نفسانی دنیوی؛ خواه آن امور از مشتهیات نفسانی اخروی باشد و یا اساساً از نوع مشتهیات نفسانی نباشد، بلکه از نوع فضایل اخلاقی باشد، از قبیل عزت، شرافت، کرامت، آزادی و یا از نوع معارف معنوی و الهی باشد، مانند ذکر خداوند، محبت خداوند، تقرب به ذات اقدس الهی. ... بی‌رغبته زاهد در ناحیه اندیشه و آمال و ایده و آرزو است، نه بی‌رغبته در ناحیه طبیعت (1)». »

« 2. زهد اسلامی، در عین اینکه مستلزم انتخاب زندگی ساده و بی‌تکلف است و بر اساس پرهیز از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی است، در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد و عین جامعه‌گرایی است، برای خوب از عهده مسئولیت‌ها برآمدن است و از مسئولیت و تعهدهای اجتماعی سرچشمه

1- مجموعه آثار، ج 16، صص 511 و 512؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج

5، ص 376.

ص: 290

می‌گیرد (1).»

« 3. زهد اسلامی، چنان‌که، از نصوص اسلامی برمی‌آید، بر سه پایه اصلی که از ارکان جهان‌بینی اسلامی است استوار است:

الف) بهره‌گیری‌های مادی از جهان و تمتعات طبیعی و جسمانی، تنها عامل تأمین‌کننده خوشی و بهجت و سعادت انسان نیست. برای انسان به حکم سرشت خاص، یک سلسله ارزش‌های معنوی مطرح است که با فقدان آن، تمتعات مادی قادر به تأمین بهجت و سعادت نیست.

ب) سرنوشت سعادت فرد از سعادت جامعه جدا نیست.

ج) روح در عین نوعی اتحاد و یگانگی با بدن، در مقابل بدن اصالت دارد؛ کانونی است در برابر کانون جسم، منبع مستقلی است برای لذات و آلام (2).»...

« 4. زهد دارای انواعی است که عبارتند از:

الف) زهدی که به خاطر فقر عمومی و لزوم فداکاری و ایثار است.

ب) زهد حاکم، به مفهوم لزوم هم‌دردی و هم‌سطحی طبقه حاکم و پیشوایان، اعم از سیاسی و مذهبی که فلسفه‌اش تسکین خاطر‌ها و جلوگیری از عقده‌هاست.

ج) تسلط بر نفس و رهایی از اسارت طبیعت و از اعتیادها و به همین جهت، پیشوایان خفیف‌المؤنه بودند.

د) ریاضت و انجذاب به حق و مبارزه با جاذبه‌های مادی (3).»

« 5. زهد، یک رویه و روش اخلاقی و یک متد خاص زندگی است، نه یک

1- مجموعه آثار، ج 16، ص 516.

2- مجموعه آثار، ج 16، صص 516 و 517؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج 5، صص 396 و 397.

3- یادداشت‌های استاد مطهری، ج 5، صص 385 _ 387 و صص 388 _ 393.

حالت بی‌میلی طبیعی. یک نوع خاص از زندگی است که بشر انتخاب می‌کند برای هدف خاصی (1).»

6. استاد شهید در جایی پس از بررسی آیات مربوط به «دنیا»، به ویژه بررسی منطق قرآن درباره «دنیا» در آیات کهف: 46؛ روم: 21؛ یونس: 7؛ نجم: 29 و 30؛ آل عمران: 14؛ اعراف: 176 و... می‌نویسد:

از مجموع این آیات، این طور فهمیده می‌شود که آن چیزی که مذموم و مردود است از نظر دین، سرگرم شدن به این امور و غافل ماندن از خدا و آخرت است، اخلاق و خود را به طبیعت بستن و چسبیدن است، راضی و قانع شدن و آرام گرفتن و اکتفا کردن است. پس اینکه می‌گویند: دنیای مذموم، محبت و علاقه به دنیا است، درست است، اما به معنای دل خوش شدن و قانع شدن و اکتفا کردن و بازماندن از ماورای این علایق. توقف بر دنیا، مذموم است، پایین بودن سطح فکر، مذموم است. ... پس چه چیز بد است؟ کوری، نفوذ نکردن شعاع دید از حجاب طبیعت به بالاتر، محدود بودن فکر به مادیات و (2). ...

7. «از نظر اسلام، رابطه انسان و جهان، از نوع رابطه زندانی و زندان و چاه و در چاه افتادن نیست، بلکه از نوع رابطه کشاورز است با مزرعه، و یا اسب دونده با میدان مسابقه، و یا سوداگر با بازار تجارت، و یا عابد با معبود است. دنیا از نظر اسلام، مدرسه انسان و محل تربیت انسان و جایگاه تکامل اوست (3).»

«چیزی که از نظر اسلام در رابطه انسان و دنیا «نبایستی» است و آفت و بیماری در انسان تلقی می‌شود و اسلام در تعلیمات خویش، مبارزه‌ای بی‌امان با آن دارد، «تعلق» و «وابستگی» انسان به دنیا است، نه «علاقه» و «ارتباط» او به

1- یادداشت‌های استاد مطهری، ج 5، ص 388.

2- مجموعه آثار، ج 22، صص 212 _ 229 و ج 16، صص 552 و 553.

3- مجموعه آثار، ج 16، ص 555.

ص: 292

دنیا. «اسیرزیستی» انسان است، نه «آزادزیستی» او. هدف و مقصد قرار گرفتن دنیا است، نه وسیله و راه واقع شدن آن (1).»

«تضاد میان دنیا و آخرت، از نظر هدف قرار گرفتن یکی و برخورداری از دیگری، از نوع تضاد میان ناقص و کامل است که هدف قرار گرفتن ناقص، مستلزم محرومیت از کامل است، اما هدف قرار گرفتن کامل، مستلزم محرومیت از ناقص نیست، بلکه مستلزم بهره‌مندی از آن به نحو شایسته و در سطح عالی و انسانی است(2)». ...

8. استاد شهید پس از بررسی ماهوی زهد و زاهد، و نسبت آنها با هم در متون دینی و آموزه‌های اسلامی، به تبیین فلسفه زهد می‌پردازد که نتیجه آن عبارتند از: ایثار؛ همدردی با محرومان و فقیران؛ آزادی و آزادگی؛ معنویت‌گرایی؛ عشق و پرستش و(3) ...

طرح اندیشه‌های استاد مطهری درباره مفهوم زهد، دنیاگریزی و معناگرایی، دو علت داشت: الف) تبیین منطقی، معقول، برهان‌پذیر و قابل عرضه از «زهد»؛ ب) نقد ضمنی اندیشه‌های انحرافی و تحریفی و بدعت‌آمیز از زهد به نام عرفان و سیر و سلوک، تا نشان دهیم «زهد عرفانی» با برون‌گرایی، تعهدهای اجتماعی، ورود در عالم سیاست و حکومت، کار و تلاش، تجارت و بازرگانی و... منافات ندارد. پس سالک در هر مرتبه‌ای از سلوک که باشد، می‌تواند در عالم دنیا که گهواره تکامل و مزرعه آخرت و بازار تجارت معنوی اوست، تلاش کند؛ یعنی در دنیا باشد، ولی وابسته و دلبسته نباشد. به تعبیر امام علی علیه السلام: «الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ لَا دَارُ مَقَرٍّ، وَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأُوْبَقَهَا وَ رَجُلٌ

1- مجموعه آثار، ج 16، ص 560.

2- مجموعه آثار، ج 16، ص 584.

3- مجموعه آثار، ج 16، صص 519 _ 543؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج

5، صص 394 _ 412.

ص: 293

اِبْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا»؛ (1) زیرا دنیا، محل عبور و مرور است، نه قرار. گذشتگاه است، نه محل ماندن، بودن و جاودانگی.

از این رو، اگر انسانی با چنین دیدگاه و جهان‌بینی‌ای به دنیا و زخارف و زینت‌های دنیا و نعمت‌های آن بنگرد، در عین اینکه از راه حلال و مشروع بهره می‌گیرد، «معقول» نیز بهره‌مند شده، بنده زر و سیم و شهوت و شهرت و شکم نمی‌شود.

به تعبیر امام علی علیه السلام: «وَأَبْسَ الْمَتَجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا»؛ (2) یعنی اگر انسان خود را به دنیا بفروشد، بد معامله‌ای کرده است.

پس تفسیر نادرست از دنیا و دنیا دوستی و تحلیل غلط از «زهد» و دنیاگریزی که به رهبانیت مسیحی و انزوا و عزلت محض بینجامد و انسان را از درد مردم و مسئولیت‌های اجتماعی تهی کند، (3) موجب تحزیر فرد و جامعه و تخریب فضای عمومی خواهد شد که با منطق قرآن و اهل بیت علیه السلام نیز در تضاد و تعارض است. پس تفاوت روش صوفیه با عارفان حقیقی و زاهد و راهب، از دو جهان بینی و نوع دنیا و آخرت‌شناسی، زهدشناسی و سیر و سلوک‌گرایی سرچشمه می‌گیرد که: «الدُّنْيَا مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ (4)».

5. فلسفه و آثار زهد

5. فلسفه و آثار زهد

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله: «یا اباذر، ما زهد عبْدٌ فی الدنیا الا انبت الله الحکمه فی قلبه، و انطق بها لسانه، و یبصره عیوب الدنیا داءها و دواءها، و اخرجها منها سالماً الی دار السلام (5)».

2. امام علی علیه السلام: «مَنْ زهد فی الدنیا، و لم یجزع مِنْ دُلْها و لم ینافس فی عزّها، هداه الله بغير»

1- نهج البلاغه، حکمت 133.

2- نهج البلاغه، خطبه 32.

3- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 12، صص 399 و 400.

4- نهج البلاغه، حکمت 131.

5- میزان الحکمه، ج 5، ص 2234، ح 7746.

ص: 294

هدایه مِنْ مَخْلُوقٍ، وَ عِلْمَهُ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ، وَ اثْبَتِ الْحِكْمَةَ فِي صَدْرِهِ وَ اجْرَاهَا عَلَى لِسَانِهِ (1)».

3. امام علی علیه السلام: «مَنْ زهد فی الدنیا اعْتَقَ نَفْسَهُ و اَرْضَى رَبَّهُ (2)».

4. امام علی علیه السلام: «الزُّهُدُ مِفْتَاحُ صَلاح (3)».

5. امام صادق علیه السلام : «إِنَّمَا أَرَادَ وَ الزَّهْدَ فِي الدُّنْيَا لِتَفْرَغَ قُلُوبُهُمْ لِأَخْرِهِ (4)».»
6. امام صادق علیه السلام : «حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا (5)».»
7. امام زین العابدین علیه السلام : «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ مَصَائِبُهَا وَ لَمْ يَكْرَهْهَا (6)».»

از این احادیث، می توان به چند نتیجه درباره زهد رسید:

1. رویش حکمت در دل و جوشش معرفت در قلب و سپس بر زبان جاری شدن؛
2. شناخت دردها و درمان های خود؛
3. هدایت خاصه الهیه؛
4. علم لدنی و معرفت افاضی و شهودی؛
5. آمادگی برای آخرت و عبادت الهی؛
6. آزادگی درونی؛
7. تحصیل رضایت الهی؛
8. چشیدن شیرینی ایمان؛
9. آسان شدن دردها و مصیبت های دنیا بر انسان؛
10. کلید صلاح و رستگاری به دست آوردن.

-
- 1- میزان الحکمه، ج 5، ص 2234، ح 7750.
 - 2- میزان الحکمه، ج 5، ص 2238، ح 7762.
 - 3- میزان الحکمه، ج 5، ص 2238، ح 7757.
 - 4- میزان الحکمه، ج 5، ص 2238، ح 7763.
 - 5- میزان الحکمه، ج 5، ص 2238، ح 7765.
 - 6- میزان الحکمه، ج 5، ص 2238، ح 7767.

ص: 295

جناب خواجه عبدالله انصاری در آغاز بحث «زهد»، به آیه «بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (1)» استناد و استشهاد کرده است. استاد جوادی آملی در تفسیر «خیر» در تفسیر و تحلیل عقلی و قیاس اقترانی شکل اول در خصوص ترک دنیا و زهدورزی می‌فرماید:

به عنوان صغرای قیاس می‌فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ (2)» و به عنوان کبرای قیاس می‌فرماید: «بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (3)» و نتیجه آنکه: «مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ»، آنچه نزد خداست همان باقی و خیر است. البته این «خیر» به آن معنا نیست که آنچه نزد شماست خوب، و آنچه نزد خداست بهتر است؛ زیرا خیر، «افعل تعیننی» است، نه «تفضیلی (4)».

خواجه عبدالله انصاری، زهد را دارای سه درجه به شرح ذیل می‌داند:

درجه نخست: الف) توقف در شبهه‌ها پس از ترک حرام است به سه دلیل:

1. پرهیز از سرزنش مردم؛

2. پرهیز از کم و کاستی‌های راه؛

3. ناپسند دانستن مشارکت با بدان.

درجه دوم: زهد و وارستگی در زندگی برای آنکه:

1. وقت را آباد سازد؛

2. اضطراب را از دل بزدايد؛

3. به زینت پیامبران و صدیقان آراسته شود.

درجه سوم: وارستگی از خود زهد که به سه چیز است:

1. کوچک شمردن دنیایی که به آن زهد ورزیده است؛

2. یکسانی احوال در دارایی و ناداری و میل و ترک دنیا؛

1- نک: هود: 86.

2- نک: نحل: 96.

3- نک: هود: 86.

4- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 174؛ تفسیر تسنیم، ج 13، صص 334 - 338.

ص: 296

3. نادیدن عمل خویش با نگرش به حقیقت (1).

نتیجه آنکه، زهد قرآنی و حدیثی، زهدی کامل و جامع، معقول و معتدل، دارای مراتب و درجات و آثار فراوان علمی و عملی است که عارفان الهی با توجه به آموزه‌های قرآنی و سنت و سیره اهل بیت علیه السلام، همه مدارج و منازل زهد و نقش آن را در تحصیل کمالات امکانی و روحانیت و معنویت سازنده در طی «قوس صعود» تکاملی و تصعیدی بیان کردند.

1- راه و رسم منزل‌ها (شرح کتاب منازل السائرين)، ص 187.

ص: 297

فصل چهارم: فقر

اشاره

فصل چهارم: فقر

زیر فصل‌ها

1. مفهوم فقر

2. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری

1. مفهوم فقر

1. مفهوم فقر

فقر و نیاز اگرچه در لغت به معنای «تهی‌دستی، تنگ‌دستی و درویشی» است و معمولاً در خصوص آن، «فقر اقتصادی» به ذهن تداعی می‌کند، ولی در اصطلاح عرفانی، صفت «عبد» است. به همین دلیل، فقیر در عرفان، کسی است که به نیاز و فقر خود به خالق معرفت دارد و همه هستی و حیثیت‌های وجودی، اعم از اصل وجود و کمال وجودی‌اش را از معبود می‌داند و هرگز انیت و هویتی برای خویش نمی‌بیند. به همین دلیل، جز جمال محبوب و وجه معبود نمی‌بیند و این فقر، عین بی‌نیازی و غنایی است که سالک در پرتو چنین آگاهی و گواهی به دست آورده است.

در قرآن مجید فقر و مشتقاتش، چهارده مرتبه به کار رفته است که کاربردهای گوناگونی دارد؛ از جمله آیاتی که عرفان، آن را نشانه «فقر وجودی» و «نیاز نفسی» دانسته و به آن افتخار می‌کند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (1)».

اینکه خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «الفقر اسم للبرائه من رؤيه الملك»، برای تبیین همین وصف وجودی و نعت ذاتی انسان است و سالک آگاه و بصیر، «فقرشناس فقریاب» است و به هر مرتبه‌ای از مراتب علمی و عملی

1- نک: فاطر: 15.

ص: 298

برسد، خود را عین فقر، بلکه فقیرتر از همه می‌داند و می‌یابد، چنان‌که امام علی علیه السلام شنید که مردی کلمه استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری کرد، فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ وَ قَوْلُنَا وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهَلْكِ»؛ (1) یعنی جمله اول دلیل بر «مالکیت خدا» و جمله دوم گواهی بر «نابودی» ماست.

اکنون بنگریم قرآن کریم، چگونه «فقر ذاتی» و «نیاز نفسی» ما را تبیین کرده است:

« 1. كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (2) ». «این آیه کریمه، دلالت دارد که همه چیز از «ماسوای الهی» هلاکت بالذات دارند، مگر وجه رب. پس «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ نُورُ الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، (3) در حقیقت تفسیر «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» است. از این رو، ممکنات، مخلوقات، معالیل و جلوات الهی، همه ربط

وجودی و حقیقی به حضرت حق دارند و خودشان هیچ استقلال وجودی و اصالتی نداشته، منهای فیض الهی، فانی و معدوم هستند و در هر لحظه وجود خویش، از فیاض علی‌الاطلاق به آنها اضافه وجود می‌شود. پس در حدوث و بقا، عین نیاز به خالق و مبدأ وجودی خود هستند و آیه «رَبِّ اِنِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَی مِنْ خَیْرِ فَقِیْرٌ (4)» اگرچه به حسب شأن نزول، به داستان حضرت موسی علیه السلام مربوط است که پس از یاری رساندن به دختران شعیب، به خدای خود پناه برد و چنین گفت، ولی در حقیقت، داستان نیاز وجودی همه انسان‌ها و بلکه همه هستی است.

1- نهج البلاغه، حکمت 99.

2- نک: قصص: 88.

3- نک: الرحمن: 26 و 27.

4- نک: قصص: 24.

ص: 299

« 2. یا اَیْهَا النَّاسُ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلَی اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیْدُ (1) ». این آیه، ذات و هویت انسان را «عین فقر» معرفی می‌کند؛ یعنی انسان «ذات فقر» است، نه «ذات ثبوت له الفقر». پس فقر برای انسان، لازمه ذاتش نیست، مثل زوجیت برای اربعه، بلکه عین ذاتش است؛ یعنی فقر برای انسان، مثل «حیوان ناطق» برای انسان است که فقر، قوام وجودی انسان و عین هستی اوست و در نتیجه، «غنی» صفت ذاتی و عین ذات خداوند است. بر اساس مشرب عرفانی و وحدت شخصی وجود، تقابل فقر و غنا در آیه یاد شده، از نوع تقابل سلب و ایجاب است، نه تقابل عدم و ملکه؛ زیرا ماسوای الهی، عین نیازند و هرگز شأنیت غنای یافتن ندارند. به تعبیر امام خمینی رحمه الله:

در مقام اظهار ذلت و اظهار فقر، اثبات انانیت نکوهیده نیست، بلکه اصلاً از باب اثبات انانیت نیست، بلکه حفظ مقام عبودیت و توجه به نیاز و تنگدستی اگر در حالت صحو دوم (صحو بعد از محو) باشد، خود یکی از مقام‌ترین مراتب انسانیت است (2).

ایشان در جایی دیگر می‌نویسد:

بباید دانست که غنا از اوصاف کمالیه نفس است، بلکه از صفات کمالیه موجود بما آنه موجود است و از این جهت، غنا از صفات ذاتیه ذات مقدس حق جل و علاست... و سایر موجودات از بسیط خاک تا زروه افلاک، و از هیولای اولی تا جبروت اعلی، فقرا و نیازمندان از این جهت، هر چه وجهه قلب به غیر حق باشد و هر چه توجه باطن به تعمیر ملک و عمارت دنیا باشد، افتقار و احتیاج روزافزون شود(3).

بنا بر این آیه، سلب وجود و مالکیت از حیث وجودی است و انسان، مالک هیچ چیزی جز این «هیچ» نیست. امیرمؤمنان علیه السلام در دعای کمیل فرمود: «إِعْفِرْ»

1- نک: فاطر: 15.

2- ترجمه و شرح دعای سحر، ترجمه: سید احمد فهری، صص 37 و 38.

3- چهل حدیث، ص 444.

ص: 300

لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ و دعاء، یعنی فقر و نیاز و نداری. از این رو، انسان چیزی ندارد جز این نداری، و «انتم الفقراء» که انتمیت و ذات و هویت وجودی انسان را نشانه رفته است، مبین همین احتیاج محض و فقر صرف است.

در نتیجه، عارف، وقوف و ایمان به این «فقر ذاتی» یافته، خویشتن را عین ربط، ربط محض و تعلق ذاتی به خدا می‌یابد و از این ربط وجودی لذت می‌برد. چنین باوری، نقطه مهمی در رفع «حجاب خودی» میان او و خداست و همین، معنای حدیث نبوی است که فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي (1)» یا فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ افْتخِر»، (2) چنان که فرمود: «الْفَقْرُ شَيْنٌ عِنْدَ النَّاسِ وَ زِينٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (3)» یا در جای دیگر فرمود: «اللَّهُمَّ تَوَقَّنِي الْيَقِينَ فَقِيرًا وَ لَا تَوَقَّنِي غَنِيًّا وَ احْشُرْنِي فِي زَمْرَةِ الْمَسَاكِينِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، (4) و چه زیبا در حدیثی دیگر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده است که:

لَمَّا سُئِلَ عَنِ الْفَقْرِ: خَزَانَةٌ مِنْ خَزَائِنِ اللَّهِ قِيلَ ثَانِيًا يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْفَقْرُ؟ فَقَالَ: كَرَامَةٌ مِنَ اللَّهِ، قِيلَ ثَالِثًا مَا الْفَقْرُ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِهِ: شَيْءٌ لَا يُعْطِيهِ اللَّهُ إِلَّا نَبِيًّا مُرْسَلًا أَوْ مُؤْمِنًا كَرِيمًا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى (5).

پس طلب فقر هنگام مردن و حشر با نیازمندان و اینکه فقر گنجی از گنج های خدا و کرامت و بزرگداشتی از سوی خداست و فقر چیزی است که خداوند آن را جز به پیامبر مرسل یا مؤمنی که نزد خدای تعالی گرامی است، نمی‌دهد، از نقش فقر در سیر و سلوک الی‌الله و باور به فقر همه‌جانبه و تمام عیار حکایت می‌کند.

« 3. وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً (6) ». «... این آیه نیز حکایتی

- 1- میزان الحکمه، ج 10، ص 4662، ح 16001.
- 2- میزان الحکمه، ج 10، ص 4662، ح 16002.
- 3- میزان الحکمه، ج 10، ص 4662، ح 16003.
- 4- میزان الحکمه، ج 10، ص 4664، ح 16011.
- 5- میزان الحکمه، ج 10، ص 4664، ح 16015.
- 6- نک: فرقان: 3.

ص: 301

دیگر از عدم مالکیت انسان بر خویشتن، در همه مواقع و مواضع و شرایط است، چنان‌که در مناجات شعبانیه می‌خوانیم: «و بیدک لابید غیرک زیادتى و نقصى و ضررى و نفعى (1)». به تعبیر امام خمینی رحمه الله:

اگر کسی پشت پا به علاقه‌مندی به دنیا زد و روی دل و وجهه قلب را متوجه به غنی‌الاطلاق کرد و ایمان آورد به فقر ذاتی موجودات و فهمید که هیچ یک از موجودات از خود چیزی ندارند و هیچ قدرت و عزت و سلطنتی نیست، مگر در پیشگاه مقدس حق و به گوش دل از هاتف ملکوتی دلشان غیبی شنید کریمه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»، آن وقت مستغنی از دو عالم شود، به‌طوری که قلبش بی‌نیاز شود که ملک سلیمان در نظرش به پیشیزی نیاید (2).

پس آیه «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي...»، مثل آیه «قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُنْزِلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ عَاقِدٌ (3)» و آیاتی از این قبیل، برای این است که انسان با قلبش باور کند فقر محض است. امام علی علیه السلام در یکی از دعاها فرمود: «مَوْلَايَ، مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ...» (4) چنان‌که در نیایش دیگرش فرمود: «أَنَا عَبْدُكَ

الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ الْفَقِيرُ الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ (5)». ...البته ادعیه مأثوره از معصومان علیه السلام ، سرشار از چنین حقایق معنایی و معرفتی است. یکی از بندهای عالی و نغز و پرمغز، بندی در دعای عرفه امام حسین علیه السلام است که فرمود: «الهی أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي؟ الاهی اناالجاهل فی علمی فکیف لا اكون جهولاً فی جهلی (6)». و به تعبیر حافظ شیرازی:

المنهالله که در می‌کده باز است

زان رو که مرا بر در او روی نیاز است

- 1- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
- 2- چهل حدیث، صص 444 و 445.
- 3- نک: آل عمران: 26.
- 4- مفاتیح الجنان، دعای امام علی (ع) در مسجد کوفه.
- 5- مفاتیح الجنان، دعای کمیل.
- 6- مفاتیح الجنان، نیایش عرفه.

ص: 302

از وی همه مستی و غرور است و تکبر

و ز ما همه بیچارگی و فقر و نیاز است

بر اساس همین آموزه‌های قرآنی، ادعیه‌ای و حدیثی است که امثال علامه طباطبایی سروده‌اند:

من خسی بی سروپایم که به سیل افتادم

او که می‌رفت، مرا هم به دل دریا برد

من به سرچشمه خورشید، نه خود بردم راه جج

زده‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

خَم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود

که به یک جلوه ز من، نام و نشان یکجا برد

سالک آگاه به فقر ذاتی و مؤمن به نیاز وجودی خود، از دیگران بی‌نیاز شده، تنها با درگاه و بارگاه و آستان قدس ربوبی آشناست و اظهار فقر و مسکنت و ذلت می‌کند و «اللَّهُمَّ اغْنِنِي فِي الْإِفْتِقَارِ إِلَيْكَ»، (1) همین معنا را می‌رساند. پس اگر انسان از فقر بهره‌ای برد و با آن زندگی کرد، از عرفان بویی می‌برد و از سلوک بهره می‌گیرد.

2. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری

2. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری

فقر در نگره عرفانی خواجه عبدالله انصاری، سه بعد دارد:

بعد اول- فقر و ارستگان که خود سه جنبه دارد:

1. دست کشیدن از دنیا؛

2. زبان از گفت‌وگو به دنیا، فرو بستن؛

3. خود را از خواستاری و رهاسازی دنیا در امان داشتن.

بعد دوم _ برگشت به گذشته خویش که سه نتیجه دارد:

1. بر اعمال خویش ارج ننهادن؛

2. به احوال خود بها ندادن؛

3. به مقامات و کمالات خود دل نبستن.

بعد سوم _ فقر عارفانه که دارای سه نشانه است:

1- بحار الانوار، ج 72، ص 31، ح 26.

ص: 303

1. دریافت درست بیچارگی و درماندگی خویش؛

2. خود را در قضیه قدرت وجدانی حق دیدن و و از دیگران بریدن؛

3. درک و دریافت یگانگی و تجرید حق در همه شئون حیات خویش (1).

بنابر این، مقام فقر، مقامی است که با تجربه همه‌جانبه و درک درونی آن به حقیقت عرفان راه می‌یابد و در هر مرحله و رتبه‌ای، فقر مناسب همان مرحله و رتبه باید تجربه و شهود شود، چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الفقر سواد الوجه فی الدارین (2)» که ترجمه‌اش، شعر شبستری در گلشن راز است:

سیه‌روی ز ممکن در دو عالم

جدا هرگز نشد والله اعلم

سیه‌روی، همان فنای کامل و نیستی و نابودی محض دنیا و آخرت است؛ زیرا عدم، همان سیاهی و ظلمت است و وجود جز «نور» چیز دیگری نیست و چه زیبا پیر عارفان عصر ما، حضرت امام خمینی رحمه الله در اشعار شهودی و ابیات حکیمی‌اش فرمود:

نیستم و نیست که هستی همه در نیستی است

هیچم و هیچ که در هیچ نظر فرمایی

آلایایها السّاقی زَمی پرسیاز جامم را

که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را

آری، حقیقت «لااله الاالله»، توحید حقیقی و نشانی از اندکاک همه هستی در ذات الهی و استغراق عبْد در دریای وحدت «معبود» است. اگر به «نفس» و «جان» خویش برگردیم، نغمه دل نشین توحیدی و ندای روح‌بخش فنای خویش را در ذات باقی مطلق به گوش باطن می‌شنویم و به چشم دل می‌بینیم.

1- راه و رسم منزل‌ها، صص 435 و 436.

2- عوالی اللئالی، ج 10، ص 40.

خوشا به حال سالکی که به عدم «ارغونی» رسید و در عَدَمِستَنان زندگی کرده و هرگز برای خویش هستی و وجود نمی‌بیند و می‌گوید: «با هستی و هستی‌طلبان

پشت به پشتیم همه» و «با نیستی از روز ازل گام به گامیم.» چنین انسان‌هایی، بیدار دل و بینادل هستند و به «نور خدا»، فقر و نیستی و نیاز خویش را حس و لمس می‌کنند و با چشم «توحیدی»؛ توحید افعالی، صفاتی و ذاتی به عالم و آدم می‌نگرند.

اگر سالکی، این مقام را که «مقام فقر» است، عمیقاً تجربه و شهود کند، مقام «توحید تام» را تجربه خواهد کرد. در حقیقت، مقام «اخلاص» در خلوص فعلی (مُخْلِص) و خلوص ذاتی (مُخْلِص) از راه فقرشناسی و فقرباوری وجودی به دست می‌آید. حافظ شیرازی، چه زیبا به مقام دل و قلب یا عالم مثال و ملکوت و جان و روح یا عالم عقل و جبروت اشاره کرده و سروده است:

دردم از یار است و درمان نیز هم

دل فدای او شد و جان نیز هم

و در ساقی‌نامه می‌گوید:

دَرِ خاکروبان می‌خانه‌کوب

ره می‌فروشان می‌خانه روب

مگر آب و آتش خواصت دهند جج

ز هستی به مستی خلاصت دهند

که حافظ چه بر عالم جان رسید

چه از خود برون شد به جانان رسید

پس، از عالم جان یا عالم عقل و جبروت، به جانان «عالم لاهوت» رسید (1) و این یعنی از خود تا خدا سفر کردن، که راهش از «فقر» می‌گذرد. از این رو، باور کنیم که فقیر، بلکه عین فقریم:

1- نک: رساله سیروسلوک منسوب به بحر العلوم، صص 51 - 60.

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
 ما به او محتاج بودیم و او به ما مشتاق بود
 و باید همواره زبان قال و حال ما چنین باشد:
 هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
 ص: 306

فصل پنجم: صبر

اشاره

فصل پنجم: صبر

زیر فصل ها

1. چیستی صبر

2. اقسام و مراتب صبر

3. صبر در احادیث

1. چیستی صبر

1. چیستی صبر

«صبر» از ویژگی‌های «انسان» است؛ زیرا انسان از عقل و معرفت و شهوت و غضب یا قوای ادراکی و تحریکی برخوردار است و جنگ و جهاد همواره میان این دو گروه رخ می‌دهد و «صبر» در درگیری میان قوای یاد شده خودنمایی می‌کند. حیوان و فرشته به صبر نیاز ندارند؛ زیرا در حیوان، شهوت منهای عقل و در فرشته، عقل بدون شهوت است و نزاع و تضاد و تراحم در آنها معنا ندارد.

چون عَدُو نبود جهاد آمد محال

شهوتت نبود، نباشد امثال

صبر نبود چون نباشد میل تو جج

خضم چون نبود چه حاجت میل تو(1)

خواجه نصیرالدین طوسی در معنای «صبر» می‌گوید: «هُوَ حَبْسُ النَّفْسِ مِنَ الْجُزَعِ فِي وَقْتِ وَقُوعِ الْمَكْرُوهِ وَ إِنَّمَا يَكُونُ ذَلِكَ بِمَنْعِ بَاطِنِهِ مِنَ الْأَضْطِرَابِ وَ لِسَانِهِ مِنَ الشَّكْوَى وَ أَعْضَائِهِ مِنَ الْحَرَكَاتِ غَيْرِ الْمُعْتَادَةِ»؛ (2) یعنی صبر که نگه داری نفس از جزع هنگام وقوع ناملازمات است، باطن انسان را از اضطراب، زبانش را از شکایت و اعضا و جوارحش را از حرکات غیر عادی باز

1- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت 575.

2- اوصاف الاشراف، ص 68.

ص: 307

می‌دارد.

اصحاب لغت نیز آن را خود نگه‌داشتن و بی‌قراری نکردن در برابر ناملازمات معنا کرده‌اند (1). پس صبر، خودنگه داری از شکایت، دم فرو بستن و اظهار بی‌تابی نکردن است و در اصطلاح عرفانی، مقامی است نفسانی که سالک الی‌الله با معرفت یقینی، ایمان درونی، مجاهدت و ریاضت‌های خاص و مناسب با مراتب سیر و سلوکی به آن می‌رسد. البته «صبر» که از مقامات سلوکی و اکتسابی است، در اثر موهبت و عنایت الهی به دست می‌آید و این دلیلی بر این است که در تفکر توحیدی و جهان‌بینی قرآنی، ویژگی مهم صبر تنها در پرتو فیض خداوند پدیدار می‌شود، چنان‌که فرمود: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ (2)».

واژه صبر با مشتقاتش 102 بار در قرآن به کار رفته است که از اهمیت آن خبر می‌دهد. امام خمینی رحمه الله می‌فرماید:

صبر که مایه تربیت نفس و ریاضت آن است، اگر انسان مدتی در پیشامدهای ناگوار و بلیات روزگار در مشقت عبادات و مناسک و تلخی لذات نفسانیه به واسطه فرمان حضرت ولی‌النعیم صبر کند، کم‌کم نفس عادت می‌کند و مرتاض می‌شود و تحمل مشاق بر آن آسان می‌شود. ... به واسطه آن از مقام صبر ترقی می‌کند و به مقامات عالیه دیگری می‌رسد (3).

2. اقسام و مراتب صبر

2. اقسام و مراتب صبر

«صبر» در آیات و روایات بر سه قسم تقسیم شده است. در آیاتی چون: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» (4) صبر در مصیبت است، در «وَأَصْطَبِرُوا لِعِبَادَتِهِ» (5) «صبر

1- العین، ج 2، ص 966؛ صحاح اللغه، ج 2، ص 706.

2- نک: نحل: 127.

3- چهل حدیث، صص 261 و 262.

4- نک: بقره: 155 و 156.

5- نک: مریم: 65.

ص: 308

در طاعت است و در «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (1)» «صبر از معصیت است. در حدیثی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمده است: «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ، وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ (2)» که تعبیری چون «عند» در صبر نزد مصیبت‌ها، «علی» در صبر بر بندگی و اطاعت فرمان خدا و «عن» در صبر بر گناهان، ناظر به مراتب هر کدام از صبرهای سه‌گانه نیز هست؛ زیرا فشار روحی التزام به طاعت و بندگی خدا که لحظه‌ای نمی‌توان از بند آن رهید، بسیار بیشتر از فشار مصیبتی است که پس از چند روز انسان را رها می‌کند. اساساً در صبر بر مصیبت، ترک لذتی مطرح نیست، چنان‌که غالباً انتخاب وجود ندارد، در حالی که در ترک معصیت و انجام دادن طاعت، هم ترک لذت دنیایی مطرح است و هم انتخاب؛ چون انتخاب و عدم انتخاب او، در وقوع یا عدم وقوع معصیت و طاعت مؤثر است. به تعبیر علامه جوادی آملی:

اطاعت خدا، حقیقتی متصل و به هم پیوسته است، مانند ترک معصیت؛ یعنی به مراقبت همیشگی نیاز دارند، اما مصائب و مشکلات زندگی، وقایعی منفصل و جدای از یکدیگرند که با فواصلی کم یا زیاد رخ می‌دهند. ... معمولاً صبر از معصیت، بر صبر از طاعت، و صبر بر طاعت، از صبر بر معصیت دشوارتر است (3). ...

صبر از نظر درجات و مراتب سه‌گونه است:

« 1. صبر توده مردم که در اوایل سیر و سلوکند و برای رهیدن از جهنم صبر پیشه می‌کنند.

2. صبر سالکان و متوسط‌حالات که صبر زاهدانه و عابدانه دارند و صبرشان برای رغبت به بهشت الهی است.

1- نک: کشف: 68.

2- کافی، ج 2، ص 91.

3- ادب فنای مقربان، ج 5، ص 498؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 305 و 306.

ص: 309

3. صبر عارفان و واصلان که جهت شوق دیدار محبوب بر همه ناملايمات صبر می‌کنند (1)».»

چون واقعاً «صبر» و شکیبایی، با توجه به مراتب و درجات یاد شده، دشواری خاص خود را دارد، خدای سبحان می‌فرماید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (2)» «یا فرمود: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (3)» و می‌فرماید انسان‌های الهی و ربانی، در برابر شداید و سختی‌های جهاد در راه خدا به دلیل صبر، هرگز سستی و رخوت به خود راه نمی‌دهند: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (4)» چنان‌که می‌فرماید: «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ»؛ (5) زیرا یاری طلبیدن از «خدا»، مدد جستن از «مبدأ فاعلی» و اعانت و یاری جویی از صبر و نماز در حد تتمیم قابلیت قابل است؛ یعنی این دو ابزار انسان را برای دریافت فیض الهی آماده می‌کنند. پس خدا «مبدأ فاعلی» و صبر و نماز، «وسیله» برای قابلیت دریافت فیض الهی هستند (6). از این رو، صبر از دشوارترین منازل سلوکی و مقامات عرفانی است که با توجه به اقسام و مراتب آن، به تعبیر امام خمینی رحمه الله، صبر از معاصی منشأ تقوای نفس، صبر در طاعات منشأ انس به حق و صبر بر بلیات منشأ رضا به قضای الهی است و همه اینها از مقامات بزرگ اهل ایمان و عرفان است (7). به همین دلیل، در احادیث اسلامی نیز صبر «مرز ایمان» شمرده شده است: «لا ایمان لمن لا صبر له (8)»، یا «إذا ذهب الصبر

- 1- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، ص 306.
- 2- نک: بقره: 45.
- 3- نک: بقره: 153.
- 4- نک: آل عمران: 146.
- 5- نک: اعراف: 128.
- 6- نک: ادب فنای مقربان، ج 5، صص 502 - 505.
- 7- چهل حدیث، ص 262.
- 8- الکافی، ج 2، ص 89، ح 4.

ص: 310

ذهب الایمان(1)».

از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری، صبر سه درجه دارد:

1. صبر و پایداری در مقابل گناهان با توجه به وعیدهای الهی تا:

الف) ایمانش محفوظ بماند؛

ب) از کیفر اعمال در امان باشد؛

ج) ترک گناه بر اساس حیا که از بهترین هاست.

2. صبر در انجام طاعت به وسیله:

الف) پاسداری همیشگی از طاعات و آداب و شرایط آنها؛

ب) رعایت اخلاص عمل؛

ج) افزودن بر آگاهی خود از طاعت و نتایج آن.

3. صبر در گرفتاری و بلا با توجه به سه چیز:

الف) پاداش‌های نیکی که برای صابران در قرآن و اخبار رسیده؛

ب) انتظار فرج و گشایش الهی که خود برترین عبادت هاست؛

ج) کوچک‌شماری بلا و گرفتاری با یادکرد نعمت‌های پیشین(2).

در دیدگاه مرشد کامل و عارف قرآنی معاصر، حضرت امام خمینی رحمه الله بر اساس تقسیم‌بندی دیگر عارفان، صبر بر شش دسته است:

1. صبر الله که از مقامات نازله سالکین است که از خود و آمال نفسانیه مسلح شدند و مهاجرت الی الله کردند.

2. صبر بالله و آن پس از تمکین این مقام است؛ یعنی مقام صبر بالله به معنایی که گذشت؛ یعنی صبری که برای سالک ثابت است و مسافر کوی حقیقت

1- الکافی، ج 2، ص 89، ح 5.

2- راه و رسم منزل‌ها، ج 1، ص 294.

ص: 311

است و به عین‌الیقین رسیده است و خاصه کسانی است به صحو بعد المحو رسیدند (1).

3. صبر علی الله ویژه کسانی است که مستقر در مقام دوم گشته‌اند؛ یعنی تمام رخدادها را جلوه اسماء و صفات حق دیده و بر آنها شکیبایی می‌کنند.

4. صبر فی الله صبر در مسیر سیر و سلوک است که سالک طریق دوست، باید متحمل شود که ویژه اهل حضور است.

5. صبر مع الله که راجع به اهل حضور و مشاهده جمال است. در وقت خروج از جلباب بشریت و تجرد از ملابس افعال و صفات و متجلی شدن به تجلیات اسماء و صفات و توارد واردات انس هیبت و حفظ انس از تلونات و غیبت از مقام انس و شهود.

6. صبر عن الله از درجات عشاق و مشتاقین است از اهل شهود و عیان، در صورتی که رجوع به عالم خود کنند و به عالم کثرت و صحو برگردند و این اشق مراتب صبر و مشکل‌ترین مقامات است و به این مرتبه اشاره دارد علی علیه السلام در دعای شریف کمیل: «فهبنی یا الهی و سیدی و مولای صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک». چنین صبری، مربوط به محبوبین جمال است که از جمال جمیل برای اطاعت خود او محبوب باشد.

علامه جوادی آملی درباره صبر درجه ششم یا صبر «عن الله»، تعبیر «صبر بر هجران» را مطرح می کند که از آن کسانی است که لقا و رضوان الهی را از دست داده اند. سپس می گوید صبر آنها سنگین ترین صبرهاست. از این رو، آنها بر وصال لقاء رب و رضوان می بالند و از فراقش می نالند (2).

3. صبر در احادیث

اشاره

3. صبر در احادیث

زیر فصل ها

الف) فضیلت صبر

ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی

ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی

د) نشانه های صابران

- 1- یک ساغر از هزار، صص 199 - 201؛ نک: چهل حدیث، صص 267 و 268 و شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص 417 - 420.
2- تفسیر تسنیم، ج 13، ص 360.

ص: 312

الف) فضیلت صبر

الف) فضیلت صبر

1. قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «فی الصّبر علی مایکُره خیرٌ کثیر». (1)
2. قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «لَمَّا سُئِلَ مَا الْإِيْمَانُ؟ _ الصّبر». (2)
3. قال علی علیه السلام : «الصّبر احسن حللِ الايمان، و اشرف خلائق الانسان». (3)

4. قال علی علیه السلام : «الصَّبْرُ أَعْوَنَ شَيْءٍ عَلَى الدَّهْرِ. (4)»

5. قال الصادق علیه السلام : «المؤمن يَطْبَعُ عَلَى الصبر على النّوائب. (5)»

در احادیث یاد شده، صبر، خیر کثیر در صبر برابر ناملایمات، تفسیر ایمان به صبر و سرشته شدن مؤمن بر صبر در برابر سختی‌ها، نیکوترین خصلت ایمان و ارجمندترین خلق و خوی انسان و بهترین یاور در برابر روزگار دانسته و تبیین شده است.

ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی

ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی

1. قال علی علیه السلام : «بالصَّبْرِ تَدْرِكُ مَعَالِيَ الْأُمُورِ. (6)»

2. قال علی علیه السلام : «مَنْ صَبَرَ عَلَى اللَّهِ وَصَلَّ إِلَيْهِ. (7)»

3. قال علی علیه السلام : «بالصَّبْرِ تَدْرِكُ الرِّغَائِبِ. (8)»

که «صبر» را عامل رسیدن به مقامات بلند، خواسته‌ها و وصال به خدا بر شمرده- اند.

ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی

ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی

- 1- میزان الحکمه، ج 6، ص 2958، ح 10023.
- 2- میزان الحکمه، ج 6، ص 2958، ح 10024.
- 3- میزان الحکمه، ج 6، ص 2958، ح 10019.
- 4- میزان الحکمه، ج 6، ص 2958، ح 10028.
- 5- میزان الحکمه، ج 6، ص 2960، ح 10050.
- 6- میزان الحکمه، ج 6، ص 2962، ح 10059.
- 7- میزان الحکمه، ج 6، ص 2962، ح 10060.
- 8- میزان الحکمه، ج 6، ص 2962، ح 10058.

1. قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «بالصَّبْرِ تُيَوِّقُ الفَرْجَ و مَنْ يَدْمِنُ قَرَعَ البَابَ يَلْجُ (1)»

2. قال على عليه السلام : «لايعدم الصَّبور الظَّفَر و إن طالَ بِهِ الزَّمانَ (2)»

3. قال على عليه السلام : «الصَّبْر كَفِيل بِالظَّفَر (3)»

4. قال على عليه السلام : «الصَّبْر مفتاح الدَّرَكِ و النُّجْحُ عُقبى مَنْ صَبَرَ (4)»

5. قال الصادق عليه السلام : «الصَّبْر يَعْقِب خيراً فاصبروا تظفروا (5)»

در احادیث یاد شده نیز آمده که از راه صبر، انتظار گشایش و باز شدن در به روی کوبنده پیوسته آن وجود دارد. همچنین صبر، ضامن پیروزی، کلید رسیدن و کامیاب شدن _ اگرچه زمان بردارد _ و دارای پی آمدهای نیک است.

(د) نشانه‌های صابران

(د) نشانه‌های صابران

رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود:

علامه الصابر فی ثلاث: اولها ان لا یكسل، والثانیة ان لا یضجر، والثالثة ان لا یشكو من ربّه تعالی، لانه اذا كسل فقد ضیع الحق، و اذا ضجر لم یؤدّ الشكر، و اذا شكّا مِنْ رَبّه عزوجل فقد عَصاه (6)

نشانه صابران سه چیز است: نخست آنکه تنبلی نمی ورزند، دوم آنکه افسرده و دلتنگ نمی شوند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کنند؛ زیرا تنبل حق را فروگزارد، افسرده و دل تنگ شکرگزار نیست و شکایت کننده از خدای خویش گناه و معصیت او را کرده است.

پس شکوه نکردن، شکر کردن یا عدم فروگزاری از حق، عدم شکرگریزی و شکوهگریزی از خدا در اثر صبر به دست می آید و شکیبایی و شکر همراه

1- میزان الحکمه، ج 6، ص 2966، ح 10076.

2- میزان الحکمه، ج 6، ص 2964، ح 10070.

3- میزان الحکمه، ج 6، ص 2964، ح 10072.

- 4-میزان الحکمه، ج 6، ص 2966، ح 10077.
 5-میزان الحکمه، ج 6، ص 2964، ح 10071.
 6-میزان الحکمه، ج 6، ص 2972، ح 10108.

ص: 314

هم هستند.

با توجه به دیدگاه قرآن درباره صبر، صابران و نتایجی که صبر دربردارد، نگاه احادیث و روایات که به برخی از آنها اشاره شد و تفسیر دانشمندان اخلاق و علمای سیر و سلوک و عارفان از «صبر»، چنین فهمیده می‌شود که «صبر» از وسایل کلیدی در سیر الی‌الله و مفتاح فرَج و ظَفَر در پیمودن مقامات معنوی و طریقت روحانی است و «صابر» هر چه آگاهی و اشتیاقش به خدا بیشتر و عمیق‌تر باشد، درجات عالی‌تر صبر را به دست می‌آورد تا به سرمنزل مقصود برسد.

صبر در واقع در سه مرحله سلوکی به صورت کلی مطرح است:

الف) صبر قبل از سلوک؛

ب) صبر هنگام سیر و سلوک؛

ج) صبر پس از وصول که صبر رجوع از وحدت به کثرت، و حق به خلق به حق، و صبر از فراق و هجران است و معرفت و محبت سازندگان اصلی مراتب صبر در مراحل سیر و سلوک خواهد بود.

به همین دلیل، در «صبر»، بصیرت و مراقبت، کارآیی فراوانی دارد و درجات صبر به درجات ایمان و سیر و سلوک انسان به سوی خدا مرتبط است که صبر و پایداری، نقش زیربنایی در توفیق انسان برای درک و ریاضت مواهب و نعمت‌های الهی، اعم از نعمت‌های مادی و معنوی و در نعمت‌های معنوی، نعمت شهود و وصال دارد که خدای سبحان فرمود:

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ (1)». ...

«وَأَلِّوْا اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا (2)».»

-2نک: جن: 16.

ص: 315

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (1)».

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (2)».

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (3)».

«وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (4)».

«فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ (5)».

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا (6)».

«وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (7)».

از آیات یاد شده فهمیده می‌شود که صبر قرآنی، چند ویژگی دارد:

1. صبری همه‌جانبه و در همه ابعاد مادی، معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی است.

2. صبر و سلوک الی‌الله، در هم‌تنیده و پیوسته به هم هستند. صبر، نوعی سلوک است و سلوک منهای صبر، ممکن نیست.

3. «صبر» در همه روابط چهارگانه: انسان با خدا، خود، جامعه و جهان مطرح است.

4. صبر با لوازم و ثمرات بسیار شیرین و دل‌نشین سلوکی، اعم از تحصیل معرفت افاضی و لدنی، عدم خوف و حزن، نزول فرشته‌ها و همراه است.

5. صبر یعنی بودن و نبودن، ماندن و نماندن، شدن و گردیدن و صیوریت

-1نک: فصلت: 30.

-2نک: احقاف: 13.

3-نک: روم: 60.

4-نک: مزمل: 10.

5-نک: مریم: 65.

6-نک: طه: 132.

7-نک: عصر: 3.

ص: 316

همراه با بصیرت.

ص: 317

فصل ششم: توکل

اشاره

فصل ششم: توکل

زیر فصل ها

1. ماهیت توکل

2. مراتب و درجات توکل

3. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث:

4. چند نکته درباره توکل

5. فرق توکل و تفویض:

1. ماهیت توکل

1. ماهیت توکل

«توکل» که به معنای «گزینش و پذیرش وکیل» است، یکی از مراحل سیر سالکان الی الله شمرده می شود که در این سفر معنوی، سالک به آن نیازمند است و در صدد اکتساب آن برمی آید. توکل در لغت، واگذاری امری به معتمدی است

از آن نظر که شخص خود را در انجام آن امر ناتوان می‌بیند (1). سرچشمه توکل، ایمان و ثمره آن، یقین، و هموارکننده راه سالک در رسیدن به توحید است.

امام خمینی رحمه الله در تعریف توکل، با اشاره به گفته‌های برخی از عارفان می‌نویسد: «التوکل علی الله: انْقِطَاعُ الْعَبْدِ إِلَيْهِ فِي جَمِيعِ مَائِمَاتِهِ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ (2)» و معتقد است: توکل پس از ایمان، به چهار حقیقت حاصل می‌شود:

1. ایمان به آگاهی وکیل در مورد احتیاجات موکل؛

2. ایمان به قدرت وکیل در برآوردن احتیاجات موکل؛

3. بُخْل نداشتن وکیل؛

4. محبت و رأفت داشتن به وکیل (3).

پس مجرد علم و آگاهی کفایت نمی‌کند؛ باید ایمان قلبی و باور وجودی

1- راغب اصفهانی، مفردات، ص 531.

2- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص 200.

3- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص 214.

ص: 318

هم باشد.

توکل از دیدگاه ملاحادی سبزواری رحمه الله چنین ترسیم و تبیین شده است:

تَوَكَّلْ أَنْ لَا تَدْعَ الْأَمْرَ إِلَى

مَقْدَرِ الْأُمُورِ جَلًّا وَعَلَا

وَلَيْسَ هَذَا أَنْ تَكْفَى عَنْ عَمَلِ جِج

إِذْ رُبَّ أَمْرٍ بوسائِلٍ حَصَلَ

مُخَصَّصَاتٍ فَاعِلٍ مَقْدَسٍ

وَأِنْ تُجِدْ فَكُفِّ فِي الْهَوَاجِسِ (1)

چند نکته در ابیات یاد شده وجود دارد:

1. توکل یعنی کار را به خدا که تقدیرکننده امور است، وا گذاشتن؛
 2. توکل با کار و تلاش منافات ندارد و بازدارنده از تلاش و تدبیر نیست؛
 3. وسایل در کارها مجاری فیض الهی برای تحقق امور بوده، تحت تقدیر و تدبیر الهی است؛
 4. توکل کننده، باید در صدد تهذیب نفس و طهارت از هواجس و خواطر نفسانی برآید و صحنه دل را غبارروبی کند و از تکاثرطلبی و فزون خواهی دنیوی بپرهیزد.
- استاد جوادی آملی نیز با تحلیل توکل، شبهه عدم کار و توسل به اسباب را در توکل حل کرده، از پندارهای باطل و اندیشه‌های نادرست پرده برداشته و می‌فرماید:

چنین نیست که انسان، بخشی از کار را با اسباب عادی بدون توکل انجام دهد و بخش دیگر را با توکل، توسل و دعا؛ بلکه همه اینها در همه بخش های فعل آدمی حضور و ظهور دارد و حتی در جایی که انسان با وسایل و اسباب کار می‌کند، باید بر خدا توکل کند (2).

چنان‌که امام خمینی رحمه الله نیز می‌نویسد:

توکل، هرگز با کسب و کار منافات ندارد، بلکه ترک کار و کسب و تصرف به بهانه توکل، از نقصان و جهل است؛ زیرا توکل، ترک اعتماد به اسباب است

- 1- شرح منظومه، بخش حکمت، مقصد هفتم، ص 352.
- 2- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 365 و 366.

ص: 319

و رجوع اسباب به مسبب‌الاسباب خواهد بود (1).

خواجه عبدالله انصاری نیز توکل را سپردن تمام کارها به صاحب کار و تکیه کردن بر خدا دانسته که این امر بر عوام مشکل، و بر خواص آسان است؛ زیرا

خداوند تمام امور را به خود وابسته و دیگران را هیچ‌کاره می‌داند: «التوکل کله الامر _ کله _ الی مالک، والتعویل علی وکالته، و هو من أصعب منازل العامه علیهم، و أوهی السبل عند الخاصه، لان الحق تعالی قد وکل الامور کلها الی نفسه و آیس العالم من ملک شئی منها»، (2) و چرا چنین نباشد که خدای متعال، سبب- ساز و سبب‌سوز است و علم و قدرت مطلق دارد و بر اساس عدالت و حکمت عمل می‌کند؛ خدایی که «اللَّهُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ» (3)، «اللَّهُ یَفْعَلُ مَا یرید» (4)، «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا» (5) و «إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ مَا یرید» (6) است و خدایی که سبب غیر مغلوب و شکست‌ناپذیر است «وَاللَّهُ یَحْکُمُ لَأَمْعَبَ لِحُکْمِهِ» (7).

حال آیا نباید به این آیه توجه کرد که: «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَّوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا... وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»، (8) پس به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی در تفسیر توکل، یقین به دانایی و توانایی خدای تعالی، می‌تواند منشأ توکل و واگذاری امور به خدا باشد (9).

2. مراتب و درجات توکل

اشاره

2. مراتب و درجات توکل

زیر فصل‌ها

الف) دیدگاه حضرت امام رحمه الله:

ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری رحمه الله:

الف) دیدگاه حضرت امام رحمه الله:

الف) دیدگاه حضرت امام رحمه الله:

1- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص 214.

2- راه و رسم منزل‌ها، ج 1، ص 258.

3- نک: آل عمران: 40.

4- نک: بقره: 253.

5- نک: طلاق: 3.

- 6نک: مائده: 1.
- 7نک: رعد: 41.
- 8نک: ابراهیم: 12؛ نک: تفسیر المیزان، ج 4، ص 60.
- 9اوصاف الاشراف، صص 30 - 50.

ص:320

توکل بر حسب مقامات بندگان درجات گوناگونی دارد که عبارتند از:

1. عامه موحدان که حق تعالی را خالق مبادی امور و کلیات جواهر و عناصر اشیا می‌دانند، اما تصرف او را محدود و احاطه ربوبی را قائل نیستند؛ زیرا علم به ربوبیت الهی نداشته و توحیدشان ناقص است و اگر هم توکل بر خدا نماید، یا لفظی و زبانی یا تقلیدی و از روی احتیاط است(1).

2. اشخاصی که در مقام عقل توکل به خدا دارند؛ زیرا یا با برهان و یا با نقل معتقدند حق تعالی مقدر امور و مسبب اسباب و مؤثر در دار و وجود است(2) و قدرت و تصرف او محدود به هیچ حدی نیست.

3. آنان که توکل را از راه قلب یافته، یعنی تصرف حق در موجودات را به قلب رسانده و قلوبشان ایمانی آورده که مقدر امور خدا و سلطان و مالک اشیا اوست، اینها اگرچه صاحب مقام توکل هستند، اما به حسب مراتب ایمان و درجات آن، بسیار مختلفند تا به درجه اطمینان و کمال آن برسند که در درجه کامل توکل در قلوب آنها ظهور یابد(3).

4. بالاترین مقام توکل برای سالکان رسیدن به مقام فنای کلی است که رجوع به مملکت خود و بقای بالله یافتند. سالک در این مقام، در عین حال که در کثرت واقع است، در توحید جمع مستغرق است و در عین حال که تصرفات موجودات را تفصیلاً می‌بیند، جز حق تعالی موجودی را متصرف نمی‌بیند(4).

ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری رحمه الله:

ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری رحمه الله:

توکل سه درجه است که عبارتند از:

1. توکل همراه با سبب‌جویی و سبب‌سازی به سه دلیل:

یک- تا نفس بدان مشغول شود.

دو- سود رساندن به مردم.

1- نک: چهل حدیث، صص 214 - 217.

2- چهل حدیث، صص 214 - 217.

3- چهل حدیث، صص 214 - 217.

4- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص 219.

ص: 321

سه- ترک نمودن هر گونه ادعا و گردن‌فرازی.

2. توکل همراه با طلب و سبب‌سوزی برای رسیدن به سه چیز:

الف) درست و راست نمودن توکل.

ب) در هم کوبیدن خودخواهی و برتری‌جویی.

ج) فراغ‌بال برای پاسداری از واجبات.

3. توکل همراه با شناختی که انسان را از این اندیشه که کار و اگذار به خود اوست، رهایی بخشد و نهایتاً از قید چنین توکلی آزاد شود و دریابد که خدا را در هیچ کاری شریکی نیست و همه امور به دست اوست (1).

3. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث:

3. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث:

1. امام رضا علیه السلام: «لم َ ايسئَلْ عن حدِّ التوكّلِ _ : أن لا تخاف مع الله احداً (2).»

2. امام علی علیه السلام: «التوكّل التّبری من الحولِ و القوّه، و انتظار مایاتی به القدر (3).»

3. جبرئیل علیه السلام: «لم َ اسأله النّبی صلی الله علیه و آله عن التوكّل علی الله: العلم بانّ المخلوق لا یضرّ و لا ینفع، و لا یعطى و لا یمنع، و استعمال الیأس من الخلق

فاذا كان العبد كذلك لم يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ و لم يَرْجُ و لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ، و لم يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، فهذا هو التوكل (4).»

در احادیث یادشده، چپستی توکل از خدا ترسیدن و از غیر خدا ترس نداشتن، بری شدن از نیرو و توانایی خویش و چشم به راه مقدرات الهی شدن و دانستن اینکه مخلوق، قدرتی در سودرسانی و ضرر زدن ندارد و در دادن و ندادن نیز کاره‌ای نیست و به کلی چشم امید از خلق کردن و در نتیجه، چنین انسانی جز برای خدا کار نمی‌کند و از او بیم و امید ندارد و تنها چشم طمع به خدا دارد، تفسیر شده است.

4. امام رضا علیه السلام : «التَّوَكُّلُ دَرَجَاتٌ، مِنْهَا أَنْ تَثِقَ بِهِ فِي أَمْرِكَ كُلِّهِ فِيمَا فَعَلَ بِكَ، فَمَا فَعَلَ

- 1- راه و رسم منزل‌ها، ج 1، ص 261.
- 2- میزان الحکمه، ج 14، ص 7056، ح 22530.
- 3- میزان الحکمه، ج 14، ص 7056، ح 22524.
- 4- میزان الحکمه، ج 14، ص 7056، ح 22523.

ص: 322

بَكَ كُنْتَ رَاضِيًا، وَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَأْلِكَ خَيْرًا وَ نَظْرًا وَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ، فَتَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ بِتَقْوِيصِ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ مِنْ ذَلِكَ الْإِيمَانِ بِغُيُوبِ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَحِطْ عِلْمَكَ بِهَا، فَوَكَّلْتَ عِلْمَهَا إِلَيْهِ وَ إِلَى أَمْنَائِهِ عَلَيْهَا، وَ وَثَقْتَ بِهِ فِيهَا وَ فِي غَيْرِهَا (1).»

از درجات توکل، یکی این است که در همه کارهایت در آنچه به تو کند اعتماد کنی و به آنچه با تو نماید، خشنود باشی و بدانی که او از هیچ خیر و نظر لطفی درباره تو کوتاهی نمی‌کند و بدانی که در این باره حکم، حکم اوست. پس با واگذاری امور به او، بر او توکل کن. دیگر اینکه، به غیب‌های خدا که در علم تو نمی‌گنجد، ایمان داشته و علم آنها را به او و به امنای او بر آنها واگذار و در این غیب‌ها و جز آنها به او اعتماد داشته باش.

4. چند نکته درباره توکل

4. چند نکته درباره توکل

1. توکل بر خدا همراه با اعتقاد توحیدی به حسیب و کافی بودن اوست: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ (2)».»

2. توکل بر خدا در جهاد اصغر و اکبر، که نوح در مصاف و هموردی با قوم تبهار خویش دستور یافت بگوید: «فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ (3)». مهم‌ترین عامل رهایی از سلطه ابلیس و اغواء و اضلال او، توکل بر خداست: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (4)».»

3. توکل از اموری است که «هفتاد مرتبه» در قرآن به‌کار رفته و مؤمنان و متوکلان بر آن تکیه دارند و قوام کارهایشان در همه امور «توکل» بر خداست:

1- میزان الحکمه، ج 14، ص 7074، ح 22600.

2- نک: توبه: 129.

3- نک: یونس: 71.

4- نک: نحل: 99؛ نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 370 و 371.

ص: 323

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (1)» یا «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (2)».»

4. توکل، انسان را قوی‌ترین مردم می‌نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا اباذر! إِنَّ سِرَّكَ أَنْ تَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (3)».»

5. توکل بر خدا، انسان را محبوب خدا می‌سازد: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (4)».»

5. فرق توکل و تفویض:

5. فرق توکل و تفویض:

اگرچه در این زمینه، سخنان فراوانی را مفسران، حکیمان الهی و عارفان مطرح کرده‌اند، ما به دلیل اختصار در بحث، تنها به دیدگاه امام خمینی رحمه الله در این زمینه اشاره می‌کنیم:

تفویض، لطیف‌تر و دقیق‌تر از توکل است؛ زیرا که تفویض آن است که بنده، حول و قوت را از خود نبیند و در تمام امور خود را بی‌تصرف داند و حق را متصرف

و اما در توکل... متوکل حق را قائم مقام خود کند در تصرف و جلب خیر و صلاح... توکل در مصالح است، به خلاف تفویض که در مطلق امور است، و نیز توکل نمی‌باشد مگر بعد از وقوع سبب موجب توکل، یعنی امری که در آن توکل می‌کند بنده بر خدا، مثل توکل پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابش در حفظ از مشرکان، وقتی که گفته شد به آنها «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»، (5) و اما تفویض قبل از وقوع سبب است...، مثل تفویض مؤمن آل فرعون (6).

ایشان پس از طرح خلاصه شرح عبدالرزاق کاشانی و خواجه نصیر، در ادامه

-
- 1- نک: تغابن: 13؛ توبه: 51؛ ابراهیم: 11؛ مجادله: 10.
 - 2- نک: یوسف: 67؛ ابراهیم: 12.
 - 3- میزان الحکمه، ج 14، ص 7060، ح 22545.
 - 4- نک: آل عمران: 159.
 - 5- نک: آل عمران: 173.
 - 6- چهل حدیث، ص 446.

ص: 324

سخن می‌فرماید:

در بودن توکل شعبه‌ای از تفویض، نظر است و در اعم شمردن تفویض را از توکل، مسامحه واضح است، و نیز دلیلی نیست بر آنکه توکل فقط بعد از وقوع سبب است، بلکه در هر دو مورد جای توکل هست و اما در حدیث شریف که فرمود: «فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ»، تواند بود که چون توکل نیست مگر با رؤیت تصرف خویش، لهذا برای خود وکیل اتخاذ نموده در امری که راجع به خود می‌داند. حضرت خواسته است او را ترقی دهد از مقام توکل به تفویض و به او بفهماند که حق تعالی قائم مقام تو نیست در تصرف، بلکه خود متصرف ملک خویش و مالک مملکت خود است. خواجه نیز در منازل السائرین در درجه ثالثه توکل، تنبه به این معنا داده (1).

-
- 1- چهل حدیث، ص 219.

ص: 325

فصل هفتم: رضا

اشاره

فصل هفتم: رضا

زیر فصل ها

1. مفهوم رضا

2. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث

1. مفهوم رضا

1. مفهوم رضا

«رضا در لغت به معنای خشنودی، خوش‌دلی و تسلیم شدن است و در اصطلاح عرفانی، عبارت است از رفع کراهت قلب نسبت به مقدرات و شیرین شدن سختی-های احکام قضا و قدر (1)». به بیان دیگر، «رضا» خروج از رضای نفس و آمدن در رضای حق است. خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله با استناد به آیه: «لَکِیْلًا تَأْسَوْا عَلٰی مَا فَاتَکُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ»، (2) رضا را چنین تعریف می‌کند:

رضا، خشنودی است و آن ثمره محبت است و مقتضای عدم انکار است، چه در ظاهر و چه در باطن و چه در دل و چه در فعل... و صاحب مرتبه رضا، همیشه در آسایش باشد (3).

پس اینکه در قرآن کریم آمده است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (4)» «یا فرمود: «جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (5)» «یا فرمود: «یا أَيُّهَا

1- یک ساغر از هزار، ص 208.

2- نک: حدید: 23.

3- اوصاف الاشراف، صص 30 - 50.

4-نک: مجادله: 22.

5-نک: بینه: 8.

ص: 326

النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجَعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً»، (1) همه از تکامل نفسِ سالک در اثر عرفان و عشق و عبودیت الهی خبر می‌دهد.

مرتبه «رضا»، از مراتب عالی سلوک عرفانی و به تعبیری، نهایت مقام سالک است؛ زیرا «رضا» مقام واصلان است، نه «مقام سالکان»؛ چه اینکه سالک پس از طی مقامات معنوی و استكمال نفس در طی مراتب سلوکی، به درجه‌ای از یقین می‌رسد که اتصاف به صفت طمأنینه پیدا می‌کند.

در حدیثی از امام زین‌العابدین علیه السلام آمده است: «أَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ، وَأَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ، وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرَّضَا (2)» که ناظر به سیر و سلوک فرد در رسیدن به «مقام رضا» است، چنان‌که در تفسیر معنای رضا آمده است: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله لجبرئيل: فماتفسير الرضا؟ قال [جبرئيل]: الراضى لايسخط على سيده أصاب من الدنيا أم لم يصب، ولايرضى لنفسه باليسر من العمل» که بر خشنودی بنده از مولایش در هر شرایط و عدم رضایت از خویشتن دلالت می‌کند.

پس همواره در سلوک و شدن است و خطاب الهی به صاحب نفس مطمئنه «ارجعی»، شاید ناظر به همین معناست که اگرچه آخرین مقام «رضا» است، ولی خود این مقام، مبدأ سفر شهودی است. گفته‌اند دو آیه پایانی سوره فجر، برای امام حسین علیه السلام نازل شد؛ امام حسینی که عصر عاشورا در آخرین کلام خویش با خدا و محبوبش عرضه داشت «الهی رضا برضائک، تسليماً لقضائک، مطيعاً لامرک لامعبود سواک. (3)»

این مطالب گویای این حقیقت است که سالک الی‌الله می‌کوشد به جایی

1-نک: فجر: 27 و 28.

2-کافی، ج 2، ص 128، ح 4.

3-مقتل مقرر، ص 357.

ص: 327

برسد که خدا از او راضی شود و او نیز از خدا راضی گردد؛ یعنی از قضا و قدر الهی خشنودی یابد، چنان‌که در آیات مطرح گذشته وجود داشت. در حدیثی آمده است که اُسوه سالکان و الگوی واصلان، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه زندگی‌اش «ای کاش» فرمود: «لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لشیئی قد مضی: لو کان غیره (1)».»

کلمه رضا و مشتقات آن، بیش از هفتاد بار در قرآن کریم به کار رفته است. خواجه عبدالله انصاری، آیه «رَاضِیَةً مَّرْضِیَةً (2)» را برای مقام رضا برگزید؛ زیرا خشنودی در این آیه، دوطرفه است: نفس مطمئنه از خدا راضی است و خدا نیز از او راضی است. از امام صادق علیه السلام حدیثی وارد شده که ریشه‌های پیدایش خشنودی و اندوه را مطرح می‌سازد. ایشان فرمود: «ان الله بعدله و حکمه و علمه جعل الرّوح و الفرح فی الیقین و الرضاء عن الله تعالی و جعل الهمّ و الحزن فی الشک فارضوا الی الله و سلّموا له (3)».»

خواجه عبدالله انصاری رحمه الله که رضا را وقوف راستین و آرام‌بخش در برابر خواسته خدا تعریف کرد، برای آن سه درجه قائل است:

درجه اول _ خشنودی عام که همان راضی شدن به ربوبیت و تکیه‌گاه دین و پاک‌کننده انسان از آلودگی به شرک اکبر است و سه شرط دارد:

1. خدا را از همه بیشتر دوست داشته باشد که این معنای ایمان است؛
2. هر چه بیشتر به تعظیم الهی بپردازد که این لازمه احسان است؛
3. اطاعت خدا را مقدم بر همه چیز بداند که این معنای اسلام است.

درجه دوم- رضای به قضای الهی است به سه شرط:

1. یکسانی همخوانی حالات؛

1- اصول کافی، ج 2، ص 63.

2- فجر: 28.

3- بحار الانوار، ج 71، ص 152.

2. دست برداشتن از دشمنی با مردم؛

3. رهایی از پافشاری بر دعا و درخواست.

درجه سوم- رضا به رضای خداست و سه ویژگی دارد:

1. در هیچ کاری چون و چرا نکند؛

2. اختیار خویش را به خدا واگذارد؛

3. در برابر خدا و حتی در افتادن به آتش، از خود و تشخیص خود دم نزند (1).

هجوی می‌گوید:

رضا، نهایت مقامات است و بدایت احوال. یک طرفش در کسب و اجتهاد و طرف دیگرش در محبت و غلیان، و فوق آن مقام نیست و انقطاع مجاهدت اندر آن است. پس ابتدای آن از مکاسب بود و انتهای آن از مواهب (2).

بر اساس تقسیم‌بندی ابونصر سراج در اللّمع و عزالدین کاشانی در مصباح الهدایه و...، «رضا» آخرین مرتبه و مقام سالک است که آن را «باب‌الله الاعظم» و بهشت دنیا نامیده‌اند (3). امام خمینی رحمه الله نیز در این باره می‌فرماید:

مقام رضا، عبارت است از خشنودی و فرحناکی عبد از حق و مرادات او و قضا و قدر او و لازمه این خشنودی، خشنودی از خلق نیز هست و حصول فرح عام است (4).

ایشان، سرچشمه‌های تحصیل رضای خدا را نیز در چهار چیز می‌داند:

الف) علم به جمیل بودن حضرت حق ذاتاً، صفاتاً و فعلاً؛

ب) ایمان قلبی به جمیل بودن حق در همه مراتب؛

1- راه و رسم منزل‌ها، ج 1، ص 303.

2- کشف‌المحجوب، ص 226.

3- اللّمع، ص 50؛ مصباح الهدایه، ص 399.

4- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص 163.

ص: 329

(ج) طمأنینه نفس به مقام جمیلت حق.

(د) مقام مشاهده که برای اهل معرفت و اصحاب قلوب رُخ می‌دهد که سه درجه برای آن مطرح است:

1. مشاهده تجلی افعالی؛

2. مشاهده تجلی صفاتی و اسمایی؛

3. مشاهده تجلی ذاتی و این دو مقام، ارفع از اسم رضا و امثال آن است؛ گرچه روح رضا که حقیقت محبت و جذبه است، در این مقام به طور کامل موجود است (1).

همچنین حضرت امام «مراتب رضا» را نیز سه چیز می‌داند:

1. رضا به مقام ربوبیت حق؛

2. رضا به قضا و قدر حق؛

3. رضا به رضای الهی (2).

2. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث

2. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث

(الف) جایگاه و منزلت رضا و معنای آن:

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله : «أَعْبُدُ اللَّهَ فِي الرَّضْلِ، فَاِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَفِي الصَّبْرِ عَلَى مَا تَكْرَهُ خَيْرٌ كَثِيرٌ (3).»

امام علی علیه السلام : «نِعْمَ الْقَرِينِ الرَّضَا (4).»

امام صادق علیه السلام : «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الرَّضَا بِمَا صَنَعَ اللَّهُ فِيمَا حَبَّ الْعَبْدُ وَفِيمَا كَرِهَ (5).»

(ب) نسبت ایمان و رضا:

- 1- نک: شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص 172 - 179.
- 2- نک: شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص 166 - 178.
- 3- میزان الحکمه، ج 5، ص 2088، ح 7284.
- 4- میزان الحکمه، ج 5، ص 2088، ح 7283.
- 5- میزان الحکمه، ج 5، ص 2088، ح 7290.

ص: 330

امام علی علیه السلام : «الایمان اربعه ارکان: الرضا بقضاء الله و التوکل علی الله و تفویض الامر الی الله، و التسلیم لأمر الله(1)».

امام علی علیه السلام : «اجدر الاشیاء بصدق الایمان: الرضا و التسلیم(2)».

امام علی علیه السلام : «نعم قرین الایمان الرضا(3)».

(ج) ثمرات و نتایج رضا:

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «إَرْضَ بِقَسْمِ اللَّهِ تَكُنْ أَعْنَى النَّاسِ(4)».

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «إذا احبَّ الله عبداً ابتلاه، فان صبر اجتباه و ان رضى اصطفاه(5)».

امام علی علیه السلام : «القنوع عنوان الرضا(6)».

امام علی علیه السلام : «الرضا ينفي الحزن(7)».

امام علی علیه السلام : «ارض، تسترح(8)».

امام خمینی رحمه الله در تفاوت توکل و رضا می نویسد:

مقام رضا، غیر از مقام توکل است، بلکه از آن شامختر و عالیتر است؛ زیرا که متوکل، طالب خیر و صلاح خویش است و حق تعالی را چون فاعل خیر می داند، او را وکیل خویش انتخاب می کند در بهبود بخشیدن امورات خویش، اما فرد «راضی» این چنین نیست؛ زیرا او پسندد هر چه را جانان پسندد. بنابراین، مقام رضا برتر از مقام توکل است(9).

حافظ شیرازی نیز عمیق سروده است:

رضا به داده بده و ز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاد است

- 1- کافی، ج 2، ص 7، ح 5.
- 2- غررالحکم، ح 3247 و 3723.
- 3- غررالحکم، ح 3247 و 3723.
- 4- میزان الحکمه، ج 5، ص 2092، ح 7313.
- 5- میزان الحکمه، ج 5، ص 2092، ح 7306.
- 6- میزان الحکمه، ج 5، ص 2092، ح 7314.
- 7- میزان الحکمه، ج 5، ص 2094، ح 7320.
- 8- میزان الحکمه، ج 5، ص 2094، ح 7318.
- 9- چهل حدیث، ص 215.

ص: 331

و سعدی سروده است:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و امام خمینی رحمه الله نیز سروده است:

گر بار عشق را به رضا می‌کشی چه باک

خاور به جا نبود و یا باختر نبود

و بدانیم که «رضا» و «خشیت» به هم مربوط هستند. خدای سبحان فرمود:
«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» (1) چنان‌که «خشیت» را
نیز به «معرفت» وصل می‌کند: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (2) «و معرفت،
رضایت و خشیت، با «رسالت» انسان الهی در همه ابعاد فکری و اجتماعی گره
می‌خورد که بوی توحیدی می‌دهد: «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا
يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (3).

امید است سالک واصل به مقام «رضا»، که سیر از کثرت به وحدت و خلق به حق است، برسد و مراتب دیگر سلوک و منازل بعدی را پشت سر نهد و به مسئولیت‌های خود در ساحت دین‌شناسی و دین‌داری عمل کند، که عارفان قرآنی و سالکان اهل‌بیتی چنینند.

1- نک: بینه: 8.

2- نک: فاطر: 28.

3- نک: احزاب: 39.

ص: 332

ص: 333

بخش ششم: اصناف انسان‌ها در قرآن

اشاره

اصناف انسان‌ها در قرآن

زیر فصل‌ها

پیش‌درآمد

فصل دوم: مراتب وجودی اصناف سه‌گانه

فصل سوم: مراتب سلوک معرفتی و معنویتی سالکان و عارفان الهی

فصل چهارم: راه‌های رسیدن به مقام ابرار و مقربان

فصل پنجم: باز بودن راه قرب

فصل ششم: عناصر علمی و عملی رسیدن انسان به توحید و لقای رب

ص: 334

پیش‌درآمد

اشاره

پیش درآمد

قرآن کریم، کتاب «انسان‌شناسی» و «انسان‌سازی» است و این کتاب «تدوین»، با آن «کتاب تکوین» تطابق و همخوانی کامل دارد و به همین دلیل، کتاب هدایت و سعادت انسان است. انسانی که از نظر تکوینی، «آزادی و اختیار» دارد تا راهی را که قرآن به او نشان می‌دهد، راه رشد یا غی، هدایت یا ضلالت، شکر یا کُفْر و... را به اختیار خویش برگزیند، تا «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»، (1) در جریان «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ (2)» تحقق یابد و آگاهی‌بخشی با آزادی‌گرایی انسان صورت عینی یابد.

البته او از نظر «تشریحی» آزاد نیست تا هر راهی را برود و هر کاری انجام دهد و در برابر آگاهی و آزادی در انتخاب راه و انجام عمل، مسئولیت دارد. هدف نهایی نبوت و رسالت و شریعت الهیه یا دین خدا، آن است که انسان با «معرفت و عبودیت» به گرایش‌های فطرت خود لبیک گوید و راه لقاءالله را در پیش گیرد. از این رو، برای رسیدن انسان به منزلت لقای رب، هم راه، هم روش و هم قانون و دستورالعمل‌ها را با تبیین «هدف» ارائه فرمود که روش اصلی، «مجاهدت» و هدف اصلی و نهایی، «مشاهدت» است، به گونه‌ای که نه اصل

1- نک: دهر: 3.

2- نک: تغابن: 2.

ص: 335

«جهاد اکبر» و نه اصل شهود، هیچ‌کدام اصالت و موضوعیت ندارد و مطلوب بالذات نیست، بلکه مقصود اصلی و مطلوب ذاتی، «مشهود» است، نه شهود و شاهد؛ زیرا سالک بیدار با طی مقامات سلوکی و منازل عرفانی، به مرتبه‌ای می‌رسد که از «خود فانی» می‌شود و حتی از فنای خویش نیز فانی می‌گردد که به «فناءالفناء» شهره است.

بنابر این، طبق آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»، (1) انسان از منظر قرآن، مسافر کوی خدا و سائر یار لقای رب است (2) و چنانچه عوالمی را در «قوس نزول» پیموده و از عوالم عقلی، به عالم طبیعت و نشئه دنیا یا جهان ناسوت _ که به تعبیر عارفان، کشف کاخ باعظمت هستی است _ آمده (لَقَدْ خَلَقْنَا

الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (3) همان‌طور عوالمی را پیش روی دارد تا در «قوس صعود» به دیدار دلبر و دلدارش برسد.

به تعبیر قرآن کریم، این «سیر الی‌الله» با تصعید و رفعت بر اساس شناخت جامع بود و نبودها و جامه عمل پوشاندن بایدها و نبایدهای اخلاقی، شرعی و سلوکی که همه در شریعت حقه محمدی صلی الله علیه و آله، کاملاً تبیین، تعیین، توصیف و توصیه شده‌اند، تحقق می‌یابد و بود و نبود از حیث معرفتی حکمی، به بود و نمود از حیث معرفتی _ عرفانی ارتقاء پیدا می‌کند. پس سالک، در سایه‌سار شجره طیبه «مراقبت نفس» به باید و نبایدهای مناسب با مقامات معنوی و

1-نک: انشقاق: 6.

2-نک: آشنایی با قرآن، ج 12، ص 176: ای انسان! تو با یک رنجی و با یک حرکتی عنیف و شدید و سختی به سوی پروردگار خودت در حرکتی. نکته عمده این است که فرمود: «كَادِحٌ» و فرمود: «أَسْتَكْدَحُ»؛ یعنی تو همین الآن در حال سیر و حرکت به سوی پروردگارت هستی (نه اینکه در آینده چنین می‌کنی) و قیامت، پایان همین حرکت است. «قیام یوم اللقاء است.»

3-نک: تین: 4 و 5.

ص: 336

فتوحات غیبی در عروج الی‌الله تا شهود الله، ملتزم می‌شود و از مشافهه به مشاهده، از دانایی به دارایی، از حصول به حضور، و از فهم به شهود واصل می‌گردد. از این رو، سالک هم به ره‌توشه‌های علمی _ معرفتی و هم به زاد و توشه عملی _ عینی نیازمند است که قرآن کریم و انسان کامل، عهده‌دار تبیین و تفسیر آنها شده‌اند. در نتیجه، باید «تجربه» کرد، نه «ترجمه»، و باید «درایت» و رؤیت باشد، نه «روایت» و این البته کار هر کس نیست. اگرچه راه رؤیت حقایق به چشم دل به روی همگان گشوده است، ولی همگان چنین حقیقتی را تجربه نمی‌کنند؛ زیرا انسان آزاد در تکوین، آزاد در تشریح نیست که هر کاری را انجام دهد، بلکه همه افکار، انگیزه‌ها، خلیات و اعمالش در ساختن شاکله و شخصیتش نقش کلیدی دارند و در رهبری یا رهزنی او به سوی غایت آفرینش و هدف خلقت و نهایت زندگی اش، تأثیرگذارند. به همین دلیل، عوالم صعود و موانع صعود یا راه عروج و نزول در پیش روی انسان است و انسان با دو دشمن درون (نفس اماره، مسوِّله و خواهش‌های نفسانی) و بیرون (تلبیسات ابلیسی و وسوسه‌های شیطنانی) مواجه می‌شود. ابلیس سوگند یاد کرده است در کمین‌گاه انسان باشد تا

صراط مستقیم سلوک را نیپماید، مگر اینکه انسان، با مجاهدت و ریاضت مشروع و معقول، به تدریج از تیررس شیطان خارج شود و به گروه «مُخْلِصِينَ» بپیوندد.

ناگفته نماند که در راه عشق نیز وسوسه اهریمن، بسیار و آسیب‌پذیری انسان سالک بی‌شمار است و بیداری و هشیاری ویژه‌ای می‌طلبد و «مراقبت» خاصی لازم است تا انسان مشتاق لقای رب و مسافر کوی حق، بر محور فطرت توحیدی و جان شیفته جمال جانان و لبیک‌گویی به دعوت حیات بخش

ص: 337

و کمال‌آفرین خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و التزام عملی به ندای «ولایت» که جامع نبوت و رسالت در تأمین سعادت انسان است _ بتواند راه دشوار سلوک را در پیش گیرد و «منازل» را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد، تا به سرمنزل مقصود و قرارگاه اصلی که «عندالله» و بهشت دیدار محبوب است، راه یابد. پس «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»، (1) تا از فهم و شهود در «حضور» خدا بودن «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ»، (2) به درک و دریافت «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»، (3) یعنی سیر تکاملی و صیوریت تصعیدی یابد و «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» و «هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» را در همه مراحل سلوک تا شهود، از آغاز تا انجام و در مبدأ فاعلی تا مبدأ غایی مشاهده کند. پس سرنوشت انسان در فرجام و سرانجام حرکت و صیوریت، «لقاءالله» است، ولی اینکه انسان کدام چهره خدا را ملاقات می‌کند و با کدام وَجْه الهی مواجه می‌شود؛ وَجْه مهر و جمال یا قهر و جلال، در اختیار انسان است.

به همین دلیل، انسان‌هایی که در مسیر کمال مطلق در حرکت هستند، با توجه به نوع شناخت‌شان در بود و نبوده‌ها، باید و نابایدها و بود و نموده‌ها و تعبد و التزام عملی به باید‌ها و نبایدهای هم‌سنخ با بود و نموده‌ها، به گروه‌های گوناگون و اصناف مختلف تقسیم می‌شوند. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله پس از بیان راه معرفت نفس و انقطاع الی الله به وسیله توبه، انابه، محاسبه، مراقبه، صَمْت، جوع، خلوت، شب‌زنده‌داری:

وَإِنَّمَا الْإِخْتِلَافُ فِي نَاجِيَةِ الْأَخْذِ وَالتَّفَاوُتِ فِي إِدْرَاكِ الْمُدْرِكِينَ وَالسَّيْرِ إِلَيْهِ سَبْحَانَهُ الَّذِي هُوَ أَيْضاً نَتِيجَةُ الْفَهْمِ وَالْعِلْمُ نَخِيلٌ بِإِخْتِلَافٍ وَ يَنْشَعِبُ بِإِنْشَعَابِهِ وَ

2- نک: علق: 14.

3- نک: بقره: 115.

ص: 338

لَعْمَرِي هُوَ مِنَ الْوُضُوحِ بِمَكَانٍ، وَ قَدْ ذَكَّرْنَا هُنَاكَ إِنَّ النَّاسَ عَلَى طَبَقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ،
كُلُّ طَبَقَةٍ تَأْخُذُ عَلَى طَبَقِ فَهْمِهِ وَ يَعْمَلُ عَلَى وَتِيرَتِهِ لَلَّهِ (1).

که این مطالب از آن به دست می آید:

1. قرآن کریم، همه نیازهای شناختی و شهودی انسان را بیان کرده است.
2. انسان‌ها بر اساس اختلاف در فهم و معرفت و قدرت قوه عقلانیت، برداشت‌های متفاوت دارند.
3. سیر به سوی خدای سبحان، نتیجه فهم و فعل یا علم و عمل بوده، اختلاف و کثرت در گروه‌های مختلف مردم نیز تابع اختلاف و کثرت در فهم و علم و فعل و عمل است.
4. انسان‌ها بر اساس استعدادها و ظرفیت‌های علمی و عملی و سپس میزان مجاهدت و تلاش‌های مختلف، گروه‌ها و اصنافی را تشکیل می‌دهند که به چگونگی استفاده آنها از همان آزادی، آگاهی، حق انتخاب و مسئولیت پذیری، بستگی تام و تمام دارد.

هر چه انسان بیناتر باشد، دارا تر خواهد بود و هر چه از عالم طبیعت و ظاهر هستی منقطع‌تر و بریده‌تر باشد، به باطن و بلکه بواطن هستی بیشتر و بهتر راه می‌یابد و درجات عالی وجود را می‌پیماید و از عرفان و اراده و عقل خویش، در پرتو ایمان و شریعت، بهره‌گیری عمیق‌تر و کارآمدتر می‌نماید.

قرآن کریم که بیانگر همه چیز است، برای همه انسان‌ها در مراتب و درجات مختلف راه و برنامه دارد، تا همگان را به کمال امکانی و مطلوب خویش برساند. البته در یک تقسیم‌بندی کلی که از آموزه‌های قرآنی استفاده می‌شود، انسان‌ها دو دسته‌اند: هدایت‌پذیران و اهل صعود، هدایت‌ناپذیران و اهل سقوط یا انسان‌های بینا، بیدار و عاقل و انسان‌های نابینا، خفته و جاهل.

ص: 339

به همین دلیل، عقل و جهل در برابر هم و بینایی حقیقی و کوری باطنی در مقابل هم هستند.

با توجه به مطالب پیش‌گفته که به نوعی مبادی تصویری و تصدیقی تقسیم‌بندی انسان‌هاست، اصناف انسان‌ها در قرآن سه دسته‌اند:

وَكَانْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. (واقعه: 7 _ 11)

اگر با نگاه تفسیری به آیات یاد شده بنگریم، به این نکته دست می‌یابیم:

« 1. زوج، همیشه به جنس مذکر و مؤنث گفته نمی‌شود، بلکه به اموری که قرین هم هستند نیز اطلاق می‌گردد. از آنجا که اصنافی از مردم در قیامت و حشر و نشر، قرین یکدیگرند، به آنها ازواج اطلاق شده است (1)». به تعبیر استاد شهید مطهری رحمه الله:

شما سه صنف مردم خواهید بود و شما مردم به سه دسته تقسیم خواهید شد که دو دسته شما اهل نجاتند و یک دسته اهل هلاک (2). ...

علامه طباطبایی رحمه الله هم فرمود: «زوج به معنای صنف است؛ پس ازواج سه‌گانه، یعنی اصناف سه‌گانه (3)».

2. اصناف سه‌گانه انسان‌ها عبارتند از:

(الف) اصحاب یمین (اهل نجات)؛

(ب) اصحاب شمال (اهل هلاک)؛

(ج) السابقون که مقربین هستند (اهل نجات).

از دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله:

میمنه از ماده «یمن» است که مقابل شوم است و معنایی بر خلاف آن دارد. پس

- 2- آشنایی با قرآن، صص 88 و 89.
3- تفسیر المیزان، ج 19، ص 197.

ص: 340

«اصحاب میمنه»، اصحاب و دارندگان یمن و سعادتند و در مقابل آنان، «اصحاب مشئمه» هستند که اصحاب و دارندگان شقاوت و شئامتند (1).

به تعبیر استاد مطهری:

شئامت هر کسی از خودش، یعنی عملش ناشی می‌شود، کما اینکه یمن و میمنت (از همان ماده یمن است) و برکت هر کسی از عمل خودش شروع می‌شود. پس گانه مقصود از «اصحاب میمنه»، افراد پر خیر و برکت هستند و مقصود از «اصحاب مشئمه»، افراد پر شئامت (2).

در حالی که در تفسیر نمونه «اصحاب یمین» کسانی شمرده شدند که نامه اعمالشان را به دست راست داده و نشانی از هلاکت آنهاست (3). پس تفسیر به «دست راستی و دست چپی» به این معنا به سعادت‌مند و شقاوت‌مند باز می‌گردد و به همین دلیل شهید مطهری هر دو معنای راست در برابر چپ، و میمنت و برکت در برابر شئامت و شر یا سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان را پذیرفته است (4).

البته مرحوم علامه طباطبایی، تفسیر آیات یاد شده را به دست راستی‌ها و دست چپی‌ها، تفسیر درستی نمی‌داند؛ به دلیل آنکه در مقابل اصحاب میمنه، اصحاب مشئمه قرار گرفته، نه میسرّره، چنان‌که در آیه بعدی نیز در مقابل اصحاب یمین، اصحاب شمال آمده است (5).

مراد از «سابقون» در «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» چیست؟ علامه طباطبایی می‌نویسد:

در قرآن کریم آیه‌ای که صلاحیت تفسیر سابقون اول را داشته باشد، آیه شریفه «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ (6)» و

1- تفسیر المیزان، ج 19، ص 198.

2- آشنایی با قرآن، ج 12، صص 152 و 153.

3- تفسیر نمونه، ج 23، صص 214 و 215.

4- آشنایی با قرآن، ج 6، ص 90.

5- تفسیر المیزان، ج 19، ص 198.

6- فاطر: 32.

ص: 341

آیه شریفه «وَلِكُلِّ وَجْهَهُ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ (1)» و آیه شریفه «أُولَئِكَ يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (2)» است.

از این آیات به دست می‌آید مراد از «سابقون»، کسانی هستند که در خیرات سبقت می‌گیرند و قهراً وقتی به اعمال خیر سبقت می‌گیرند، به مغفرت و رحمتی هم که در ازای آن اعمال هست، سبقت گرفته‌اند. از این رو، در آیه «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ»، (3) به جای امر به سبقت در اعمال خیر، دستور فرموده به مغفرت و جنّت سبقت گیرند. پس سابقون به خیرات، سابقون به رحمت و مغفرتند. در آیه مورد بحث هم که می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»، مراد از سابقون اول، سابقین به خیرات و مراد از سابقون دوم، سابقین به اثر خیرات، یعنی مغفرت و رحمت است (4).

استاد شهید مطهری نیز فرموده است:

سابقون کسانی هستند که در همه خیرات پیشی گرفته‌اند؛ پیشی‌گیرندگان هستند. اهل میمنه هم مسلم به خیرات رسیده‌اند، ولی بعد از همه رسیده‌اند. اهل میمنه از آیاتش همچنین می‌شود استفاده کرد _ مردمی هستند که یا در ابتدا اهل گناه بوده‌اند و بعد تائب شده‌اند و یا مردمی هستند که گناه و طاعتشان، غفلت و تذکرشان با یکدیگر بوده، ولی در عین حال جانب طاعت و عمل صالح در آنها چربیده است، ولی سابقین و پیشی‌گیرندگان، اصلاً مردمی هستند که در این راه همیشه پیشتان و جلو بوده‌اند. اینها افرادی نیستند که یک مدتی در راه دیگر بوده‌اند یا یک حالت نوسانی داشته باشند، گاهی از این طرف بروند، گاهی از آن طرف، ولی در نهایت امر بگوئیم در راه راست هستند؛ نه، اینها کسانی هستند که در هر کار خیری، سابق و مقدم بر دیگران هستند (5) ...

ایشان در جایی دیگر می‌فرماید:

1- بقره: 148.

2- مؤمنون: 61.

3- حدید: 21.

- 4- تفسیر المیزان، ج 19، ص 199.
5- آشنایی با قرآن، ج 6، ص 92.

ص: 342

سابقون و مقربون، گروهی هستند که ضمن اینکه از ابرار هستند، دارای درجه و مقامی بالاتر نیز هستند و بدیهی است کسی که دارای مقام بالاتر است، مقام پایین‌تر را به طریق اولی دارد. پس ابرار دو گونه‌اند: ابراری که فقط ابرار محض هستند و ابراری که به درجه بالاتری هم رسیده‌اند که همان درجه مقربین است (1).

به تعبیر تفسیر نمونه:

«سابقون»، کسانی هستند که نه تنها در ایمان پیشگامند، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیشقدم‌اند. آنها «اسوه» و «قدوه» مردمند، امام و پیشوای خلقند و به همین دلیل، مقربان درگاه خداوند بزرگند (2) ...

- 1- آشنایی با قرآن، ج 12، ص 153.
2- تفسیر نمونه، ج 23، ص 216.

ص: 343

فصل اول: نکاتی درباره اصناف انسان‌ها

اشاره

فصل اول: نکاتی درباره اصناف انسان‌ها

حال با توجه به تفسیری که برای «اصحاب یمین»، «السابقون» و «اصحاب شمال» وجود دارد، باید چند نکته محوری را که در سیر و سلوک الی‌الله نقش محوری دارد، در نظر گرفت.

نکته اول

نکته اول

انسان‌ها با توجه به نوع جهان‌بینی، ایدئولوژی، و نظام معرفتی و بینشی، معنوی و گرایشی _ ارزشی و رفتاری یا کنشی و واکنشی که دارند، می‌توانند جایگاه خود را در اصناف سه‌گانه انسان‌ها تعیین کنند و قُرب و بُعد آنها در هندسه هستی و نظام وجود تعیین گردد. حال اگر از جهان‌بینی و منطق الهی _ توحیدی و ایدئولوژی و ارزش‌های اسلامی برخوردار باشد، مصداق «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (1) قرار می‌گیرد و با انگیزه و اندیشه توحیدی و اخلاق و عمل الهی، درجات سلوکی را می‌پیماید و می‌تواند به مرتبه «اصحاب یمین» برسد و سپس از آن مرتبه بگذرد و به مرتبه «مقربین» راه یابد؛ زیرا راه ورود به جرگه مقربان باز است. البته مقربان نیز مراتب دارند، همان‌طور که برخی مفسران در بیان مصداق «السَّابِقُونَ»، بر اساس روایاتی معتقدند به چهار نفر، یعنی هابیل، مؤمن آل فرعون، حبیب نجار و امیرمؤمنان علی علیه السلام تطبیق داده

-1 نک: فاطر: 10.

ص: 344

شده (1) که البته به معنای محدودسازی مفهوم آیه نیست. یا ابن عباس در حدیثی می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این آیه پرسیدم، فرمود: جبرئیل به من چنین گفته است: «ذَلِكَ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شِيعَتِهِ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ، الْمُقْرَبُونَ مِنَ اللَّهِ بِكَرَامَتِهِ لَهُمْ» (2). «یا در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که، به جمعی از پیروان خود خطاب کرد و فرمود: «انتم السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ وَ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ، وَ السَّابِقُونَ فِي الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ، وَ فِي الْآخِرَةِ إِلَى الْجَنَّةِ» (3).

همه این احادیث، گویای این حقیقتند که «قرب مقامی و معنوی»، در برابر «بُعد مقامی و معنوی» معلول و متفرع بر عقاید، اخلاق و اعمال انسان است و هرگاه آدمی بتواند در اثر فکر و معرفت و فعل و معنویت، راه تعالی و تصعید تکاملی را در پیش گیرد، می‌تواند مرحله اصحاب یمینی را به مرحله مقربان برساند؛ یعنی کلمه طیبیه، اخلاق طیبیه و عمل طیبیه، عوامل قرب و جودی چنین انسان‌هایی خواهد بود. به تعبیر استاد جوادی آملی:

اگر انسان چنین شد، از حدّ «اصحاب المیمنه» و «مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاه» (4) می‌گذرد و جزو مقربین و «عالم ربانی» و مشمول «و حالی فی خدمتک سرمدا» و نیز مصداق آیه کریمه «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ (5) «می‌شود؛ زیرا در بُعد درک، عقل و در بُعد عمل، اختیار همه شئون او را تنظیم و رهبری می‌کند و به تعبیر فارابی، او «متحرک بالاختیار» است، نه متحرک بالاراده؛ زیرا عاقل بالفعل است، نه بالقوه. پس خیال، وَهْم و حَسَّ او تحت الشعاع عقل اوست. البته حَسَّ، وَهْم و خیال او بالفعلند، نه عاقل بالقوه. وقتی واقعیت انسان را یک مرحله بالاتر تأمین کند، مراحل مادون، جزو شئون

- 1- مجمع البیان، ج 9، ص 215؛ تفسیر نمونه، ج 19، ص 216؛ تفسیر المیزان، ج 19، ص 210.
- 2- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 219.
- 3- ملامحسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 5، ص 120.
- 4- نهج البلاغه، حکمت 147.
- 5- انعام: 162.

ص: 345

مرحله بالاتر به شمار می‌آید و در برابر او تصمیم نمی‌گیرند و ادراک و تحریک مستقلی ندارند (1).

بنابراین، قرب و بُعد انسان در قیاس با مقام اصحاب یمین از مقربان، به تفکر و نوع تفسیر او از جهان هستی و میزان عمل به دستور العمل‌های الهی و خلوص و معرفت و محبت او به خدای سبحان و ولایتش به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت بازمی‌گردد.

نکته دوم

نکته دوم

با رویکرد به آیات قرآن و احادیث، می‌توان به تعریف، ویژگی‌ها و کارکردهای هر کدام از اصحاب شمال، اصحاب یمین و مقربان دست یافت. در بسیاری از آیات به این گروه‌ها اشاره شده است؛ از جمله: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ (2)» و «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقْرَبُونَ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَمِزَاجُهُ مِنَ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ (3)». چنان‌که پیش از آن درباره «فجار» می‌فرماید:

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (4)» و در جایی دیگر، درباره «ابرار» فرمود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادَ اللَّهِ يَفَجَّرُونَهَا تَفْجِيرًا (5)». ...

امام علی علیه السلام نیز در این باره فرمود: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِي وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَي سَبِيلِ نَجَاهِ»

1- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، ص 136.

2- نک: فاطر: 32.

3- نک: مطففین: 18 - 28.

4- نک: مطففین، 7 - 9.

5- نک: دهر: 5 و 6.

ص: 346

وَ هَمَّجٌ رَعَاغٌ (1)» قرآن، با مقابل نهادن ابرار و فجّار فرمود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَمَا هُمْ عَنْهَا اهل الدنيا (ظالم لنفسه)

بِعَائِبِينَ (2)» و آیاتی از قرآن که به برّ، ابرار، سرعت و سبقت در خیرات و مغفرت و رضوان الهی و... دلالت دارند، مثل: بقره: 177 و 148، حدید: 21، مؤمنون: 61، آل عمران: 92 و...

پس می‌توان گروه‌های سه‌گانه انسان‌ها را با چنین تصویری نشان داد که حکایت از مراحل فکری و مراتب اخلاقی _ روحی و درجات عملی آنها نیز دارد. به تعبیر قرآن کریم: «وَلِكُلِّ وَجْهٍ هُوَ مُوَلِّيَهَا (3)» و «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا (4)». ...

اصحاب یمین (اصحاب میمنه)

اهل الاخره (مقتصدین)

الف) «اصحاب یمین»

اهل الله (سابق بالخیرات)

ابرار امام‌شناسان، ولایت‌شناسان مقتصد

اصحاب شمال (اصحاب مشئمه)

(ب) «اصحاب شمال»

فَجَارِ امام و ولایت‌شناسان ظالم نفسه

السَّابِقُونَ سابق بالخیرات

(ج) «مقربان»

مقتم العقبات امام و ولی، امامت و مقربین (5)

ولایت‌شناسان و باوران

هر کدام از اوصاف چهارگانه برای گروه‌های سه‌گانه، بر بُعدی از ابعاد

1- نهج البلاغه، حکمت 147.

2- نک: انطاری: 13- 16.

3- بقره: 148.

4- انعام: 132.

5- نک: تفسیر المیزان، ج 17، صص 62 - 66؛ آشنایی با قرآن، ج 6، صص 92 - 100.

ص: 347

وجودی آنها دلالت می‌کند. قرآن کریم، راه رهیدن از اصحاب شمال، مشئوم بودن، فاجر و ظالم نفسه شدن را پیش‌روی انسان نهاد تا به سوی اصحاب یمین، اصحاب یمینه، ابرار و مقتصد گشتن حرکت کند و با بازسازی عمیق‌تر و نوسازی معرفتی _ معنوی، آرام آرام به سوی السَّابِقُونَ، مردن طی عقبات، سبقت گرفتن در خیرات و مقربان درگاه الهی شدن، تعالی و قرب وجودی یابد، چنانکه «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ»، (1) دلالت صریح بر آن می‌کند. در حدیثی، جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

قال يا جابر ان الله تبارك وتعالى خلق الخلق ثلاثة اصناف وهو قول الله عز وجل وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا

أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ فَالسَّابِقُونَ هُم رُسُلُ اللَّهِ خَاصَّةً اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ (2).

اینکه علی علیه السلام فرمود: آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ» درباره من نازل شده است، (3) گویای این معناست که امام علی علیه السلام، الگو و نشانه‌ای برای همه جویندگان راه قرب، فنا، جهاد، عدالت، ایثار، نثار، شهادت، سرعت و سبقت در همه خیرات، اعم از خیر عملی و علمی، اعتقادی و اخلاقی است.

نکته سوم

نکته سوم

علامه طباطبایی رحمه الله در رساله الولایه، با توجه به درجه انقطاع از عالم طبیعت و راهیابی به باطن آن، مردم را به سه دسته تقسیم می‌کند:

الف) گروهی در مقام علم و عمل انقطاع تام دارند که همان مقربان هستند و

1- نک: مطفین: 26.

2- کافی، ج 1، ص 71.

3- عیون اخبار الرضا (ع)، ج 2، باب 31، ص 65، ح 288.

ص: 348

در بیان قرآن کریم با لفظ «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ (1)» بدان‌ها اشاره شد و خود روح و ریحانند: «فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ (2)».

ب) گروهی که در مقام علم و عمل متوسطند. اینان در کلام الهی جزو «اصحاب یمین» هستند که به عمق باطن احکام و حکم راه نمی‌یابند؛ یعنی به باطن باطن راه ندارند، گرچه به باطن عالم راه دارند. درجه اینان همانند درجه «مقربان» و «سابقان» نیست؛ زیرا مقربان و سابقان از درجه خاص وجودی برخوردارند که بر اصحاب یمین و ابرار اشراف دارند: «إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْفُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقْرَبُونَ»؛ (3) یعنی صحیفه اعمال و حقیقت هستی ابرار، در کتابی به نام علیین ثبت است که شاهد این کتاب، مقربان هستند و آنان به درجه انقطاع کامل دست یافته و در علم و عمل، کاملند.

ج) کسانی که نمی‌توانند خود را به باطن دنیا برسانند و آن را ادراک کنند، بلکه فقط در ظاهر آن سیر می‌کنند. ظاهر دنیا هم که جز زرق و برق فریبا نیست. اینان اگر به دستورهای اعتباری دین عمل کنند، در حد استعداد خود به باطن دنیا راه می‌یابند، ولی چون به این اعتباریات دینی اعتنا نمی‌کنند و حرمت نمی‌نهند، در ظاهر طبیعت که «متاع غرور» است، می‌مانند و هرگز به باطن راه نمی‌یابند. اینان اصحاب دنیایند که از آنان در منطق قرآن با عنوان «أَصْحَابُ الشَّمَالِ»، «(4) أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (5)» و مانند آن یاد می‌شود که سهمی از علم به باطن دنیا ندارند: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (6)».

نکته چهارم

نکته چهارم

-
- 1- نک: واقعه: 10 و 11.
 - 2- نک: واقعه: 89.
 - 3- نک: مطففین: 18 - 21.
 - 4- نک: واقعه: 41.
 - 5- نک: واقعه: 9.
 - 6- نک: روم: 7؛ شمس الوحی تبریزی، صص 279 و 280؛ طریق عرفان ترجمه و شرح رساله الولایه علامه طباطبایی، صص 99-112.

ص: 349

علامه طباطبایی در تفسیر «أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (1)» می‌فرماید: اشاره با کلمه «أُولَئِكَ» به سابقان است و جمله «أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ»، مبتدا و خبر و جمله ای استینافی و ابتدایی است و ربطی به ماقبل ندارد. ... نیز از مواردی که واژه «قرب» در امور معنوی به کار رفته، مورد بندگان در مرحله بندگی و عبودیت است، و چون نزدیک شدن بنده به خدای تعالی امری است اکتسابی، که از راه عبادت و انجام مراسم عبودیت به دست می‌آید، کلمه را در این مورد در صیغه تقرب استعمال می‌کنند. به این دلیل که تقرب، به معنای آن است که کسی بخواهد به چیزی یا کسی نزدیک شود، بنده خدا با اعمال صالح خود می‌خواهد به خدا نزدیک گردد و این نزدیکی عبارت است از اینکه در معرض شمول رحمت الهی قرار گیرد و در آن، شرّ اسباب و عوامل شقاوت و محرومیت را از او دور کنند.

نیز معنای اینکه می‌گوییم: خدای تعالی بنده خود را به خود نزدیک می‌کند، این است که او را در منزلتی نازل می‌کند که از خصایص وقوع در آن منزلت، رسیدن به سعادت‌هایی است که در غیر آن منزلت به آن نمی‌رسد و آن سعادت‌ها عبارت است از اکرام خدا، و مغفرت و رحمت او، چنان‌که فرمود: «كُتِّبَ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقْرَبُونَ (2)» و نیز فرمود: «وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ (3)».

پس مقربان، بلندمرتبه‌ترین طبقات اهل سعادتند، چنان‌که آیه شریفه: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ» نیز به این معنا اشاره دارد و معلوم است چنین مرتبه-ای، جز از راه عبودیت و رسیدن به حد کمال آن دست‌یافتنی نیست،

1- نک: واقعه: 11 و 12.

2- مطفین: 20 و 21.

3- مطفین، 27 و 28.

ص: 350

چنان‌که فرمود: «أَنْ يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ (1)». «عبودیت تکمیل نمی‌شود، مگر اینکه عبد تابع محض باشد و اراده و عملش را تابع اراده مولایش کند. هیچ چیزی نخواهد و هیچ عملی نکند، مگر بر وفق اراده مولایش. این همان داخل شدن تحت ولایت خداست. چنین کسانی اولیاءالله نیز هستند و اولیاءالله، تنها همین طائفه‌اند (2)».

نکته پنجم

نکته پنجم

ابرار، کسانی‌اند که دل وسیع و ظرفیت بالایی دارند. «چنان‌که به صحرا به اعتبار وسعتش بَرّ» می‌گویند، به انسان‌ها به اعتبار توسع یا وسعت روح، بَرّ گفته می‌شود. نیکان مثل یک صحرا بزرگ و وسیع‌اند؛ روحی بزرگ و وسیع. در «الْمَنْشُورِ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ»، (3) سخن از شرح صدر است. در واقع می‌فرماید: این وجودهای خیلی وسیع و بزرگ، کسانی که دارای یک سعه وجودی هستند، فضایل اخلاقی همه نماینده بزرگی روح است و رذایل اخلاقی همه نماینده حقارت روحی و کوچکی روح»، (4) چنان‌که علامه طباطبایی رحمه الله فرمود:

کلمه «ابرار» جمع کلمه «بِرّ» به فتح باء است و کلمه «بِرّ» صفت مشابهه از مصدر «بِرّ» به کسر باء، به معنای احسان است. این معنا در مورد کسی صادق است که عمل خود را نیکو بسازد و از نیکو ساختن آن، هیچ نفعی که عاید خودش گردد، در نظر نگرفته باشد، نه جزایی که در مقابل عملش به او بدهند و نه حتی شکری را (5). ...

1- نساء: 127.

2- تفسیر المیزان، ج 19، صص 206-208.

3- نک: انشراح: 1 و 2.

4- آشنایی با قرآن، ج 11، ص 35.

5- تفسیر المیزان، ج 20، ص 199.

ص: 351

استاد جوادی آملی نیز می‌نویسد:

«بِرّ» یعنی نیکی و «بِرّ» صفت مشابهه و به معنای نیک است. خدای سبحان در تعریف برّ و نیکی، ابرار و نیکان را معرفی می‌کند و می‌فرماید: نیکی، مردانی هستند که دارای ایمان، اخلاق و عمل صالح‌اند (1). ...

پس ابرار، مردان نیک یا نیک‌مردانی هستند با عقاید حق، اخلاق و اعمال صالح که از جهل، غفلت، خودفراموشی و نسیان خدا، رها شده‌اند و تفسیر الهی از هستی، اخلاق توحیدی در باطن جان خویش و اعمال طیب و طاهر و صالح در عالم واقعیت دارند و گامی بزرگ از کثرت به وحدت برمی‌دارند تا زمینه ورود به عالم مقربان برای آنها فراهم گردد. اینان همه کارهایشان با انگیزه الهی _ توحیدی و در نهایت خلوص و صداقت انجام می‌گیرد و تنها به «وجه‌الله» و «رضوان‌الله» می‌اندیشند تا شایسته لقاءالله گردند. اینان کسانی‌اند با ویژگی‌های ذیل که قرآن کریم بیان می‌فرماید:

« 1. مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (2). »

« 2. إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا (3). »

« 3. لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ (4). »

« 4. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (5). »

« 5. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا »

1- تفسیر تسنیم، ج 9، ص 100.

2- نک: نحل: 97.

3- نک: دهر: 9.

4- نک: آل عمران: 92.

5- نک: حجرات: 15.

ص: 352

وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يقيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا (1).»

« 6. إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (2). »

« 7. كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (3). ...»

از این آیات می‌توان فهمید ابرار، از برجسته‌ترین انسان‌ها هستند که به مقام آزادگی معنوی و روحی رسیده و کتاب عملی دارند که مشهود مقربان است. ابرار در نعیم الهی مسرورند و این مقام عالی را بر اساس مثلث مبارک و پاک عقاید، اخلاق و اعمال به دست آورده‌اند. خداوند نیز آنان را چنین توصیف می‌کند:

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ
بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ
صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (4).

با خصوصیات چو:

1. مبدأباوری؛ 2. معادباوری؛ 3. ایمان به غیب و کتب آسمانی و انبیای الهی؛ 4. انفاق در راه خدا با وجود دوست داشتن مال و ثروت و نیاز به آنها؛ 5. اقامه نماز و زکات یا انجام فروع دین؛ 6. وفای به عهد و صبر در مشکلات؛ 7. صدق در قول و فعل؛ 8. تقوای الهی و (5). ...

1- نک: انفال: 2- 4.

2- نک: انسان: 5 و 6.

3- نک: مطففین: 18- 21.

4- نک: بقره: 177.

5- نک: تفسیر تسنیم، ج 9، صص 106- 145.

ص: 353

اگر ویژگی‌های یادشده را با آیات سوره دهر، مطففین و واقعه ارزیابی کنیم، می‌فهمیم رسیدن به «مقام ابرار» همراه با ایمان، مجاهدت و عمل صالح بوده است و قرار گرفتن در شمار ابرار و اصحاب یمین، خود شرایط، لوازم و آدابی دارد که باید مراعات کرد تا راه رسیدن به منزلت بالاتر، یعنی منزلت مقربان و سابقین هموار گردد. راهبرد اصلی و کلید محوری این مسئله، عبودیت و بندگی خداست که انسان را از هر تعلق و تعینی آزاد می‌کند. به تعبیر حافظ شیرازی:

خلاصی حافظ از آن زلف تابدار مباد

که بستگان کمند تو رستگار اند

به تعبیر استاد شهید مطهری: «آنان که بنده خدا هستند، از همه چیز آزادند و بندگی او بر آزادی انسان می‌افزاید، نه اینکه انسان را در بند می‌کند (1)» یا فرمود: «اگر انسان به خدا بسته شد آزادی در کل وجود دارد (2)». پس «ابرار»، «احرار» هم هستند، ولی در عین حال مقام آنها از مقام مقربان پایین‌تر است و همه مقامات «ابرار» و «اصحاب یمین» برای «السابقون» و «مقربین» وجود دارد؛ زیرا کسانی که دارای مقام «عالی» اند، از مقامات «دانی» بهره‌مندند و مقربان برتر از ابرارند. به همین دلیل، چند نکته ظریف در نسبت ابرار و اصحاب یمین با مقربان مطرح است که از آیات قرآن به دست می‌آید:

« 1. ابرار» از چشمه‌ای می‌نوشند که به کافور و «سلسبیل» آمیخته است.

2. تعبیر «یَشْرِبُونَ» و «یَسْقُونَ» برای «ابرار» آمده که اگرچه دلالت بر نوشیدن در حال حاضر می‌کند، نه در آینده، یعنی مقام آنها در دنیا است، نه در آخرت، ولی از مقربان با تعبیر «سقیهم» و «طهور» آمده است تا در همه، واسطه‌ها حذف شده و نوشاندن را به خود خدا نسبت دهد که از هر

1- آشنایی با قرآن، ج 11، ص 34.

2- آشنایی با قرآن، ج 11، ص 70.

ص: 354

نعمت بهشتی برتر و افضل است که چه‌بسا یکی از نعمت‌هایی باشد که در آیه: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ (1)» آمده است. از این رو فرمود: «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (2)».

3. کتاب ابرار اگرچه در بلندمرتبه‌ترین جایگاه یا مقامات بالایی قرار گرفته، تحت اشراف مقربان است که فرمود: «يَشْهَدُهُ الْمُقْرَبُونَ (3)».

4. چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند، «تسلیم» است و شراب «ابرار»، «رحیق مختوم» نام گرفته که شراب خالص از همه عوارض شراب‌های ممنوع است که چاشنی‌اش از تسنیم است؛ تسنیمی که مقربان از آن می‌نوشند و «وَمَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ (4)». به گفته استاد مطهری، تعبیر به آشامیدنی‌ها از چنین چشمه‌هایی، در «امور معنوی» و «روحی» است که پاک و خالص است و غذاهای فکری و روحی خالص هستند (5).

5. مقربان به مقام انقطاع کامل و عبودیت محض می‌رسند و تنها به «خدا» و شهود حق و وجه رب و وصال حضرت دوست می‌اندیشند؛ اگرچه بین مقربان نیز تفاوت به درجات و اختلاف به مراتب وجود دارد (6).

از این رو، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مقامات و مراتب وجودی انسان‌ها آمده است: «الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ، وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ كِلَاهُمَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ (7)» که «اهل‌الدنیا»، فجّار، اصحاب شمال، اهل‌الآخره، ابرار، و اصحاب یمین و»

- 17- 2-دهر: 21.
 3-مطففین: 20.
 4-مطففین: 27 و 28.
 5-آشنایی با قرآن، ج 12، صص 162-165 و ج 11، صص 56-83.
 6-آشنایی با قرآن، ج 11، ص 160.
 7-جامع صغیر، ج 2، ص 16.

ص: 355

اهل الله»، همان مقربان هستند(1).

1-آشنایی با قرآن، ج 11، ص 163.

ص: 356

فصل دوم: مراتب وجودی اصناف سه‌گانه

فصل دوم: مراتب وجودی اصناف سه‌گانه

چنان‌که دیدیم، قرآن کریم در آیات گوناگون، هدایت‌یافتگان و پارسایان، و هدایت‌ناپذیران و گناهکاران را در قالب تقسیم دوگانه «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَعَلَىٰ الْجَنَّةِ (1)» و «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَعَلَىٰ النَّارِ (2)» مطرح فرمود. البته گستره سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان را وسیع و قلمرو وجودی آنها را عریض و فسیح شمرد، به گونه‌ای که «سعدا» را نیز طبق بسیاری از آیات، به دو دسته کلی تقسیم‌بندی کرد: الف) اصحاب «یمین» و «ابرار» (ب) سابقون و مقربون که بین این دو دسته نیز فاصله به لحاظ رتبه وجودی، هم از نظر علمی _ اعتقادی و هم از نظر عملی _ اخلاقی، تربیتی، و هم از بُعد رفتاری و کنش و واکنش‌های عینی، بسیار زیاد است.

از این رو، «ابرار» و «اصحاب یمین» اگرچه در «راه راست» و «صراط مستقیم» اند، ولی دارای حالات و روحیات در نوسان و جزر و مدهای مختلف و قبض و بسط‌های علمی و عملی نیز هستند و گرفتار افراط و تفریط در عمل نیز می‌شوند، ولی در نهایت، قدم در همان صراط مستقیم می‌نهند و حرکت می‌کنند. البته اینان بین خودشان، مراتب و اختلاف به فکر و فعل، به انگیزه،

1-نک: هود: 108.

2-نک: هود: 106.

ص: 357

اندیشه، اخلاق و عمل وجود دارد و در میان آنها، هستند کسانی که کمترین اشتباه و خبط و خطاهای عقیدتی، اخلاقی و عملی را دارند و در حقیقت، آمادگی خیزش و خروش به سوی سابقون و مقربان در ایشان دیده می‌شود؛ یعنی در مرز ابرار و مقربان هستند.

مقربان، پیشگامان، پیشتازان و پیشی‌گیرندگان در «خیر» و «رحمت و مغفرت» الهی هستند و دچار حالت نوسان و گاهی از این طرف و گاهی از آن طرف رفتن نیستند، بلکه در هر خیری سابق و مقدم اند که داستان شخصیت علمی، عملی، عقیدتی، اخلاقی و مناسبات رفتاری آنها را در سوره‌های واقعه، دهر و مطففین به صورت مبسوط دیده می‌شود و در برخی از سوره‌ها و آیات قرآنی دیگر، به صورت «تک‌آیه‌ای» یا «بخشی از آیات» نیز وجود دارد.

ناگفته نماند که سابقین و مقربان نیز گروه‌های گوناگونی را از نظر «رتبه وجودی» دربرمی‌گیرد: از مؤمنان اهل معرفت و خلوص تا انسان کامل معصوم علیه السلام، چون امامان علیه السلام و ذریه فاطمه‌زهررا علیها السلام که حجت‌های الهی و خلفاء الله هستند. از این رو، سابقین نیز عرض عریض دارند و می‌توان گفت «تشکیک‌پذیری عام» و «خاص و اخص» که بین ابرار و مقربان و اصحاب یمین و سابقین وجود دارد، بین گروه‌ها و افراد و تیپ‌های متنوع و متکثر داخل در کادر کلی مقربان و سابقین نیز هست. مثلاً امتیاز رتبی بین ابوذر و سلمان و این دو با امام علی علیه السلام و حتی بین امامان معصوم علیه السلام با امیرمؤمنان علیه السلام، که از نظر «مقامات» با هم متفاوتند، به تفاوت رتبی و درجه‌ای. ...

یکی از آیاتی که آینه‌ای برای به نمایش گذاشتن چهره گروه‌ها و اصناف سه‌گانه بنا بر یک تفسیر و گروه‌های دوگانه بنا بر تفسیر دیگر است، آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ

ص: 358

بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (1) «می‌باشد که ابتدا نکات تفسیری آن را مطرح می‌کنیم:

1. منظور از «ارث»، چیزی است که بدون داد و ستد و زحمت به دست آید و خداوند این کتاب بزرگ را این‌گونه در اختیار مسلمانان قرار داد (2).

2. مقصود از «کتاب»، «قرآن مجید» است که در آیه قبل نیز آمده است: «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (3)» و «الف و لام» در کتاب، «الف و لام» عهد است (4).

3. واژه «اصطفاء»، از ماده «صفو» گرفته شده و معنای آن، نزدیک به معنای اختیار است، با این تفاوت که اختیار، به معنای انتخاب یک چیز از بین چند چیز است که بهترین آنهاست و «اصطفاء» نیز انتخاب یکی از چند چیز است که از بین همه صفوه و خالص باشد (5).

4. در «من عبادنا»، «من» بیانیه است، مثل «وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى (6)» در اینکه این بندگان خاص چه کسانی‌اند، مفسران اختلاف دارند و «انبیاء»، امت محمد صلی الله علیه و آله که قرآن را از پیغمبر خویش ارث بردند، علمای امت پیامبر صلی الله علیه و آله که بی‌واسطه از قرآن بهره برده و امتش با واسطه علماء، و بر اساس روایات بسیاری ذریه رسول خدا از اولاد فاطمه‌ها را علیها السلام هستند که عالمان به قرآن نیز هستند و نظرشان درباره قرآن صائب است (7).

درباره اضافه شدن «عباد» به «نا» دو دیدگاه است:

الف) اضافه «نا» به «عباد»، اضافه تشریفی است و «نون عظمت» تا بخواهد

1-نک: فاطر: 32.

2-تفسیر نمونه، ج 18، ص 280.

3-نک: فاطر: 31.

4-تفسیر المیزان، ج 17، ص 62؛ تفسیر نمونه، ج 18، ص 279.

5-تفسیر المیزان، ج 17، ص 62.

6-نک: نمل: 59.

7-تفسیر المیزان، ج 17، صص 62 و 63.

ص: 359

به شرافت ذریه بیفزاید.

ب) اضافه «نا» به «عباد»، اضافه تشریفی نیست تا ضمیر «منهم» تعلیل را برساند (1).

حال اگر اضافه «نا» به «عباد» تشریفی باشد و ضمیر «منهم» به برگزیدگان برگردد، هر سه گروه، یعنی ظالم به نفس، مقتصد و سابق به خیرات، در «وراثت» شریکند. بنابراین، از مقابله انداختن بین سه طایفه یاد شده، فهمیده می‌شود مراد از ظالم به نفس، کسی است که گناهی به گردن داشته باشد و این عنوان شامل هر مسلمانی از اهل قرآن می‌شود؛ چون اهل قرآن است که عنوان اصطفاء و وارث قرآن بودن بر او صادق است. مراد از «مقتصد» که به معنای متوسط است، کسی است که در وسط راه قرار گرفته است. مراد از سابق به سوی خیرات به اذن خدا، کسی است که: از دسته اول یعنی ظالم به نفس و از دسته دوم یعنی میانروها، به درجات قرب نزدیکتر است و این گروه به اذن خدا بر آن دو طایفه دیگر، به دلیل فعل خیرات، امامت دارند، چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (2)».

اگر ضمیر «منهم» به «عبادنا» برگردد و اضافه «نا» به «عباد» نیز تشریفی نباشد، «فمنهم»، تعلیل است و چنین معنا می‌دهد: ما تنها کتاب را به بعضی از بندگان خود ارث دادیم و آنان عبارتند از عده‌ای که ما ایشان را برگزیدیم، نه همه بندگان؛ برای اینکه بعضی از بندگان ما ظالم به نفس خود بودند و بعضی هم میانرو بودند و بعضی سابق به خیرات بودند و همه این سه طایفه، صلاحیت وراثت کتاب را نداشتند (3).

1- تفسیر المیزان، ج 17، صص 62 و 63.

2- واقعه: 10 و 11.

3- تفسیر المیزان، ج 17، صص 63 و 64.

ص: 360

پس بر اساس تفسیر اول که همه امت را دربرگیرد، مقصود فرد فرد امت نیست، بلکه مجموعه امت است؛ هر چند میان آنها قشرها و گروه‌های مختلف از جمله «ظالم لنفسه» هم باشند، مثل «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (1)»، «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى

الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (2)» و «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ (3) زیرا همه بنی اسرائیل به وظیفه خود در برابر تورات عمل نکردند، همان‌طور که همه امت پیامبر نیز در برابر ارث عظیم‌تر قرآن، به وظیفه خویش عمل نکرده و نمی‌کنند. با توجه به چنین تفسیری، دو گروه کلی در امت اسلامی مطرح هستند:

الف) گروهی که به وظایف خویش در برابر کتاب خدا، قرآن کریم عمل نکردند؛
ب) گروهی که به وظایف خود درباره قرآن، عمل کردند و این گروه خود دو دسته‌اند:

1. گروهی که کاملاً به وظایفشان عمل کردند، هم از نظر علمی و هم از نظر عملی؛

2. گروهی که نسبتاً و از مجموع وظایفشان در خصوص قرآن کریم عمل کردند.

به همین دلیل، در برخی روایات آمده که «ظالم لنفسه»، کسانی‌اند که معرفت و شناخت به امام خویش ندارند، «مقتصد» عارف و آگاه به امام خود

1- آل عمران: 110.

2- غافر: 53.

3- حدید: 26.

ص: 361

هستند و سابق بالخیرات به «امام معصوم علیه السلام» تفسیر شده است (1). نظر کسانی که گفته‌اند: ظالم کسی است که ظاهرش از باطنش بهتر است، «مقتصد» کسی است که ظاهر و باطنش یکسان است و سابق کسی است که باطنش از ظاهرش بهتر باشد، به همین معنا نزدیک است (2). یا گفته‌اند «سابق» کسانی‌اند که در عصر رسول‌الله صلی الله علیه و آله اسلام آوردند؛ یعنی صحابه آل‌جناب، و مقتصد کسانی‌اند که پا جای پای اصحاب آن حضرت گذاشته باشند و ظالم به نفس، دیگر مردمند (3). یا برخی گفته‌اند ظالم به نفس کسی است که گناه بر او غلبه کرده باشد، «مقتصد» کسی است که گناه و ثوابش یکسان و متوسط‌الحال باشد و سابق کسی است که به درگاه خدا تقرب جسته، در درجات قرب از دیگران پیشی گرفته باشد (4).

اکنون باید پرسید: چرا «ظالمان» اول، «میان‌روان» دوم و «سابق بالخیرات» سوم ذکر شدند، در حالی که باید به عکس باشد؟

در پاسخ، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «ظالم را مقدم داشت تا از رحمتش ناامید نشود، و سابقین به خیرات را مؤخر کرد تا به عملشان مغرور نشوند (5)». «مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان می‌گوید:

هدف، بیان تربیت مقامات مردم در سلسله تکاملی است؛ زیرا نخستین مرحله، مرحله عصیان و غفلت است. بعد از آن مقام توبه و انابه و سرانجام توجه و قرب به خداست. هنگامی که معصیتی از انسان سر می‌زند، او «ظالم» است و

- 1- اصول کافی، ج 1، باب «ان من اصطفاه الله من عباده»؛ تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 361؛ تفسیر نمونه، ج 18، ص 282.
- 2- مجمع‌البیان، ج 8، ص 409.
- 3- مجمع‌البیان، ج 8، ص 408.
- 4- روح المعانی، ج 22، ص 196؛ نک: تفسیرالمیزان، ج 17، ص 66؛ تفسیر نمونه، ج 18، ص 283، پاورقی شماره 1.
- 5- تفسیر نمونه، ج 18، ص 284.

ص: 362

هنگامی که «توبه» می‌کند، «مقتصد» و زمانی که توبه‌اش قبول می‌شود و مجاهداتش در راه خدا افزون شد، به مقام قرب او می‌رسد و در سلسله «سابق بالخیرات» قرار می‌گیرد (1).

خداوند در جمع‌بندی کلی آیه، می‌فرماید: «ذَلِك هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»؛ یعنی اینکه کتاب را ارث دادیم، فضلی بزرگ از طرف خداست و رسیدن به آن فضل، اکتسابی نیست. پس این فضیلت بزرگ، همان میراث کتاب الهی است و (2). ...

شهید مطهری بر اساس تفسیری، آیه را به سه گروه تطبیق داده است:

1. ظالم لنفسه = «اصحاب المشئمه»؛

2. ومنهم مقتصد = «اصحاب الیمینه» اند که حد وسط بین «ظالم لنفسه» و «منهم سابق بالخیرات»؛

« 3. و منهم سابق بالخیرات باذن الله » = همان مقربان هستند (3).

چنان که استاد جوادی آملی نیز سه گروه:

1. ظالم لنفسه را به «هَمَّجُ رَعَاغُ»؛

« 2. مقتصد » را به «مُتَعَلِّمٌ عَلٰی سَبِيلِ نَجَاهٍ»؛

3. سابق بالخیرات را به «عالم ربّانی»

تطبیق داده است (4). انسان به دلیل دارایی از سرمایه عظیم درونی یعنی عقل و اراده، و برخورداری از نعمت‌های گرانبها و عدل‌نابردار هدایت و حیانی، یعنی دو نعمت گران سنگ وحی یا قرآن کریم و انسان کامل معصوم علیه السلام _ از وجود خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله تا ائمه هدایت و نور و فاطمه زهرا علیها السلام که مظهر اعلی و اکمل مقربان و سابقین و اولیاء خاصّ الهی اند _ می‌تواند راه را از بیراهه و

1- مجمع البیان، ج، ص.

2- تفسیر المیزان، ج 17، ص 64؛ تفسیر نمونه، ج 18، ص 284.

3- آشنایی با قرآن، ج 6، صص 93 و 94.

4- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، ص 136.

ص: 363

صواب را از خطا، صدق را از کذب، هدایت را از ضلالت، رشد را از غی و حق را از باطل تشخیص دهد و با معارف عمیق، جامع، جهانی و جاودانه قرآن کریم و أسوه‌های حسنه و الگوهای کامل و همه‌جانبه، از عصمت فطری خود صیانت کند و استعدادهای تکوینی _ فطری‌اش را در دو جنبه علمی و عملی، به فعلیت و کمال برساند و مرحله به مرحله مقامات تکاملی و منازل سلوکی را ببیماید تا به مقصد اقصی و مَرَّصَدِ اَسْنٰی کمال، یعنی شهود و لقای رب و توحید ناب و ولایت الهیه برسد.

در این میان، اگر هم گرفتار خَبْط و خطاهای ادراکی یا تحریکی، عقلی و عقیدتی یا اخلاقی _ عملی شد و از زمره «ظالم لنفسه» واقع گشت، به تدریج در پرتو هدایت‌های وحیانی و هشدارهای درونی _ وجدانی، از مرحله «ظلم» به مرحله

«مقتصد» گام نهد و سپس به اوج افتخار «سابقین بالخیرات» برسد؛ چه اینکه راه کمال، توبه، انابه، اصلاح‌گرایی درونی و احیاگرایی عقیدتی، اخلاقی و عملی، به روی همگان باز است. البته باید دانست دو جریان بسیار شگفت‌انگیز فراروی انسان است:

1. جریان صعود و عروج، اگر دچار هبوط و سقوط شد؛ یعنی همان توبه، تدارک فرصت‌ها و امتیازهای از دست رفته، بازشناسی و بازسازی خود و انقلابی بر ضد خویشتن، تا از کفر به ایمان، از عصیان به اطاعت و از طاعتی به طاعت برتر و از ایمانی به ایمان والاتر برسد و سپس مراحل دیگر «کمال ایمانی» را پشت سر بگذارد و «خود حقیقی» و «مَنْ واقعی» و «علوی» را از مَن پنداری و «خود وَهْمی» و سفلی جدا سازد و نجات دهد و مصداق «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها (1)» قرار گیرد.

1- شمس: 9.

ص: 364

2. جریان هبوط و نزول از مقامات عالی ایمانی و پارسایی و حتی سلوکی _ عرفانی؛ زیرا شیطان درون و برون، همواره در کمین‌گاه انسان است تا «صراط مستقیم سلوک» را ببیماید و به بارگاه قدس ربوبی راه نیابد. این جدال درونی عقل و جهل، جنگ نفس اماره و مسوله با نفس ملهمه، لوامه و مطمئنه و مبارزه فضایل و رذایل، همیشه و همه جا ادامه دارد و «همه کس» را دربرمی‌گیرد؛ یعنی فرازمانی، فرازمینی و فراطبقاتی _ صنفی است و تنها یک گروه از انسان‌ها، یعنی «مُخْلِصین» که مصداق روشن آن معصومان علیه السلام هستند، از هر انحراف، لغزش و گناهی معصوم و مصونند. ولی بقیه انسان‌ها، هر که و هر چه باشند، در معرض اضلال و اغوا هستند و مراقبت‌های علمی و عملی، مراقبه‌های عقیدتی _ اخلاقی و عملی و نظارت همیشگی بر نفس و تجلیات یا واردات و صادرات آن، برای همین است که سالک در هیچ مرحله‌ای گرفتار انحراف، لغزش و معصیت نشود تا هبوط از مقام بالا و نزول از مراتب والایی که با مجاهدت و ریاضت آنها را به دست آورده، داشته باشد که: «النَّاسُ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْمَخْلُصُونَ وَالْمَخْلُصُونَ عَلَى خَطِيرٍ عَظِيمٍ»، (1) هشدار جدی و بیدار باش پیوسته برای رونده راه خدا و سالک سبیل وصال و صراط صعود است.

هر چه انسان در مسیر تکامل گام بردارد و مجاهده کند، چنان که راه کمال، شیرین و دل نشین است، خطرناک و دارای مهالک بی شماری نیز هست. از این رو، در راه خدا باید طیّ مراحل کرد تا در کوی او منزل نمود و این روندگی راه تا کوی او، همراه با دشواری‌هایی از درون و برون است که تنها «مردان خدا»، مجاهدان مُخْلِص و متذکّران به حق سبحانه، توفیق مراقبت

1- مجموعه ورام، ج 2، ص 118.

ص: 365

در همه منازل عرفانی و مراحل سلوکی را دارند. در «عرفان عملی»، هم باید و نبایدها مطرح است چنانکه عرفان نظری مربوط به بود و نبوده‌هاست چنانکه عقل علمی و حکمت نظری که مربوط به بود و نبوده‌هاست، و هم عقل عملی و حکمت عملی که مربوط به «باید و نبایدها» است، زنده و بیدار، پویا و پایا باشد و این مسئله، در حوزه حکمت و اخلاق با عرفان و سیر و سلوک مراتب و درجات خاص به خود را دارد. به تعبیر علامه جوادی آملی:

عرفان عملی، اگر موازی حکمت عملی باشد، مسئول آن نظری عارف است که بر عقل نظری حکیم برتری دارد و اگر موازی تهذیب روح و تزکیه عملی باشد، متولی آن عقل عملی سالک واصل است که برتر از عقل عملی حکیم متخلق است. تمایز حکیم و عارف، مرهون تمایز حکمت و عرفان نظری است. تفاوت متخلّق و عارف دینی سالک واصل در گروه تمایز فنّ اخلاق و عرفان عملی است ... (1).

1- شمس الوحی تبریزی، ص 267.

ص: 366

فصل سوم: مراتب سلوک معرفتی و معنویتی سالکان و عارفان الهی

اشاره

فصل سوم: مراتب سلوک معرفتی و معنویتی سالکان و عارفان الهی

زیر فصل ها

1. معرفه الله

2. توحيد

1. معرفه الله

1. معرفه الله

رسول خدا صلى الله عليه و آله : «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطَّنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَنَى نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَالْقِيَامِ (1)».

_ امام على عليه السلام : «مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْلَى الْمَعَارِفِ (2)».

_ امام على عليه السلام : «مَنْ سَكَنَ قَلْبَهُ الْعِلْمَ بِاللَّهِ سَكَنَهُ الْغِنَى عَنْ خَلْقِ اللَّهِ (3)».

_ امام على عليه السلام : «أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَكْثَرُهُمْ لَهُ مَسْئَلُهُ (4)».

_ امام على عليه السلام : «الْبُكَاءُ مِنْ خَيْفَةِ اللَّهِ لِلْبُعْدِ عَنْ اللَّهِ عِبَادَهُ الْعَارِفِينَ (5)».

2. توحيد

اشاره

2. توحيد

رسول خدا صلى الله عليه و آله : «التَّوْحِيدُ ظَاهِرُهُ فِي بَاطِنِهِ وَ بَاطِنُهُ فِي ظَاهِرِهِ، ظَاهِرُهُ مُوصُوفٌ لَا يَرَى وَ بَاطِنُهُ مَوْجُودٌ لَا يَخْفَى، يَطْلُبُ كُلَّ مَكَانٍ وَ لَمْ يَخُلْ مِنْهُ مَكَانٌ طَرْفَةَ عَيْنٍ، حَاضِرُهُ غَيْرٌ مَحْدُودٍ وَ غَائِبُهُ غَيْرٌ مَفْقُودٍ (6)».

1-ميزان الحكمة، ج 8، ص 3584، ح 12256.

2-ميزان الحكمة، ج 8، ص 3584، ح 12235.

3-ميزان الحكمة، ج 8، ص 3584، ح 12243.

4-ميزان الحكمة، ج 8، ص 3584، ح 12268.

5-ميزان الحكمة، ج 8، ص 3584، ح 12279.

6-ميزان الحكمة، ج 8، ص 3584، ح 12338.

ص: 367

_ امام على عليه السلام : «التَّوْحِيدُ حَيَاةُ النَّفْسِ (1)».»

_ امام على عليه السلام : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ وَ فَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ (2)».»

اینک به مراتب عناصر و مؤلفه‌های سیر و سلوک الی الله می‌پردازیم:

الف) عبادت

الف) عبادت

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله : «افضل الناس من عشق العباده فعانقها، واحبها بقلبه و باشرها بجده و تفرغ لها، فهو لايبالي على، ماأصبح من الدنيا على عسرٍ ام على يسرٍ (3)».»

2. امام على عليه السلام : «انّ قوماً عبدواالله رغبة فتلك عبادته التّجار، وانّ قوماً عبدواالله رهبة فتلك عبادته العبيد وانّ قوماً عبدواالله شكراً فتلك عبادته الاحرار (4)».»

3. امام باقر عليه السلام : «ان أشدّ العباده ألورع (5)».»

4. امام صادق عليه السلام : «انّ فوق كل عبادته عبادته، وَ حُبّنا اهل البيت افضل العباده (6)».»

5. امام صادق عليه السلام : «اعبدالناس من اقام الفرائض (7)».»

ب) ايمان

ب) ايمان

_ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحَلِّيِّ وَ لَا بِالتَّمْنَى، وَلَكِنْ الْإِيمَانُ مَاخَلَصَ فِي الْقَلْبِ وَ صَدَّقَهُ الْأَعْمَالُ (8)».»

_ امام على عليه السلام : «الايمان على اربع دعائم: على الصّبر، واليقين، والجهاد والعدل (9)».»

امام صادق عليه السلام : «ان الايمان عَشْرُ درجاتٍ بمنزله السُّلْمُ، يَصْعَدُ مِنْهُ فِرْقَاهُ بَعْدَ فِرْقَاهُ، فَلَا تَقُولَنَّ صَاحِبِ الْاِثْنَيْنِ لَصَاحِبِ الْوَاحِدِ: اُسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ اِلَى

- 1-ميزان الحكمة، ج 8، ص 3584، ح 12331.
- 2-ميزان الحكمة، ج 8، ص 3584، ح 12343.
- 3-ميزان الحكمة، ج 8، ص 3584، ح 11598.
- 4-ميزان الحكمة، ج 8، ص 3584، ح 11645.
- 5-ميزان الحكمة، ج 8، ص 3584، ح 11724.
- 6-ميزان الحكمة، ج 7، ص 341، ح 11640.
- 7-ميزان الحكمة، ج 7، ص 341، ح 11681.
- 8-ميزان الحكمة، ج 1، ص 360، ح 1261.
- 9-ميزان الحكمة، ج 1، ص 360، ح 1349.

ص:368

العاشر، فَلَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيَسْقِطُكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ، وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَأَرْفَعُهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ، وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يَطِيقُ فَتَكْسُرَهُ، فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلِيهِ حُبْرُهُ(1)».»

رسول خدا صلى الله عليه و آله : «إِنَّ أَعْلَى مَنَازِلِ الْاِيمَانِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ مَنْ بَلَغَ إِلَيْهَا فَقَدْ فَازَ وَ ظَفَرَ، وَ هُوَ أَنْ يُنْتَهَى بِسِرِيرَتِهِ فِي الصَّلَاحِ إِلَى أَنْ لَا يَبَالِي لَهَا إِذَا ظَهَرَتْ وَ لَا يَخَافُ عِقَابَهَا إِذَا اسْتَتَرَتْ(2)».»

رسول خدا صلى الله عليه و آله : «لَا يَكْمَلُ عَبْدُهُ الْاِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ التَّفْوِيضُ إِلَى اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى بَلَاءِ اللَّهِ، إِنَّهُ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ ابْغَضَ فِي اللَّهِ، وَ أَعْطَى لِلَّهِ، وَ مَنَعَلِلَّهِ، فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْاِيمَانَ(3)».»

رسول خدا صلى الله عليه و آله : «ثَلَاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ يَسْتَكْمِلُ الْاِيمَانَ: رَجُلٌ لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، وَ لَا يَرَى بَشِيئَةً مِنْ عَمَلِهِ، وَ إِذَا عَرَضَ عَلَيْهِ أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا لِلدُّنْيَا وَ الْآخِرِ لِلْآخِرِ، اخْتَارَ أَمْرَ الْآخِرِ عَلَى الدُّنْيَا(4)».»

(ج) تقوا

(ج) تقوا

_ امام باقر عليه السلام : «للمتقى ثلاث علامات: اخلاص العمل، وقصرُ الأمل و اغتنام المَهْل (5)».»

_ امام على عليه السلام : «اعلموا ان المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و آجلِ الاخره، فشاركوا اهل الدنيا في دنياهم و لم يشاركوا اهل الدنيا في آخرتهم(6)».»

_ امام على عليه السلام : «التقوى ثمره الدين و اماره اليقين(7)».»

_ امام على عليه السلام : «اتقوا الله عبادالله تقية مَنْ شَغَلَ بالفكر قلبه، وأوجفَ الذِّكر بلسانه، وقدم الخوف لأمانه(8)».»

-
- 1-ميزان الحكمة، ج 1، ص 360، ح 1339.
 - 2-ميزان الحكمة، ج 1، ص 360، ح 1338.
 - 3-ميزان الحكمة، ج 1، ص 360، ح 1332.
 - 4-ميزان الحكمة، ج 1، ص 360، ح 1318.
 - 5-ميزان الحكمة، ج 14، ص 7008، ح 22445.
 - 6-ميزان الحكمة، ج 14، ص 7008، ح 22440.
 - 7-ميزان الحكمة، ج 14، ص 7008، ح 22447.
 - 8-ميزان الحكمة، ج 14، ص 7008، ح 22467.

ص:369

_ امام على عليه السلام : «ملاك التقوى رَفُض الدنيا(1)».»

(د) زهد

(د) زهد

_ امام صادق عليه السلام : «فيما ناجى الله تعالى موسى عليه السلام : انّ عبادى الصالحين زهدوا فيها بقدر علمهم بى، وسائرهم من خَلقى رَغِبُوا فيها بقدر جَهْلِهِمْ بى و ما مِنْ احدٍ مِنْ خَلقى عَظَمَها فَفَرَّتْ عَيْنُهُ(2)».»

_ امام صادق علیه السلام : «الزَّاهِدُ الَّذِي يَخْتَارُ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا: الَّذِي عَلَى الْعِزِّ، وَالْجَهْدِ عَلَى الرَّاحَةِ، وَالْجُوعِ عَلَى الشَّبَعِ، وَعَاقِبَةُ الْأَجْلِ عَلَى مُحَبَّةِ الْعَاجِلِ، وَالذِّكْرُ عَلَى الْغَفْلَةِ وَ يَكُونُ نَفْسُهُ فِي الدُّنْيَا وَقَلْبُهُ فِي الْآخِرَةِ(3)».

_ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «الزَّهْدُ فِي الدُّنْيَا قَصْرُ الْأَمَلِ وَ شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَالْوَرَعُ عَنْ كُلِّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ(4)».

هـ (خوف و خشیت

هـ (خوف و خشیت

_ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «أَعْلَى النَّاسِ مَنْزِلُهُ عِنْدَ اللَّهِ أَخْوَفُهُمْ مِنْهُ(5)».

_ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «مَنْ كَانَ بِاللهِ أَعْرَفَ كَانَ مِنْ اللهِ أَخْوَفَ(6)».

_ انواع الخوف خمسة: خوفٌ، و خَشْيَةٌ، و وَجَلٌ، و رَهْبَةٌ و هَيْبَةٌ. فالخوف للعاصين، والخشية للعالمين، والوجلُّ للمخبتين والرَّهْبَةُ للعابدین و الهَيْبَةُ للعارفين. اما الخوف فَلَاجِلُ الذُّنُوبِ.

_ قال الله عزَّوجل: «ولمن خاف مقام ربه جنتان» و الخشية لأجل رؤيه التَّقْصِيرِ، قال عزَّوجل: «انما يخشى الله من عباده العلماء» و امَّا الْوَجَلُ فَلَاجِلُ تَرْكِ الْخِدْمَةِ قال عزَّوجل: «الذين اذا ذكروا الله و جِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» والرَّهْبَةُ لِرُؤْيِهِ التَّقْصِيرِ قال عزَّوجل: «ويدعوننا رَغْبًا وَ رَهْبًا» و الهَيْبَةُ لِأَجْلِ شَهَادَةِ الْحَقِّ عِنْدَ كَشْفِ الْأَسْرَارِ

1-میزان الحکمه، ج 14، ص 7008، ح 22476. برای تفسیر تقوا، عبودیت و درجات تقوی نک: المیزان، ج 11، صص 155 - 164.

2-میزان الحکمه، ج 5، ص 2230، ح 7727.

3-میزان الحکمه، ج 5، ص 2230، ح 7717.

4-میزان الحکمه، ج 5، ص 2230، ح 7700.

5-میزان الحکمه، ج 4، ح 5191.

6-میزان الحکمه، ج 4، ح 5195.

اسرار العارفين _ قال الله عزّوجل: «و يحذرکم الله نَفْسَهُ «يشير» الى هذا المعنى(1)».»

(و) ذکر

(و) ذکر

_ امام على عليه السلام : «الذکر لذه محبّين(2)».»

_ امام على عليه السلام : «الذکر ذکران: نَکَرٌ عند المصيبة حَسَنٌ جميل و أَفْضَلٌ من ذلك ذکر الله عندما حرّم الله) عليك فيكون ذلك حاجزاً(3)».»

_ عن بعض الصادقين: «ذکر اللسان الحمد و الثناء، و ذکر النفس للجهد و العناء، و ذکر الروح الخوف و الرجاء، و ذکر القلب الصدق و الصفاء و ذکر العقل التعظيم و الحياء، و ذکر معرفه التسليم و الرضا و ذکر السرّ الرويه و اللقاء(4)».»

(ز) حبّ الله و حبّ رسول خدا صلى الله عليه و آله و عترت پاکش

(ز) حبّ الله و حبّ رسول خدا صلى الله عليه و آله و عترت پاکش

_ رسول خدا صلى الله عليه و آله : «احبّوا الله من كل قلوبكم(5)».»

_ رسول خدا صلى الله عليه و آله : «لا يؤمن احدکم حتى اكون احبّ اليه من ولده و والده و الناس اجمعين(6)».»

_ رسول خدا صلى الله عليه و آله : «(حبّی) و حبّ اهل بيتی نافع، في سبعة مواطن أهوالهنّ عظيمه: عند الوفاء، و في القبر، و عند النشور، و عند الكتاب، و عند الحساب، و عند الميزان و عند الصراط(7)».»

_ امام صادق عليه السلام : «الحبّ افضل من الخوف(8)».»

_ امام صادق عليه السلام : «إذا تخلى المؤمن من الدنيا سما و وجدّ حلاوه حبّ الله و كان عند اهل الدنيا كأنه قد خولط و أنّما خالط القوم حلاوه حبّ الله فلم يشتغلوا بغيره(9)».»

- 2- میزان الحکمه، ج 4، ص 1836، ح 6335.
- 3- میزان الحکمه، ج 4، ص 1836، ح 6452.
- 4- میزان الحکمه، ج 4، ص 1836، ح 6489.
- 5- میزان الحکمه، ج 2، ص 942، ح 3086.
- 6- میزان الحکمه، ج 2، ص 942، ح 3197.
- 7- میزان الحکمه، ج 2، ص 942، ح 3203.
- 8- میزان الحکمه، ج 2، ص 942، ح 3094.
- 9- میزان الحکمه، ج 2، ص 942، ح 3107.

ص: 371

_ امام صادق علیه السلام : «حبّ الله نار لا یمرُّ علی شئی الا احترق و نور الله لا یطلُع علی شئی الا اضاء» (1).

ح) یاد مرگ و استعداد برای آن

ح) یاد مرگ و استعداد برای آن

_ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «اکثروا مِنْ ذکر هادم اللذات، فقیل یا رسول الله، فما هادم اللذات؟ قال: الموت، اَکیس المؤمنین اکثرهم ذکراً للموت و اشدّهم له استعداداً» (2).

_ رسول خدا صلی الله علیه و آله : «افضل الزّهد فی الدنیا ذکر الموت، و افضل العباده التّفکر، فَمَنْ أَثَقَلَهُ ذکر الموت وجد قبره روضه من ریاض الجنّه» (3).

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «افضل الزّهد فی الدنیا ذکر الموت و افضل العباده ذکر الموت و افضل التّفکر ذکر الموت، فَمَنْ أَثَقَلَهُ ذکر الموت وجد قبره روضه من ریاض الجنّه» (4).

_ امام علی علیه السلام : «علیکم بالجدّ و الاجتهاد و التّأهّب و الاستعداد، و التّزود فی منزل الزّاد» (5).

_ امام علی علیه السلام : «لَمَّا سئل عن الاستعداد للموت: اداء الفرائض، و اجتناب المحارم، و الاشتغال علی المکارم، ثمّ لا یبالی اوقع علی الموت ام وقع الموت علیه: و الله ما یبالی ابن ابی طالبٍ اوقع علی موت ام وقع الموت علیه» (6).

ط) ادب

ط) ادب

_ امام على عليه السلام : «الأدب أَحْسَنُ سَجِيهِ (7)».»

_ امام على عليه السلام : «كل شئى يحتاج الى العقل و العقل يحتاج الى الأدب (8)».»

- 1- ميزان الحكمه، ج 2، ص 942، ح 3154.
- 2- ميزان الحكمه، ج 12، ص 5682، ح 19152.
- 3- ميزان الحكمه، ج 12، ص 5682، ح 19141.
- 4- ميزان الحكمه، ج 12، ص 5682، ح 19142.
- 5- ميزان الحكمه، ج 12، ص 5682، ح 19192.
- 6- ميزان الحكمه، ج 12، ص 5682، ح 19209.
- 7- ميزان الحكمه، ج 1، ص 92، ح 319.
- 8- ميزان الحكمه، ج 1، ص 92، ح 355.

ص: 372

_ امام على عليه السلام : «تَوَلَّوْا مِنْ اِنْفِسْكُمْ تَأْدِيبِهَا وَ اَعْدَلُوا بِهَا عَنْ ضِرَاوِهِ عَادَاتِهَا (1)».»

_ امام على عليه السلام : «سَبَبُ تَرْكِهِ الْاَخْلَاقِ حُسْنِ الْاَدْبِ (2)».»

_ امام على عليه السلام : «افضل الادب ان يقف الانسان عند حده و لا يتعدى قَدْرَهُ (3)».»

_ امام على عليه السلام : «مَنْ تَأَدَّبَ بِاَدَابِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ اَدَّاهُ اِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ (4)».»

_ امام على عليه السلام : «اذا زاد علم الرجل زاد أدبه و تضاعفت خشيته لِرَبِّهِ (5)».»

- 1- ميزان الحكمه، ج 1، ص 92، ح 366.
- 2- ميزان الحكمه، ج 1، ص 92، ح 370.
- 3- ميزان الحكمه، ج 1، ص 92، ح 390.

- 4- میزان الحکمه، ج 1، ص 92، ح 430.
5- میزان الحکمه، ج 1، ص 92، ح 382.

ص: 373

فصل چهارم: راه‌های رسیدن به مقام ابرار و مقربان

اشاره

فصل چهارم: راه‌های رسیدن به مقام ابرار و مقربان

قرآن کریم و احادیث، جایگاه «ابرار» را در عالم وجود و نزد خداوند سبحان تبیین و ویژگی‌های آنها را توصیف فرمود، چنان‌که منزلت «مقربان» را که منزلتی عدل‌ناپذیر و والاترین است، روشن ساخته است. در رأس «مقربان»، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و امامان معصوم علیه السلام قرار دارند و انسان کامل خلیفه خدا، حجت بالغه حق و صراط مستقیم سلوک و سعادت، شناخت و شدن برای شهود حق سبحانه هستند و نیل به مقامات آنان، از ابرار و مقربان غیر معصوم که شاگردان خاص علمی و عملی معصومان علیه السلام هستند، ممکن است، نه ممتنع؛ چنان‌که صاحبان خرد و فرزاندگی، تمنای مرگ با «ابرار» می‌نمایند: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (1)». همان‌طور که انسان‌هایی مصداق السَّابِقُونَ و مقربان بودند و با معرفت الهی، محبت به انسان کامل معصوم علیه السلام، عبودیت و بندگی خدا، سرعت و سبقت در خیرات، مغفرت و رضوان خدا و مجاهدت خالصانه، به چنین موقعیت ممتازی راه یافتند.

پس مؤمنان درجات ابتدایی، متوسط و عالی دارند و هر کمالی که مؤمن

1- نک: آل عمران: 193.

ص: 374

متوسط دارد، مؤمن عالی واجد آن است و اگر اهل ایمان بر اثر «بصیرت و صبر»، «شکر و شکیبایی» و «خلوص و صداقت» طبق سنت خدا، رسول خدا

صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام عمل کنند، می‌توانند به عالی‌ترین درجه کمالی برسند. به تعبیر استاد جوادی آملی:

مؤمن از آن جهت که انسان صالح است، خلیفه خداست و باید سنتی از سنت‌های خدا را دارا باشد و از آن لحاظ که خلیفه رسول خداست، باید واجد سنتی از سنت‌های رسول اکرم باشد و از آن نظر که خلیفه امام معصوم علیه السلام است، باید سنتی از سنت‌های امام معصوم علیه السلام را دارا باشد. هر کس از سنت‌های یاد شده بیشتر برخوردار باشد، خلافت او از مستخلف عنه خود کامل‌تر است (1).

از این رو، اهل ایمان می‌توانند هر چه بهتر، بیشتر و عمیق‌تر به ایمان خود محتوای معرفتی و کمال معنوی ببخشند و بر درجات قرب ایمانی خویش بیفزایند و هر چه خویشتن را به کتاب الهی قرآن عرضه کنند و با معارف و موازین قرآنی در هر سه مرحله نظام عقیدتی، اخلاقی (تربیتی و احکامی) و شریعتی مورد سنجش و ارزیابی قرار دهند و با مراقبه و محاسبه پله‌های تکامل را بپیمایند، می‌توانند به «أَلَهُمْ دَرَجَاتٌ (2)» و سپس «هُمْ دَرَجَاتٌ (3)» برسند. حال اگر به آیاتی بنگریم که درجه و درجات اصحاب ایمان و دارندگان مقام ابرار را مطرح می‌کند، به دو مطلب می‌رسیم:

الف) ایمان و مؤمنان تشکیک‌پذیرند و درجات دارند.

ب) عوامل و زمینه‌های کسب درجات برتر و بالاتر چیست؟

مثلاً آیات ذیل:

1- تفسیر تسنیم، ج 9، ص 144.

2- انفال: 4.

3- آل عمران: 163.

ص: 375

« 1. وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ (1). »

« 2. يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (2). »

« 3. فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً (3). »

« 4. الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ (4). »

« 5. نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (5). »

« 6. وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (6). »

« 7. وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْخَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ (7). »

همان‌طور که مقوله «زیادت» و «ازدیاد» در خصوص «اهل ایمان»، در جریان زیادت هدایت، ایمان و درجات و مراتب وجودی آنها، با توجه به ریشه‌ها و سرچشمه‌های این تشکیک و زیادت‌پذیری در قرآن آمده است، که نمونه‌هایی از آن را مطرح می‌کنیم:

« 1. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ (8). »

« 2. وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا (9). »

« 3. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (10). »

« 4. وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (11). »

1- احقاف: 19.

2- مجادله: 11.

3- نساء: 95.

4- توبه: 20.

5- انعام: 83.

6- انعام: 132.

7- انعام: 165.

8- فتح: 4.

9- انفال: 2.

10- توبه: 4.12.

11- محمد: 17.

« 5. إِنَّهُمْ فِيهِ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (1). »

« 6. وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (2). »

« 7. وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَهُ نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا (3). »

یا اگر در واژه «قرب» و «اقرب» بنگریم، باز هم مرتبه‌پذیری و درجه برداری را در حوزه «قرب مقامی» و مقرب درگاه الهی شدن می‌بینیم، که چگونه انسان‌ها از درجه‌ای به درجه‌ای و منزلت قربی به منزلت قرب دیگر در حال شدن و گردیدن هستند. این تعالی‌جویی و تصعیدطلبی، تا آخرین لحظه عمر ادامه دارد و تکامل در دنیا، به صورتی و تکامل برزخی به صورت دیگر مطرح است و راه پایان‌ناپذیر الهی و کمال مطلق‌خواهی ادامه دارد که به برخی از نمونه‌های آیات قرآنی آن اشاره می‌کنیم:

« 1. اَعْدَلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى (4). »

« 2. وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى (5). »

« 3. يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ بَيِّنُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (6). »

« 4. أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ (7). »

حال با توجه به آیات یاد شده، عناصری چون ایمان، تقوا، عدالت، علم،

1-کهف: 13.

2-احزاب: 22.

3-شوری: 23.

4-مائده: 8.

5-بقره: 237.

6-آل عمران: 45.

7-اسراء: 57.

جهاد، هجرت، تسلیم در برابر خدا، عمل صالح و حسنه، عفو، بخشش و...، عواملی نقش آفرین در زیادت و شدت و قرب وجودی انسان به شمار می آیند. به همین دلیل، تکامل انسان، به نوع اندیشه، بینش، انگیزه، گرایش، مرتبه مجاهدت و خلوص او بستگی دارد و فهم و عمل، از مقومات تعالی پذیری انسان در رسیدن به مقام ابرار و مقربان است. از این رو، صبر، توکل، رضا، توبه و انابه و...، درجات گوناگونی دارد، چنان که در آیه: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»⁽¹⁾ نیز مفسران گفته اند ضمیرها در آیه، دو گونه برگردانده شده، ترابط و تعامل ایمان و عمل صالح و کلمه طیب و عمل صالح سنجیده می شود: الف) سخن پاک (عقیده، اندیشه و جهان بینی پاک) به سوی پروردگار بالا می رود و عمل پاک، سخن پاک را بالا می برد؛ یعنی عمل، ایمان را تقویت می کند و تصعید می دهد. ب) سخن پاک بالا می رود و ایمان است که عمل را بالا می برد؛ یعنی عمل خالص و عمل پاک، مشروط به ایمان پاک است. از این رو، ضمیر «إِلَيْهِ» به خدا برمی گردد و ضمیر «يَرْفَعُهُ»، هم به کلمه طیب و هم به عمل صالح، که کلمه طیب؛ عقاید حق چون «توحید» و مراد از صعود آن، تقرّبش به خدای تعالی، و مراد از عمل صالح هر عملی است که بر اساس عقاید حق صادر شود و با آن سازگار باشد⁽²⁾.

از آیه یاد شده فهمیده می شود که اولاً: «دین» مجموعه ای به هم پیوسته از عقاید، اخلاق، اعمال و احکام مربوط به اعمال است. ثانیاً: «دین داری» نیز طبق این عناصر سه گانه عقیدتی، اخلاقی و عملی ارزیابی می شود و دین و دین داری در نسبت و تعامل پیوسته و عمیق با هم هستند. ثالثاً: اسلام، دین عمل گرایی است، ولی بر اساس منطق و معرفت توحیدی و روح و روحیه الهی و

1- فاطر: 10.

2- تفسیر المیزان، ج 17، صص 28 - 32؛ تفسیر نمونه، ج 18، صص 213 - 215؛ آشنایی با قرآن، ج 6، ص 108.

ص: 378

معنوی که: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»⁽¹⁾ «بنابر این، انسان بیدار و بینا می فهمد که در هر حال باید مراقبت فکری، اخلاقی و عملی داشته باشد تا گرفتار کژاندیشی، کژراهروی و کژخلقی نشود و بداند و بیابد که یا در حال صعود است یا هبوط، و خویشتن را با معیار تقوای الهی و خلوص بسنجد تا ببیند «عمل صالح»

دارد یا عمل صالح، کلمه طیبه دارد یا کلمه خبیثه، و اکنون به سوی بهشت روان است یا به سوی جهنم هبوط کرده است. به تعبیر استاد شهید مطهری:

حتی در یمن و شئامت بشناسد و باور کند که همه چیز، ریشه در درون و نفس او دارد. یمن و شئامت در وجود خود انسان است. یمن‌ها در عقاید خوب است، شئامت‌ها در عقاید بد. یمن‌ها در اخلاق خوب است، شئامت‌ها در اخلاق بد. یمن‌ها در اعمال خوب است و شئامت‌ها در اعمال بد، نه در چیز دیگر (2).

تکامل انسان در قرآن (شدن انسان در قرآن با توجه به چهار دسته آیات مربوط)

تکامل انسان در قرآن (شدن انسان در قرآن با توجه به چهار دسته آیات مربوط)

قرآن کریم، انسان را مسافری می‌داند که شتابان و با تلاش به سوی خدا و دیدار حق سبحانه می‌رود و این سیر و سفر برای او، حتمی و آن القای الهی نیز قطعی است. به تعبیر استاد شهید مطهری: «سرنوشت انسان، تکامل است و جز دین، چیز دیگری چنین قدرتی را ندارد و لهذا دین، آیین انسان است (3)». به تعبیر استاد جوادی آملی:

حرکت او [انسان]، سیری است عمودی و طولی؛ یعنی تکاملی و ملکوتی، نه سیری افقی و اقلیمی؛ زیرا خداوند در منطقه و جایگاهی ویژه نیست، بلکه انسان به هر سو که روی آورد، چهره به سوی خدا کرده است، چه به سوی

1-مائده: 27.

2-آشنایی با قرآن، ج 6، ص 113.

3-آشنایی با قرآن، ج 11، ص 23.

ص: 379

آسمان و زمین؛ زیرا «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ (1)» و چه به سوی شرق و غرب؛ زیرا «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (2)».

به همین دلیل، تکامل که معنایی کیفی و عمودی دارد، با «صیورورت» و شدن یا تحول بنیادی و زیربنایی حاصل شدنی است. در نتیجه، همه افکار، اعمال، بینش‌ها و گرایش‌ها در تکامل انسان نقش دارد و باید دید محتوا، جهت و غایت این ساحت‌های وجودی انسان چیست. اگر توحیدی، ولایی، ارزشی و الهی بود، انسان

به سوی لقای چهره جمال و «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» در صیرورت و تصعید است، و در غیر این صورت، با چهره جلال و «أَشَدُّ الْمَعْقِبِينَ» روبه‌رو می‌شود. پس انسان نیست، مگر همان ملکات علمی و عملی اش و قرآن کریم نیز، قاعده کلی را مطرح فرمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلَتِهِ (3)». «به همین دلیل، «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (4)» و انسان در برابر همه شنیداری‌ها و دیداری‌هایش و صادرات و واردات وجودی‌اش، مسئول و وظیفه‌مند است. از این رو فرمود: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (5)» و از سوی دیگر، در ضابطه کلان دیگری فرمود: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (6)».

پس تنها دین است که همه ساحت‌های انسان را دربرمی‌گیرد و با برنامه تکامل و روش‌های سلوک سعادت‌مندان با ارائه قانون اساسی تکامل و سپس احادیث و سیره عملی معصومان علیه السلام و نیز طرح قوانین و فرمول‌های جزئی‌تر، همه نیازهای معناگرایانه و تکاملی آدمی را توصیف و توصیه می‌کند. بر این

1- زخرف: 84.

2- بقره: 115؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 14، صص 98 - 99.

3- اسراء: 84.

4- مدثر: 38.

5- اسراء: 36.

6- نجم: 39.

ص: 380

اساس، انسان عاقل و بیدار در پرتو شریعت الهی، به سیرورت و صیرورت خود ادامه می‌دهد تا به سرمنزل مقصود برسد و می‌داند همه حرکت‌های انسان و تحولات نهادی او، از «او»، به سوی «او»، به یاری «او»، برای «او» و با هدف لقای «او» است که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً (1)».

استاد جوادی آملی، مراتب صیرورت انسان را در حرکت استکمالی جوهری و اشتدادی‌اش چنین ترسیم و تبیین می‌کند:

همه هستی، از جمله انسان به سوی خدای سبحان در صیرورت است که: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (2)». «اما برخی به سوی «اسم عظیم» خدا در حرکت اند، مثلاً به دنبال علم یا کرامت یا حلم یا قدرت یا گشاده‌دستی یا رزق و... هستند. اینان

در واقع عبدالعظیم‌اند و عبدالحکیم و عبدالحلیم و عبدالقدیر و عبدالباسط و عبدالرزاق و...؛ یعنی آنها بندگان اسمی از اسم‌های عظیم الهی‌اند که در بخش نهایی به الله برمی‌گردد و البته این بندگان، دارای مرتبه‌ای از کمال هستند.

فراتر از این مرتبه، کسانی هستند که صیوررتشان به سوی «اسم اعظم» است. آنان عبدالله‌اند و عبدالرحمن که بزرگ‌ترین و زیباترین اسم‌های خدای سبحان همین «الله» و «رحمن» است: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ... (3)». پس از این دو مرحله، نوبت به مرتبه‌ای می‌رسد که انسان از «تعین اسمی» درمی‌گذرد و به سوی «هویت ضمیری» که فراتر از «الی‌الله» و «الی‌الرحمن» است، صیوررت می‌یابد.

قرآن کریم در این بخش، چهار دسته از آیات را مطرح می‌کند:

دسته اول: آیاتی است که در آنها از صیوررت به سوی «ضمیر غایب» یاد شده است، مانند «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (4)». اگرچه این ضمیر، به همان الله برمی‌گردد، اما

1- مزمل: 9.

2- شوری: 53.

3- اسراء: 110.

4- مائده: 18؛ غافر: 3؛ شوری: 15؛ تغابن: 3.

ص: 381

چون الله به عنوان اسم ظاهر و تعینی از تعینات الهی است، صیوررتی فراتر از آن هم یافت می‌شود که به چهره ضمیر غیبت درمی‌آید.

دسته دوم: از چهره غیبت نیز فراتر می‌رود به صورت خطاب جلوه می‌کند، که انسان سالک صائر، پروردگار خویش را مستقیماً مورد خطاب قرار می‌دهد و به آن ذات منبع عرض می‌کند: «رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (1)». نیز «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ... (2)»

دسته سوم: از آیه‌های صیوررت، آیاتی است که در آنها سخن‌گویی انسان به کناری نهاده می‌شود و خداوند، خود، تکلم در این باره را بر عهده می‌گیرد، ولیکن از صیوررت «به سوی ما» (با ضمیر متکلم مع‌الغیر) یاد می‌کند: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي

وَأُثْمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (3). «وقتی به صورت جمع از کلمه «ما» استفاده می کند؛ یعنی من با همه اسما و صفات خود، غایت صیوررت شمایم.

دسته چهارم: که فراتر از تمام مراتب پیشین است، تکلم وحده حق (تبارک و تعالی) است که می فرماید: صیوررت شما «به سوی من» است و با این تعبیر، تنها خود، سخن می گوید که: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ (4).»

با وجود این، چند اصل در جریان تکامل انسان آشکار می شود:

1. تکامل، بر اساس حرکت درونی و جوهری و صیوررت وجودی و شدن نهادی، صورت می گیرد.

2. تکامل، مراتب و درجات بسیار تا بی نهایت دارد که تشکیک پذیر و مراتب بردار است.

3. تکامل، دیالکتیکی و دینامیکی است؛ یعنی از طوری به طور دیگر و از مرحله ای به مرحله ای دیگر صورت می گیرد و هر یک از مراحل آن، کمال

1- ممتحنه: 4.

2- بقره: 285.

3- ق: 43.

4- لقمان: 14؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 14، صص 107 - 109.

ص: 382

است و هر مرتبه ای در مقایسه با مرتبه دیگر، کمال برتر است و کمال دوم، کمال قوه اول، و قوه و استعداد برای کمال بالاتر و والاتر شمرده می شود. از این رو، علماً و نظراً انسان باید «تابع احسن» باشد: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ (1)» و عملاً و عیناً نیز از احسن پیروی کند: «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ (2)». پس در قول، دارای «احسن الاقوال» و در عمل، دارای «احسن الاعمال» باشد، چنان که خدای سبحان فرمود: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (3)» «تا انسان با اندیشه و انگیزه «أحسن»، به اخلاق و اعمال «أحسن» راه یابد و مراحل تکاملی را ببیماید.

4. تکامل در ساحت علمی و عملی، پایان‌ناپذیر بوده، انسان به سوی کمال مطلق در حرکت و شدن است. پس حدّ یقف و دیگر بسّ است در جریان تکامل معنا ندارد و سرعت و سبقت در خیر و رحمت و مغفرت الهی در مسیر و میدان تکامل _ که از ویژگی‌های ابرار و مقربان بود _ در ساحت تکامل نقش محوری دارد. به همین دلیل، انسان می‌تواند به هر دو نوع «خلافت الهی»؛ یعنی الف) خلافت خدا در روی زمین از لحاظ تبلیغ، تبیین، تعلیل، اجرا و حمایت از حدود اسلامی، که غایت و سَطَا و نیمه راه حرکت انسان به سوی غایت نهایی است، و ب) خلافت خدا در ماسوای الهی، که خلافت در غایت قصوای انسانی و منتهاالیه صیروت آدمی است، برسد. البته این خلافت دومی، دو چهره دارد:

یک _ چهره‌ای که به خدا مرتبط است و «لقاءالله» نام دارد.

دو - چهره‌ای که با ماسوای خدا در ارتباط و به «خلافه الله» موسوم است. در

1- زم: 17 و 18.

2- زم: 55.

3- ملک: 2.

ص: 383

این مسیر و صیروت، انسان‌های سالک الهی، اختلاف به مراتب و درجات دارند و به همین دلیل، برخی ابرار، اصحاب یمین و مقتصد هستند و برخی السابقون و مقربان، که به مقام «جمع الجمعی» رسیده‌اند. آنها در عین ادراک شهودی لقاءالله، مأموریت خلافت الهی را نیز بر عهده دارند و ماسوای خدا را به اذن خدا تدبیر می‌کنند. انسان کامل معصوم علیه السلام چنین است و مصداق اتم، اکمل و اظهر و اجمل مقربان شمرده می‌شود.

5. به تعبیر استاد مطهری، ویژگی تکامل این است که هر چه موجود به کمال بیشتری می‌رسد، به استقلال و آزادی بیشتر دست می‌یابد و استقلال از محیط و در برابر انسان‌های دیگر، استقلال جنبه علوی از جنبه سفلی خودش، یعنی استقلال عقل و دل انسان از شهوت انسان است (1) پس تکامل، فرع بر چنین استقلال‌ها و آزادی‌هایی است که تا حاصل نشود، انسان بویی از تکامل نخواهد بُرد و اندر خم یک کوچه هم نیست.

6. راه تکامل، راهی است عالی و شیرین، ولی پرخطر، و آسیب‌پذیری انسان در مسیر تکامل فراوان است؛ زیرا همواره با دو دشمن درونی و بیرونی مواجه است. از این رو، باید با هشیاری کامل و بیداری تمام حرکت کند. به همین دلیل، یا راه «علیین» و یا راه «سجین» را در پیش می‌گیرد و به سوی دو نامحدود چهره انداخته، مراقبه‌ای که اهل معرفت و سیر و سلوک گفته‌اند، در چنین فضایی کارکردها و بازخوردهای خاص به خود را دربردارد، تا انسان راه کمال را سالم به پیش ببرد و از سقوط و هبوط رهایی یابد، که «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها»، (2) و بر محور «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» و «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى

1- نک: آشنایی با قرآن، ج 11، صص 22 و 23.

2- نک: شمس: 9.

ص: 384

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى»، (1) خوف عقلی و معرفتی دارد و سیر به سوی بی‌نهایت کمال را ادامه می‌دهد. آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَانْتَظِرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»، (2) در این راستا، گویای همه چیز است تا معرفت نفس، مراقبت نفس و محاسبت نفس را مبنای تکامل قرار دهد. پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» (3).

7. عبودیت الهی که همان تسلیم محض عقلی و قلبی و انقیاد صرف در برابر خداست، راه تکامل حقیقی است؛ زیرا استقلال انسان و آزادی او از هر تعلق و تعینی، فرع بر عبودیتش در برابر پروردگار است. این عبودیت است که جوهره-اش، ربوبیت و ولایت بر درون و بیرون است که «عبدالله» به معنای واقعی، بر خویشتن و بیرون از خویشتن اشراف و تسلط دارد. تکامل، یعنی تسلط بر همه عوامل آفاقی و آنفوسی، یعنی غلبه بر محیط درون و بیرون و این معنا، در عبودیت حاصل شدنی است و همین عبد بودن، عبد ماندن و عبد خدا شدن است که «ابرار» و «مقربان»، به آن نعت وجودی و صفت نفسی، شناخته می‌شوند و در ویژگی‌های آنها فرمود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (4).

به تعبیر استاد شهید مطهری:

عباداً لله، یعنی کسانی که خدا را عبودیت کرده‌اند. «يَفْجَرُ وَنَهَا تَفْجِيرًا» این خیلی عجیب است: چشمه‌ای که اینها این چشمه را تفجیر می‌کنند؛ یعنی می‌شکافند و باز می‌کنند، یک وقت چشمه‌ای هست جاری، آدم از آن چشمه آب برمی‌دارد. ولی چنین نیست، چشمه‌ای هست که خود اینها این چشمه را

1- نک: نازعات: 40 و 41.

2- نک: حشر: 18.

3- نک: آل عمران: 102؛ نک: آشنایی با قرآن، ج 6، صص 168 - 182.

4- نک: دهر: 5 و 6.

ص: 385

باز می‌کنند، بازکردنی. چشمه‌ای وجود دارد که آن چشمه را خود این بندگان خدا _ یعنی از طریق و راه عبودیت _ می‌شکافند، باز می‌کنند، بازکردنی (1). ...

از این رو، هم در جریان تکامل، انسان‌های عبدِ مُخْلِص و محض خدا در دنیا «شراب طهور» و شراب ممزوج به کافور از چشمه سلسبیل می‌نوشند، و هم خودشان در اثر عبودیت، این «انفجار» را با خواستن خویش انجام می‌دهند. به تعبیر علامه طباطبایی:

... جاری ساختن چشمه‌های جاری بهشتی، نیازمند بیل و کلنگ نیست، آری، نعمت‌های بهشتی به جز خواست و اراده اهل بهشت، هیچ هزینه دیگری لازم ندارد، همچنان‌که فرمود: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا» (2).

پس عبودیت، راه تکامل و رمز پیمودن مراحل تکاملی و عامل رشد حقیقی و فلاح واقعی و سعادت ابدی است.

8. عبودیت که راه و روش و رمز تکامل است، باید تنها از راه «شرع» و بر محور بایدها و نبایدهای الهی و اسلامی صورت پذیرد و ریاضت معقول، معتدل و مشروع که در شریعت‌گرایی و رعایت تقوای الهی عینیت می‌یابد، در عبودیت منظور گردد تا «ابرار» و «اصحاب یمین» که از نظر مرحله تکاملی به جایی رسیدند که خدا را برای بهشت رفتن و جهنم نرفتن بندگی می‌کنند، به سوی «مقربان» که تنها خدا را برای عشق به او و از رهگذر محبت می‌پرستند، در صیروت باشند؛ چه اینکه «ابرار»، «اهل الاخره» بودند و مقربان «اهل الله». از این رو، «عبودیت حبّی»، مبتنی بر معرفت عاشقانه و عشق عرفانه است که

«عبادت حبّی» انسان متکامل را در صراط تکامل، به مقام فناى فعلی، صفاتی و ذاتی می‌رساند (3). بنابراین، عبودیت و سیر و سلوک، باید بر محور شریعت حقه

1- آشنایی با قرآن، ج 11، ص 36.

2- نک: ق: 35؛ تفسیر المیزان، ج 20، ص 201.

3- نک: شمس الوحی تبریزی، صص 287 - 291.

ص: 386

محمدی صلی الله علیه و آله و بر مدار بایدها و نبایدهای دین خدا باشد؛ زیرا در غیر این صورت، بازدهی و کارآمدی در جریان تکامل انسان به سوی خدا ندارد و سالک باید «مَسْلُک» را که صراط مستقیم الهی است، به سوی مسلوک الیه بپیماید و جز این، نه تنها به سوی هدف، قرب نمی‌یابد، بلکه از هدف، بُعد هم پیدا می‌کند.

9. سالک در مسیر تکامل و صیروت تصعیدی‌اش، یا از شمار «سالک مجذوب» و «مُحِبِّ محبوب» است و یا از گروه «مَجذوب سالک» و «محبوب مُحِبِّ». گروه اول، نخست بارقه‌های الهی، جانشان را روشن و مجذوب می‌کند و حال خوش و شوق دیدار دلبر و دلدار به آنها دست می‌دهد و دستمایه سلوکشان می‌شود که «زودگذر» است و موهوب، ولی سالک با آنها به سلوک می‌پردازد و پیمایش راه برای این گروه سخت و مشکل است «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها». اما گروه دوم، سالکانی هستند که در سیر و سلوک قرار گرفته و مراحل سلوک و منازل سیر الی‌الله را با دشواری می‌پیمایند که ناگهان بارقه عشق الهی بهره آنها می‌شود و جانشان را روشن می‌کند و بقیه راه را با جذب الهی سپری می‌نمایند. بنابراین، «تکامل» چه قبل از سلوک و چه بعد از آن، همراه با بارقه‌های الهی و جلوات و جذبات ربّانی است و هدایت‌های ویژه الهی و نعمت‌های خاص ربوبی تا نباشد، مجاهد جبهه تکامل و مهاجر وادی سلوک، نمی‌تواند قدم از قدم بردارد که خدای سبحان فرمود: «وَأُولَآئِكَ فَضَّلْنَا اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا». (نور: 21)

10. تکامل، اصول، شرایط، لوازم و آدابی دارد که فهرست‌گونه به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

الف) تکامل عرفانی، از راه تکامل اخلاقی می‌گذرد؛ یعنی انسان متخلّق به

ص: 387

اخلاق الهی و آراسته به فضایل و سجایای اخلاقی، صلاحیت سیر و سلوک تا بارگاه قرب و لقای الهی را دارد.

ب) تکامل باید همواره جریان داشته باشد و انسان در سیر تکامل، همواره باید در تکاپو، پویش، پیمایش، رویش و حرکت فزاینده و رو به جلو باشد که توقف و سکون با تکامل و سلوک، مانع‌الجمع‌اند.

ج) یکی از شرایط تکامل، «اصلاح درون» و «اصلاح برون» است تا «آزادی و آزادگی» یا آزاده شدن برای انسان خواهان کمال فراهم آید و انسان آزاد و آزاده، قدرت خیزش و خروش و جنبش او، جهش‌های تکاملی را داراست که «موتوا قبل لن تموتوا(1)» یا مرگ اختیاری در مسیر تکامل شامل حال او گردد.

د) برای تکامل، تخلّیج با روایت عرفانی، اصل و ضرورت است که شیخ الرئيس ابوعلی سینا نیز به آن اشاره کرده، مراحل ابتداء، وسط و انتهای تکامل عرفانی را چنین مطرح می‌کند: «العرفان مبتدئ من تفریق و نقض و ترک و رفض ممعن فی جمع هو جمع صفات الحق للذات المریده بالصدق منتهی الی الواحد ثم وقوف (2)». پس تفریق و جداسازی بین خود و ماسوای خدا، تا هیچ قید و بندی نداشته باشد و همه تعلّقات را از خویش جدا سازد. سپس «رفض» یا خودتکانی نماید تا ضریح جان خویش را غبارروبی کند و به مرحله سوم، یعنی «ترک» که خویشتن‌تکانی را کمال خود تلقی نکند و به مرحله چهارم «رفض» برسد که نه «خودتکانی» و نه «خود» را ببیند یعنی فناء و فناء الفناء یابد تا بتواند متّصف به صفات الهی شده و از تخلیه به تجلیه و تخلیه برسد (3). و امیر عارفان علی علیه السلام نیز فرمود: «العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن کل مایبقدها

1- بحار الانوار، ج 69، ص 59.

2- اشارات و تنبیهات، ج 3، ص 388.

3- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، صص 291 و 292.

ص: 388

و یوبقها (1)» و به تعبیر شیخ محمود شبستری در گلشن راز:

مسافر چه بود؟ رهرو کدام است؟

که را گویم که او مرد تمام است؟

اگر گفتی مسافر کیست در راه

کسی کو شد ز اصل خویش آگاه

مسافر آن بود کو بگذرد زود

ز خود صافی شود چون آتش از دود

به عکس سیر اول در منازل

رود تا گردد او انسان کامل (2)

یعنی خودآگاهی و معرفت به نفس، خودسازی و رهایی از هر حجاب خودی و انیت و «قوس صعود» را چون «قوس نزول» پیمودن و عوالم را پشت سر گذاشتن، معنای سیر و سفر الی الله و رسیدن به مقام انسان کامل است. پس تخلیه و تهذیب نفس، یک ضرورت برای تکامل است و هر مرحله‌ای از تکامل، نیازمند تخلیه و تهذیب مناسب خویش است و انسان متکامل، همواره مشغول تهذیب نفس است که امام علی علیه السلام فرمود: «الاشتغال بتهذیب النفس أصلح (3)».

ه) تنظیم روابط چهارگانه انسان با خدا، خود، جامعه و جهان هستی، البته در پرتو رابطه انسان با انسان کامل معصوم علیه السلام، اصلی مهم و سرنوشت‌ساز در تکامل است؛ زیرا «تکامل انسان» در ارتباط با چنین محورهای ارتباطی است و انسان در جزیره و منهای خانواده و جامعه و جهان زندگی نمی‌کند، بلکه اگر روابط معقول و مشروع و معتدل تنظیم شود، تکامل او بهتر، عمیق‌تر و سالم‌تر صورت می‌پذیرد.

و) در تکامل، انسان نیازمند پیر راه و راهنما و راهبر است که خود رهروی کرده باشد و به مراحل تکاملی، اشراف کامل داشته و اهل بصیرت اسلامی و اجتهاد دینی باشد. بدون انسان بیدار و راه‌رفته، رفتن بسیار دشوار، بلکه

1- شرح غررالحکم و درر الکلم، ج 2، ص 48.

2- گلشن راز، صص 36 _ 37.

3- شرح غررالحکم و درر الکلم، ج 1، ص 348.

ص: 389

خطرناک است و اگر در کنار پیران راه‌رفته، رفیقان سلوکی و هم سفران صائب و صالح و صادق از نظر فکری، عملی و اخلاقی باشند، بهتر و زبینه‌تر است.

ز) توحیدی بودن تکامل؛ به این معنا که در تکامل و سیر الی‌الله، سالک و متکامل، مبدأ و منتهی تکامل و فاعل و غایت را «خدا» بداند و بیابد و «علت قابلی» را که نفس اوست نیز مستفیض به فیض الهی و مستنیر به نور خدا مشاهده نماید، و همه چیز را از «او» بداند، نه از «خود» تا با «نور خدا» حرکت نماید: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ». (انعام: 22)

ح) در جریان تکامل، نقش علم و عمل، عقل و عشق، فکر و ذکر، حصول و حضور را منظور کند و با دو بال پرواز نماید تا خرد به خرابات برد و عقل را به عقال عشق درآموزد و به «عقل برین» برسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عُلِمَ وَرَتَّهُ اللهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (1)».

ط) در راه تکامل، «مستقیم بودن» از نظر فکری و فعلی و «استقامت داشتن» علمی و عملی، اصلی انکارناپذیر است: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ». (فصلت: 30)

ی) سرعت و سبقت گرفتن در تکامل نیز، شرط لازم توفیق پیمودن مراحل بالاتر و والاتر است که از خصوصیات ابرار و مقربین نیز بود: «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (حدید: 21) یا فرمود: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ». (آل عمران: 133)

نتیجه آنکه، در راه تکامل پیش‌روی انسان، راه‌های سه‌گانه فطرت، کسب و موهبت وجود دارد. در فطرت، علوم فطری و درونی انسان در پرتو وحی و

نبوت شکوفا می‌شود: «وَ يَثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ (1)». راه کسب، به تحصیل علم و معرفت از راه مجاهده علمی و ریاضت‌های تحصیلی ممکن می‌گردد. راه موهبت نیز بر محور تهذیب نفس و تطهیر عقل و حجاب‌زدایی از صفحه دل و صحیفه جان میسور است. پس فطرت، نیازمند شکوفاشدن، و کسب، محتاج کوشیدن و هر دو از راه خون دل خوردن است، ولی «موهبت الهی» راه صدساله را یک شبه می‌پیماید و مصداق «دولت آن است که بی‌خون دل آید کنار» خواهد بود: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (2)» که نمود تام آن، برای جانشینان خدا، یعنی انبیا و اولیا و پرتویی از آن، که چونان «شبنمی که بر بحر می‌کشد رقی» بهره راهیان راه کمال‌جویان و کمال‌پویان است (3). ...

انسان در پرتو تکامل، از هویت بشری به هویت انسانی و سپس هویت اسلامی و الهی ارتقای وجودی می‌یابد و در متن حیات طبیعی، حیات طبیه را تحصیل می‌کند که عقل و وحی، سرمایه اصلی سیر و سلوک کمال‌گرایانه او هستند تا از زمره مقتصدان، ابرار، اهل‌الآخره، مایمنه و اصحاب یمین قرار گیرد یا بالاتر رود و در شمار سابقون الی‌الخيرات، اهل‌الله و مقربین وارد شود که «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا (4)». پس بدانیم قرآن، کتاب تکامل انسان است و حقیقت انسان، کتابی است تکوینی و شرح و تفسیر آن قرآن کریم است؛ زیرا انسان در «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» آفریده شده را، خدای سبحان در هدایت اقوم، (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (5)) هدایت و ارشاد می‌کند تا خط کمال گم نشود و خطر تکامل‌گرایی، گریبان انسان را نگیرد. از این رو، مفسران و مبینان کتاب خویش

1- نهج البلاغه، خطبه اول، بند 37.

2- نک: جمعه: 4.

3- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 14، صص 313 و 314.

4- نک: هود: 41.

5- نک: اسراء: 9.

ص: 391

را که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امامان هدایت و نور علیه السلام هستند، به أسوه‌های تکامل معرفی کرد تا مصداق کمال و کامل در مسیر تکامل، مجهول و مغفول نماند. پس تکامل در پرتو قرآن و عترت ممکن است و دیگر هیچ.

ص: 392

فصل پنجم: باز بودن راه قرب

اشاره

فصل پنجم: باز بودن راه قرب

در تمام بحث‌های گذشته، از رفعت، صعود، مکانت برتر، قرب وجودی، سیر و سلوک تا شهود حق، فنای فی‌الله و بقاء بالله و...، با استفاده از آیات و احادیث سخن به میان آمد و بر اساس «منطق وحی»، طرح و تحلیل شد که نیل انسان به مقام «ولایت»، از رهگذر عبودیت بر مدار شریعت ممکن است، نه ممتنع و چنین امکانی، به صورت استعدادی و بالقوه برای همگان وجود دارد. اساساً در آموزه-های حدیثی به دست آمد که نماز، مایه معراج و منشأ قرب انسان به عوالم معنا و خداست. زکات، روزه، حج، جهاد و... نیز همین طور، قربان انسان، انسان طاهر و خالص هستند. حال پرسش این است که: «قرب»، تقرب، مقرب و مقربان و چيستند و کیستند و «درجاتِ قرب» به چه معناست؟

1. چستی قرب

1. چستی قرب

قرب، مقابل بُعد و دوری به کار می‌رود: «اصل صحیح یدلّ علی خلاف البُعد (1)». قرب همواره میان دو یا چند چیز قابل ادراک است که گاه به زمین و

1- مقابیس اللّغه، ج 5، ص 80، «قرب».

ص: 393

مکان و گاهی به زمان، زمانی به نسبت، گاه در صفات و غیره کاربرد دارد. قرب ذات اقدس حق، تنها و تنها قرب معنوی و روحانی و مکانی است که از ناحیه خدا به خلق متصور است: «إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ (1)»، «فَأَنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ (2)»، «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (3)»، «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (4)» و...، که گاه با «مع» هم نشان داده شد: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (5)»، «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (6)» و... . قرب وجودی، معیت قیومیه حضرت حق است و قرب قاهرانه او به همه موجودات، یکسان است و مهم آن است که انسان بتواند در اثر معرفت، محبت و بندگی خدا، خود را به جوار قرب

الهی برساند و از این قرب معرفتی و معنوی، بهره‌های بیشتر ببرد و هر چه به او نزدیک‌تر، استضاءه‌اش و استفاضه‌اش از «او» نیز بیشتر و شدیدتر است. به تعبیر دیگر، «قرب ایجاد حق به رحمت رحمانیه» در همه هستی جاری و معیت قیومه‌اش در عالم و آدم، عمومی و فراگیر است و انسان می‌تواند با «عقل» و «اراده» از یک سو، و «ایمان» و «عشق» از سوی دیگر، با لبیک‌گویی به ندای خدا و رسول و استجابت دعوت تعالی‌بخش و حیات‌آفرین آنها، قرب اشتیاقی - شهودی به حق پیدا نماید و از بُعد و دوری، و از فراق و هجران رهایی یابد که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ (7)». عمیق‌ترین درجه قرب خدا به انسان، در «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» تجلی یافت و انسان می‌تواند با کنار زدن خود طبیعی و حجاب «من» و «ما» و

1- نک: هود: 61.

2- نک: بقره: 186.

3- نک: واقعه: 85.

4- نک: ق: 16.

5- نک: حدید: 4.

6- نک: عنکبوت: 69.

7- نک: انفال: 24.

ص: 394

همه اعتباریات، «او» را در جام جان خویش «شهود» کند (1) و....

پس قرب به خدا، معنای معنوی، فراطبیعی و روحانی دارد و با رفع حجاب‌هایی چون جهل، غفلت، نسیان، عصیان، خودخواهی‌های خیالی و مَن وَهْمی و... امکان‌پذیر و تحقق‌یابنده است. از نظر ایجابی - اثباتی نیز با خلوص، صداقت، قرب به خود فطری و حقیقی، عبادت و عبودیت و... ظهور عینی می‌یابد. عوامل ایجابی و موانعی که مطرح شد، شرط لازم سلوک الی‌الله و قرب به حق سبحانه است؛ یعنی در «قرب» و «مقرب»، «مقرب» است که تنها خداست و عوامل و شرایط زمینه‌ساز و علل اعدادی «قرب» هستند، نه علل ایجاد قرب. پس «مقرب» که انسان اهل ایمان و عمل صالح است، با عنایت و افاضت مقرب حقیقی، یعنی خداوند، قرب به حق می‌یابد و همه بندگان خدا می‌توانند به نسبت معرفت و مجاهدت یا ظرفیت و استعدادی که پیدا کردند، به خدای سبحان و رحمت

خاصّه یا رحمت رحیمیه‌اش تقرب جویند و تخلّق به اخلاق الهی یابند. پس معنای «بِرَفْعِ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»، (2) همین معنای «قرب توحیدی» است که در آن رفعت، رفعت یابنده و رفعت‌دهنده، یعنی «خداوند» به عنوان علت و فاعل حقیقی رفعت، و «مؤمن» یا «مؤمن عالم» به عنوان «قابل» یا علت قابل و مستعد رفعت شمرده شد. این قابلیت نیز در اثر فیض و فضل الهی شامل حال او گردید و او نیز موحدانه و بیدار می‌گوید: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» (3).

به تعبیر علامه جوادی آملی:

... موجود متقرّب، به تنهایی قدرت نزدیک شدن به مقصد را ندارد، همان طور که متحرّک، به تنهایی توان خروج از قوّه به فعل را ندارد؛ زیرا آنچه در توان

1- نک: سرّ سلوک (ترجمه و شرح رساله الولایه میرزا احمد آشتیانی)، صص 67-70.

2- نک: مجادله: 11.

3- نک: جمعه: 3.

ص: 395

متقرّب است، فقط تتمیم نصاب قبول است، نه تکمیل نصاب ایجاد و افاضه (1).

در آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (2) «نیز سخن از «صعود» و «رفعت» در پرتو ایمان به خدا و عقاید حقه و طیبه و عمل صالح، موحدانه و طیبه است که تصعید تقرّب‌جویانه و رفعت قربی به سوی حق تعالی است و این با صیرورت ارادی و اختیاری و مبتنی بر عقلانیت و وحیانیت تحقق می‌یابد. پس معنای قرب، تنها مورد عنایت و محبت خدا قرار گرفتن نیست که هر کس مقرب‌تر باشد، خدا به او لطف و عنایت بیشتری داشته باشد. به تعبیر استاد شهید مطهری، معنای قرب فقط این نیست، بلکه در عالم معنا، واقعاً درجات قربی هست؛ یعنی عالم ملکوت و عالم غیب، واقعاً درجات و مراتب دارد. نه صرف این است که مثلاً عنایت و لطف او بیشتر یا کمتر است، خود همین مسئله تقرّب بنده به خدا، یعنی واقعاً انسان در اثر عبادت به سوی خدا، بالا می‌رود و به خدا نزدیک می‌شود. اصلاً خود این نزدیک شدن، حقیقتی است و به هر درجه انسان نزدیک بشود، وجودش حقانی‌تر می‌شود و به هر نسبت که وجودش حقانی‌تر

بشود، بیشتر تغییر می کند و وضع، شکل، نیرو، اراده، صفا، معنویت و همه چیز عوض می شود و... این است که می فرماید: «من الله ذی المعارج» خدایی که در نزد خود مقامات و درجات و مراتب دارد و هر کس و هر چیز _ انسان، فرشته و موجودات دیگر _ در یک مقام خاصی از آن مقامات قرب قرار گرفته است (3).

بنابراین، در «قرب الی الله»، شدن، گردیدن، تحوّل بنیادی، و انقلاب درونی و وجودی مطرح است که ظاهر، باطن، صورت و سیرت انسان را تحت

1- ادب فنای مقربان، ج 3، ص 285.

2- نک: فاطر: 10.

3- آشنایی با قرآن، ج 9، صص 63 و 64.

ص: 396

پوشش قرار می دهد، چنان که در وصف کسانی که معیت عقیدتی، اخلاقی و عملی با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دارند، فرمود:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ (1).

یعنی همه رابطه های آنها با خدا، دوست و دشمن، دچار تحوّل، و مناسبات رفتاری فردی و اجتماعی آنها «معنامند»، «هدفمند» و «روش مند» شده است.

«قرب» که از اسمای حسناى حضرت حق است، مظاهری دارد که کامل ترین و جامع ترین آن در مقربان، آن هم در انسان کامل معصوم علیه السلام ظهور یافته و سپس با توجه به مراتب و درجات وجودی اصحاب عقل و درایت و دل و رویت متجلی گشته است. سالک صادق و عامل صالح و صائر صائب، می تواند روز به روز و مرحله به مرحله بر درجه قربش به خداوند متعال بیفزاید و قرب فکری و فعلی به اسوه های حسنه و قدوه های کامل، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره اش علیه السلام یابد و در بینش ها و گرایش ها، در انگیزه و اندیشه، در صورت و سیرت، رنگ و رایحه نبوی، علوی و ولوی پیدا کند که زاد و توشه اصلی اش، طهارت روح، تزکیه نفس و «تقوای الهی» است: «... وَلَكِنْ يَنْأَلُهُ النَّفْوَى مِنْكُمْ (2)» و «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ النَّفْوَى (3)».

به همین دلیل که انسان‌ها در جذب عوامل قرب و دفع موانع قرب در اراده، عزم و عمل با هم فرق دارند و رتبه عقلانی، معرفتی، روحانیتی و خلوص آنها نیز با هم امتیاز دارد، درجه قرب و رتبه قرب آنها نیز متفاوت است. به همین صورت، در احادیث نیز از قرب، اقرب و مقربان نام برده شده

1-فتح: 29.

2-حج: 37.

3-بقره: 197.

ص: 397

و درجه وجودی «ظالمٌ لِنَفْسِهِ» با «مُقْتَصِدٌ» و «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ (1)» یا «أَبْرَارٌ» و «اصحاب یمین» و «مقربین» با هم متفاوت است (2). مثلاً امام صادق علیه السلام فرمود: «... فی قوله تعالى: «ثمَّ اورثنا الكتاب... الظالم يحوم حَوْمَ نَفْسِهِ والمقتصد يحوم قلبه والسابق يحوم حوم رَبِّهِ عزوجل (3)» که مسئله خودگرایی (من سفلی)، دل و فطرت‌گرایی (من علوی) و خداگرایی مطرح شد. یا در حدیثی دیگر، خود مسئله امام معصوم علیه السلام و امام شناسی و امام‌شناسی، معیار سابق بالخیرات، مقتصد و ظالم لِنَفْسِهِ طرح گردید. امام باقر علیه السلام فرمود: «السابق بالخیرات: الامام، والمقتصد: العارف للامام و الظالم لِنَفْسِهِ: الذی لا یعرف الامام (4)».

در برخی روایات، عوامل و ریشه‌های قرب انسان به خداوند مطرح شده است که صورت کلی دارد و به صورت «نسبی» با «اقرب» توصیف شده است. امام علی علیه السلام فرمود: «اقرب الناس من الله سبحانه احسنهم ایماناً (5)» و امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «ان اقربکم من الله اوسعکم خلقاً (6)». یا در برخی روایات، حق‌گویی، فروتنی، ترس از خدا، سجده در برابر پروردگار و ...، عوامل تقرب و بهترین زمان قرب به خدا معرفی شدند (7). حال اگر انسانی به خدا نزدیک شد، بوی الهی می‌دهد و رنگ خدا می‌یابد و اسما و اوصاف او را در خویش به ظهور می‌رساند. اینکه گفته‌اند عرفان بالاتر از خداشناسی مفهومی _ حصولی و خداجویی است، بلکه «خداجویی» است، همین قرب حقیقی و معنوی به خداست که تشبیه به باری تعالی و تخلق به اخلاق الهی و اتصاف به صفات ربوبی و تسمیه به اسمای رحمانی

1-فاطر: 32.

- 2- نک: واقعه: 7- 9؛ مطففین: 18- 27؛ دهر: 5 - 22.
 3- میزان الحکمه، ج 10، ص 4852، ح 16607.
 4- میزان الحکمه، ج 10، ص 4852، ح 16608.
 5- میزان الحکمه، ج 10، ص 4852، ح 16617.
 6- میزان الحکمه، ج 10، ص 4852، ح 6618.
 7- میزان الحکمه، ج 10، صص 4855 و 4856.

ص: 398

است را اراده کردند که سخن از تقلید یا تحقیق نیست، بلکه سخن از تحقق است. به تعبیر عمیق و انیق علامه جوادی آملی:

قرب و نزدیکی معنوی به خداوند که از راه بندگی و عبودیت وی حاصل می‌شود، آثار الهی را در بنده ظاهر می‌کند، به گونه‌ای که کار او، کار خدا محسوب می‌شود: «مَنْ يَطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (1)»، «إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ (2)» و «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (3)» و چنین انسان متقرب، خلیفه الله شود و کارهای خدایی انجام دهد، همانند قطعه آهنی که در کنار آتش قرار می‌گیرد و پس از زدوده شدن رنگ‌ها و ناخالصی‌هایش، خود خاصیت آتش پیدا می‌کند و همان حرارت و نور آتش از این آهن گداخته نیز برمی‌خیزد. البته آهن گداخته تا زمانی که قرب و نزدیکی خود را با آتش حفظ کند، از این خاصیت برخوردار است و لحظه‌ای که از آن دور می‌شود، رو به سردی می‌نهد (4). ...

بنابراین، قرب الهی با قرب به شریعت حقّه او، با قرب به پیامبر و رسول او، و با قرب به سفرای الهی و اولیای او حاصل شدنی است که راه قرب اگر باز است، که هست، از رهگذر قرب حقیقی و حشر وجودی با خلفا و حجج بالغه او تعیین می‌یابد، تا انسان رنگ و صبغه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را که بر خلق عظیم قرار گرفت نگیرد، تا علوی سیرت نشود، تا اهل بیته منش و اهل بیته روش و اهل بیته گرایش نگیرد، «قربی» در کار نیست. سلمان، ابوذر، مقداد و ...، «مناهل البیت» و از جرگه «آل الله» شدند تا «اهل الله»، اولیاء الله و مقربان گشتند. از این رو، باید مرحله به مرحله و بر اساس ضابطه حقیقی و در صراط مستقیم حرکت کند تا «قربه الی الله» در او تشخص یابد که فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ

1- نساء: 80.

2- نک: فتح: 10.

3- نک: انفال: 17.

4- ادب فنای مقربان، ج 3، ص 286.

ص: 399

فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (1).»

از سوی دیگر، قرب حق، از قید هستی رستن و حجاب خودی زدودن و پرده پندار دریدن لازم دارد. خودشکنی و خودشگفتی، یعنی خودِ خاکی و طبیعی را شکستن و خودِ فطری و خدایی را شکوفا ساختن. تبئل از هر چه غیر دوست و غیر اوست، شرط بنیادی در قرب به سوی خدا و قرب به خداست.

2. عوامل قرب الی الله.

2. عوامل قرب الی الله.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(الف) نماز

«الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ (2).»

(ب) نمازهای استحبابی

«صَلَاةُ النَّافِلِ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ (3).»

(ج) سجده و درگاه الهی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ (4).»

(د) سحر خیزی و مناجات شبانه

امام حسن عسکری علیه السلام: «ان الوصول الی الله سفرٌ لا یدرک الا بامتطاء اللیل (5).»

(ه) انقطاع از مردم و عزلت معقول و معتدل

امام علی علیه السلام فرمود: «أَلَوْصَلَّهَ بِاللَّهِ فِي الْإِنْقِطَاعِ عَنِ النَّاسِ (6)».»

(و) شکیبایی و بردباری

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ صَبَرَ عَلَى اللَّهِ وَصَلَّ إِلَيْهِ (7)».»

1- نک: آل عمران: 31.

2- نهج البلاغه، حکمت 136.

3- بحار الانوار، ج 78، ص 326.

4- میزان الحکمه، ج 10، ص 4856، ح 16622.

5- میزان الحکمه، ج 10، ص 4856، ح 16633.

6- میزان الحکمه، ج 10، ص 4856، ح 16634.

7- میزان الحکمه، ج 10، ص 4856، ح 16635.

ص: 400

(ز) کمال انقطاع از هر چه غیر خداست

«الهِ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْرِ ابْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ (1)».»...

(ح) عقلانیت و خردورزی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يَاعَلِيَّ، إِذَا تَقَرَّبَ الْعِبَادُ إِلَى خَالِقِهِمْ بِالْبِرِّ فَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ تَسْبِقُهُمْ (2)».»

(ط) اخلاص در انگیزه و نیت

امام علی علیه السلام فرمود: «تَقَرَّبُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِإِخْلَاصِ نِيَّتِهِ (3)».»

و...

1- میزان الحکمه، ج 10، ص 4856، ح 16637.

2- میزان الحکمه، ج 10، ص 4856، ح 16646.

3- میزان الحکمه، ج 10، ص 4856، ح 16647.

ص: 401

فصل ششم: عناصر علمی و عملی رسیدن انسان به توحید و لقای رب

اشاره

فصل ششم: عناصر علمی و عملی رسیدن انسان به توحید و لقای رب

برای رسیدن سالم و سازنده و سوزنده به معالم توحید ناب و لقای رب، چند عنصر مهم علمی و عملی لازم است که در واقع سیری از مفهوم به شهود، از مشافهه به مشاهده، از حصول به حضور، از عقل به قلب، از برهان به عرفان و از خود تا خداست:

1. معرفت به خدا

1. معرفت به خدا

معرفت به خدا اعم از معرفت آفاقی _ آنفسی و معرفت شهودی، چه از رهگذر «درون» با زدودن حجاب‌های ظلمانی و نورانی و چه از رهگذر شهود حقیقت هستی و ملکوت وجود، که «لااله الا هو» و «یا هو یا من لا هو الا هو» است و در دیر وجود و دیر هستی، دیاری نیست جز «خدا»، و همه عالم و آدم نشانه‌های او هستند: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ (1)».

2. گذر از «اعتباریات»

2. گذر از «اعتباریات»

با شناخت عمیق عقلی و معرفت دقیق عرفانی، سالک کوی توحید ناب و لقای رب می‌یابد که جهان ماده و عالم دنیا، «عالم اعتبار» است و «ظاهر»، و باید به

1- نک: قصص: 88.

ص: 402

«عالم حقیقت و باطن» وارد شود؛ زیرا ماده پرستان و ظاهرگرایان از شهود ملکوت عالم محرومند: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ

عَافِلُونَ (1)» به همین دلیل، انسان از ظاهر و ظاهرگرایان باید دوری گزیند، چنان‌که فرمود: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدِ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ (2)» و برای «یافتن باطن» و دریافت «حقیقت»، راهی جز انقطاع از دنیا و ظواهر و زینت‌های دنیایی نیست که حب دنیا «رأس کلّ خطیئه (3)» دانسته شد. پس، از هر تعلق به اعتباریات باید گذر کرد. به تعبیر عارفان، خراباتیان از اعتباریات گذشته و «اسقاط اضافات» کردند و توحیدیان، ماسوای الهی را به فراموشی سپرده‌اند. انسان تا سبک‌بار و سبک‌بال نشود، پرواز از ظاهر به باطن و طیران از اعتبار به حقیقت، برای او ممکن نخواهد شد. به تعبیر امام علی علیه السلام: «تخففوا تلحقوا (4)» پس درون‌بینی، باطن‌نگری، گرایش به حقیقت و گریز از اعتباریات، شرط ورود به عوالم معنا و غیب خواهد بود.

3. عمل صالح و خالص

3. عمل صالح و خالص

«عمل» چنان‌که برآیند و بازخوردی از شخصیت و شاکله انسان و دارای رنگ و بوی انگیزه‌ها، اندیشه‌ها و ملکات موجودی اوست و وصل به حقایق درونی انسان است و ساخته و پرداخته خود انسان؛ زیرا عامل و فاعل مختار انسان است که عمل می‌کند، ولی بر اساس وحدت عمل و عامل و معمول که در جریان «تجسم و رؤیت عمل» در عالم آخرت نیز معنا و تفسیر می‌گردد، اعمال انسان نیز سازنده و شکل‌دهنده اوست که به نقش عمل در ساختن انسان

1-نک: روم: 7.

2-نک: نجم: 29 و 30.

3-الکافی، ج 2، ص 131.

4-نهج البلاغه، خطبه 21.

ص: 403

برمی‌گردد؛ زیرا عمل انسان، انسان را می‌سازد، چنان‌که آن عمل اقتضا می‌کند. در روایات به این صورت بیان شده که در قلب انسان نقطه سفیدی است که اگر انسان کار خیری بکند، آن نقطه سفید بیشتر می‌شود و هر چه دنبال کار خیر برود، بر آن روشنایی افزوده می‌گردد، تا جایی که ممکن است دل انسان یکپارچه

روشنایی و نورانیت شود. اگر هم عمل شر و گناه از انسان سر بزند، در آن سفیدی، نقطه‌ای سیاه پیدا می‌شود و هر چه گناه تکرار شود، بر این سیاهی افزوده می‌گردد، تا جایی که ممکن است از آن سفیدی نشانه‌ای باقی نماند. تأثیر عمل گناه‌آلود و شر، چون زنگاری بر روی آئینه دل قلمداد و تشبیه شده است که انسان را از دیدن باطن هستی و ملکوت عالم و شهود وجه رب باز می‌دارد. به تعبیر قرآن کریم: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (1)». از این رو، عمل منفی و هواپرستانه، انسان را زنگ زده و محجوب می‌کند، تا حقایق و حقیقه‌الحقایق را نبیند و چشم او کور، گوش او کر، دل او خفته و عقل او راکد شود. به تعبیر استاد شهید مطهری:

در اینجا قرآن، عمل انسان را «کسب» می‌گوید. ... انسان خیال می‌کند خودش عامل و علت است و عملش معمول و معلول؛ در حالی که قرآن می‌گوید در همان حال، عَمَلْت عامل است و تو معمول، و همان‌طوری که تو عمل را می‌آفرینی، عمل هم تو را می‌آفریند و در تو چیزی می‌آفریند. لذا تعبیر به «یکسبون» در بسیاری از جاهای قرآن، از «یعملون» تعبیر به «یکسبون» می‌شود؛ برای اینکه از آن جهت که کار انسان است، «یعملون» است و از آن جهت که به انسان چیزی می‌دهد، «یکسبون» است (2).

به تعبیر استاد جوادی آملی:

گاهی حجاب، موجود مادی است، و گاهی خود حجاب مانند گناه، مستور

1- نک: مطففین: 14 و 15.

2- آشنایی با قرآن، ج 12، صص 146 و 147.

است؛ یعنی خود گناه، حجاب است و نمی‌گذارد انسان تبه‌کار جایی را ببیند، ولی حجاب بودن این گناه، مستور است و کسی آن را نمی‌فهمد.

برای اینکه ما به چنین حجابی مبتلا نشویم و بین ما و رسول خدا، و نیز بین ما و کلام خدا و خود خدا هیچ حجابی نباشد، باید گناه نکنیم؛ زیرا اولین قدم در تهذیب روح، انجام واجب و ترک حرام است. کسانی که این حجاب را برطرف نکرده و مبتلا به آن شده‌اند، نه تنها در دنیا به لقای حق موفق نیستند، بلکه در آخرت نیز

که ذات اقدس اله، ظهور بیشتری دارد، محجوبند، چنان که می‌فرماید: «إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخُجُوبُونَ...» (1)»

پس گناه‌زدایی، یعنی حجاب‌زدایی و حجاب‌زدایی، فرع بر حجاب‌شناسی و حجاب‌سنجی است. انسان عامل صالح و مُخْلِص در برابر گناه، در مقام «دفع» برمی‌آید و اگر نشد، در مقام «رفع»؛ زیرا می‌کوشد با شهود باطن گناه و داشتن بینش عمیق و ایمان و باور محکم، گناه نکند و اطراف گناه نگردد و اگر در اثر غفلی گناه کرد، به «توبه و انابه» بپردازد و تدارک مافات کند؛ زیرا می‌داند «عمل انسان»، سازنده و نقش‌آفرین در ساختار و ترکیبات وجودی انسان است و چنان‌که غذاهای جسمانی عضو و جزو بدن می‌شود، اعمال نیز با اثراتی که دارند، جزو وجود انسان شده و اگر با آنها ستیزندگی تا مرز زداینده‌گی صورت نپذیرد، انسان را کورباطن و کوردل می‌کنند.

قرآن کریم چه زیبا می‌فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»؛ (2) زیرا عمل انسان یا «لَه» انسان است یا «علیه» انسان، اگرچه از خود انسان سر می‌زند و سرچشمه می‌گیرد؛ چون عمل از حوزه وجودی و ساحت حقیقی عامل بیرون نیست. به همین دلیل، «عمل صالح»، انسان را بیدارتر و بیناتر و اهل شهود و لقای رب می‌کند و «عمل طالح»، انسان را خفته‌تر و کورتر می‌نماید و خلوص و عدم خلوص در عمل و عامل بسیار تأثیرگذار است.

1- نک: مطفین: 15؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، صص 201 و 202.
2- نک: اسراء: 7.

ص: 405

بر این اساس، قرآن کریم، بهترین سرمایه انسان را در سعادت‌یابی و فلاح‌جویی تزکیه نفس و تهذیب روح و طهارت باطن می‌نامد و می‌داند و معرفی می‌کند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها (1)» یا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»، (2) چنان‌که امام علی علیه السلام فرمود: «ثمره العمل الصالح كأصله (3)» و «ثمره العمل السيئ كأصله (4)» تا نسبت عمل با عامل و اثر با ریشه آن را بیان کند. علامه طباطبایی رحمه الله نیز به تفصیل رابطه عمل و جزای آن را تبیین کردند تا رابطه آنها را «رابطه حقیقی» معرفی نماید، نه «رابطه اعتباری (5)». «امام کاظم علیه السلام فرمود: «قليل العمل من العاقل مقبول مضاعف، و كثير العمل من اهل الهوى و الجهل مردود (6)». امام علی علیه السلام هم فرمود: «انك لن يتقبل من عملك الا ما اخلصت

فیه (7) «قرآن کریم نیز بر «أَحْسَنُ عَمَلٍ» تکیه و تأکید دارد، نه «اکثر عمل»: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (8)» یا «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (9)». در حدیثی از امام علی علیه السلام نیز بسیار عمیق و دقیق نسبت عمل با ظاهر و باطن عمل و عامل آمده است:

إِعْلَمَنَّ إِنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرٌ، طَابَ بَاطِنُهُ وَ مَا خَبُثَ ظَاهِرُهُ، خَبُثَ بَاطِنُهُ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ الصَّادِقِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَ يَبْغِضُ عَمَلَهُ وَ يَحِبُّ الْعَمَلَ وَ يَبْغِضُ بَدَنَهُ (10).

به تعبیر علامه طباطبایی:

- 1- نک: شمس: 9.
- 2- نک: اعلی: 14.
- 3- میزان الحکمه، ج 9، ص 4054، ح 14282.
- 4- میزان الحکمه، ج 9، ص 4054، ح 14283.
- 5- تفسیر میزان، ج 6، صص 37 - 376.
- 6- میزان الحکمه، ج 9، ص 4066، ص 14334.
- 7- میزان الحکمه، ج 9، صص 4066 و 4067، ح 14335.
- 8- نک: ملک: 2.
- 9- نک: کهف: 7.
- 10- میزان الحکمه، ج 9، صص 4071 و 4072، ح 14353.

ص: 406

زندگی دنیا یا دوم، تابع زندگی قبل از دنیا یا اول و زندگی سوم، تابع زندگی دوم است؛ یعنی پیوستگی تام دنیا و آخرت و عامل و عمل و معمول (1).

4. هجرت از خود خاکی و رهایی از انیت و انانیت

4. هجرت از خود خاکی و رهایی از انیت و انانیت

بزرگترین بُت انسان و حجاب آدمی در شهود حقایق هستی و هستی‌آفرین، خود طبیعی و خود نفسانی و خاکی است. به تعبیر امامان معصوم علیه السلام: «لیس بینة و بین خلقه حجاب غیر خلقه (2)». از این رو گفته‌اند: «یک قدم بر خویشتن نه وان دگر در کوی دوست.» به تعبیر استاد جوادی آملی: اگر با پسوندها و

پیشوندهای کارهای علمی و عملی خود به نام «من» نباشد، راه نزدیک است و انسان در سیر و سلوکش به معبود و محبوبش واصل خواهد شد؛ (3) زیرا فقط به فکر خویشتن حیوانی و خودپنداری و خیالی خویش هستیم: «أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ (4)» و خود اصیل، خدایی، فطری و حقیقی را به فراموشی سپرده‌ایم: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ (5)» به تعبیر علامه جوادی آملی:

این گروه که اصالت خویش را فراموش و انسانیت خود را گم کرده‌اند، فقط به فکر خود هستند؛ یعنی به فکر خودِ طبیعی و حیوانی‌اند. این گروه چنان در حجاب خودی محجوبند که شایسته‌اند خدا آنها را با نظر تشریفی ببیند (با آنکه خدا «بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (6)» است) و نه لایق اند خدا را ببینند (با اینکه او «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (7)» است (8)).

بنابر این، چنان‌که حافظ نیک سروده است:

1- تفسیر المیزان، ج 1، صص 90 - 93؛ نک: آشنایی با قرآن، ج 12، صص 151 - 164.

2- بحار الانوار، ج 3، ص 327، ح 27.

3- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، ص 209.

4- نک: آل عمران: 154.

5- نک: حشر: 19.

6- نک: ملک: 19.

7- نک: نور: 35.

8- جوادی آملی، شمس‌الوحي تبریزی، ص 293.

ص: 407

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

تا فضل و عقل بین بی معرفت نشینی

یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی

به همین دلیل، یکی از هدف های اصیل، حقیقی و اولی بعثت انبیا و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله، تزکیه نفس و تهذیب درون است: «وَيَزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (1)» و اهل معرفت و سیر و سلوک در تفسیر آیه «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (2)» گفته اند: سالک باید از بیت خود و خانه خودی، به سوی خدا هجرت کند تا موت اکبر روزی او و لقاء الله بهره او گردد (3).

5. انسان های فوق حساب

5. انسان های فوق حساب

سالک الی الله می تواند از «ظالم لنفسه» به «مقصد» حرکت استکمالی کند. او در پرتو ایمان، عمل صالح، معرفت، محبت، عبودیت، خلوص و توحید علمی و عملی، که در سایه سار نبوت، رسالت، امامت و ولایت چنان اوجی می گیرد، به مقام مقربان می رسد تا فوق حساب و کتاب شود، و از «جَزَاءً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»، «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمِنْ سُوءٍ»، «جَزَاءً وَفَاقًا» و... عبور کند و به «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» برسد. برخی از مفسران قرآن کریم، در تفسیر آیه «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يَحْسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصْلَى سَعِيرًا إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (4)» که شبیه به این آیات، در سوره های اسراء، حاقه و... نیز آمده

1- نک: جمعه: 2؛ بقره: 129 و... .

2- نک: نساء: 100.

3- چهل حدیث، ص 333.

4- انشاق: 7 - 15.

ص: 408

است، فرموده اند در آیات یاد شده، مردم به دو دسته تقسیم شده اند:

الف) مردمی که نامه های عمل آنها از طرف راستشان به آنها داده می شود.

ب) مردمی که نامه های عملشان را از جانب چپ دریافت می دارند.

در حالی که در سوره واقعه، مطفین و ...، مردم به سه گروه تقسیم شده اند: اصحاب یمین، اصحاب شمال و مقربین؛ زیرا «مقربین از کسانی هستند که اساساً فوق این مطلبند و اصلاً حسابی ندارند، یعنی حساب آنها پاک شده (1)».»

بنابراین، انسانی که توحیدی، ولایی و الهی شد و در اثر حرکت‌های عبودی و ناب ناب و زلال محض گردید، فراتر از آن است که به حساب و کتاب کشیده شود. چنین انسان‌هایی، داخل در بندگان خاص خدا و وارد در بهشت خاص یا جنت لقای و ذات هستند و این مقامات را در پرتو شریعت با مجاهدت معقول به دست آوردند و عمل‌گرایی مبتنی بر خلوص و صلوح، آنها را به چنین درجه و مرتبه‌ای رسانده است. اینان کسانی‌اند که در محاسبه و مراقبه محض به سر بردند تا از «محاسبه» «یوم الحساب» فراتر رفتند. از این رو، حسیب خویش باشیم تا بدون حساب و کتاب، با فضل و فیض الهی راهی کوی حق و دیار لقا و دیدار گردیم. از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز روایت آمده است:

اما السَّابِقُ فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ بغيرِ حِسَابٍ، وَاَمَّا الْمُتَّقِصِدُ فَيَحَاسِبُ حِسَاباً يَسِيرًا وَ اَمَّا الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ فَيَحْبَسُ فِي الْقَامِ ثُمَّ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، فَهُمْ الَّذِينَ قَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ (2).

با توجه به مطالب پیش‌گفته که بر دو نکته اصرار ورزیده شد:

1. راه تکامل و توسعه وجودی گشوده است؛

2. عوامل اصلی کمال‌گرایی، در معرفت، علم نافع، عمل صالح مؤمنانه و از خود رهایی است؛

1- آشنایی با قرآن، ج 12، ص 178.

2- میزان الحکمه، ج 10، ص 4852، ح 16611.

می‌توان سازوکار رشد و عروج و حرکت جوهری اشتدادی را درک و دریافت کرد تا به مقام «قرب» و «مقربین» رسید و در آن عرصه هم با سرعت و سبقت رفت؛ یعنی «السابقون» و «سابق بالخیرات باذن الله»، در میان پیشی‌گیرندگان و پیشگامان نیز معنای خاص خود را دارد تا انسان، از پیشتازان و پیشگامان نیز گوی سبقت را دریابد. از این رو، عناصری چون جهاد، هجرت، مداومت،

استقامت و رزی، توکل، توسل، تفویض و رضا لازم است و جالب است بدانیم همه مؤلفه‌های بینشی و گزراشی و گزارشی و ارزشی، تشکیک‌پذیر و مراتب بردارند. بر این اساس، میدان تلاش و کوشش و عرصه پویش و رویش همواره باز است و حرکت به سوی خدا، پایانی ندارد و بلکه ناپیداگرانه‌ای است که با صیروت و شدن در الیه، الی‌الله، الیه الرجعی، الیه راجعون و...، مبنای معقول و مشهود پیدا می‌کند. به همین دلیل، به انسان‌هایی که یک عمر سیر و سلوک حقیقی کردند و مراحل مهم و منازل بالایی را پیمودند و به نفس مطمئنّه رسیدند - که خود داستان دیگر و ماجرای مستقلی دارد - گفته می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي»؛ (1) یعنی تازه به او گفته می‌شود «بیا» و ندای رجعت بر گوش «جان» او نواخته و اذن ورود به مراحل بالاتر و والاتر داده می‌شود. چنین انسانی، تازه گشایش میخانه را طلب و تمنا می‌کند. پس اینکه گفته می‌شود «راه چنان روید که رهروان رفتند» و گفته شد که سلوک و عرفان عملی، چون «با مژه کوه کندن است» و تا «جان به لب نیاید، جام به لب نیاید»، حقیقتی انکارناپذیر است.

به همین دلیل، مراتب و درجات مقامات سلوکی و عناصر معرفتی - معنویتی و مقویات وجودی قرب و تقرب را بر اساس آموزه‌های وحیانی، اعم از کتاب و سنت نقل می‌کنیم تا فهم و درک شود هر میدان و مقامی، عرصه

1- انک: فجر: 27 و 28.

ص: 410

مسابقه و مجاهده است و انسان در هر لحظه، فرصت بازشناسی، بازسازی و نوسازی را دارد و می‌تواند در ساحت معناگرایی و تعالی‌جویی، راه‌های فتح ناشده و راه‌های نرفته را ببیند و لایه‌های نگشوده را بگشاید و به برترین مراتب وجودی سیر کند.

از این رو، عارف و عاشق در مرحله عالی عرفان و عشق، خویش را محتاج‌تر و فقیرتر می‌بیند، چنان‌که امام علی علیه السلام فرمود: «غنی‌ترین افراد، فقیرترین افرادند.» در یک تعبیر و تفسیر باطنی و قرائت عرفانی به همین معناست که هر که هرچه بیشتر «دارا» شد، ناداری و فقر او به ذات احدیت بیشتر است؛ زیرا هرچه بیشتر داشته باشی، نیاز به خدا که «غنی مطلق» است، بیشتر خواهد بود. پس هر چه درک بیشتر، درد بیشتر؛ هرچه درد بیشتر اظهار فقر و ناله و لابه بیشتر. از این رو، انسان‌های کامل، وصف سلوکی و نعت وجودی‌شان،

«أَوَّابٌ (1)» و «أَوَّاهُ (2)» بوده و «مُنِيبٌ (3)» و «مُخْبِتٌ (4)» بودند و مناسب هر مقامی، بر اساس معرفت خویش «عبودیت» داشتند که مراتب همواره بین «ابرار» و «مقربان» محفوظ است که «حسنات ابرار سیئات المقربین (5)».

در بین مقربان نیز دانایی و دارایی، مایه بندگی عارفانه‌تر و عاشقانه‌تر خواهد بود. پس سالک صالح با اندیشه صائب خویش و روح و روحیه صادق خود، هیچ هویت و انیت وجودی و کمالات وجودی و کراماتی برای خود قائل نیست و بلکه به «فقر محض خویش» پی می‌برد و به آن افتخار می‌کند و هرگز در دام وسوسه‌های نفسانی و تلبیسات ابلیسی قرار نمی‌گیرد و از مرز

- 1- نک: ص: 17.
- 2- نک: هود: 75.
- 3- نک: هود: 75.
- 4- نک: حج: 34.
- 5- بحار الانوار، ج 17، ص 39.

ص: 411

«خلوص فعلی» عبور می‌کند و به عالم «خلوص ذاتی» راه می‌یابد. هر سالک اصلی، مقام معلومی دارد که با دیگری فرق دارد؛ زیرا آغاز آن «الطرق الی الله بعدد الانفس الخلائق (1)» و انجام آن «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ (2)» است، تا مرزها و قلمروها حفظ شود و «عالم عصمت»، مخصوص انسان‌های کامل و خلفا و حجج الهی، و رفتن تا «مرز عصمت» نیز برای اهل آن محفوظ است که: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ (3)» و راه «أُعْبَدُ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»، (4) مخصوص «محسنین» و شهود «اهل احسان» است و با «گَانَّ» مرزبندی و با راه «ماكنت اعبد رباً لم أره (5)» که مختص «مقربین» و با «آن» تحدید و تبیین شده است که اینان خدا را می‌بینند و با جان می‌پرستند. از این رو، شهود رب با چشم دل برای آنها حاصل و عبودیت عارفانه و

عاشقانه نیز برایشان مَلَّکه شده است. البته آنها همه مقامات ماقبل و مادون خود را به صورت کامل دارند؛ زیرا عالی، مراتب دانی را داراست. اما «محسنین» گو اینکه خدا را دیده و در همان حد می‌پرستند، از مراتب وجودی مقربان بی‌بهره‌اند. پس می‌توان با «مرگ ارادی» _ و البته هر کس بر اساس رتبه معرفتی و معنویتی _ سکولی‌اش _ به لقاءالله در همین دنیا رسید.

- 1- بحار الانوار، ج 64، ص 137.
- 2- نک: صافات: 164.
- 3- نک: سباء: 13.
- 4- بحار الانوار، ج 67، ص 196.
- 5- الکافی، ج 1، ص 98.

ص: 412

بخش هفتم: کتاب شناسی توصیفی عرفان

اشاره

کتاب شناسی توصیفی عرفان

ص: 413

شناخت توصیفی و تحلیلی کتاب‌های عرفانی، چه در عرفان نظری و چه در عرفان عملی و شناساندن آنها به جامعه علمی و به ویژه نسل جوان معناگرا و طالب عرفان، ضرورتی عقلی و وظیفه‌ای معرفتی است. البته گزینش کتاب‌هایی که از نظر علمی صائب و از نظر عملی از ذهن، ذات و زبان صادق و صالح صادر شده اند و از عرفان ناب اسلامی حکایت می‌کنند نیز رسالت دینی _ عرفانی است؛ چه اینکه اندیشه‌های عرفانی و بینش و بصیرت اشراقی را همراه با انسان‌های الگو و الگوهای تمام‌عیار انسانی نشان دادن، گام مهمی در تبیین و گسترش عرفان حقیقی است و در عرفان‌شناسی و عرفان‌گرایی نقش بنیادین دارد.

ناگفته پیداست کتاب‌های عرفانی فراوانی از گذشته تاکنون تحریر و تقریر شده است و در زمان ما، به دلیل مطالبات عرفانی جامعه و رواج عرفان‌گرایی در فضای انقلاب اسلامی، این عرضه بیشتر شد، به ویژه کتاب‌های تذکره‌ای و شرح زندگی، احوال و آثار عرفانی بزرگان این عرصه، از گستردگی خاصی برخوردار است. از این رو، معقول است که برای صیانت از حریم عرفان ناب اسلامی و گریز از عرفان‌های صوفیانه و سکولار و گرایش به عرفان قرآن‌مدار و علوی و مسئولیت‌آفرین، کتاب‌های ارباب معرفت و قصه‌هایی از کشف و کرامات آنها توصیف، تحلیل و حتی نقد گردد. ما تنها به توصیف و توصیه

ص: 414

برخی از کتب و صحف اساطین فن عرفان و رهروان طریقت معنوی بر اساس شریعت نبوی می پردازیم. البته بحث ما، ناظر به کتاب‌های قرن اخیر و سال‌های کنونی است که بیشتر در دسترس جامعه است و در محافل علمی، اعم از حوزوی و دانشگاهی مطرح بوده، گرایش نسل جوان به آنها فزون‌تر است.

با توجه به ظهور عرفان‌های کاذب، مونتاژ شده، سکولار و با مبانی اومانیستی و لیبرالیستی که حتی به نام عرفان و معناگرایی، فرهنگ لاقیدی و اباحه‌گری را ترویج می‌کند و انسان‌ها را به انفعال، رخوت، مسئولیت‌گریزی و حتی گرایش به شهوت، مواد مخدیری، داروهای روانگردان و توهم‌زا و عشق‌های زمینی و جنسی سوق می‌دهد، لازم است عرفان صائب صادق، کاربردی، کارآمد و مبتنی بر شریعت و عقلانیت ارائه شود و نیز به نقد منطقی، منصفانه، روزآمد و با ادبیات نوین و جوان‌پسند این عرفان‌ها پردازیم.

از این رو، در بخش کتاب‌شناسی توصیفی، لازم دیدیم برخی از کتب و مجلات و مقالاتی را که به نقد چنین عرفان‌های دروغین و جریان‌های جدید معناگرایی پرداختند، معرفی کنیم تا قدمی در راستای «نقد سلبی» عرفان‌های عصر جدید برداریم و نسل جوان تشنه معنویت را یاری کنیم. به یقین، عرضه عرفان‌های حقیقی و نقد عرفان‌های مجازی _ غیر حقیقی، اگر با اندیشیدن و بصیرت نسل جوان فرهیخته همراه شود، عامل خنثاسازی ناتوی فرهنگی و تروریسم معرفتی _ معنایی ساحت سلوک و عرصه عرفان خواهد شد.

1. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولاية

1. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولاية

این کتاب، از آثار امام خمینی رحمه الله است که با مقدمه و شرح سیدجلال الدین آشتیانی، در سال 1372، در انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، در 167 + 148 صفحه چاپ و نشر یافت. ترجمه فارسی آن نیز به دست سید

ص: 415

احمد فهری از سوی انتشارات پیام در 222 صفحه منتشر شده است.

امام خمینی رحمه الله این کتاب را که از کتاب‌های بسیار مهم، متین و منطقی در ساحت «عرفان نظری» است و از نظم خاصی برخوردار بوده، بر پایه حقیقت

محمدیه صلی الله علیه و آله و ولایت علویه استوار گشته است، در سال 1349 نوشت. اگر چه حضرت امام در «عرفان نظری» مکتب خاصی را بنیان ننهاد، ولی در این کتاب، عرفان را با رویکردی حکمی _ اشراقی و بر منبع آیات و احادیث، یعنی نگاهی برون‌دینی و درون‌دینی مورد بحث قرار داد و بحث‌های هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، نبوت و ولایت‌شناسانه خاصی را تبیین کرد. ایشان در مصباح‌الهدایه، و رموز مهم و اسرار شگرف و شگفت عرفانی را با قلمی رسا و فصیح و تحلیلی جامع و دل‌نشین مطرح کرده است.

عرفان امام، تداوم عرفانی است که در حکمت متعالیه صدرایی شکل گرفت و بر عقلانیت محکم و خردگرایی غنی استوار است. ایشان در این کتاب، بر همین روش، حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و ولایت علویه علیه السلام و چگونگی سرّیان آن دو را در عوالم غیب و شهود و جریان آن را در مراتب نزول و صعود مورد بررسی نموده است.

استاد آشتیانی، این کتاب را نفیس و بر طریقه محققان از عرفا و کُمل حکمای اسلامی دانسته (1) و از نظر زبان‌شناختی، آن را روان و زیبا توصیف نموده (2) و گاه آن را در موضوع خود، منحصر به فرد و مشکل‌ترین کتاب عرفانی امام بر شمرده است (3).

موضوع اصلی کتاب، «انسان کامل» است که از محورهای مهم عرفان اسلامی است و بر اساس مشرب عرفان شیعی شرح و تحلیل شده است. حضرت امام خود این کتاب را در برخی آثارش مشکوه‌الهدایه الی حقیقه

- 1- مقدمه مصباح‌الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص 9.
- 2- مقدمه مصباح‌الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص 10.
- 3- مقدمه مصباح‌الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص 10.

ص: 416

الخلافه و الولایه نامیده است (1).

کتاب از دو منبع آرای عارفان و فیلسوفان، و آیات قرآن و روایات تغذیه شده و در روش شناختی، با روش ترکیبی عقل، نقل و کشف تحقیق و تدوین یافته است.

در مصباح الهدایه از آرای ارسطو، افلاطون، ابن سینا، صدر المتألهین، ابن عربی و حتی از بزرگانی چون آیت الله شاه‌آبادی، محمدرضا قمشه ای و قاضی سعید قمی در کنار عارفان گذشته، نظیر ابن فارض، قیصری و قونوی بهره جسته شده است.

مطالب کتاب دو بخش کلی (مشکوه) دارد. مشکاه نخست از 56 مصباح و مشکاه دوم از سه مصباح تشکیل شده است و از بحث هویت و حقیقت غیبیه، یعنی مغیب بودن ذات خداوند و نظرات فلاسفه و متکلمان در خصوص تشبیه و تعطیل با نظرات عارفان مقایسه و تطبیق شده است. ایشان سپس مذهب صحیح را در زمینه توحید ارائه می‌دهد. بحث‌های بعدی امام، اسماء و صفات خداوند بر حسب کثرت-های آنها و رابطه آنها با مقام غیبی خداوند و چگونگی ظهور و تجلی اسما توسط خلافت الهی است.

بحث‌های دیگر مشکاه نخست عبارتند از: فیض خداوند و سریان آن، مظاهر اسم اعظم خداوند، کیفیت خلافت، وحدت و کثرت، اسماء خداوند و وجه تسمیه آنها، وحدت صفات و ذات خداوند، جامعیت اسم الله، خلافت الهیه و خلافت محمدیه صلی الله علیه و آله، عماء، انسان کامل، قضا و قدر، بداء، اعیان ثابته، حقیقت ولایت، رابطه ولایت و خلافت، نبوت و مراتب آن.

مشکاه دوم نیز به بررسی اسرار خلافت و ولایت و نبوت در عوالم امر و خلق و در نشئه غیب و دیدگاه‌های عارفان در این زمینه‌ها پرداخته است.

نکات مهم کتاب:

1- تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، صص 233 و 275.

ص: 417

1. همه عوالم پیدا و پنهان، بر محور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله که صادر نخستین است، حدوث و بقاء یافت.

2. امام علی علیه السلام مظهر خلافت مطلقه الهیه و ولایت کلیه حضرت حق، و مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف خاتم ولایت مطلقه و کلیه اند.

3. بحث های عرفانی در حوزه عرفان نظری، «شرط لازم» نیل به مقامات معنوی است، نه «شرط کافی» و نیاز به سلوک عملی و ریاضت مشروع و طی اسفار اربعه عرفانی با مجاهدت و ریاضت معقول، مشروع و معتدل، یک ضرورت است.

4. همه هستی، مظاهر و تجلیات الهیه اند و عالم محضر خداست و فهم و باور چنین اندیشه ای، آثار روحی و اخلاقی و ثمرات عرفانی فراوانی دارد.

5. عبودیت بر محور ولایت انسان کامل معصوم علیه السلام، راه ورود به نبوت تعریفی و تحت ولایت الهیه قرار گرفتن است.

در پایان، یادآور می شویم اصحاب معرفت و ارباب سیر و سلوک برای درک و دریافت «علم عرفان عملی» و شناخت عرفان نظری بر پایه و روش قرآنی _ اهل بیته، لازم است کتاب های دیگر امام خمینی رحمه الله، مثل سرالصلوه، صلوه العارفین یا معراج السالکین که در سال 1358 هـ. ق. پایان یافته و به فارسی نوشته شده است، کتاب تعلیقه علی شرح فصوص الحکم که به زبان عربی در سال 1355 ق / 1315 نوشته شد و تعلیقه بر مصباح الانس و شرح دعای سحر که در اصل نخستین کتاب امام در ساحت عرفان در 27 سالگی است و در حوزه عرفان شیعی برای اهل فلسفه و عرفان به زبان عربی نوشته شده است نیز مورد مطالعه و تأمل قرار گیرد.

2. شرح چهل حدیث

2. شرح چهل حدیث

ص: 418

یکی از کتاب های بسیار عمیق و سازنده که نقش کتاب بالینی را در حوزه اخلاق و سیر و سلوک و معرفت اسلامی دارد، کتاب شرح چهل حدیث امام خمینی رحمه الله است. ایشان با گزینش چهل حدیث اهل بیت علیه السلام و گردآوری آنها، کتابی به زبان فارسی برای استفاده عموم نوشت و با رویکردهای معنوی و عرفانی و سپس فلسفی، کلامی آن را سامان دهی کرد.

روش امام بر اساس موعظه و ارشاد است و درصدد ارائه اخلاق علمی _ تحلیلی و فلسفه اخلاق و اخلاق فلسفی نیست، بلکه مفاهیم اخلاقی و آموزه های معنوی را با زبانی شیرین و روحی سرشار از باورهای الهی- توحیدی در عمق جانها

و ژرفای دل‌ها راه داده است تا به «ملکه‌سازی» بپردازند. از این رو، 33 حدیث صرفاً اخلاقی و هفت حدیث اعتقادی، معارفی عرفانی را طرح و تحلیل کرده‌اند و حدیث نخست را درباره جهاد اکبر و مبارزه با نفس برگزیده‌اند. ایشان ابتدا متن حدیث را همراه با سلسله سند و بعد ترجمه فارسی و سپس کلیدواژه‌های روایت را شرح می‌دهد و آنگاه نکات بسیار مهم سلوکی _ معرفتی را مطرح می‌کند. این کتاب ابعاد گوناگون ادبی، روایی و رجالی نیز دارد.

مطالعه این کتاب همراه با کتاب‌هایی چون مبارزه با نفس یا جهاد اکبر که تقریر سخنرانی‌های امام در نجف اشرف برای طلبه هاست و شرح حدیث جنود عقل و جهل که به تبیین نظام اخلاقی اسلام بر اساس مکتب اخلاقی حدیثی می‌پردازد. و کتاب آداب الصلوه که در سال 1361 ق / 1321 نگاشته شد و در سه مقاله و یک خاتمه با عناوینی چون آداب قلبیه، وظایف باطنیه نماز و دیگر عبادات، مقدمات نماز و بعضی آداب قلبیه آن، مقارنات نماز، آداب بعضی از امور

ص:419

داخله و خارجه نماز شکل گرفت، ضرورتی معرفتی _ معنویتی است (1).

مطالعه آثاری از امام رحمه الله در ساحت عرفان نظری و عملی، از آن نظر توصیه شده است که ایشان، عرفان را از لابه لای کتاب‌ها و کتب مدرسه‌های علمیه و خلوت و خلسه‌های عرفانی _ سلوکی و پرده نشینی وارد متن جامعه کرد و شاهد بازار ساخت و خود عرفان ناب اسلامی را در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی اش پیاده نمود. امام با بینش و گرایش عرفان حقیقی و سیر و سلوک عرفانی، بعد از طی سفرهای اول و دوم عرفانی، یعنی سفر از خلق به حق و سفر از حق به حق، سفر سوم، یعنی از حق به خلق با حق را به ظهور رساند و به هدایت معنوی جامعه پرداخت و دست انسان‌های مستعد کمال و مشتاق وصال را گرفت و فضای جامعه را با عطر دل انگیز عرفان ناب شیعی خوشبو ساخت.

امام خمینی رحمه الله فقط در عرفان علمی _ نظری تبحر نداشت، بلکه الگویی عینی _ عملی و تابلویی تمام‌عیار از سیر و سلوک بود. به تعبیر آیت الله جوادی آملی، امام خمینی رحمه الله هم صاحب نظر و هم صاحب بصر و صاحب‌بدل و «مهندس معمار» در حوزه عرفان بود؛ یعنی عرفان را تنها در نظر، مفهوم و کتاب‌ها ترسیم و تصویر نکرد، بلکه در متن وجود خویش و جامعه پیاده ساخت (2). امام، شریعت‌محوری را در عرفان نظری و عملی و ترابط و تعامل

شریعت و سیاست را در شریعت و طریقت و شریعت و حقیقت نیز متجلی کرد و نیل به باطن را تنها در پرتو اعتقاد و عمل به ظاهر شریعت و البته دریافت آداب و اسرار آن نیز معرفی نمود (3). نتیجه آنکه،

1- در نوشتن و توصیف کتاب‌های امام خمینی (ره)، از دو منبع یعنی مأخذ شناسی توصیفی جلد 14 از مجموعه آثار کنگره اندیشه‌های اخلاقی _ عرفانی امام خمینی (ره)، صص 23 _ 61؛ «کتاب شناسی توصیفی حضرت امام خمینی (ره)» کتاب هفته، ش 83، س 86، صص 10 _ 11 استفاده شده است.

2- نک: بنیان مرصوص، صص 75 و 76.

3- نک: بنیان مرصوص، صص 83 و 88.

ص: 420

عرفان امام خمینی رحمه الله ویژگی‌هایی دارد:

1. عرفان قرآن‌محور و عترت‌مدار یا سیر و سلوک‌تقلینی است.
 2. عرفان از نظر به عمل در آمده و از انزوا و عزلت به متن جامعه و مدیریت و حکومت در آمده است.
 3. عرفان عبودیت‌گرا و شریعت‌محور در همه ابعاد و لایه‌های معرفتی _ رفتاری است.
 4. عرفان جهادی، حماسی و عدالت‌گروانه است.
 5. عرفان فرد و جامعه‌ساز و فرهنگ و تمدن‌پرداز است.
- نهایت اینکه در همه این عرصه‌ها، سیره علمی و عملی امام، نماد عینی «عرفان شیعی» و وجود او، محکمی برای تأویل همه متشابهات عرفانی بود. ایشان هرگز ادعایی بدون عمل نداشته و عرفان کشف و کراماتی و شطح و طاماتی را طرح نکرد، بلکه علماً و عملاً آن را نقد نمود و فقه اکبر، فقه اوسط و فقه اصغر را سرمایه اصلی عرفان نظری و سلوک معنوی برشمرد.

3. آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان)

3. آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان)

شهید مطهری که از عالمان و اندیشمندان اسلامی و حکیمان برجسته معاصر و اسلام‌شناسان کم‌نظیر بود، یکی از عرصه‌هایی را که برگزید تا در آن قلم زند و قدم نهد و با بیان و بنان به فهمیدن و فهماندن، و شناختن و شناساندن بپردازد، عرصه «عرفان اسلامی» بود. از این رو، عرفان را از نظر تاریخی- معرفت شناختی و سپس محتوایی و درونی، مورد بحث و بررسی قرار داد؛ یعنی هم «فلسفه عرفان اسلامی» و هم «عرفان اسلامی» را هم‌زمان طرح و تحلیل کرد.

به یقین یکی از دغدغه‌ها و دردهای استاد شهید، احیای عرفان ناب اسلامی و دفاع از اصالت، استقلال، توان مندی و خلوص آن بود. به همین دلیل، در کتاب یاد شده، همراه با بحث از عرفان و اقسام آن، به صورت نظری و عملی

ص: 421

معتقد است: «یکی از علومی که در دامن فرهنگ اسلامی زاده شد و رشد یافت و تکامل پیدا کرد، علم عرفان است (1)». ایشان بین عرفان و تصوف تفکیک قائل می‌شود. تصوف را جنبه اجتماعی و صوفیان را طبقه‌ای اجتماعی می‌داند و در بحثی عرفان پژوهانه و بیرون‌دینی از عرفان، با نگاه فلسفه عرفانی، «نسبت عرفان را با اسلام» ارزیابی می‌کند. او بر این باور است که عرفان، مایه‌های اولی خود را از اسلام گرفته و برای آنها قواعد و ضوابط و اصولی بیان کرده است و البته از جریان‌های کلامی، فلسفی و به ویژه اندیشه‌های فلسفی - اشراقی متأثر دانسته (2) تا بتواند هم نظریه مستشرقان و غربزدگان، و هم نظریه گروهی از محدثان و فقهای اسلام را نقد کند.

استاد شهید با چنین رویکردی در عرفان‌شناسی، هم با تحریف و انحراف در خصوص عرفان اسلامی و هم با تحجر و تجددزدگی مبارزه کرد و عرفان اسلامی را ریشه‌دار در فطرت (3) و تولد و تکامل یافته در متن فرهنگ و معارف اسلامی دانست (4).

از جمله کارهای شهید مطهری در کتاب یاد شده، بررسی سرنوشت عرفان از آغاز تا قرن دهم است. ایشان با رویکردی بر محور معرفت‌شناسی، درجه دوم عرفان و عرفا را از قرن اول تا دهم (و به ویژه عرفای قرن دوم تا نهم) را شناسایی کرد و معتقد است عرفان و عارفان از قرن دهم به این سو، صورت دیگری یافته است:

1. اقطاب متصوفه، (همه یا غالباً) آن برجستگی علمی و فرهنگی را که پیشینیان داشته اند، ندارند و تصوف رسمی، غرق آداب و ظواهر شده و احیاناً به بدعت هایی که ایجاد کرده، آلوده گردیده است.

- 1- مجموعه آثار، ج 23، صص 30 _ 43، ج 14، صص 548 و 549.
 2- مجموعه آثار، ج 23، ص 36.
 3- مجموعه آثار، ج 23، ص 36، آشنایی با قرآن، ج 11، صص 305 و 306 و 467 و 468؛ مجموعه آثار، ج 1، ص 61 و ج 13، ص 584.
 4- مجموعه آثار، ج 23، ص 36.

ص: 422

2. عده ای که داخل در هیچ یک از سلسله های تصوف نیستند، در عرفان نظری مراتب علمی بالا و والا و در عرفان عملی نیز اهل سیر و سلوک حقیقی بودند؛ چون: صدرای شیرازی، فیض کاشانی، قاضی سعید قمی، آقا محمدرضا حکیم قمشه ای، مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی یا افرادی که مقامات عرفانی را در بهترین وجه پیموده اند؛ مثل ملاحسینقلی همدانی، سید احمد کربلایی، میرزا علی آقا قاضی و (1). ...

بنابراین، نگاه تاریخی و معرفتی استاد شهید به عرفان، نگاهی جامع و همراه با نقد تطبیقی و تفکیک عرفان از تصوف، و سیر تطور عرفان و تصوف در مراحل و ادوار گوناگون تاریخی بوده است (2).

استاد مطهری در این کتاب، پس از بحث های مفهوم شناختی و تاریخی و معرفت-شناختی عرفان و تصوف، به بررسی نمط نهم اشارات و تنبیهات شیخ الرئیس ابوعلی سینا در مقامات عارفان و مبنا قرار دادن آن پرداخته و عرفان، عبادت، زهد یا عارف، عابد و زاهد را از نظر مفهومی _ مصداقی مورد بررسی قرار داده است، چنان که پیش از آن، بحث از نسبت فلسفه و عرفان، اخلاق و عرفان و اشتراک ها و افتراق های آنها را تحلیل کرده، (3) نگاه حکیمانه ابن سینا به عرفان و عارفان و مقامات و منازل آنها را زیربنای تحلیل، توصیف، توصیه و تنقید عرفان اسلامی قرار داده است، (4) همان طور که در جاهای دیگر از کتاب های خود، نیز مقامات را به صورت بسیار عالی و مبتنی بر احادیث و روایات تحلیل و تفسیر کرده است (5).

استاد شهید با استناد بر توصیف امام علی علیه السلام از اولیای الهی و عارفان در

- 1- مجموعه آثار، ج 23، ص 66، ج 2، صص 76 و 77 و ج 13، ص 342.
 2- نک: مجموعه آثار، ج 14، ص 362 _ 367 و نک: صحیفه عرفان دفتر اول، صص 11 _ 36.
 3- نک: مجموعه آثار، ج 23، صص 65 _ 70، ج 2، ص 318، ج 13، ص 219، ج 14، صص 550 و 551.
 4- نک: مجموعه آثار، ج 23، صص 326 _ 350.
 5- نک: مجموعه آثار، ج 13، صص 389 _ 390 و 416 _ 419، ج 3، صص 214 _ 307 و ج 4، صص 465 _ 523.

ص: 423

خطبه 218 نهج البلاغه (قد احیا عقله و امانت نفسه...) می فرماید:

باور کنید در طول هزار و سیصد سال عرفان و این همه عرفای بزرگ که ما داشته ایم _ که در دنیای اسلام نظیر ندارند _ یک عارف نتوانسته جملاتی نظیر این سه سطر نهج البلاغه بیاورد (1).

سپس به اصطلاح‌شناسی عرفانی و زبان عرفان و عارفان، که یکی از بحث‌های مهم زبان‌شناختی در ساحت عرفان است، اهتمام می‌ورزد و اصطلاحات بخش عرفان نظری مثل: فیض اقدس، مقدس، وجود منبسط، حق مخلوق‌به، حضرات خمس، مقام احدیت، مقام غیب‌الغیوب و...، و سپس اصطلاحات بخش عرفان عملی چون: وقت، حال و مقام، قبض و بسط، جمع و فرق، غیب و حضور، ذوق، شرب، سُکر، محو، محق، صحو، خواطر و... را معنا می‌کند و زبان عرفان را زبان رازآمیز، اشارت و معماگونه برشمرده، چرایی و ریشه‌های آن را چنین بیان می‌دارد:

1. معانی و یافت‌های عرفانی و شهودی در حرف و لفظ نمی‌گنجد؛

2. تا نامحرمان و ناهلان، وارد حریم مقدس عرفان و سلوک شهودی نشوند؛

3. زیبایی، فصاحت و بلاغت در زبان رمزی و ادبیات عرفانی (2).

کتاب آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان)، هم به وسیله انتشارات صدرا، چه جداگانه و چه با بخش های دیگر، مثل کلام، فلسفه، و ... در نوبت های مختلف و به وسیله انتشارات اسلامی (جامعه مدرسین) چاپ و نشر یافته است و اینک به صورت مجموعه آثار در جلد بیست و سوم نیز منتشر شده و بحث های عرفانی این بخش ها در خدمات متقابل اسلام و ایران و سپس جلد چهاردهم مجموعه آثار نیز به زیور طبع آراسته گشته است. از سوی دیگر، استاد شهید بحثی مستقل در درس شرح اشارات نمط نهم داشته است که هم در مقالات

1- مجموعه آثار، ج 13، ص 381.

2- نک: مجموعه آثار، ج 23، ص 32، 82 _ 99، و 327 _ 328، ج 14، صص 552 و 362 _ 367.

ص: 424

فلسفی جلد دوم و هم در مجموعه آثار جلد هفتم منتشر شده است.

استاد شهید بحث های عرفانی بسیار عالی ای نیز در سیری در نهج البلاغه که بعدها در مجموعه آثار جلد شانزدهم و انسان کامل و سپس مجموعه آثار جلد بیست و سوم و همچنین تحت عنوان عرفان حافظ یا تماشاگه راز و اینک در مجموعه آثار جلد بیست و سوم و حتی در بحث های تفسیری خویش از جمله آشنایی با قرآن جلد چهارم و اینک مجموعه آثار جلد بیست و ششم و ... مطرح کرده و عرفان های صوفیانه، ریاضت های مذموم و افراطی، شهودگرایی افراطی و تحقیر عقل و برهان، عرفان های غیردینی و سکولار و ... را نیز نقد کرده است (1).

کتاب آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان)، که در اصل به صورت جزوه درسی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران بود و بعد از شهادت استاد، تحت عنوان یاد شده به صورت جداگانه و مجموعه آثار منتشر شد، در بردارنده درس به شرح ذیل است:

درس اول: عرفان و تصوف بخش عرفان عملی؛ درس دوم: عرفان نظری و بحث از نسبت عرفان و اسلام، شریعت، طریقت و حقیقت؛ درس سوم: مایه های عرفان اسلامی؛ درس چهارم: تاریخچه مختصر عرفان و عارفان قرن دوم و سوم؛ درس پنجم و ششم: عارفان قرون چهارم تا نهم؛ درس هفتم تا نهم: بحث

منازل و مقامات با زیرمجموعه های تعریف عرفان، هدف عرفان، اولین منزل _ اراده _ و تمرین و ریاضت؛ درس دهم: توضیح اصطلاحات عرفان نظری و عملی.

استاد شهید در کتاب یادشده و کتاب های دیگری که در متن و پاورقی بدان ها اشاره شد، به چند کار پرداخته است:

1. عرفان اسلامی را اصیل و مستقل دانسته و تغذیه شده از متن کتاب و

1- نک: صحیفه عرفان دفتر اول.

ص: 425

سنت می داند.

2. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام، آیین تمام نمای عرفان اصیل و حقیقی اسلام هستند و سنت و سیره آنها، معیارهایی برای شناخت عرفان و عارفان راستین و نقد و توزین عرفان های دروغین است. زندگی امامان علیه السلام در بخش های اقوال، احوال، کردار و تقریر هایشان، منبع عرفان ناب است.

3. استاد، عرفان تاریخی و تصوف معهود را آسیب دیده و به انحراف کشیده، به ویژه از قرن دهم دانسته و به آسیب شناسی و آسیب درمانی آنها اهتمام ورزیده است.

4. عارف در عرفان اسلامی، عارفی کامل و جامع است که از اسوه های برتر یا برترین اسوه ها درس گرفته و رشد همه جانبه و نه کاریکاتوری یافته است.

5. استاد، عرفان اسلامی را عرفانی خردگرا، جهادی، اعتدالی، عدالت گرا و عدالت گستر، جامع درد خدا و خلق یا درون گرایی و برون گرایی، دور از جنسیت گرایی و طبقه و صنف زدگی، زندگی ساز، روشمند و نظام مند، توحیدمحورانه، ولایت باورانه، آن هم بر اساس نظریه امامت و ولایت شیعی (که ایشان «انسان کامل» را در عرفان و تصوف، با همین رویکرد شیعی مورد بحث و نقد قرار داده است) و عبودیت محورانه ... معرفی کرده است.

به هر تقدیر مطالعه، تحقیق و تدقیق کتاب آشنایی با علوم اسلامی بخش عرفان و دیگر کتاب های عرفانی و آرای ایشان در این خصوص، که به صورت مستقل و

جداگانه مطرح شده اند و ما در متن و به ویژه پاورقی به آنها اشاره کردیم، بسیار سودمند، سازنده، مصونیت‌بخش و راهگشا هستند و در عصر و نسل جدید، سرمایه سلوک عقلی و معنوی و بُن‌مایه و ابزاری علمی _ معرفتی محکم در نقد متشابهات عرفانی، شبه عرفان‌ها و جریان‌شناسی عرفانی و نقد

ص: 426

جنبش‌های جدید معناگرایی که وارداتی، التقاطی و انحرافی هستند، خواهد بود.

4. در جست‌وجوی عرفان اسلامی

4. در جست‌وجوی عرفان اسلامی

این کتاب، بحث‌های استاد مصباح یزدی است که حجت الاسلام محمدمهدی نادری قمی تدوین و نگاشته و هدف اصلی آن، ترسیم تصویر و تفسیری روشن از عرفان اسلامی و شاخص‌ها و ویژگی‌های آن است که در سال 1386 از سوی مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله در 352 صفحه منتشر شده است.

این کتاب در پنج فصل بدین شرح تدوین یافته است:

فصل اول، کلیات: بحث از انواع تمایلات انسان، نیازهای روحی، میل‌های موقت و ماندگار، خودشکوفایی و ناخودشکوفایی تمایلات انسان، تمایلات عرفانی، چیستی عرفان، اقسام عرفان، تصوف و عرفان، عارف کیست؟ عرفان، فلسفه و عقل، عرفان در اسلام، عرفان و شرع متلازم یا متفارق؟

فصل دوم، تحریف و انحراف در آموزه‌های عرفانی: تحریف ادیان آسمانی، عمد و سهو در تحریف ادیان، دو نمونه از انحراف در صدر اسلام، گوشه نشینی تفکری انحرافی و باطل، دو منشأ اصلی تحریف و انحراف، تحلیلی از انحراف در باب عرفان، ثروت و قدرت طعمه شیادان و مدعیان عرفان، رد پای استعمار در عرفان‌سازی و ترویج صوفی‌گری.

فصل سوم، شاخص‌های عرفان اسلامی و راستین: ضرورت و اهمیت بحث شاخص‌ها، پیشینه عرفانی در جوامع انسانی، اسرار مگو؟! تبیین شاخص‌های عرفان صحیح بر مبنای تحلیلی عقلی، ویژگی‌های عرفان اسلامی در آینه کتاب و سنت، دو بعد مادی و معنوی انسان، متعارض یا متقارب؟ پاسخ‌هایی از امام

باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام به کج اندیشان راه عرفان، امام خمینی رحمه الله تجسمی از

ص: 427

عرفان راستین، رجوع به آموزه ها و دستورات عرفان مسلک ها و مکاتب دیگر، عرفان در انحصار روحانیت؟! پرسش درباره همه جانبه بودن سیر عرفانی.

فصل چهارم، راه نیل به مقامات عرفانی: در جست و جوی راه، استفاده از عقل و نقل برای شناخت راه، راه نقل، لزوم رجوع به اهل بیت علیه السلام در یافتن راه صحیح عرفان، مانع مهم سیر الی الله، موحد لفظی، مشرک عملی!، مراحل سیر و سلوک، توحید افعالی، صفاتی و ذاتی در عرفان، تقوا در پرتو مشارطه، مراقبه و محاسبه، مراتب مراقبه، از سیر جوارحی تا سیر جوانحی، مراقبه های بالاتر: تمرین انس، مراقبه اولیا و انبیا، اعمال و اذکار خاص در سیر و سلوک، ذکر لفظی و قلبی، جایگاه ذکر لفظی و بیان اهمیت ذکر قلبی، جامع ترین نسخه سیر و سلوک، سیر «خیر العمل» بودن نماز، نمازهای بی روح!، یک برنامه عملی برای خودسازی.

فصل پنجم، بررسی چند مسئله: معنای کشف و کرامت، کشف و کرامت واقعیت یا افسانه و توهم؟ حقیقت کشف و مکاشفه، مکاشفه رحمانی و شیطانی، عدم ملازمه کشف رحمانی با کامل و بی نقص بودن فرد، کرامت و حقیقت و ماهیت آن، سحر و کرامت دو مقوله مختلف، امام صادق علیه السلام و شخص غیب گو، تشخیص کرامت از موارد مشابه، ظاهر، گواه باطن؟، بنده کشف و کرامت!، عرفان حقیقی، دو حکایت از شیخ انصاری، از قطب تا شریعت و طریقت، سیر و سلوک و مسئله نیاز به استاد، فطری اما دست نیافتنی؟

ناگفته نماند نگارنده کتاب در پاورقی ها، به مناسبت های گوناگون توضیحات سودمندی ارائه می کند.

آیت الله مصباح یزدی، از دانشمندان آگاه به زمان و عالمان متعهد و رسالت مداری است که در عرصه های فلسفی، کلامی، فرهنگی، اجتماعی،

ص: 428

سیاسی و از جمله عرفانی، برای تبیین، اثبات و دفاع عقلانی از معارف اصیل اسلامی و آموزه های دینی، حضوری فعال و کارآمد داشته و در پاسخ به پرسش ها

و نقد و پاسخ شبهاتِ عرصه های گوناگون معرفت اسلامی، بسیار موفق و تأثیرگذار بوده است. از جمله ساحت هایی که ایشان با گفتار و نوشتار خود وارد شده و نقش آفرینی کرده، ساحت عرفان و اخلاق اسلامی است.

کتاب در جست‌وجوی عرفان اسلامی، با رویکردی عقلانی و نگاهی فلسفی و بهره‌گیری از منابع اصیل اسلام، اعم از قرآن و احادیث، به تحلیل عرفان اسلامی و پاسخ‌گویی به برخی انحراف‌ها، تحریف‌ها، پرسش‌ها و شبهات پرداخته است که برای استفاده بهتر و بیشتر، برخی از مطالب کتاب را تقدیم می‌کنیم:

... از این رو، «تصوف» مناسبت بیشتر با «عرفان عملی» دارد، چنان‌که واژه «عرفان»، بیشتر «عرفان نظری» را تداعی می‌کند و با آن متناسب‌تر است (1).

... در هر حال، در عرف ما شیعه متشرعه، عنوان صوفی و تصوف، عنوان ممدوح تلقی نمی‌شود و غالباً به فرقه‌هایی که کمابیش انحرافات دارند، اطلاق می‌گردد و... اما در مورد عنوان «عارف»، قضیه به عکس است و معمولاً تلقی عمومی از آن مثبت بوده و این واژه، هنوز هم ممدوحیت و قداستش را در عرف و فرهنگ ما حفظ کرده است (2).

ایشان بزرگانی از شیعه، مثل سید بحر العلوم، سید بن طاووس، ابن فهد حلّی، مقدس اردبیلی، شیخ انصاری، شیخ جعفر کاشف الغطاء را از عالمان و صلحا، فقها و محدثانی بزرگ می‌داند که در مسائل عرفانی، ادراک شهودی و باطنی خداوند، به مقامات بسیار عالی، منبع و والایی از عرفان رسیده‌اند که در زمان

1- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص 40.

2- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص 41.

ص: 429

خود، با عنوان عارف و صوفی و امثال آنها شناخته نمی‌شدند (1).

استاد مصباح یزدی پس از بحث‌های تاریخی در نسبت‌شناسی عرفان و اسلام، سه نظریه انکار مطلق عرفان در اسلام؛ عرفان خارج از متن اسلام، اما سازگار با آن یا تصوف بدعت مَرَضی مانند رهبانیت در مسیحیت؛ و عرفان جزئی از اسلام، بلکه به منزله روح و مغز آن، که مانند دیگر بخش‌های اسلام از قرآن کریم و سنت نبوی سرچشمه گرفته است را مطرح کرده، و خود نظریه سوم را

با چنین جمله ای «به نظر ما، رأی اخیر پسندیده تر است»، (2) برگزیده است. ایشان با رد مشابهت بین عرفان اسلام و دیگر عرفان‌ها که دلیل اقتباس عرفان اسلامی از آنها باشد، این نکته را نیز یادآور شدند که اصالت داشتن عرفان اسلامی، به معنای صحت هر آنچه در عالم اسلام به نام «عرفان» و «تصوف» نامیده می‌شود، نخواهد بود (3).

استاد مصباح یزدی از عرفان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و جانشینان راستین آن حضرت و شاگردان مکتب قرآن و عترت دفاع کرده، آیات مشتمل بر آداب و سنن را، آیین سیر و سلوک اسلامی برشمرده است: آیات تفکر و تأمل، ذکر و توجه دائمی، سحرخیزی و شب‌زنده داری، روزه‌داری، سجده و تسبیح طولانی در شب‌ها، خضوع، خشوع، إخبات، گریه کردن و به خاک افتادن هنگام شنیدن و خواندن آیات قرآن، اخلاص در عبادت، انجام کارهای نیک از سر عشق و محبت به خدا به انگیزه رسیدن به قرب و رضوان الهی و آیات توکل، رضا و تسلیم در پیشگاه پروردگار و سپس بیانات پیامبر و معصومان علیه السلام، ادعیه و مناجات ایشان (4).

1- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص 42 _ 49.

2- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص 55.

3- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص 53 _ 55 و 61 _ 64.

4- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص 57 _ 59.

ص: 430

استاد مصباح یزدی، عرفان اسلامی را فطرت پذیر، همه جانبه و نامخالف با شریعت برشمرده، (1) آنگاه به ریشه یابی انحراف و تحریف در حوزه عرفان اسلامی و علل عرفان‌سازی‌های مختلف و ترویج صوفی‌گری پرداخته است. ایشان اولاً: فهم نادرست از عرفان و گرایش به گوشه نشینی و انزواگرایی و ثانیاً: عدم اقتدا و تأسی به پیامبر و اهل بیت علیه السلام را ریشه انحراف‌ها و تحریف‌ها دانسته، به طور کلی نادانی و هواپرستی را علت همه انحراف‌ها در عالم شمرده است (2). استاد آنگاه به تحلیل عوامل انحراف در سه قسم: الف) انحراف از سوی بنیان‌گذاران و پرچمداران فرقه‌های باطل؛ ب) اهداف و انگیزه‌های کسانی که از این سردمداران حمایت می‌کنند؛ ج) کیفیت به دام افتادن افراد ساده- لوح اهتمام ورزیده است؛ یعنی عوامل تاریخی، معرفت‌شناختی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و سیاسی _ اجتماعی انحراف‌ها و تحریف‌های جوامع اسلامی، و

بهره‌گیری از منابع عظیم ثروت‌های مادی و معنوی آنها و ساده‌اندیشی و جهالت عده‌ای پیروان و مریدان را، انگیزه‌های بنیان‌گذاران، حامیان و فرقه‌سازان دانسته است (3).

«در هر صورت، در پیمودن سیر عرفان باید بسیار محتاط و هشیار بود؛ چرا که دام‌های بسیاری در این راه گسترده شده و خطر انحراف به شدت رهرو و سالک را تهدید می‌کند (4).»

وی پس از بحث از ویژگی‌ها و شاخص‌های عرفان اسلامی می‌فرماید:

تفکر جدایی دنیا و آخرت و تصور باطل و انحرافی «یک‌جانبه‌گرایی» و پندار «ترک دنیا برای رسیدن به آخرت» یکی از خطرناک‌ترین انحراف‌ها و

1- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص 136 _ 146.

2- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص 76 _ 86.

3- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص 7 _ 111.8

4- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص 111.

ص: 431

بدعت‌هایی است که در عرفان اسلامی پدید آمده است (1).

ایشان امام خمینی رحمه الله را «یکی از بهترین نمونه‌ها و الگوهای عرفان راستین و صحیح اسلامی به حساب می‌آورد (2)» و می‌گوید: «در مسیر عرفان، مهم این است که انسان بتواند به همه کارهایش رنگ و صبغه الهی بزند و هر کاری را به این دلیل که خدا می‌خواهد، انجام دهد (3)». ... اینک بندهایی از مطالب کتاب:

* سیر عرفانی که همان «سیر الی الله» است، جهت‌گیری کلی اش «قرب الی الله» است. این سیر برای هر انسانی، از مبدئی شروع می‌شود که همان وضع موجود اوست و منتها و پایان کار، مقامی است که از آن با تعبیر مختلفی، از قبیل عندالله، لقاءالله، فنای فی الله و... یاد می‌شود. البته همه این تعبیرها، دارای معانی متشابهی است که حقیقت آن برای انسان‌ها و مؤمنان معمولی و عادی چندان روشن نیست و انسان تا به آن مرحله نرسد، نمی‌تواند حقیقت و واقعیت آن را درک کند (4). ...

* غایت عرفان و مقامی که انسان به آن برسد، مقامی است که خود را پرتوی از نور الهی می بیند و برای خود هیچ استقلالی قائل نمی شود. حقیقت سیر الی الله، نفی استقلال از خود و سایر موجودات است(5). ...

* در سیر الی الله، خط اصلی حرکت، عبارت است از «بنده شدن» که می توان آن را به سه مرحله بنده شدن در افعال، بنده شدن در صفات، بنده شدن در هستی تقسیم کرد و برای هر مرحله نیز باید کارها و تمرین های متناسب با آن مرحله صورت پذیرد(6).

-
- 1- در جست و جوی عرفان اسلامی، ص 161.
 - 2- در جست و جوی عرفان اسلامی، ص 174.
 - 3- در جست و جوی عرفان اسلامی، ص 175.
 - 4- در جست و جوی عرفان اسلامی، ص 193.
 - 5- در جست و جوی عرفان اسلامی، ص 210.
 - 6- در جست و جوی عرفان اسلامی، ص 229.

ص: 432

سپس استاد، راهکار عملی بنده شدن را کسب تقوا به وسیله سه امر، یعنی مشارطه، مراقبه و محاسبه دانسته، آنگاه مراتب و درجات مراقبه و مراقبه اولیا و انبیا را طرح و تحلیل کرده و جامع ترین نسخه سیر و سلوک را، «قرآن کریم» و نماز را یکی از بهترین اعمال در سیر و سلوک دانست؛ البته نماز همراه با معرفت، خلوص و روح الهی و توحیدی(1).

استاد برنامه های عملی برای خودسازی را در دو بخش مواد مثبت و منفی ارائه داده اند که مواد مثبت آن عبارتند از:

1. عبادات، به ویژه نماز های واجب به موقع و با حضور قلب و اخلاص؛

2. انفاق و ایثار؛

3. فکر کردن درباره خدا، اسما و صفات الهی و نعمت های خداوند و هدف آفرینش؛

4. استحضار مفاهیم و اندیشه های ذهنی و قرائت قرآن و حفظ آن، مطالعه روایات اسلامی، مواعظ و کلمات حکمت آمیز، احکام فقهی و دستورات اخلاقی برای بهینه سازی و سالم سازی کردار و رفتار و نگرش های خود.

مواد منفی را نیز بدین صورت برای خودسازی پیشنهاد داده است:

1. عدم دل بستگی به دنیا و مادیات تا انسان، آزاده و آزاداندیش باشد؛

2. عدم زیاده روی در استفاده از لذایذ مادی و حیوانی در جهت کنترل نفس؛

3. عدم انحراف های فکری _ اعتقادی و حفظ خود از لغزشگاه های فکری و نظری؛

4. کنترل قوای حسی و خیالی (طهارت جسمانی و خیالی) (2).

استاد مصباح در پایان فصل پنجم _ چنان که اشاره شد _ بحث کشف و

1- در جست و جوی عرفان اسلامی، صص 229 _ 279.

2- در جست و جوی عرفان اسلامی، صص 279 _ 292.

ص: 433

کرامات و فرق آنها با سحر و جادو و طلسمات، سپس انگیزه های اصلی عرفان، مکاشفه های رحمانی و شیطانی، بنده کشف و کرامات نبودن، معرفی عارفان حقیقی، شریعت محوری در همه مراحل سیر و سلوک، عرفان عملی و اهمیت فطری بودن عرفان و گرانبها بودن آن و سپس شکوفایی آن از سوی انسان آگاه، بیدار، مجاهد و مخلص در پرتو آموزه های وحیانی و دستور العمل های قرآنی _ روایی را مطرح فرمود (1).

استاد با درک و دریافت نیازهای اصیل و صادق عصر و زمان و به ویژه نسل جوان و انحراف هایی که در مسیر عرفان گرایی وجود دارد، چنین بحث های ارزنده، کارگشا و عملیاتی را مطرح کرد و در بحث هایی که تحت عنوان «اخلاق و عرفان» سال ها در مجله معرفت منتشر می شود یا شرح و تفسیر برخی احادیث مثل: حدیث معراج، احادیث پیامبر به ابودر، ابن مسعود و برخی از دعاها و نیایش ها و بحث از به سوی خودسازی که به شکل کتابی کوچک منتشر شده است، همه هم خویش را مصون سازی جامعه اسلامی، از جمله جوانان از

خطرپذیری و آسیب‌پذیری‌های نظری _ عملی آنها در اعتقادات، اخلاقیات و اعمال کرده است. از این رو، بیشترین بحث‌های ایشان، سیاق و سبب تبیین و اثباتی داشته، بنا بر ضرورت وارد بحث‌های سلبی و انتقادی شده است. در حقیقت، به اثبات عرفان و معنویت اسلامی و نشان دادن ویژگی‌ها، کارکردها و کارآمدی‌های آن پرداخت و عرفان اسلامی را که واقعاً از متن قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، مناجات شعبانیه، دعای کمیل و دیگر ادعیه حیات‌بخش و روایات اسلامی گرفته شده و سرچشمه گرفته است، بهترین منبع پاسخ‌گویی به نیازهای معنوی و انتظارات عرفانی جوانان دانسته، الگوهای کامل را نیز چه از معصومان علیه السلام و چه از شاگردان مکتب عصمت معرفی کرده

1- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص 293 _ 349.

ص:434

و معیارها و شاخص‌هایی را نیز برای نقد و ارزیابی عرفان‌های دروغین یا شبه‌عرفان‌ها و عارف‌نمایان ارائه داده است.

مطالعه کتاب یاد شده و تفکر در آن و بررسی موشکافانه اش، بسیار سودمند و سازنده است.

5. عرفان اسلامی

5. عرفان اسلامی

عرفان اسلامی کتابی از علامه محمدتقی جعفری است که در 202 صفحه از سوی مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری منتشر شده است.

علامه جعفری، از عرفان‌شناسان معاصر است که عرفان را از منظری نو، پویا و در عین حال کاربردی بر محور آیات قرآن و به ویژه نهج البلاغه مطرح می‌کند. وی در این کتاب، چهره‌های برون‌ذات و درون‌ذات عرفان اسلامی و عرفان مثبت و منفی را در ارتباط‌های چهارگانه انسان با خدا، خود، جهان و جامعه بررسی کرده است.

در کتاب یاد شده، ضرورت عرفان، لذت عرفان مثبت، تعریف عرفان اسلامی، عرفان و من‌انسانی، عرفان و خدا، شرایط اساسی سیر و سلوک به مقصد اعلی

عرفان، عرفان و جهان هستی، عرفان و هم‌نوع، عرفان و زندگی و مرگ، نظم در زندگی، کار، وسیله و هدف، قدرت، سیاست و جامعه بحث شده است.

ایشان در بخش‌هایی از کتاب یاد شده، خدمات عرفان مثبت به جامعه، تساوی‌های دوازده‌گانه، اتحادهای سه‌گانه، عرفان، مدیریت و رهبری، عرفان و تمدن، امائیسیم، علم و عقل، حکمت، شهود و استدلال، هنر، زیبایی و منطق نظم، جهاد، حقیقت، آزادی ارزشی، عشق، موسیقی و سماع و مذهب را تحلیل و ارزیابی کرده است. علامه در این بحث، از شخصیت‌های اسلامی، اعم از حکیمان، عارفان، ادیبان و نیز دانشمندان غرب بهره‌های فراوانی برده و به نقد

ص: 435

برخی دیدگاه‌ها پرداخته است. اینک برخی از دیدگاه‌های علامه جعفری درباره عرفان اسلامی:

* عرفان اسلامی، گسترش و اشراف نورانی «من انسان» بر جهان هستی است، به دلیل قرار گرفتن «من» در جاذبه کمال مطلق، که به لقاء الله می‌انجامد. عرفان، حقیقتی است که آغاز حرکتش، بیداری انسان از خواب و رؤیای حیات طبیعی محض است و آگاهی از اینکه وجود او در حال تکاپو در مسیر خیر و کمال، همواره در متن هدف خلقت عالم هستی قرار می‌گیرد. این عرفان که مسیرش «حیات معقول» و مقصدش «قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق» تا لقاءالله است، به قرار گرفتن در شعاع جاذبیت او منتهی می‌شود (1).

* در عرفان مثبت، نفی «من» به هیچ وجه معنایی ندارد. آنچه واقعیت دارد، این است که «من» آدمی، به جهت تخلق به اخلاق الله به مرحله‌ای از کمال می‌تواند برسد که شعاعی از اشعه نور روح الهی شود (2).

* «من» انسان به وسیله تکامل عقلی و قلبی از «خود طبیعی» می‌گذرد و به «من ملکوتی» راه می‌یابد. «من ملکوتی»، شایستگی اشراف واقعی به جهان را نصیب شخص می‌سازد (3).

* عرفان مثبت (عرفان حقیقی) هرگز نمی‌تواند حجابی مابین عارف و خدا باشد. به طور کلی، زیبایی‌های محسوس و معقول و غیر آن، هرگز نباید بین سالک حقیقی و مقصد نهایی او حجاب باشد (4).

* اساسی ترین شرط وصول به مقصد اعلا در سیر و سلوک عرفانی، این است که سالک در هیچ لحظه ای از لحظات این حرکت بزرگ که به یقین

1- عرفان اسلامی، ص 23.

2- عرفان اسلامی، ص 26.

3- عرفان اسلامی، ص 27.

4- عرفان اسلامی، ص 37.

ص: 436

عالی ترین و پرمعناترین حرکت انسانی در عالم هستی است، احساس هیچ گونه امتیاز و وصول و برتری ننماید. آفت مهلک حرکت عرفانی همین است و بس (1).

* عرفان اسلامی، ایدئالیست نیست، بلکه رئالیست است (2).

* فراموش نکنیم که ادعای عرفان با بی اعتنایی به انسان ها، مساوی ادعای عرفان با بی اعتنایی به خداوند ذوالجلال است؛ زیرا عرفان یابی به مقام شامخ او و عشق به خدا، با بی اعتنایی به نهال در باغ او و بی توجهی به تجلی گاه او که همین انسان ها هستند، مساوی است با اعراض از خود خداوند (3).

علامه جعفری در عرفان اسلامی بر روی عناصری بسیار مهم تأکید کرده است که عبارتند از:

1. عبور از «خود مجازی» و زیستن با «من حقیقی» که با فروغ الهی منور است؛ (4)

2. عبودیت بر محور عشق و عرفان به خدا؛ (5)

3. شریعت گرایی و احترام و التزام عملی به تکالیف و حقوق الهی و مردم؛ (6)

4. معادباوری؛ (7)

5. گردیدن عرفانی منهای امتیازات، از نوع کشف و کرامات و خودبرتر بینی است که در «عرفان منفی» حضور دارد؛ (8)

6. تنظیم معقول و مشروع با مبانی رهاوردهای عرفانی ارتباط های انسان با

- 1- عرفان اسلامی، ص 58.
- 2- عرفان اسلامی، پاورقی ص 65.
- 3- عرفان اسلامی، ص 84.
- 4- عرفان اسلامی، ص 16.
- 5- عرفان اسلامی، صص 16 و 180.
- 6- عرفان اسلامی، ص 82.
- 7- عرفان اسلامی، صص 73 _ 79.
- 8- عرفان اسلامی، صص 58 _ 64 و 24.

ص: 437

خدا، خود، جامعه و جهان؛ (1)

7. هماهنگ‌سازی عرفان با کار، زندگی، قدرت، ثروت، سیاست، مدیریت و...؛ (2)

8. عرفان جهادی و حماسی (3).

از سوی دیگر، نکاتی را متذکر شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

* حجاب بودن عرفان استفاده شده برای تورم «خود طبیعی»، ضخیم تر از حجاب علم و عقل است (4).

* می‌دانیم که تاریخ بشر، پس از وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، عارفی به عظمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خود ندیده است. آن فخرسالکان و پیشتاز عارفان، همان گونه که با سخنان نورانی و اندیشه‌های تابناک و کردارهای ربانی اش، انسان‌هایی بزرگ همچون سلمان، ابوذر، مالک اشتر، عمار و اویس قرنی را تربیت نمود و آنان را تا مرتفع‌ترین قله‌های معرفت و عمل به مقصد رشد و کمال بالا برد، همچنان شمشیری حیات‌بخش بر دست داشت که با آن، عوامل مزاحم و اخلاص‌گر جان‌های آدمیان را نیز از سر راه سالکان راه حق و حقیقت و دیگر انسان‌هایی که میهمان چند روزه خوان گسترده زمین و آسمان بودند، برمی‌داشت (5).

* علامه در بحث از عرفان و عشق، و بررسی عشق مجازی در عرفان مثبت و منفی، مسئله دشواری عبور از صورت به الله، و عبور از زیبایی گلستان به جمال باغبان، و از آتش به نور الهی را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «عبور

- 1- عرفان اسلامی، صص 27 _ 71.
- 2- عرفان اسلامی، صص 82 _ 113.
- 3- عرفان اسلامی، ص 174.
- 4- عرفان اسلامی، صص 173 و 174.
- 5- عرفان اسلامی، صص 173 و 174.

ص: 438

کنندگان _ در هر قرنی _ از شماره انگشتان تجاوز نمی‌کند (1)». سپس سه نکته تذکر می‌دهد:

1. آدمی در عشق مجازی، با هدف‌گیری لذت «خود طبیعی» به فعالیت می‌افتد؛ در صورتی که در عشق حقیقی، هدف‌گیری مزبور، موجب سقوط عاشق به درجات پست می‌شود.

2. در عشق مجازی، تجاذب از طرفین عشق است؛ یعنی همان‌گونه که عاشق در جاذبه معشوق قرار می‌گیرد، تلاش می‌کند معشوق هم در جاذبه او قرار بگیرد. اگر معشوق خواسته عاشق را در نظر نگیرد، در حقیقت معشوق را طرد می‌کند، اما کمال خداوندی بی‌نهایت است و نیاز و علتی برای کشیده شدن به جاذبیت غیر خودش را ندارد.

3. در عشق مجازی، خودخواهی عاشق به طور جدی مطرح بوده و او را به حرکت و فعالیت درمی‌آورد، هر چند تا سر حد خودکشی پیش برود؛ در حالی که در عشق حقیقی، «خود» از دیدگاه عاشق ناپدید می‌شود (2).

علامه در پایان بحث‌های عمیق و راه‌گشا از نظر علمی _ کاربردی می‌نویسد:

مذهب، یعنی عرفان در ارتباطات چهارگانه و شئون آنها. عرفانی که نتواند این ارتباطات را تفسیر کند و تکلیف سالکان راه حق را درباره آنها توضیح بدهد، عرفان مجازی است که نام دیگر آن عرفان منفی می‌باشد. مذهبی که نتواند عرفان مثبت را در تفسیر ارتباطات مزبور بر مبنای عقل سلیم و وجدان پاک شهودی و

دیگر منابع اسلامی با خود هماهنگ سازد، جز تخیلات پوچ و مقداری حرکات و سکنات که عنوان عبادات به خود گرفته اند و همچنین

1- عرفان اسلامی، ص 185.

2- عرفان اسلامی، ص 185.

ص: 439

توجیه رفتار بر مبنای اصول ثابت نشده، چیزی نخواهد بود (1).

علامه جعفری با درک و درد خاصی در بسیار از نوشته هایش به تبیین عرفان اصیل اسلامی و نقد عرفان‌های غیر اصیل، وارداتی و من درآوردی پرداخته و ابعاد هر کدام از عرفان‌های حقیقی و مجازی یا مثبت و منفی را تفسیر کرده است.

کتاب خودشناسی، تکامل و عرفان که از سوی محمدرضا جوادی گردآوری، تنظیم و تلخیص شده، در واقع بحث‌های عرفانی علامه جعفری را در ترجمه و تفسیر نهج البلاغه جمع‌آوری کرده و به ویژه اصول بنیادین عرفان مثبت اسلامی را مطرح ساخته است (2).

بنابراین، مطالعه و تأمل در آثار و آرای عرفانی علامه جعفری، از جمله کتاب عرفان اسلامی، جلد چهاردهم ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، و نقد و تفسیر و تحلیل مثنوی معنوی، می‌تواند ما را در شناخت عرفان و عارفان اسلامی و سپس نقد و ارزیابی عرفان‌های کاذب و عارف‌نمایان بسیار یاری رساند، تا گرفتار گرداب جهالت و غفلت و انحراف و دره هولناک تحجر و تحریف و التقاط‌اندیشی نشویم.

6. حیات عارفانه امام علی علیه السلام

6. حیات عارفانه امام علی علیه السلام

این کتاب، نوشته آیت الله جوادی آملی است که تبیین، تفسیر و توصیف جنبه‌های گوناگون شخصیت علی علیه السلام را با رویکردی عرفانی و قلمی برهانی نوشته، تا عرفان ناب و عارف حقیقی را در آینه وجود امام عارفان، قبله شاهدان و اسوه سالکان پدیدار سازد و معیار جامعی از نظر مفهومی و معرفت‌شناختی،

و

- 1- عرفان اسلامی، صص 194 و 195.
 2- نک: خودشناسی، تکامل و عرفان، صص 159 _ 215.

ص: 440

مصدیقی و پدیدارشناختی فراروی جویندگان صادق عرفان و سلوک عرفانی و تشنگان وادی معرفت و معنویت قرار دهد که از محکم محکمت است، تا همه متشابهات ساحت عرفان در پرتو و پناه آن تأویل و تفسیر شود.

این کتاب، از خامه توانای حکیم متألّه، فقیه برجسته، مفسر قرآن کم‌بدیل، عالم آگاه به زمان و خبیر و عارفی سترگ تراوش کرده که سطر سطر کتاب، دربردارنده معارف عمیق و آموزه های دقیق و بینش‌زا و بصیرت‌آفرین است؛ چه اینکه عرفان ناب را از راه شخصیتی که آیت کبرای خداست، به تصویر کشیده و کتاب را در فصل های شش‌گانه به شرح ذیل تدوین کرده است:

فصل یکم، «حیات و علم»: تبیین حیات و پیوند آن با اندیشه و انگیزه آدمی، تقسیم علم به حصولی و حضوری و راهیابی خطا در علم حصولی، میزان سنجش معلوم‌های حسی و ارزیابی مراتب معرفت، مباحث این فصل را تشکیل می‌دهد.

فصل دوم، «تفاوت عرفان با کلام و حکمت»: امتیاز عرفان بر علوم دیگر از نظر روش، جایگاه حیات عارفانه و سنجش آن با حیات حکیمانه، نقش ابزاری برهان برای عرفان و محدودیت عقل در ارزیابی معارف در این فصل بررسی شده است.

فصل سوم، «جهان‌بینی عارفانه امام علی علیه السلام»: در این فصل، با استفاده از آیات قرآن و استمداد از سنت معصومان علیه السلام، اثبات شده که جهان‌بینی امام علی علیه السلام عارفانه، یعنی شهودی و حضوری بود، نه حکیمانه و متکلمانه، یعنی حصولی.

فصل چهارم: «سیره و سنت عارفانه امام علی علیه السلام»: بر پایه شهودی بودن جهان‌بینی امام علی علیه السلام، در این فصل اثبات شده که سیرت و سنت آن امام در شئون گوناگون، مانند دعوی، عبادت، دعا، دعوت و تولی و تبری شاهدانه بود.

ص: 441

فصل پنجم: «حیات عارفانه امام علی علیه السلام از منظر اهل بیت علیه السلام»: بهترین مُعرفان حیات شاهدهانه علوی، اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام هستند. از این رو، با استعانت از سخنان آن بزرگواران، حیات عارفانه امام علی علیه السلام اثبات و بررسی شده است.

فصل ششم: «حیات عارفانه امام علی علیه السلام از منظر رجال علمی»: برخی سخنان مُعرفان بشری درباره امام علی علیه السلام چونان کلینی، صدر المتألهین، ابو علی سینا، جاحظ بصری، احمد بن حنبل، خلیل بن احمد و ابن ابی الحدید در این فصل بررسی شده است.

علامه جوادی آملی از بزرگان علمای حوزه علمیه و اسلام‌شناسان کم نظیر، و مدرس برجسته حکمت، عرفان، تفسیر و فقه هستند و سال‌ها کتب قویم و صحف رسین در حوزه «عرفان نظری» را تدریس و شرح و تفسیر نموده است. توجه و مطالعه آثار نوشتاری و گفتاری استاد، برای اصحاب معرفت عرفانی و سلوک معنوی مغتنم است.

با نیم‌نگاهی به کتاب شمس الوحی تبریزی در بحث راجع به عرفان علمی و عملی علامه طباطبایی رحمه الله بیندازیم، می‌بینیم که چگونه استاد در صدد تبیین عرفان صائب و صادق از چهره انسان صالح و شاگرد مکتب علوی بر آمده و آیات و روایات را منبع اصلی تبیین و تصویرسازی عرفان ناب اسلامی قرار داده است و راه‌های گریز از عرفان‌های دروغین و معرفت‌های عرفان‌نما، التقاطی و تجددگرایانه و عرفان‌های صوفیانه و درویشی را نشان داده است. ایشان حتی در برخی از پیام‌های خود به کنگره‌ها و همایش‌های عرفانی، هوشمندان نسل جوان تشنه معارف شهودی را رهبری و راهنمایی کرده است (1).

1- نک: سروش هدایت، ج 1، صص 155 _ 168، 252 _ 272 و ج 2، صص 89 _ 100، 133 _ 153، 291 _ 308 و ج 3، صص 32 _ 50، 75 _ 90 و ...

ص: 442

که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

(راه عرفان واقعی از تمام مقاطع راه معرفت‌شناسی جداست و تحت هدایت و حمایت معرفت‌و حیانی است که سلطان علوم و ملکه معارف ممکن است (1)).

(بنابراین، عرفان را که یک گرایش عملی منتهی به بینش شهودی است، باید تحت «ولایت وحی» توجیه نمود و بر آن اعتماد کرد و به آن استناد نموده و به سوی آن گروید(2).

(تفاوت مهم اخلاق و عرفان عملی آن است که محور اخلاق، تحصیل فضیلت انسانی مانند عدل، صدق، امانت، ایثار و احسان است و مدار عرفان عملی، تحصیل شهود اسمای حسنای الهی و مظاهر آن، از قبیل بهشت و دوزخ و فرشتگانی است که بر مستقیمان در توحید فرود می آیند(3).

(حضرت فاطمه علیها السلام، با سیره رایج و سنت معصومانه دارج خود، اسوه همگان بوده و هست، لیکن در رفتارهای خاص خویش، قدوه صنف مخصوص است. مثلاً در سیر درونی و ذکر، اسوه عارفان شاهد و در اندیشه و فکر ذهنی، قدوه حکیمان و متکلمان و فقیهان و صاحبان فنون دیگر است(4).

علامه با معرفی مرحوم میرزا علی آقا قاضی به عنوان «چهره شاخص سیر و سلوک صالحانه عصر اخیر(5)»...نوشته است:

عرفان در اسلام خاص، یعنی اصول و فروع دینی که توسط حضرت ختمی مرتبت نازل شد، مطابق شریعت غرّای نبوی است که به صورت قرآن حکیم و عترت طاهرین تجلی دارد و عقل استدلالی که منزّه از قیاس و خیال و گمان و وهم است، چراغ صراط دین است تا با آن سراج این صراط دیده و پیموده

1-سروش هدایت، ج 2، ص 90.

2-سروش هدایت، ج 2، ص 93.

3-سروش هدایت، ج 2، ص 96.

4-سروش هدایت، ج 2، ص 157.

5-سروش هدایت، ج 2، ص 291.

ص:443

شود؛ چه اینکه شهود ناب که محصول تزکیه نفس برابر شریعت است و نتیجه آن مطابق با احکام مآثور و سنت معصومان علیه السلام است، در حد خود برای شاهد امین معتبر است. ... درباره عرفان صحیح که محصول تهذیب روح از راه حجت شرعی است، می توان گفت که هرگز دستورهای شریعت، مباین مشهودات حتمی که منزّه از اضغاث احلام و مبرای از هواجس نفسانی و مصون از القاهای

شیطانی است، نخواهد بود و اف بر عرفان‌نمایی که مکشوف‌های آن مخالف رهنمودهای قرآن و عترت باشد (1).

(هماهنگی شعور و شور، عرفان و برهان در فنای قرآن، سهم تعیین‌کننده‌ای در تعدیل جناح علم و عمل، و در تسریع پرواز مرغ باغ ملکوت از سکوی ناسوت تا اوج عروج جبروت خواهد داشت (2).

(روشنند بودن عرفان را از حدیث معروف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله «من اخلص لله اربعین يوماً فجز الله ینابیع الحکمه من قلبه (3)» که در جوامع روایی فریقین آمده است، می‌توان استنباط کرد؛ زیرا حکمت که خیر کثیر است، در مدرسه اخلاص فراهم می‌گردد و کوثر معرفت از چشمه زلال خلوص می‌جوشد (4).

(اساس عرفان، بر وحدت شخصی وجود و کثرت‌زدایی از حریم آن است؛ خواه به نحو تباین و خواه به طور تشکیک و خواه به سبک وحدت وجود و کثرت موجود، و فرق عمیقی بین «لا بشرط مقسمی» که مشهود عارفان و اصل است و «بشرط لا» که مفهوم حکیمان عاقل است، وجود دارد (5).

(وحدت شخصی وجود، محصول ریاضت‌های مجاهدان نستوه جهاد اکبر است که نه تنها پخته‌اند، بلکه سوخته و گداخته‌اند (6).

1-سروش هدایت، ج 2، صص 301 و 302.

2-سروش هدایت، ج 3، ص 254.

3-بحار الانوار، ج 67، ص 24.

4-سرچشمه اندیشه، ج 5، ص 24.

5-سرچشمه اندیشه، ج 5، ص 36.

6-سرچشمه اندیشه، ج 5، ص 59.

ص: 444

(برای صیانت آسمان عارفان از عروج کاذبانه کسی که «نهاد دام و سرحقه باز کرده»، همواره عارفان و اصلی چون سید حیدر آملی رحمه الله به عنوان حرس الهی پاسداری می‌نماید، تا هرگز سیئات مدعیان دروغین، به حسنات سالکان واصل نیامیزد و آنان که «هزار نکته باریک‌تر از مو» را شکافتند و یافتند و ساختند و پرداختند، به جرم داعیه‌داران قلندری که تنها گواه عرفان آنان، گیسوی

درازشان است، مورد بی مهری قرار نگیرند و تشنه کامان زلال را از زادراه این پرهیزکاران پر محتوا و بی ادعا محروم نکنند(1).

علامه جوادی آملی، اگرچه فرق فاحشی میان سلوک اخلاقی و سلوک عرفانی می بیند، ولی سلوک اخلاقی در اخلاق عملی را، مقدمه واجب سلوک عرفانی یا عرفان عملی برمی شمارد و طفره را در این طی مقامات اخلاقی و رسیدن به ساحت عرفان و سپس سلوک عرفانی، طبق برهان عقلی و تجربیدی محال می داند. به همین دلیل، «فن اخلاق» را برای پرورش مجاهد نستوه، «جهاد اوسط» و فن عرفان را برابر پرورش سلحشور مقاوم «جهاد اکبر» معرفی می کند(2). به همین وزان، مباحث فلسفه اخلاقی، علم اخلاقی و اخلاق را به صورت نظاممند مطرح می کند(3). و سپس اخلاق را از دیدگاه فارابی و ابن سینا مورد بررسی قرار می دهد(4) تا مقدمه بحث از «مقامات عارفان» و تفسیر دقیق و عمیق آن در نگاه ابن سینا فراهم سازی شود و سیر و سلوک عارفان را در مراحل مختلف ابتداء، اوسط و انتها بررسی کند و همه آنها را در پرتو و مسیر شریعت تحلیل نماید و بفرماید:

اگر تهذیب و تزکیه، بر خلاف مسیر شرع باشد، چنین ریاضتی باطل است؛

1- سرچشمه اندیشه، ج 5، ص 70.

2- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص 26.

3- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، صص 21 _ 279.

4- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، صص 273 _ 279.

ص: 445

یعنی سیر و سلوک، جز با انجام واجبات و مستحبات از یکسو و ترک محرمات و مکروهات از سوی دیگر، قابل قبول نیست و بازدهی هم ندارد(1).

آنگاه به گزارش شیرین و دل نشین بر پایه حکمت و عرفان و معارف و حیانی از رساله الطیر ابن سینا بپردازد، تا نوبت به طرح تحول علم اخلاق در اندیشه های صدر المتألهین برسد و بحث حرکت جوهری و ملکات وجودی انسان بر محور آرای ایشان تبیین اجمالی گردد(2).

علامه با اهتمام به بحث های فلسفی اخلاق و اخلاق فلسفی، اخلاق نقلی و عرفانی را نیز در بحث های موانع نظری و عملی سیر و سلوک، با تکیه بر آیات و

احادیث بسیار جالب، جاذب، ژرف و کاربردی مطرح فرمود (3) تا بتواند مقامات عارفان و مراحل و سیر و سلوک آنان را، این بار بر محور اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی، بسیار متین، معقول و با ادبیات نوآمد بررسی کند (4).

به هر حال، عرفانی که علامه جوادی آملی معرفی می کند، دارای ویژگی های ذیل است:

1. عرفان قرآن مدار و وحی محور است؛ (5)

2. عرفان مبتنی بر معرفت نفس، مراقبت نفس و محاسبت نفس است؛ (6)

3. تزکیه نفس، تذکیه عقل و تضحیه نفس؛ (7)

- 1- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، ص 295.
- 2- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، صص 323 _ 327.
- 3- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 21 _ 219.
- 4- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 223 _ 412.
- 5- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 3، ص 129، ج 17، ص 111؛ دین شناسی، ص 82؛ حق و تکلیف، ص 131؛ سروش هدایت، ج 3، ص 254، ج 2، صص 301 و 302.
- 6- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 15، صص 15، 39 و 42؛ علی بن موسی الرضا والقرآن الحکیم، ج 1، ص 196؛ تفسیر موضوعی، ج 2، صص 13، 198 _ 190 و 161 _ 168، ج 4، ص 281؛ تسنیم، ج 5، صص 472 _ 482.
- 7- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 68 _ 71، 190 _ 209، 290 _ 294، ج 10، صص 201 _ 209؛ شمس الوحی تبریزی، صص 283 _ 287.

ص: 446

4. شهود فقر ذاتی؛ (1)

5. حجاب زدایی که مهم ترین آن «حجاب خود» است؛ (2)

6. عبودیت گرایی که روح حاکم بر عرفان عملی است؛ (3)

7. توحید محوری؛ (4)

8. شریعت محوری (5).

و اینک بندهایی از کتاب حیات عارفانه امام علی علیه السلام:

* عرفان نظری که در آن عصاره مشهودهای عارف به زبان برهان ارائه می گردد، در قله هرم علوم استدلالی قرار دارد و فن عرفان عملی ورود در میدان نبرد اکبر، یعنی جبهه گرم و نفس‌گیر مبارزه بین عقل و قلب، بین حکمت و عرفان، بین معقول و مشهود و بین فهمیدن و دیدن است (6).

* علی بن ابی‌طالب علیه السلام که خود عمود دین است، نماز را که مصداق دیگری از عمود دین است، شهود الهی و زیارت معبود می داند. کسی که به زیارت جمیل محض نایل می شود، هرگز خود را نمی بیند؛ چه رسد به شهود خود. قهراً موجودات دیگر در منظر او در محاقند.

چنین عارف شاهدهی، نه سوداگرانه خدا را می‌پرستد، و نه بردگانی او را عبادت می کند، بلکه آزادانه وی را می‌پرستد، به طوری که نه تنها از هر چه رنگ تعلق دارد، آزاد است، بلکه از هر چه صبغه «تعین» دارد، حرّ است (7).

- 1- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، ص 287.
 2- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 10، صص 202 و 207 _ 209 و 260، ج 11، صص 55 و 56 و 287 _ 411.
 3- نک: ادب فنای مقربان، ج 2، صص 394 _ 413.
 4- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 17، ص 470، ج 11، ص 223؛ تسنیم، ج 1، صص 487 _ 488.
 5- نک: تفسیر موضوعی، ج 10، ص 295؛ دین شناسی، صص 66 _ 74.
 6- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص 59.
 7- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص 63.

ص: 447

* برای سالک ساعی، شرایط فراوانی است که برخی از آنها اوصاف پنج گانه معروف است؛ صمت، جوع، سهر، عزلت و دوام ذکر:

صمت و جوع و سهر و عزلت و زکری به دوام

ناتمام جهان را کند این پنج تمام (1)

* کسی که آیت و وسمه صدیقین را دارد به حیات عارفانه زنده است. چنین شخصی، توان احیای مآثر و آثار خدا و پیامبر او را دارد و از آسیب هرگونه عیب و نقص اخلاقی منزه است. از این رو، قلب او هم‌اکنون در بهشت به سر می‌برد و بهشتی است و اعضا و جوارح او، به انجام وظایف فردی و اجتماعی خود مشغول است (2).

* چون عرفان ناب، سلطان کمال‌های علمی و عملی دیگر است، لذا با سنت و سیرت جامع آن حضرت علیه السلام، تغذیه علمی و عملی همه علاقه‌مندان به معارف الهی تأمین خواهد شد؛ زیرا هر کمال برتر، همه مزایای مادون خود را دارد، ولی مزیت کمال برتر از خود را ندارد. حیات متکلمانه یا حکیمانه، گرچه توان تأمین نیازهای علمی و عملی عابدان، زاهدان و... را دارد، لیکن قدرت رفع نیاز عارفان را ندارد، ولی حیات عارفانه، توان تأمین همه نیازهای مزبور را داراست. از این رو، علی بن ابی‌طالب علیه السلام در این باره به عنوان اصل جامع چنین فرمود: «إِنِّي لِمَنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُوهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ سِيْمَاهُمْ سِيْمَا الصَّادِقِينَ وَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ، عَمَّارُ اللَّيْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ، مُسْتَمْسِكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ، يُحْيُونَ سُنْنَ اللَّهِ وَ سُنْنَ رَسُولِهِ، لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ لَا يَغْلُونَ، وَ لَا يُفْسِدُونَ، قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ (3)».

1- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص 72.

2- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص 75.

3- نهج البلاغه، ح 192؛ حیات عارفانه امام علی (ع)، ص 74.

ص: 448

علامه جوادی آملی در هر فرصتی در بحث‌های تفسیری، حکمی، عرفانی، کلامی، فقهی، حدیثی و حتی مباحث فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، همه هم‌خویش را تبیین، تحلیل و تحلیل معارف قرآن و اهل بیت علیه السلام نهاده و عرفان ناب اسلامی را که از معارف بلندمرتبه و عمق‌مدار است، بایسته و شایسته طرح و تحلیل می‌کند و به پرسش‌ها و شبهات، به صورت مستقیم و غیرمستقیم پاسخ می‌دهد و به دلالت‌های مطابقی، تضمینی و التزامی، مبانی معرفت‌شناختی و

معیار شناختی عرفان قرآنی _ اهل بیته (1) و معارف عرفانی _ جهادی _ حماسی را که عقلانیت گرانه و عدالت گسترانه بود، در ثوب و صحابت قیام کربلایی و نهضت عاشورایی (2) و مباحث سیر و سلوک و هدایت گرانه را در بحث های عمومی (3) نشان داده است. ایشان، امام خمینی رحمه الله را به عنوان حکیم عارف و فقیه سالک الی الله و واصل، که جامع غیب و شهود و اسوه سالکان و عارفان از شاگردان مکتب قرآن و عترت علیه السلام است، معرفی و سیره عرفانی او را تبیین و توصیه می کند (4).

7. سلوک عرفانی در سیره اهل بیت علیهم السلام

7. سلوک عرفانی در سیره اهل بیت علیهم السلام

این کتاب، تراوش یافته قلم فقیه و ارسته، آیت الله شیخ حسین بحرانی است که علامه سید محسن امین درباره اش نوشته: «الشیخ حسین بن علی بن صادق البحرانی عالم فاضل اخلاقی من متأخری المتأخرین من فقهاء النجف و علمائها فی الحدیث و الرجال و العرفان (5)». ایشان از معاصران عالم ربانی و فقیه

1- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 13، صص 112 _ 115 و 117 _ 127.

2- نک: حماسه و عرفان.

3- نک: نسیم اندیشه، ج 1، صص 109 _ 177.

4- نک: بنیان مرصوص، صص 37 _ 173.

5- اعیان الشیعه، ج 27، ص 40.

ص: 449

صمدانی، ملامحمد مهدی نراقی صاحب کتاب والای اخلاقی، جامع السعادات است.

کتاب یادشده را حجت الاسلام دکتر علی شیروانی ترجمه روان و دلپذیر کرده و همو در ابتدای کتاب نوشته است آیت الله العظمی بهجت که از مجتهدان عارف و عارفان مجتهدند، «کتاب را نیکو شمرده و خواندن آن را به دوستان توصیه کردند (1)». نیز نوشته است:

در این رساله، نکات و ظرایفی بیان شده است که در راه تقرب به خدای سبحان و رسیدن به کعبه مقصود و دستیابی به سعادت دو جهان، چون کلیدهایی است که به راحتی درهای بسته را می‌گشاید. ... در این رساله، راه‌هایی که ائمه هدی علیه السلام برای جلب محبت و رضای الهی بیان کرده‌اند، استخراج و تبیین گردیده است. از این روست که علامه بزرگ سیدحسن صدر اعلی الله مقامه به این رساله علاقه فراوانی داشت و می‌فرمود: «ما رأیت کلاماً احسن من کلامه فی باب الاخلاق، اللهم الابیانات جمال السالکین السید رضی الدین علی بن طاووس؛ (2) در زمینه مسائل اخلاقی، کلامی نیکوتر از کلام او نیافتم، مگر گفته های سید بن طاووس (3)».»

این کتاب در 156 صفحه و قطع وزیری منتشر شده است و غیر از پیشگفتار و مقدمه مؤلف، یازده مطلب درباره نیاز به تهذیب اخلاق، اهمیت فراگیری علم اخلاق، سعادت ابدی انسان، هدف آفرینش، برخی از راه‌های تقرب به خدای متعال، موقعیت انسان در نظام هستی (عرضه اعمال بر پیامبر و ائمه علیه السلام و آثار اعمال)، راه سلوک به سوی خدا، چگونه رهرو راه خدا باشیم؟، سه خصلت که کمال ایمان منوط به آن است (وفای به عهد، احسان بدون چشم داشت و ترجیح دیگران بر خود)، خشنودی از مقدرات الهی، توکل،

1- سلوک عرفانی در سیره اهل بیت (ع)، ص 7.

2- الذریعه، ج 1، ص 382.

3- سلوک عرفانی، صص 10 و 11.

ص: 450

تفویض، تسلیم و درجات اهل ایمان، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

اکنون، به چند نکته که برگرفته از متن کتاب و گزینش شده از آن است، اشاره می‌کنیم:

* از همه راه‌ها آسان‌تر و نتیجه بخش‌تر، حسن ظن به خداوند است؛ چرا که رفتار خداوند با بندگانش، متناسب است با گمان‌های آنان نسبت به وی (1). ...

* هر کس از کسی بترسد، از او می‌گریزد، مگر آن کس که خوف خدا را در دل دارد که «به سوی او» می‌گریزد. پس اگر پناه به خدا آوردی به آنچه امام صادق علیه السلام از پیامبر روایت نموده است، گوش فرا ده که خداوند می‌فرماید: اگر

بر قلب بنده ام اطلاع یافته، بدانم در طاعتش خالص بوده و همش طلب رضایت الهی است، او را دریافته، متولی زندگی او می‌شوم(2).

* گمان مبر که راه تقرب به سوی خدا، منحصر به عبادت‌های معروف است، مانند: نماز، روزه، تلاوت قرآن، آموختن و آموزش، خواندن دعاها و زیارت‌ها؛ به گونه ای که هر کار دیگری، بیهوده و موجب تضییع عمر به حساب آید، چنان‌که بسیاری از برادران صالح ما می‌پندارند. این پنداری نارسا و ناشی از مشتبه شدن امور است. بدان که مقصود اصلی شارع از مکلفین، تقویت بصیرت ایشان است، تا او را با بینش کامل و آگاهی کافی اطاعت کنند(3). ...

* مرحوم عالم ربانی، شیخ حسین بحرانی در بحث چگونه رهرو راه خدا باشیم؟ با استفاده از هدایت‌های راهنمایان این راه، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاکش علیه السلام، اموری را توصیه کردند که خلاصه اش عبارت است از:

1- سلوک عرفانی، ص 34.

2- سلوک عرفانی، ص 53.

3- سلوک عرفانی، ص 64.

ص: 451

1. اینکه بداند تمامی خیر نزد خداست. پس تنها از او بخواهد و از دیگران چیزی طلب نکند و معاشرت با مردم نیز برای جلب رضایت خدا باشد.

2. حقوق مردم را به خاطر خداوند رعایت کند که رعایت آنها، رعایت حق خداوند است. پس حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان را رعایت کنیم. حق قرآن، مسجد، عالم دینی و... را رعایت نماییم.

3. اینکه به خاطر انس با خداوند از مردم در هر اس باشی؛ زیرا بر انسان خردمند لازم است به کار خود پردازد، زبانش را حفظ نماید، مردم زمان خود را بشناسد(1). ...

ایشان بر اساس حدیثی از امام رضا علیه السلام، داشتن سه خصلت را که کمال ایمان منوط به آن است، توصیه کرد: خصلت‌ها و روش‌های که از خدا، پیغمبر

و امام باید آموخت و بیان کرد: خصلت برگرفته از خدا همانا رازداری و روش پیغمبر، خوش رفتاری با مردم و ویژگی و روش امام، صبر در تنگ دستی و پریشان حالی است (2).

آنگاه به سنت هایی از پیامبر اسلام بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام اشاره کرد که عبارتند از:

الف) وفای به عهد؛

ب) احسان بدون چشم داشت؛

ج) ترجیح دیگران بر خود (3).

مرحوم بحرانی سپس نکات ارزشمندی درباره خشنودی از قضای الهی و رضا به داده های حضرت حق سبحانه را بر محور سنت و سیره معصومان علیه السلام

1- سلوک عرفانی، صص 73 _ 89.

2- سلوک عرفانی، صص 91 _ 110.

3- سلوک عرفانی، صص 110 _ 114.

ص: 452

طرح و آنگاه مقامات توکل، تفویض و تسلیم را شرح و تفسیر می کند (1).

کتاب یادشده، با استفاده از منبع زلال قرآن کریم و آموزه های وحیانی _ آسمانی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و معصومان علیه السلام، نکات بسیار مهمی در سلوک اخلاقی و تمهید مقدمات سلوک عرفانی در بردارد و رساله ای مختصر، ولی تأثیرگذار است. کتابی که در صدد ارائه:

الف) بصیرت به خود و خدا؛

ب) آگاهی از حقوق الهی، حق پیامبر و امامان علیه السلام، مؤمنان و انسان ها؛

ج) وظایف فرد در برابر خدا، د) اسوه گیری از سیره عملی انسان کامل مکمل معصوم علیه السلام؛

ه) عبودیت الهی و تسلیم خدا بودن و راضی به مقدرات الهی شدن و... برآمده است تا نفس انسان را پاک کند و آماده پذیرش معارف الهیه و انوار ربوبیه و الطاف باری تعالی نماید.

امید است مطالعه و تأمل در این کتاب، فضای روحی و افق معرفتی _ معنوی خاصی را به روی سالکان طریق اخلاق و عرفان باز کند.

8. طریق عرفان

8. طریق عرفان

این کتاب، ترجمه و شرح رساله الولایه فیلسوف عصر، عارف شریعت گرا، فقیه فرزانه و مفسر بزرگ و برجسته قرآن کریم، علامه طباطبایی است که سفرنامه سلوکی و رهاورد عرفانی آن حکیم متأله و سالک واصل به شمار می آید.

کتاب یادشده را انتشارات بخشایش با ترجمه نسبتاً مطلوب و روان صادق حسن زاده، با تقریظ علامه آیت الله حسن زاده آملی در 221 صفحه سال 1381 منتشر کرده است که در چاپ دوم، مقدمه مترجم نیز بر آن افزوده شد و از

1- سلوک عرفانی، صص 128 _ 153.

ص:453

استقبال خوب تشنگان وادی معرفت عرفان و سلوک معنوی بهره مند گشته و اینک چاپ های متعدد یافته است.

9. رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب

9. رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب

نوشته علامه آیت الله سیدمحمدحسین حسینی تهرانی است که اساس نخستین دوره از درس های اخلاقی و عرفانی حضرت علامه سیدمحمدحسین طباطبایی رحمه الله در سال های 1368 _ 1369 هـ _ ق در حوزه علمیه قم است که به قلم علامه تهرانی تحریر شده و به روح استاد شهید مطهری هدیه گشته است.

این کتاب در 156 صفحه از سوی انتشارات علامه طباطبایی مشهد مقدس، بارها چاپ شده و همواره مورد توجه عالمان دینی، عارفان و شاگردان سلوکی _ عرفانی و علاقه‌مندان بحث‌های سلوکی _ معنوی قرار گرفته است.

کتابی است با مقدمه عالمانه، دلپذیرانه و بسیار مفید علامه تهرانی که به بحث از: معرفت اجمالی و طرح کلی سلوک الی الله؛ شرح تفصیلی عوالم مقدم بر عالم خلوص، شرح اجمالی طریق و کیفیت سلوک الی الله و شرح تفصیلی آن پرداخته و شرایط بیست و پنج‌گانه لازم را برای سلوک به بحث گذاشته است. اگر چه کتاب از ژرفا و ادبیات بسیار قوی و عمیق و روان بر خوردار است، ولی مطالعه بدون استاد آن، چه‌بسا برای مبتدیان و میانه‌حالان قابل توصیه نباشد. کتابی است بسیار تأثیرگذار و آمادگی دهنده از نظر ذهنی و ضمیری و روحی، اما توصیه می‌شود در محضر عالمی عامل و سالکی عرفان‌شناس درس گرفته شود تا فواید آن صد چندان گردد.

10. مقالات

10. مقالات

این کتاب در سه جلد تهیه شده است. جلد اول آن، به مبانی نظری تزکیه در 351 صفحه با بحث‌هایی پیرامون: چه بوده ایم؟ چه گشته ایم؟ چه می‌توانیم

ص: 454

باشیم؟ افاضات، اشراقات و اشارات ربوبی، ظهور و تجلیات انوار، مکاشفات و مشاهدات، تجلیات و شهود و فناء می‌پردازد. جلد دوم، طریق عملی تزکیه را در قالب بحث‌هایی چون یقظه یا جذب ربوبی، توبه و مراتب و مراحل آن، تطهیر باطن و نحوه توبه از رذایل، حب دنیا، حرص بر اکل و شرب، خواب، نکاح، تکلم بی فایده، حب مدح و ثنا، آرزوها، غرور و اغترار، غضب، سوء خلق، عجب، ریا، حزن و تألم برای دنیا، سستی و کسالت و بطالت، حسد و بحث‌های پیرامون فضایل اخلاقی و توبه از رذایل را در 315 صفحه بررسی می‌کند. جلد سوم یا بخش دوم طریق عملی تزکیه نیز پیرامون طلب و مجاهدت، مراقبه و مراتب آن در بیست امر که ده امر مرتبه اول مراقبه و ده امر مرتبه دوم مراقبه و دارای نکات بسیار سازنده و روشنگر در 412 صفحه از سوی حضرت استاد محمد شجاعی به وسیله انتشارات سروش سال 1364 چاپ و نشر یافته، با استقبال بسیار خوبی مواجه شد و چاپ‌های متعدد یافت.

مطالعه این کتاب بصیرت‌بخش، سازنده، راه‌گشا و کارآمد، در عرصه معرفت به مبانی و مؤلفه‌های سیر و سلوک اخلاقی _ عرفانی و فهم پیچ و خم‌های عبور از حجاب‌های ظلمانی و نورانی است؛ زیرا در نوشتن آن، از آیات قرآن و احادیث و آموزه‌های بزرگان عرصه سیر و سلوک و تجربیات عرفانی به خوبی هر چه تمام‌تر بهره گرفته شده است.

11. انسان و قرآن

11. انسان و قرآن

کتابی از استاد حسن زاده آملی در 242 صفحه که از سوی انتشارات الف‌لام. میم سال 1383 به زیور طبع آمده است؛ اگر چه پیش از این، از سوی انتشارات الزهراء نیز منتشر شده بود. کتابی است درباره موقعیت قرآن در تبیین

ص: 455

همه معارف و تأمین نیازهای انسان در همه عرصه‌های هدایت، سعادت و کمال، پیرامون جدایی‌ناپذیری قرآن، عرفان و برهان _ با قرائتی که علامه از برهان (حکمت) و عرفان دارند و برهان حقیقی و شهود کشفی را معاضد یکدیگر دانسته اند _، راه‌های درک و دریافت معارف الهی و اعتلای انسان به فهم خطاب محمد صلی الله علیه و آله، آیات قرآن و درجات بهشت و انسان، فرق بین قرآن و فرقان، موازین پنجگانه علوم و عقاید، ادب انبیا و اولیا، رؤیت و تمثیل، قرآن سفره خداست، قرآن و لیل‌القدر و ... در این بحث‌های شیرین، عمیق و دل‌نشین، از اندیشه و آرای ابن سینا، ملاصدرا، میرداماد، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه رفیعی قزوینی و ... نیز بهره‌های فراوانی جسته و مقالات ارزشمندی در تفسیر سوره والعصر، حروف مقطعه، سوره قدر و ... آورده شد.

در هر حال، کتاب به سبک و روش علامه حسن زاده آملی در تبیین نسبت «انسان و قرآن» نوشته شده، از وحی، عقل، روایات، عرفان و کشف بهره گرفته شده است.

این کتاب در جای خود بسیار ژرف و کارگشاست و اگر به کتاب لقاءالله علامه حسن زاده آملی ضمیمه شود و مورد مطالعه قرار گیرد، برای سیر و سلوک از دو جنبه نظری و عملی خاصی برخوردار است و راهنمای سودمند و سازنده

خواهد بود. از این رو، به نسل تشنه معرفت و سلوک عرفانی، مطالعه و تأمل در آن توصیه می شود.

12. ترجمه مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه

12. ترجمه مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه

یکصد موضوع عرفانی، اخلاقی، عبادی و اجتماعی منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام، از سوی آقای عباس عزیزی در 302 صفحه به وسیله انتشارات صلاه

ص: 456

سال 1382 منتشر و موضوعات صدگانه، در صد باب تنظیم شده است. کتابی است که بزرگانی چون سیدبن طاووس، شهید ثانی، ملامحسن فیض کاشانی، ملامهدی نراقی و امام خمینی آن را تأیید و برخی مطالعه آنرا توصیه کرده، بزرگانی چون میرزا جواد آقای تبریزی، محمدباقر مجلسی در کتاب های خویش از آن بهره برده، و حجت الاسلام والمسلمین محمد محمدی ری شهری نیز در میزان الحکمه به برخی از احادیث مصباح الشریعه اشاره کرده اند.

این کتاب، بسیار دلپذیر، آموزنده و هشدار دهنده است که امام خمینی در توصیه اش به سرکار خانم فاطمه طباطبایی نوشته است: «... و مصباح الشریعه که گویی از عارفی است که به نام حضرت صادق علیه السلام به طور روایت نوشته است، دل ها را مهیا می کند برای رسیدن به محبوب (1)». ... کتاب یاد شده را استاد شیخ حسین انصاریان نیز با عنوان عرفان اسلامی شرح و تفسیر کرده است.

13. روح مجرد

13. روح مجرد

این کتاب، اثری از علامه آیت الله سیدمحمدحسین حسینی تهرانی در شرح احوال عرفانی، زندگی توحیدی و معنوی مرحوم حاج سیدهاشم حداد است که از سوی انتشارات علامه طباطبایی منتشر شده و چاپ های متعدد یافته و در 813 صفحه و دوازده بخش تنظیم گشته است.

کتابی است که همراه با بحث از زندگی، حالات عرفانی، سلوکی و خاطره ها و کرامات مرحوم حداد، به مناسبت های مختلف، از بزرگان عارفان و سالکان و اولیاء الله یاد می کند و بحث های عمیق معرفتی، حکمی، تفسیری،

1- نامه های عرفانی امام خمینی، مجموعه آثار کنگره اندیشه های اخلاقی _ عرفانی امام خمینی، ج 1، صص 110 و 111.

ص: 457

اخلاقی و تاریخی _ اجتماعی را نیز با عمق خاص و ادبیات روان و جالب و جاذب نیز مطرح می کند، تا عرفان حقیقی و توحیدی و عارف راستین و شریعت-گرا نیز معرفی کرده باشد. نویسنده ضمن شرح زندگی پربرکت مرحوم حداد، به معرفی عرفان و عارفان اسلامی پرداخته و اصالت را به تبیین چیستی عرفان و سیر و سلوک داده و سپس یکی از مصادیق بسیار شایسته عرفان ناب قرآنی _ اهل بیته علیه السلام را معرفی کرده است. چنان که هم ایشان، در کتاب وزین مهر تابان به تبیین زندگی نامه علمی، عرفانی، اخلاقی و تفسیری علامه سیدمحمدحسین طباطبایی پرداخته و بحث های عمیقی از «معارف توحیدی» را عرضه داشته و مبانی، معیارها و شاخص های کشف و شهودها و کمال و کرامت های عرفانی را نیز تفسیر و تحلیل نموده است. به همین دلیل، در کتاب روح مجرد و مهر تابان، از جمله کتاب های قابل توصیه به نسل جوان و تشنه حقیقت و بلکه ضروری در مطالعات راهبردی _ کاربردی عرفان و سیر و سلوک شمرده می شود.

ناگفته نماند کتاب دانشده که تحلیلی بر احوالات عارف توحیدی مرحوم سیدهاشم حداد است و از سوی هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس در 307 صفحه و نه فصل سال 1386 به زیور طبع آمده است نیز، از همین شیوه استفاده کرده و بحث های مبنایی _ بنایی و معارف توحیدی _ ولایی بسیار خوبی را ارائه داده و به ویژه در فصل ششم، آیین دلبری، لزوم استاد کامل و ویژگی های آن را مطرح و بحث های عملیاتی و کاربردی خوبی را فراروی نسل جوان نهاده است.

از جمله کتاب های دیگری که در توصیف و تحلیل شخصیت عرفانی مرحوم سیدهاشم حداد به رشته تحریر درآمده، کتاب عارف شرق است که از

ص: 458

سوی آقای کریم فیضی در 219 صفحه و هشت فصل به وسیله انتشارات وحدت- بخش سال 1387 منتشر شد و دارای نکات محتوایی _ علمی، تحلیل معرفتی _ اخلاقی و سیر و سلوک مرحوم سیدهاشم حداد و خاطره های درس آموز و بصیرت‌زایی است.

کتاب‌هایی از این جنس که مبرای از صرف پردازش به کشف و کرامات، اذکار و اوراد بدون تحلیل و منهای معارف توحیدی هستند، شایسته سفارش به نسل تشنه معرفت و رندان تشنه لب شمرده می‌شود.

14. بحر خروشان

14. بحر خروشان

کتاب یاد شده، در شرح حال عالم ربانی، مرحوم سیدعلی قاضی از سوی حجت الاسلام حسین روحانی نژاد در 168 صفحه سال 1386 به اهتمام کانون اندیشه جوان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی وارد بازار کتاب شد و دارای سه بخش: زیست نامه، مکتب فکری علامه قاضی، و مکتب عملی و روش تربیتی مرحوم قاضی است.

این کتاب نیز دارای ویژگی‌هایی چون: بحث از توحید و ولایت، اسرار عرفانی، روش‌های تربیتی _ سلوکی در خصوص انسان مستعد کمال و مشتاق وصال، و ویژگی‌های سیر و سلوک مرحوم قاضی است که معیارهایی برای تشخیص عرفان و عارفان صادق از کاذب هستند و برای نسل جوان که با مبانی علمی _ نظری عرفان اسلامی آشنایی ندارند، بسیار سازنده است.

کتاب‌های فراوانی درباره شخصیت مرحوم قاضی نوشته و وارد بازار کتاب شده و اگر چه مفید و سازنده اند مثل: عطش، دریای عرفان و ...، ولی ساختار و نظام خاص معرفتی و متدلوژیک ندارند. از این رو، بایسته است کتاب‌های عمیق‌تر از بحر خروشان اما با ساختار علمی، محتوای معرفتی، دستورالعمل‌های

ص: 459

قابل اجرا و کاربردی و در عین حال تعریف شده و ناظر به مبانی و مؤلفه های عرفان راستین نوشته شود و در اختیار شائقان کوی کمال و وادی وصال قرار گیرد.

15. الهیه

15. الهیه

این کتاب از سوی هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس در سال 1384 و در 274 صفحه و دو بخش که بخش اول در هفت فصل و بخش دوم شامل مصاحبه ها، مکتوبات و... است، منتشر شد.

کتاب یاد شده همراه با تحلیل ها و خاطراتی از حالات عرفانی مرحوم آیت الله سیدمحمدحسن الهی طباطبایی، برادر بزرگتر علامه طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان است که عرفان در متن زندگی، عرفان مبتنی بر تعالیم قرآنی و آموزه های اهل بیته علیه السلام و عرفان پویا و پایا و کارآمد را نشان می دهد.

کتاب، حاوی نکات بسیار بدیع از آیت الله طباطبایی، میرزا علی آقا قاضی و دیگر بزرگان حوزه عرفان نظری و عملی است و به گونه ای شخصیت آیت الله محمدحسن طباطبایی را معرفی کرده که دسترس پذیر و الگوشونده برای جامعه اسلامی و نسل جوان عرفان گرا باشد. از این رو، از اخلاق فردی، خانوادگی، اجتماعی و کمالات عرفانی و فضیلت شخصیتی مرحوم طباطبایی بسیار دقیق و جاذبه دار سخن به میان آورده و کتابی شیرین، دل نشین، حیات بخش، معرفت-آموز و بیدارگر است.

16. در محضر لاهوتیان

16. در محضر لاهوتیان

کتاب یادشده، زندگی نامه، شرح احوال شیوه سلوکی، کرامات و خاطره هایی از مرحوم شیخ جعفر آقای مجتهدی است که در دو جلد، جلد اول 467 صفحه و

ص: 460

جلد دوم 520 صفحه به وسیله جناب استاد محمدعلی مجاهدی (پروانه) نوشته و از سوی مؤسسه انتشاراتی لاهوت در سال 1384 وارد بازار شده است.

این کتاب درباره سیر و سلوک، شیوه های سلوکی و سیره اخلاقی مرحوم مجتهدی، نقد مدعیان دروغین عرفان، رهنمودهای اخلاقی _ سلوکی، ولایی _ معرفتی و به ویژه، گفت‌وگوی عرفانی با طرح 214 سؤال و پاسخ ده تن از عرفای بلندآوازه شیعی است که می‌تواند بسیار سازنده باشد.

در کنار کتاب هایی که درباره شخصیت های عرفانی با صبغه اجتهادی در عرصه فقه و فلسفه، عرفان و تفسیر و حدیث بودند، مطالعه زندگی عرفانی شخصیتی چون مرحوم شیخ جعفر مجتهدی، که البته خوشه چین محضر بزرگان بوده است، برای عموم جامعه و جوانان، سازنده و نکته آموز است، که راه عرفان ولایی و سلوک توحیدی بسته نیست و هر انسان بیدار و پایداری، می‌تواند وارد این وادی حرارت‌بخش، عشق‌آفرین و قدسی شود، مشروط به اینکه از مدار قرآن و شریعت و محور روایات و ادعیه و محضر عالمان روشن‌ضمیر خارج نشود.

17. آئینه دار طلعت یار

17. آئینه دار طلعت یار

این کتاب که در اصل رساله دکترای تخصصی دکتر علی یار حسینی است، درباره سیره اخلاقی، علمی و عرفانی مرحوم آیت الله محمدعلی شاه آبادی، استاد عرفان حضرت امام خمینی رحمه الله است که از سوی انتشارات وثوق در شش بخش و 317 صفحه سال 1383 چاپ و نشر یافت.

در این کتاب، غیر از بحث زندگی‌نامه به صورت متعارف، درباره مقامات علمی _ عرفانی مرحوم شاه آبادی، ویژگی ها و روش های مبارزاتی و سپس کتاب شناسی توصیفی و نسبتاً تحلیلی و سرگذشت آثار چاپی و خطی آن

ص: 461

مرحوم، بحث های مفید و سازنده ای صورت گرفته و آنگاه از آموزه های عرفانی، دستورالعمل های اخلاقی _ سلوکی و نقش ایشان در پرورش روحی _ معنوی بنیانگذار انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران نیز بحث های لازم و مؤثری شده است.

کتاب‌هایی چون عارف کامل تهیه شده از سوی معاونت پژوهشی بنیاد فرهنگی شهید شاه آبادی نیز در 272 صفحه سال 1380 چاپ و نشر یافت که در سه فصل و بیشتر یاد و خاطره ها تنظیم شده است و البته سودمند خواهد بود. کتابی نیز با

عنوان فیلسوف فطرت از سوی علی حیدر مرتضوی و در 295 صفحه به صورت دفتر اول در پنج بخش و دفتر دوم حاوی مصاحبه ها سال 1386 به مناسبت بزرگداشت مقام حکیم عارف و فقیه مجدد، آیت الله العظمی میرزا محمدعلی شاه آبادی به وسیله پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و سازمان انتشارات آن چاپ و نشر یافت که در جای خود بسیار خوب و مفید است. اگر کتاب آرای عرفانی عارف حکیم آیت الله العظمی میرزا محمدعلی شاه آبادی در آثار امام خمینی رحمه الله را که به وسیله خانم منیره دشتبان و از سوی پژوهشگاه امام خمینی و انقلاب اسلامی در 225 صفحه سال 1386 و در سه بخش تنظیم، چاپ و نشر یافت و رساله علمی ایشان بوده است، ضمیمه کتاب‌های یادشده کنیم، به یقین، شناخت شخصیت علمی _ عرفانی و تحلیل مقامات معنوی مرحوم شاه آبادی بر محور اندیشه های شاگرد و الامقام ایشان، برای ما دل گشای و کارگشایتر خواهد بود؛ چه اینکه بحث های عرفان نظری و عملی با عمق ویژه ای مطرح شده است.

ناگفته نماند کتاب‌های فراوانی در خصوص شخصیت بزرگان عرفان و سیر و سلوک نوشته شده، مثل نشان از بی نشان ها، در کوی بی نشانان، سوخته و ...، که در

ص:462

جای خویش سازنده اند، ولی به دلایلی کتاب‌های یاد شده معرفی شدند. کتاب‌هایی که همراه با بررسی قصه ارباب معرفت، از نظام معرفتی نسبتاً مقبول، بحث های معارفی معقول، تحلیل های عرفانی و روش صحیح تر برخوردارند.

18. آفتاب و سایه ها (نگرشی بر جریان‌های نوظهور معنویت گرا)

18. آفتاب و سایه ها (نگرشی بر جریان‌های نوظهور معنویت گرا)

این کتاب به وسیله حجت الاسلام دکتر محمدتقی فعالی به وسیله نجم الهدی، در 416 صفحه و شش فصل منتشر شد و با استقبال بسیار خوبی از سوی نهادها، مراکز فرهنگی، دانشگاه ها و جوانان روبه‌رو گردید.

کتاب یادشده، عرفان‌های هندی سنتی و مدرن، عرفان امریکایی، عرفان مسیحی، یهود، معنویت های فرا علم و فراروانشناسی را معرفی می‌کند. کتاب در توصیف و معرفی جریان‌های نوظهور معنویت‌گرا بسیار موفق است، ولی به نظر می

رسد اگر چه نقدهای خیلی خوب و مفیدی دارد، نقدها کمرنگ اند و عمیق و همه-جانبه نیستند و شاید برای معرفی و زدن برشی به چنین جریان‌هایی خوب باشد، ولی به یقین کافی و کامل نیست. امید است نویسندگان محترم، کتاب‌هایی مستقل از هر کدام از جریان‌های عرفانی و نقدهای آنها را بنویسند و فراروی نسل روشنفکر و فرهیخته دانشگاهی و جامعه جوان ارائه کنند.

19. جریان‌شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور

19. جریان‌شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور

از سوی حجت الاسلام حمیدرضا مظاهری سیف در دو بخش فطرت در جغرافیای معرفت در سه فصل، و معنویت‌گرایی پست‌مدرن با پنج فصل در 399 صفحه از سوی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی سال 1387 چاپ و نشر یافته است.

ص: 463

کتاب یاد شده نیز به سهم خود، در معرفی و نقد جریان‌های جدید عرفانی و معنویت‌های نوپدید، سودمند است، ولی از خلأهای معرفتی-تحلیلی در جغرافیای علمی فرهنگ و کاستی‌هایی در نقد هر کدام از عرفان‌های دروغین یا شبه‌عرفان‌ها برخوردار است؛ اگر چه محور انتقادی آن از نظر کمی و کیفی، بیشتر و بهتر از برخی کتاب‌ها در این زمینه‌ها است.

به هر حال، کتاب با اشراف گروه اخلاق و تربیت و با پرسش‌های توصیفی-تحلیلی و پاسخ به آنها به رشته تحریر درآمده و پژوهش، پردازش و گزارش شده است و از این نظر امتیاز خاصی دارد.

20. قبیله حيله

20. قبیله حيله

این کتاب کوچک پالتویی، نگرش بر کارنامه مدعیان معنویت و مهدویت به ضمیمه بازخوانی پرونده چند مدعی است که به وسیله معاونت جامعه و نظام مدیریت سیاسی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در 216 صفحه سال 1387 یا 1429 ق منتشر شد.

کتاب از سه بخش فرقه ها، چیستی و چرایی، بازخوانی چند پرونده و اخبار ترکیب یافته که بخش اول در پنج فصل، بسیار خوب درباره تحریف ادیان آسمانی، تحلیلی از عوامل انحراف و زمینه شیوع فرقه ها، عرفان های بدلی، بررسی برخی فرقه های وارداتی و عرفان های بدلی (تصوف و مهدویت) کرده است که نکات علمی _ معرفتی همراه با ریشه یابی جریان ها، مکتب ها و فرقه های نوپدید داشته و دسته بندی ها و تقسیم بندی های روشن از آنها را ارائه داده، در مجموع از نظر فرهنگی _ تبلیغی، هشدارهای سازنده ای برای نسل جوان است.

در معرفی مجله ها باید گفت فصلنامه هایی چون آئین سلوک (شماره های

ص:464

یک تا دوازده)، کتاب نقد (شماره های 35، 39، 31، 45، 43، 46) که از سوی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی چاپ و نشر می یابد، مجله حوزه (شماره 120 ویژه جریان شناسی عرفانی) که از سوی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم منتشر می شود، دو ماهنامه خلق (شماره 6 و 7) که به وسیله مؤسسه فرهنگی دارالهدی چاپ و نشر می یابد، سودمند هستند. البته مجلات گوناگون دیگری نیز به صورت ویژه نامه یا موردی، هم اخبار و گزارش هایی از عرفان های نوظهور را ارائه می دهد و هم حاوی مقالات علمی در نقد چنین معنویت های نوپدید هستند و مطالب بسیار خوبی دارند.

همچنین کنگره ها، همایش ها و هم اندیشی هایی به ویژه سال های اخیر در ایران برگزار شده اند که محصولات فرهنگی _ علمی مفیدی در نقد مکتب های عرفانی، فرقه های معناگرا و جنبش های جدید معنویت گرا چاپ و منتشر کرده اند، نمونه آن، همایش «پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله؛ عرفان و معنویت نو» بود که از سوی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه تهران برگزار شد کارگاه های آموزشی مناسبی نیز برای اطلاع رسانی و نقد چنین جریان هایی در دانشگاه های کشور برگزار شده است که محصولات آن در قالب نوارها و CD ها و نشریات و جزوات موجود است.

امروز در دنیای وب نیز همان طور که فعالیت جریان های عرفانی نوظهور به وفور دیده می شود، سایت هایی هم برای نقد آنها تلاش می کنند که قابل استفاده هستند. از این رو، انسان خواهان شناخت و ارزیابی و نقد چنین پدیده های نوآمدی می تواند به آنها دسترسی یابد تا هم بشناسد و هم بشناساند و در گرداب مهیب و

درّه عمیق و وحشتناک عرفان‌های سرابی و دروغین قرار نگیرد و در دام‌های تنیده آنها شکار نشود. تهاجم فرهنگی غرب، شبیخون و قتل

ص: 465

و غارت، بلکه ناتوی فرهنگی غرب سکولار و لیبرال، در صدد محو و به محاق کشیدن عرفان‌های صادق و صائب و معنویت‌های عمیق و جهادی هستند تا نظام سلطه خویش را تضمین و از سکولاریسم حفاظت کنند، ولی بیداری و هشیاری نسل جوان و مجاهدان عرصه فرهنگ و معرفت و علمداران انقلاب معرفتی _ معنویتی و فرهنگی _ ایدئولوژیک اسلامی ایران، نمی‌گذارد دشمن موفق شود و سکولاریسم نقابدار و لیبرالیسم پنهان و تروریسم فرهنگی، به مقاصد شوم خویش برسد و موج فزاینده بیداری، دین‌گرایی، معنویت‌گرایی و عدالت‌خواه جامعه جهانی را مخدوش و ساقط کند.

بنابراین، بایسته است متصدیان در مهندسی فرهنگی، مسئله روشنگری نسل جوان درباره مقوله‌های عرفانی، اعم از عرفان‌های صوفیانه و نوظهور را فراموش نکنند و همواره به رصد کردن جریان‌های نوظهور و نقد به موقع و حتی فعال و نه منفعل آنها بپردازند و در بخش فعالیت‌های ایجابی، بنیادها، مؤلفه و شاخص‌های عرفانی اصیل اسلامی را روشن کنند و معیارهای نقد عرفان‌های دروغین و مدعیان دکان دار عرصه عرفان را ارائه نمایند تا جامعه اسلامی، به ویژه جامعه جوان، خود به نتیجه نهایی و قطعی برسند و به سوی عرفان قرآنی _ ولایی حرکت کنند و به آسیب‌شناسی، آسیب‌درمانی و آسیب‌زدایی از ساخت عرفان و معنویت بپردازند.

ص: 466

کتابنامه

کتابنامه

1. قرآن کریم.

2. نهج البلاغه.

3. آمدی، عبدالواحد، شرح الغرر الحکم و الدرر الکلم، تحقیق: جمال الدین محمد خوانساری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، 1271.

4. آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، مقدمه: هانری کرین و عثمان یحیی، ترجمه فارسی: سید جواد طباطبایی، چاپ اول، 1426 هـ. ق.
5. ابن سینا، حسین، الاشارات و التنبيهات، (شرح خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین رازی)، تحقیق: کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی، چاپ اول، 1384.
6. اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالقلم، الطبعة الاولى، 1416 هـ. ق.
7. انصاری، عبدالله، شرح منازل السائرين، ترجمه: علی شیروانی، انتشارات الزهراء، چاپ اول، 1373.
8. بحرانی، حسین، سلوک عرفانی در سیره اهل بیت علیهم السلام، قم، وثوق، چاپ اول، 1379.
9. بینا، محسن، مقامات معنوی، تهران، ناشر مؤلف، چاپ دوم، 1354.
10. تهرانی، مجتبی، درآمدی بر سیر و سلوک، نگارش و تدوین: علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، 1376.
11. جامی، عبدالرحمن، نقد النصوص فی شرح نقش النصوص، تصحیح: ویلیام چیتیک، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1370.
12. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، 1381.
13. _____، عرفان اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار علامه
- ص: 467
- جعفری، چاپ ششم، 1386.
14. جواد آملی، عبدالله، الله شناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، جلد 1، طبع دوم، 1418 هـ. ق.
15. _____، بیان مرصوص، قم، اسراء، چاپ دوم، 1387.

16. _____، تسنیم، قم، اسراء، چاپ اول، جلد 13، 1387.
17. _____، تسنیم، قم، اسراء، چاپ اول، جلد 9، 1385.
18. _____، تسنیم، قم، اسراء، چاپ دوم، 1379.
19. _____، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسراء، چاپ اول،
ج 2، 1383.
20. _____، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسراء، چاپ اول،
جلد 15، 1379.
21. _____، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسراء، چاپ اول،
جلد 17، 1387.
22. _____، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسراء، چاپ سوم،
جلد 10، 1379.
23. _____، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسراء، چاپ سوم،
جلد 11، 1379.
24. _____، حق و تکلیف، قم، اسراء، چاپ اول، 1372.
25. _____، حماسه و عرفان، قم، اسراء، چاپ اول، 1377.
26. _____، حیات عارفانه امام علی علیه السلام، قم، اسراء،
چاپ دوم، 1381.
27. _____، دین شناسی، قم، اسراء، چاپ اول، 1381.
28. _____، سرچشمه اندیشه، قم، اسراء، چاپ اول، جلد 5 و
6، 1386.
29. _____، سروش هدایت، قم، اسراء، جلد 1، 2، 3.
30. _____، شمس الوحی تبریزی، قم، اسراء، چاپ اول،
1386.

31. _____، علی بن موسی الرضا علیه السلام و القرآن الحکیم، قم، اسراء، چاپ اول، بی تا.

32. _____، نسیم اندیشه، قم، اسراء، چاپ اول، 1385.

33. جوادى، محمدرضا، خودشناسی، تکامل، عرفان، تهران، دفتر نشر فرهنگ
ص: 468

اسلامی، چاپ اول، 1378.

34. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بیروت، مؤسسه آل البيت دار
احیاء التراث، 1414 هـ _ ق.

35. حرّانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، تصحیح: علی
اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ چهارم، 1416 هـ _ ق.

36. حسن زاده آملی، حسن، تحریر تمهید القواعد، تهران، انتشارات الزهراء، چاپ
اول، 1373.

37. _____، تعلیقه و تصحیح الاشارات و التنبیّهات، ترجمه،
تحقیق و اضافات: ابراهیم احمدیان، قم، بوستان کتاب، چاپ سوم، 1387.

38. _____، تعلیقه و تصحیح الاشارات و التنبیّهات، چاپ اول،
جلد 3.

39. _____، دروس شرح اشارات و تنبیّهات، قم، مطبوعات
دینی، چاپ اول، 1383.

40. _____، دیوان اشعار، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء،
چاپ اول، 1364.

41. _____، صد کلمه در معرفت نفس، قم، نشر طوبی، چاپ
دوم، 1386.

42. _____، گنجینه گوهر روان، قم، نشر طوبی، جلد دوم،
1386.

43. هزار و یک کلمه، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، جلد 5، 1380.

44. هزار و یک کلمه، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، جلد 1، 1373.

45. حسینی تهرانی، محمدحسین، رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، طبع ششم، 1422 هـ. ق.

46. رساله لب اللباب، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ دهم، 1421 هـ. ق.

47. لمعات الحسین علیه السلام، بی جا، انتشارات باقر العلوم، چاپ اول، بی تا.

48. نور ملکوت قرآن، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، طبع اول، 1410 هـ. ق.

49. معادشناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، جلد 7، طبع اول، 1423 هـ. ق.

50. دنیانی، غلامحسین، دفتر عقل و آیت عشق، تهران، طرح نو، چاپ اول، جلد 2،

ص: 469

1381.

51. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، زیر نظر: دکتر معین و دکتر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران.

52. رحیمیان، سعید، «اندیشه و حیات شعرانی»، کیهان اندیشه، شماره 45، سال 71، صفحات 86 و 87.

53. رودگر، محمدجواد، سرّ سلوک (ترجمه و شرح رساله الولایه میرزا احمد آشتیانی)، قم، آیت اشراق، چاپ اول.

54. صحیفه عرفان، دفتر دوم، (طائر قدس)، قم، وثوق، چاپ اول، 1387.

55. صحیفه عرفان، دفتر سوم، (شهود و شریعت)، قم، وثوق، چاپ اول، 1387.

56. سیوطی، جلال الدین، جامع صغیر.

57. شاه آبادی، محمدعلی، شذرات المعارف، تصحیح، تحقیق و ترجمه: زاهدویسی، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، 1386.

58. شذرات المعارف، نهضت زنان مسلمان، 1360.

59. شبستری، محمود، گلشن راز، تهران، نشر اشراقیه، 1367.

60. شجاعی، محمد، مقالات، تهران، سروش، چاپ هفتم، جلد 3، 1385.

61. شیخ الاسلامی، علی، راه و رسم منزل ها، تهران، مرکز نشر فرهنگی آیه، چاپ اول، 1379.

62. صدرای شیرازی، محمد بن ابراهیم، الاسفار الدرعیه (الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه)، بیروت، چاپ سوم، 1981 م.

63. صدوق، محمد بن علی، التوحید، تحقیق: سید هاشم الحسینی الطهرانی، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه المقدسه، چاپ ششم، 1416 هـ. ق.

64. خصال، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، طبع پنجم، 1416 هـ. ق.

65. عیون اخبار الرضا علیه السلام، تصحیح: حسین الاعلمی، طبع اولی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1404 هـ. ق.

ص: 470

66. طباطبایی، سید علی، حضور و مراقبه، قم، مطبوعات دینی، چاپ اول، 1385.

67. طباطبایی، فاطمه، یک ساغر از هزار، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ اول، 1371.
68. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، محمدباقر همدانی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ بیستم، جلد 6، 9، 17 و 19، 1383.
69. _____، رساله الولایه، ترجمه و شرح: صادق حسن زاده، قم، انتشارات بخشایش، چاپ اول، 1381.
70. _____، شیعه (محاضرات و مکاتبات هانری کربن با علامه طباطبایی)، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه در ایران، چاپ چهارم، 1383.
71. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تحقیق و نگارش: علی کرمی، تهران، مؤسسه انتشارات فراهانی، چاپ اول، 1380.
72. طوسی، نصیرالدین، اوصاف الاشراف، تصحیح، تنظیم و تحقیق: مهدی شمس الدین، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم، 1377.
73. عروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، 1411 هـ. ق. / 1991 م.
74. فیض کاشانی، ملا محسن، الوافی، تحقیق: مرکز تحقیقات الدینیّه العلمیه فی مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، طبع اول، 1414 هـ. ق. / 1372.
75. _____، تفسیر صافی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، جلد 5، طبع دوم.
76. _____، ده رساله، زاده السالک، تهیه و تنظیم: مؤسسه فرهنگی انتشارات مهر خوبان، قم، چاپ اول، 1378.
77. _____، علم الیقین، محسن بیدارفر، قم، بیدار، چاپ اول، 1377.
78. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، 1359.

79. کاشانی، عبدالرزاق، اصطلاحات الصوفیّه، قم، انتشارات بیدار فر، چاپ دوم، 1370.

80. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، جلد 2، 1363.

ص: 471

81. لاهیجی، محمد، شرح گلشن راز (مفاتیح الاعجاز در شرح گلشن راز)، مقدمه، تصحیح و التعليقات: محمدرضا برزگر خالی و عفت کرباسی، تهران، انتشارات زوار، چاپ پنجم، 1383.

82. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، لبنان، بیروت، دار احیاء التراث، جلد 2، 3، 23، 105، 1403 هـ. ق.

83. محمدی ری شهری، محمد، ترجمه میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحديث، چاپ سوم، جلد 8، 1381.

84. _____، ترجمه میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحديث، چاپ سوم، جلد 13، 1381.

85. مصباح یزدی، محمدتقی، در جست وجوی عرفان اسلامی، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ اول، 1386.

86. مصطفوی، حسن، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (منسوب به امام صادق علیه السلام) تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی، 1360.

87. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، 1362.

88. _____، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد 11، 1386.

89. _____، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد 12، 1386.

90. آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد 5،
1387.
91. آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد 7،
1386.
92. آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ دوم، جلد 9،
1382.
93. آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ هفتم، جلد 6،
1386.
94. مجموعه آثار، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد 23،
1383.
95. مجموعه آثار، تهران، صدرا، چاپ دوم، جلد 16،
1378.
96. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم،
جلد 9، 1381.
97. تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ
بیست و دوم، 1383.
98. ملکی تبریزی، جواد آقا، رساله لقاءالله، ترجمه و تحریر: رضا رجب زاده،
تهران، رسالت قلم، چاپ دوم، 1385.
99. موسوی خمینی، روح الله، آداب الصلوه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار
امام
ص: 472
خمینی، چاپ اول، 1380.
100. ادب فنای مقربان، قم، اسراء، چاپ اول، جلد 3،
1383.

101. _____، ادب فنای مقربان، قم، اسراء، چاپ اول، جلد 5، 1387.
102. _____، سرّ الصلوه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، 1369.
103. _____، شرح چهل حدیث، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ بیست و هشتم، 1382.
104. _____، شرح دعای سحر، ترجمه: سید احمد خمینی، تهران، نشر اطلاعات، 1370.
105. مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، انتشارات راستین، چاپ آفتاب، چاپ اول، 1375، (بر اساس نسخه نیکلسون).
106. نراقی، ملا احمد، مراجع السعاده.
107. نسفی، عزیزالدین، الانسان الكامل، تصحیح: مازیان موله، انجمن ایران شناسی فرانسه، تهران، 1371.
108. ورام، مسعود بن عینی، مجموعه ورام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، 1368.
109. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: و. ژوکوفسکی، تهران، کتابخانه طهوری، 1373.
110. همدانی، عبدالصمد، بحر المعارف، تحقیق و ترجمه: حسین استادولی، تهران، مؤسسه انتشارات حکمت، چاپ اول، جلد 1، 1383.
111. هندی، علاءالدین علی المتقی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، تحقیق: بکری حیاتی _ صفوه الصفا، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ پنجم، 1405 هـ _ ق.